



«شاهزاده پیروزمند» که با اسیری جنگی باز می‌گردد، و سری بریده بفتراك زین آویخته است.

تنگ زرینی که این تصویر از آن گرفته شده از گنجینه «نانگی سنتمیکلوس» - قرن نهم تا دهم میلادی - است که می‌تواند تصویر از هنر مرسوم در اپراطوری خواهان بدان دهد.  
( نوع نو به فرآیند سازم - هم)

Ketabton.com

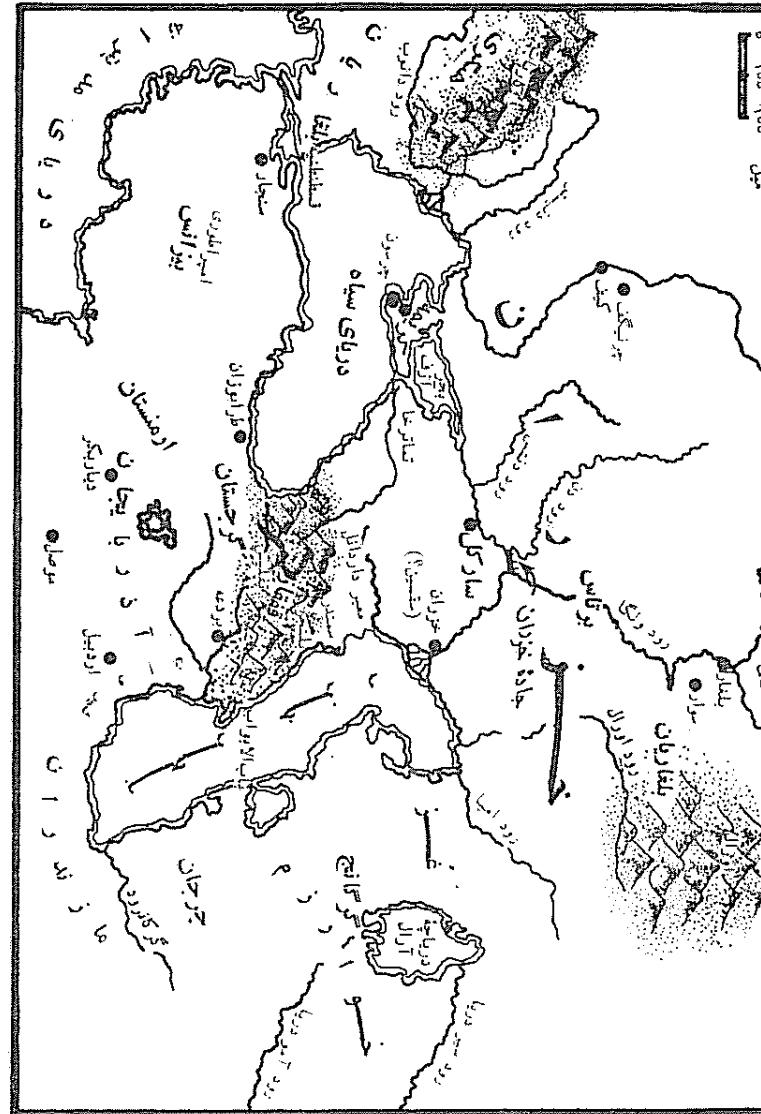
# خزران

فونشنه آرتوور کستلر  
ترجمه محمد علی موحد



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

آرتوور کستلر  
Arthur Koestler  
خزران  
The Thirteenth Tribe  
چاپ اول متن اصلی ۱۹۷۶ م.  
چاپ اول ترجمه: آبانماه ۱۳۶۱ ه.ش.، تهران  
چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»  
تعداد ۵۵۰۰  
حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.



## فهرست

### مقدمه مترجم

طلوع و افول خزران  
۱. طلوع

۲. جهودیگرائی خزران  
۳. انحطاط

۴. افول

### میراث خزران

۵. در بدری  
۶. از کجا؟

۷. خطوط متقطع

۸. افسانه نژاد

خلاصه

### ملحقات

یادداشتی درباره منابع

مکاتبات خزر

یادداشتپایی مترجم

فهرست اعلام

۵

۱۵

۷۰

۱۰۲

۱۴۱

۱۷۵

۱۹۹

۲۱۳

۲۲۹

۲۵۴

۲۵۹

۲۷۱

۲۸۱

۲۹۶

کردند که معروفترین آنها شهر دریند (یا باب‌الابواب) بود. در سال بیست و دوم هجرت که سپاهیان اسلام بداتجا رسیدند فرمانده پادگان این شهر به گفته طبری «شهریار» (و برایت بلعمی «شهران راز») نام داشت. او با مسلمانان از در سازش درآمد و در مذاکراتی که با سرداران سپاه اسلام انجام داد کوشید تا آنان را از خطر خزان و حساسیت منطقه و اهمیت نظامی مواضع دریند بیاگاهاند. در نتیجه این مذاکرات، که ظاهراً گزارش تفصیلی آن برای کسب تکلیف به مدینه فرستاده شد، شهر براز (یا شهران راز) به امیازاتی دست یافت و قرار چنان شد که مردم آن نواحی، در پرایب تعبه به همکاری نظامی با نیروهای اسلام، از پرداخت جزیه معاف گردند و همین قرار، به روایت مورخان، در نواحی مرزی مأموران‌النهر نیز - که در معرض خطر حملات مشابهی از سوی اقوام ترک آن نواحی قرار داشت - به عنوان الگو پذیرفته شد و مورد عمل قرار گرفت.

خران در پرایب پیش روی لشکریان اسلام ایستادگی نمودند و آنگاه که بسیاری از همنشادان ترکشان به اسلام گرویدند خزان به دین یهود روی آوردن و کوشیدند تا، به تعیین کستلن، به عنوان نیروی سومی در میان اسلام و مسیحیت، استقلال خود را در رویارویی با خلافت بفاد از یکسو و با امپراتوری قسطنطینیه از سوی دیگر حفظ کنند. دیری بر نیامد که سروکله مهاجمین واکینگ روس در عرصه شترنج سیاست و زورآزمائی نمودار گشت. روسها از حکومت خزان، که اینک از صلات و نشاط نخستین افتاده و بهستی و ضعف گراییده بود، درخواست کردند که اجازه بدهد تاکتیکهای آنان با استفاده از رودخانه ولگا به دریای خزر درآیند. قراردادی براساس - پنجاه پنجاه در میان روسها و خزرها منعقد گردید و توافق شد که نیمی از آنچه روسها بدست آوردن نصیب خزان گردد. کشتیهای روس از مصب ولگا به دریا درآمدند و در سواحل اران و آذربایجان و مازندران و گرگان پیاده شدند. به گفته کستلن روسها مرز میان تجارت و غارت را نمی‌شناختند شرایط معامله را یک طرفه بر دیگران تحملی می‌کردند و هرجا با امتناع و مقاومتی پرمی خوردن دست به شمشیر می‌بردند (صورتی ساده‌تر و بی‌شیله و پیله‌تر از روش شناخته شده‌ای که هم امروز سوداگران بین‌المللی بکار می‌گیرند) داستان قتل و غارت‌های مهاجمین روس را مورخان اسلام به تفصیل آورده‌اند و کستلن نیز در کتاب خود به برخی از آنها اشاره کرده است. دولت خزر با این نیروی

## مقدمه مترجم

این همان چشمۀ خورشید جهان افروز است  
که همی تاقت بر آرامشۀ عاد و ثموه

دریای آبی‌رنگی که سواحل شمالی کشور ما را سبز و خرم و تن و تازه نگاه می‌دارد و گهگاه گوشاهی از دامن عطوفت و بسکت خویش را بر سر ساکنان شهرهای جنوب البرز و حواشی کویر می‌افشاند «خر» نامیده می‌شود. هر سال گروه‌ها گروه از مردم این کشور تن خسته و گرمازده خود را در گسترۀ نوازشگر کرانه‌های این دریا صفا و آرامش می‌بخشند. نام خزر در این نواحی، برجین بسیاری از مراکز کسب و کار - از مغازه‌لبنیاتی و تعمیرگاه‌اتوموبیل تا مسافرخانه و خوراک‌پزی - نقش بسته است. دست‌کم یک شهرک نوبنیاد در گیلان و دیگری در مازندران به این نام خوانده شده است. نام «خر» یادآور قصۀ قوم تیره‌بختی است که در آن سوی دریا، در سرزمینهای که امروزه در قلمرو جمهوریهای اتحاد شوروی است، می‌زیسته و روزی چند در آن پیرامونها کروفری داشته‌اند. روزهایی که در بارگاه خسروان ایران تختی زرین - به نشانه اهمیت و بزرگداشت - به نام پادشاه خزان نهاده بود و مترجمی آشنا به زبان و خط خزری - به نشانه وسعت روابط و کثرت مراجعتات - در میان کارمندان دربار بود. پایتخت خزان نخست در بلنج - شهری در مواراء قفقاز - بود و بعدها به نقطه امتری در کناره ولگا (ایتل) انتقال یافت. این قوم ناراحت و چنگجو، و بالنتیجه مزاحم، همواره در معرض وسوسه - انگیزیهای امپراتوری بیزانس (روم) قرار داشتند و هر چند گاه یک بار به شهرهای اران و ارمنستان و آذربایجان هجوم می‌بردند. گویا یک بار دامنه تاخت و تاز آنها در قلب کشور ایران تا دینور و همدان نیز کشانده شده بود. پادشاهان ساسانی برای جلوگیری از یورش‌های غافلگیرانه آنها یک رشته استحکامات در معابر کوه‌های قفقاز برپا

فرستاده پادشاه ایخاز گزارش می‌دهد که روس دریند را گرفت، «در آن بقیه کین کهن تازه کرد» و از آنجا به دریا رفت. در این ماجرا از خزر و برتس و آلان جزو نیروهای زیر فرمان روسها نام برده می‌شود (خزان در میمنته لشکر روس و برتسان در میسره آن می‌جنگید<sup>۱</sup>):

یکی لشکرانگیخت از هفت روس      بهکدار هن هفت کرده عروس ز برتس و آلان و خزان گروه      برانگیخت سیلی چو دریا و کوه و این تصویر نمایانگر وضع خزرها به‌همگام نظم اسکندرنامه است که استقلال و قدرت خود را از دست داده و به صورت یکی از اقوام تابعه روسها درآمده بودند.

کستلر در پایان کتاب خود چهار یادداشت به عنوان ذیل یا ضمیمه (Appendix) افروزده است. ما دوتای آنها را که مفصلتر و مهمتر بود بتمام و کمال ترجمه کرده‌ایم و از دوتای دیگر خلاصه‌ای در اینجا بدمست می‌دهیم: یکی از آن دو شکایت‌نامه‌ای است راجع به مشکلات کلی تلفظ و کتابت عربی و نقل آن به الفبای لاتین؛ مثلاً کلمه قرآن به‌اشکال گوناگون Koran، Quran و محمد به صورتهای Mohamed و Muhammad نوشته می‌شود و همچنین اشکال گوناگون کلمه خزر که در نوشته‌های اروپائیان آمده: Chozr، Chazar، Kazar، Khasar. ما از ترجمة این یادداشت خودداری نسودیم زیرا که در واقع مشکل تلفظ اسامی اشخاص و امکنه نه تنها در نقل آنها به الفبای لاتینی بلکه در متون کهن فارسی و عربی نیز وجود دارد یعنی در بسیاری از موارد لفظی معین به‌اشکال گوناگون در این کتابها ضبط شده است. به عنوان مثال می‌توان از صورتهای مختلف اسم اتل (ولگا) یاد کرد (اتل، ایتل، ایتیل، عدیل، آتل) و یا کلمه‌های مجار و بلغار که به‌اشکال مجبیار، مگیار، مجبار و مجفن، بولغار، بلکار، بلفر و برغر و غیره نیز آمده است. اما یادداشت دیگر کستلر، در حقیقت دفاعیه‌ای است در برابر

۱. ایخازیان در مغرب قفقاز می‌زیستند و آلانها در کناره شرقی دریای خزر و جایگاه برتسانها در فاصله سرزمینهای خزر و بلغار بود. ظاهراً به همگام حمله مغولان، آلانها خزان را از حوالی مصب ولکا بیرون رانده و خود جای آنها را گرفته بودند. بر اجرمه شود به بار قولده، گزیده مقالات تحقیقی ترجمه کریم کشاورز، (ذیل عناوین آلانها، ایخازیان، خزان) تهران ۱۳۵۸.

تازه نفس به صورت کجدار و مریز رفتار می‌کرد تا آنگاه که روسها با امپراتوری بیزانس کنار آمدند و به مسیحیت گرویدند و با پشتیبانی قسطنطینیه بر متصفات خزان تاختند و هرچه بیشتر عرصه را برآنان تنگ کردند.

دولت خزر در سراسری تلاشی و از هم پاشیدگی قرار گرفته بود و در زین ضربات اقوام مهاجم بسرعت فرو می‌ریخت و یسودیان بی سروسامان که خانه و زندگی خود را از دست می‌دادند گروه گروه به سوی او کراین و مجارستان و لهستان رانده می‌شدند تا سرانجام طوفان عظیم و مهیب ایلغار تاتار برخاست و آخرین رقم زندگانی خزان در زیر سم ستوران مغول بس آمد و از آن پس نام و نشانی از دولت و شوکت خزر در صفحه روزگار پرجای نماند.

در آئینه ادبیات ایران جسته و گریخته تصاویری از وجود خزان و تحركات و تبدلات آنان را می‌توان تماشا کرد آنچه که مشهوده شاعر: به طرازی قد و خرخیزی زلفین دراز رستخیز همه خوبان طراز و خزر است

و لعبتان خزر در مجلس پادشاه حلقه زده‌اند: حلقه‌ای ساخت پادشاه جهان گرد ایشان ز لعبتان خزر و امثال این بیت که انکاسی از دوران ثروت و تنعم و اقبال خزان است:

مehr بود خزانه زر تو از خزر      بهتر بود قمطره عود تو از قمار و یا مضمونهای که روایتگر ایام درویشی و ادبیات و انکسار آنان است:

کس از دریای فضیلش نیست محروم      ز درویش خزر تا منعم روم آخرین بار که بازتاب وسیع وجود خزان را در ادبیات فارسی می‌بینیم در اسکندرنامه نظامی است که واپسین اثر این شاعر می‌باشد. اگر تاریخ فوت نظامی را ۶۱۴ می‌دانیم باید گفت که آوازه خزان تا حمله مغول (۶۱۷) در شعر و ادب ایران همچنان طنین‌انداز بوده است. بنا به داستان نظامی، اسکندر که از چین باز می‌گردد در سمرقند پیام پادشاه ایخاز را دریافت می‌کند و از حمله روسیان آگاه می‌شود: که فریاد شاهما ز بیداد روس

۱. و از همین مقوله است بیت ازدقی: توئی که فتنه کشمیر و قبله خرزی ایا بت خرزی قد کشمیر بسالا

حملاتی که از هواداران اسرائیل و صهیونیسم انتظار می‌رفت. کستلر خود یهودی است و طبعاً برآن نیست که همکیشان خود را دل آزرده سازد. چیزی که هست حقایق تاریخی که وی در این کتاب گردآورده به روشنی نشان می‌دهد که تقریباً نهادم یهودیان اروپا و امریکا از تبار خزرهای ترک می‌باشد و ربطی به اسپاط دوازده گانه بنی اسرائیل و قوم موسی و فلسطین ندارند و تصادفه همین دسته از یهودیانند که با زمینه‌سازیهای تبلیغات صهیونیستی بویژه پس از جنگ جهانی دوم از اروپا به فلسطین رفتند و اسرائیل را بوجود آورده‌اند. اینک تاریخ به صراحت و روشنی بر بطیلان دعوی موهوم صهیونیستها که خود را فرزندان یعقوب (اسرائیل) و قوم برگزیده خدا قلمداد می‌کنند گواهی می‌دهد و بدینگونه مبنای حقوقی و اخلاقی ادعای یهودیان بر ارض موعود و فلسفه وجودی کشوری به نام اسرائیل که باتول بهزور و قلدري و تعدی و خیره‌سری خود را بر منطقه تحییل کرده است یکسره از میان می‌رود. کستلر برای گریز از این نتیجه‌گیری منطقی می‌گوید که مبنای حقوقی موجودیت اسرائیل تصمیم سازمان ملل متحد در ۱۹۴۷ می‌باشد یعنی اسرائیل بدون توسل به سوابق تاریخی و نژادی نیز می‌تواند موجودیت قانونی خود را در سرزمین فلسطین ادامه دهد. و اکنثی که از سوی اسرائیل و نویسنده‌گان هوادار آن در برابر کتاب کستلر نشان داده شد معلوم کرد که آنان عذر او را نپذیرفتند و از افسای حقایق مربوط به گذشته قوم خزر و ارتباط آن با جوامع یهودی و اروپای شرقی ناراحت گشته‌اند. این ناراحتی از جهتی دیگر و به انگیزه‌هایی کاملاً متفاوت گریبانگیر نظریه پردازان رسمی شوروی نیز شده است که نمونه آن را در متن کتاب خواهید دید.

کستلر می‌گوید: آوارگان یهودی را در نمی‌توان ملت یا نژادی خاص بشمار آورد. تنها چیزی که یهودی را از غیر یهودی متمایز می‌سازد مسئله مذهب است. گرچه سیاری از یهودیان به آداب و احکام مذهبی خویش عامل نیستند ولی این آئین، برخلاف ادیان مسیحی و بودائی و اسلام، در پیروان خود توهی و احساسی می‌آفریند که خود را از دیگران جدا می‌پنداشند. زیرا که عهد عتیق حکایت تاریخ قومی باستانی است و هریک از ادعیه و مأثورات و مناسک یهودی به منزله اعلام

۱. به عنوان مثال می‌توان به نقد ریموند سوکولوف تحت عنوان «تبار یهودیان» در شماره ۶ سپتامبر ۱۹۷۶ مجله نیوزویک مراجعه کرد.

وابستگی به آن قوم است. اعیاد یهودی سرتاسر یادآور ماجراهای واقعی یا افسانه‌آمیزی است که برآن قوم معین گذاشته است: خروج از مصر، عصیان مکابیان، مرگ هامان ستمنگ و ویرانی معبد اورشلیم... و بدینگونه ذهن یک یهودی همواره با گذشته تاریخی و نژادی همان قوم مشغول می‌گردد و از گذشته تاریخی و نژادی هم می‌پنهان م وجود خود یعنی غیر یهودیانی که هم‌اکنون با آنان در یک کشور زندگی می‌کند، جدا می‌افتد. کیش یهود چنانکه در طول تاریخ فاجعه‌بار دوهزارساله خود به ثبوت رسانیده، مذهبی است که پیروان خود را به ازدواج می‌کشاند و القاء ملیتی کاذب در آنان می‌کند.

پس از ویرانی بیت المقدس یهودیان زبان و فرهنگ ویژه خود را از دست دادند. زبان عبری حتی پیش از آغاز عصر مسیحیت جای خود را به زبان آرامی داده بود. علماء و شعرای یهودی در اسپانیای اسلامی به عربی چیزی می‌نوشتند و بعد از نیز مطالب خود را به زبانهای آلمانی، لهستانی، روسی، انگلیسی و فرانسوی به رشتہ نگارش کشیدند. در برخی از جوامع یهودی زبانهای ویژه‌ای چون ییدیش و لادینو بوجود آمد ولی این زبانها از آفریدن آثاری قابل ملاحظه که بتواند با نوشتنهای یهودیان در زبانهای آلمانی و انگلیسی و غیره قیاس شود عاجز بودند. عمله فعالیت یهودیان دیپوره در زمینه الاهیات بوده معذلك تلمود و مجلدات ضخم تفاسیر تورات بطور کلی برای یهودیان معاصر ناشناخته است اما آثار فلسفی و هنری و علمی افراد یهودی به صورت مشارکت در فرهنگ ملت‌های بوده است که با آنها می‌زیسته‌اند و نمی‌توان اینگونه آثار را به عنوان میراث فرهنگی مشترک یهودیان تلقی کرد. خلاصه‌آنکه به قول کستلر یهودیان روزگار ما هیچگونه سنت مشترکی ندارند. آنچه دارند آداب و مراسم و شیوه عملهایی است که برخی از تجربه دردنگان روزگاران گذشته، یعنی زندگی در محله‌های جداگانه سرچشمه می‌گیرد و برخی دیگر انکاس ذهنی و روانی حاصل از وابستگی به مذهبی است که اگرچه پیروانش به احکام آن عمل نمی‌کنند و اعتقادی هم ندارند ولی با اینهمه احسان ملیتی کاذب در آنها القا می‌کند و چنین است که اکثریت یهودیان از روی صداقت و صمیمیت به این ملیت موهوم چسبیده‌اند و خود را موظف به حفظ و نگاهبانی از «سنت یهودی» می‌دانند، و حال آنکه چنین سنتی وجود خارجی ندارد زیرا که روشنفکران یهود دکترین قوم بی‌گزیده را که مبنای اعتقادات یهودیان ارتدکس بود باور ندارند

و اگر این دکترین را برکنار نهیم آنچه باقی می‌ماند پیام عهد عتیق است که جنبه عام دارد یعنی اعتقاد به وحدانیت خدا و تعالیم انبیا و احکام عشره و امثال و حکم کاهمه در چریان بزرگست یهودی - هلنی - مسیحی درآمیخته و جزو مواریث مشترک میان یهودیان و غیر یهودیان درآمده است و این است خلاصه و چکیده سخنان کشته در بسا رهبریان و روابط آنان با ملل دیگر و خرافه خون تاب و تبار سره یهودی که در طی یادداشت پایان کتاب خود آورده است.

بخش نخست  
**طلع و افول خزدان**

در بلاد خزر گوسپند و عسل و یهودی  
به مقدار فراوان وجود دارد.

مقدامی  
قرن دهم

کشور خزران، مردمی از تبار ترکان، موضع استراتژیکی مهمی را در مدخل حیاتی میان دریای سیاه و دریای مازندران اشغال کرده بود و در اینجا بود که قدرت‌های بزرگ شرقی در آن زمان رو در روی یکدیگر قرار داشتند. کشور خزران بهمنزله حایلی بود که کشور بیزانس را دربرابر هجوم قبایل وحشی سرزنده صحاری شمال مانند بلغارها، مجارها، پچنگها – و بعدها و ایکینگها و روسها – نگاه می‌داشت. همچنین سپاهیان خزر، به طور مؤثی راه را بر تازیان – در نخستین مراحل هجوم بی‌امان آنان – بستند و مسلمانان را از تسخیر اروپای شرقی باز داشتند و این امر از نظر دیپلوماسی بیزانس و تاریخ اروپا حائز اهمیت بیشتری بود.

پرسفسور دانلوب استاد دانشگاه کلمبیا که از صاحب‌نظران مبرز در تاریخ خزران است، این داستان تقریباً ناشناخته ولی مهم را به قرار زیر خلاصه کرده است:

«کشور خزران... دربرابر خط طبیعی پیشرفت تازیان قرار داشت. در ظرف چند سال پس از وفات محمد (ص) (۶۳۲ میلادی) سپاهیان خلیفه در یورش خود به سوی شمال از میان ویرانهای دو امپراتوری گذشتند و در حالی که همه‌چیز را از پیش‌پای خود برمی‌داشتند به سه کوه‌های بزرگ قفقاز رسیدند. اگر تازیان از این سد می‌گذشتند راه سرزمینی‌ای اروپای شرقی در برای ایشان باز بود. ولی در خط قفقاز با نیروهای یک قدرت سازمان یافته نظامی پرخورد کردند که آنان را از گسترش فتوحات خود در این مسیر باز داشت. جنگهای تازیان و خزران که بیش از یکصد سال طول کشید – اگرچه اطلاعات زیادی از آنها بدست نیست – از لحاظ تاریخی دارای اهمیت شایانی است. فرانکهای زیر فرمان شارل مارتل<sup>۴</sup> در اطراف تور<sup>۵</sup> جلو پیشرفت تازیان را گرفتند، لیکن خط‌ری که اروپا را، در همان زمان، از شرق تهدید می‌کرد کمتر

## طلع

### - ۱ -

مقارن زمانی که شارل‌مانی تاج امپراتوری غرب را پرسیداشت در کرانه‌های خاوری اروپا در میان قفقاز و ولگا، دولتی یهودی به نام امپراتوری خزر فرمان می‌راند. این امپراتوری در اوج قدرت خود، از قرن هفتم تا دهم میلادی، نقش مهمی در تعیین سرنوشت اروپای قرون وسطائی، و بالنتیجه اروپای امروز، پر عده داشت. امپراتور و مورخ بیزانسی، کنستانتنین پروفیور و نیتوس (۹۱۳ – ۹۵۹) ظاهراً از اهمیت خزرها آگاه بود که در رساله خود راجع به پروتوكل دربار<sup>۱</sup> می‌گوید: روی نامه‌هایی که به دربار پاپ در رم و یا به امپراتور غرب فرستاده می‌شود مهری زرین به ارزش دو سولیدی<sup>۲</sup> الصاق می‌شود و حال آنکه نامه‌های خطاب به پادشاه خزران معمور به مهری است که سه سولیدی ارزش دارد.

این نه تملق که اقتضای سیاستمداری بود. در دورانی که از آن سخن می‌گوئیم، به گفتهٔ بری محتملاً اهمیت خان خزرها از نظر سیاست خارجی امپراتوری (بیزانس) چندان کمتر از اهمیت شارل بزرگ و جانشینان او نبود.<sup>۳</sup>

- Constantine Prophyrogenitus (*De Caeromonis*) I, p. 690
- سکه طلا به ارزش تقریباً سه دلار امروز که در دوران اخیر امپراتوری رم ضرب می‌شد (لغت‌نامه ویستر).
- Bury, J.B. (1912) p. 402.

4. Charles Martel. 5. Tours.

آثار دست پاچگی از آن هویداست. وی می‌گوید: «بررسی ما نمی‌تواند مسائل مربوط به تاریخ عقاید را فraigیره لیکن باید توجه خواننده را به موضوع مذهب رسمی خزانها جلب کنیم. این مذهب یهود بود که از طرف طبقه حاکم جامعه برسمیت پذیرفته شد. حاجت به گفتار نیست که قبول دیانت یهود به عنوان آئین رسمی از طرف مردمی که تبار آنها غیریهودی بود موضوع جزو بعثتی جالب توجهی می‌تواند باشد. در این باب به همین قدر اکتفا می‌کنیم که این تغییر کیش — با وجود کوشش بیزانس برای تبلیغ مسیحیت و با وجود نفوذ اسلام در شرق و علی‌رغم فشار سیاسی که از هر دو طرف وارد می‌شد — و قبول مذهبی که هیچ نیروی سیاسی پشتسر آن نبود و بلکه همواره مورد تعقیب و آزار قرار داشت، مایه تعجب مورخانی گردیده است که در بارهٔ خزانها کار کرده‌اند. مع ذلك این امن را نمی‌توان حمل بر اتفاق و تصادف کرد بلکه باید آن را نشانی از سیاست مستقلی دانست که حکومت خزان در پیش گرفته بود.»

این اظهار نظر ما را کمی پیشتر به حیث فرو می‌برد. اگرچه مأخذ مختلف در جزئیات امر اختلاف دارند لیکن در اصل مطلب به هیچ وجه اختلافی نیست.

آنچه مورد اختلاف می‌باشد سرنوشت خزانهای یهودی بعد از انراض امپراتوری آنان است که در قرون دوازدهم و سیزدهم بوقوع پیوست. در این باره منابع زیادی در دست نیست اما در اواخر قرون وسطی در کریمه، و نیز در اوکراین و مجارستان و لهستان و لیتوانی با مراکز مختلف سکونت خزانها برخورد می‌کنیم. آنچه از مجموع این اطلاعات جسته و گریخته بدست می‌آید مسئله مهاجرت قبائل و جوامع خزان به نواحی اروپای شرقی بخصوص روسیه و لهستان است سرزمینهای که در سرآغاز دوران جدید بزرگترین مراکز تجمع یهودیان را در آنها می‌یابیم. این نکته برخی از مورخین را برآن داشته است که بگویند

و ناچیزتر نبود... و در اینجا بود که سپاهیان پیروزمند مسلمان با نیروهای خزان برخورد کردند و از پیشرفت بازماندند... مشکل بتوان تردید کرد که اگر خزانها در ناحیه شمال قفقاز نبودند حکومت بیزانس که جان‌پناه تمدن اروپائی در شرق بشمار می‌آمد تاب مقاومت در برابر تازیان نمی‌آورد و شاید تاریخ مسیحیت و اسلام به نحو دیگری نوشته می‌شد.<sup>۶</sup> با توجه به این اوضاع و احوال، شگفت نیست که در سال ۷۳۲ پس از پیروزی پرآوازه خزان بر تازیان کنستانتین پنجم امپراتور آینده بیزانس، با یک شاهزاده خاتم خزان ازدواج کرد. فرزند آنان امپراتور لئوی چهارم مشهور به لئوی خزان بود.

قضایا جنگ آخر در ۷۳۷ به شکست خزانها انجامید لیکن تا آن هنگام شور جهاد در میان مسلمانان فرو نشسته و خلافت اسلامی دست به گریبان خلافهای داخلی شده بود. مهاجمین عرب در قفقاز، بی‌آنکه جای پای ثابتی در شمال بدست آورند، متوقف گشتن در حالی که خزانها نیرومندتر از پیش شده بودند.

چند سال بعد، شاید در ۷۴۰ میلادی پادشاه با درباریان و امرا یعنی طبقه حاکم خزان به آئین یهودگر ویدندو بدینگو نه یهود مذهب رسمی خزانها گردید. بیشک معاصرین آنان از این ماجرا شگفت‌زده شده بودند همچنانکه محققین روزگار ما نیز که با حکایت آن در منابع عربی، بیزانسی، روسی و عبری آشنا گشته بشگفتی افتدند. یکی از تازه‌ترین اظهار نظرها را در این باره در اثر مورخ مارکسیست مجارستانی دکتر آنتال بارتا<sup>۷</sup> می‌توان یافت در کتاب او به نام «جامعه مجار در قرون هشتم و نهم» که چندفصل به داستان خزان اختصاص داده شده است چه در آن روزگاران مجارستان زین فرمان خزان بود. مع ذلك نویسنده کتاب در بحث از تغییر کیش خزانها به یک بند اکتفا نموده که

6. Dunlop, D.M. (1954) pp IX-X.

7. Antal Bartha.

8. Bartha A., *The Magyar Society in the Eighth and Ninth Centuries* (1968) p. 35.

آن یهودیان — چه آنانکه در جاهای خود باقی ماندند و چه آنها که به کشورهای متعدد امریکا یا سایر نقاط مهاجرت نمودند و چه آنها که به اسرائیل رفتند — هم‌اکنون اکثریت عظیم یهودیان جهان را تشکیل می‌دهند.»

این مطالب وقتی نوشته شده است که کسی از دامنه قتل عامی که بر یهود رفته بود به طور کامل آگاهی نداشت. ولی به هر حال این واقعیت هنوز هم پابرجاست که اکثریت عظیم یهودیانی که در دنیا باقی مانده‌اند از اروپای شرقی — و بنابراین تقریباً اغلب از تبار خزری — می‌باشند. اگر چنین باشد باید گفته که نیاکان این یهودیان، نه از اردن و کنعان بلکه از نواحی ولگا و قفقاز آمده‌اند از سرزمین‌هایی که مهد اقوام آریائی خوانده می‌شد. پیوشه خویشاوندی این یهودیان با قبایل هون و اویغور و مجار بیشتر است تا با ذریثه ابراهیم و اسحق و یعقوب، و اگر مطلب از این قرار باشد اصطلاح آنتی‌سمیتیسم (ضد سامی بودن) معنای خود را از دست خواهد داد زیرا این اصطلاح مبنی بر سوءتفاهی است که قاتلین و مقتولین هردو در آن شریکند. داستان امپراتوری خزر که کم‌کم از لابلای اوراق گذشته بیرون می‌افتد به صورت ظالمانه‌ترین شوخی فربی‌آمیز تاریخ جلوه می‌کند.

## — ۲ —

«آتیلا بالاخره پادشاه کشوری از چادر نشینان بود. کشور او از میان رفت ولی شهر منفور قسطنطینیه قدرتی بود که برجای خود ماند. چادرها از میان برخاستند و شهرها همچنان برپای ایستادند. دولت هون گردبادی بود...»

بدینگونه کاسل<sup>۱۲</sup> یکی از خاورشناسان قرن نوزدهم تلویحاً می‌گوید که خزرها نیز به‌همان دلایل، همان سرتوشت را پیدا کردند. مع ذلك حضور هونها در صحنه اروپا، هشتاد سالی بیش نپائید<sup>۱۳</sup> و

12. Cassel, P. (1976).

13. از حوالی ۳۷۲ که نخستین حرکت هونها از صحاری شمال دریای مازندران به‌سوی غرب شروع شد تا مرگ آتیلا به سال ۴۵۳.

بخش بزرگی، یاشاید اکثریتی، از یهودیان شرقی — و بنابراین اکثریت یهودیان دنیا — خزر هستند و از اصل سامی نمی‌باشند.

توجه به نتایج دامنه‌دار مترتب براین فرض روشن می‌دارد که چرا مورخان از برخورد با این مسئله احتراز نموده یا دست‌کم با احتیاط تمام در آن‌باره سخن رانده‌اند در چاپ ۱۹۷۳ دایرةالمعارف یهود<sup>۹</sup> مقاله‌ای تحت عنوان «خزرها» به‌امضای دانلوب بچاپ رسیده است ولی در بخش دیگری از همان دایرةالمعارف، در باره «یهودان خزر پس از انقلاب حکومت» سخن گفته می‌شود که آن را «ناشان» اضافاً کرده‌اند و معلوم است که این مقاله به‌خاطر مؤمنان یهود که بر اعتقاد جزئی «قوم برگزیده خدا» باور دارند نوشته شده است:

«قرايان[\*\*] تركي زبان (که يك فرقه یهودی بنیادگری می‌باشند) كريمه و لهستان و ساير جاها با خزران ارتباط داشتند. اين ارتباط را شواهد مبتنى بر فولكلور و مردم‌شناسی و زبان تأييد می‌کند. چنین می‌نمایيد که مقدار قابل توجهی مدارک در دست است که بحضور مستمر اعقاب خزرها در اروپا دلالت دارد.»

این حضور اولاد قشقازی یافث در خیمه و خرگاه سام از نظر کمیت تا چه اندازه اهمیت دارد؟ یکی از سرسخت‌ترین هواداران فرضیه دایر برخزری تبار بودن یهودان ا. ان. پولیاک<sup>۱۰</sup> پروفسور تاریخ قرون میانه یهود در دانشگاه تل‌ایل ب است. کتاب او به‌نام خزران<sup>۱۱</sup> (به‌زبان عبری) در ۱۹۶۴ در تل‌ایل انتشار یافت و در ۱۹۵۰ به‌چاپ دوم رسید. مؤلف در مقدمه کتاب می‌گوید:

«برخورد جدیدی لازم خواهد بود هم نسبت به موضوع روابط میان یهود خزر و ساير جوامع یهودی، و هم نسبت به این مسئله که تا چه حد می‌توان یهودیان خزر را به‌عنوان هستهٔ مراکز وسیع یهودی در اروپای شرقی بشمار آورد... اخلاف

9. Encyclopaedia Judaica. 10. Poliak A.N. (1951).

11. Khazaria.

که مواجه با بیابانهای باز بود بوجود آمده بود و به شکل نیم طاقی از کریمه (که مدتی زیر سلطه خزانها بود) تا قسمتهای سفلای دونتس<sup>۱۷</sup> و دون<sup>۱۸</sup> و ولگا<sup>۱۹</sup> ادامه می‌یافتد. کرانه جنوبی را قفقاز و غرب را دریای سیاه و شرق را دریای خزر یا دریای مازندران<sup>۲۰</sup> محافظت می‌نمود.

استحکامات شمال در واقع عبارت بود از یک رشته استحکامات داخلی که برای محافظت قسمت مرکزی کشور بنا شده بود چه مرزهای کشور در قسمتهای مجاور با قبایل شمالی بریک قرار نمی‌ماند و عملاً تابع نتایج جنگهای بود که جریان داشت. خزانها در اوج قدرت خود بر ملتها و اقوامی که شماره‌شان به سی می‌رسید حکومت می‌رانند و یا آنها را با جگزار خود می‌دانستند. این سرزمینهای وسیع از قفقاز تا دریای آرال و از کوههای اورال تا شهر کیف و بیابانهای اوکراین ادامه می‌یافتد. مردمانی که زیر سلطه خزانها قرار داشتند بلغارها، برترهای، غزها، مجارها (هنگریها) را تا مراکزگشتنشین ویوتانی نشین کریمه و قبایل اسلام در بیشهزارهای شمال غرب فرامی‌گرفت. در ورای این سرزمینهای گستره‌ده نیز سپاهیان خزر به گرجستان و ارمنستان یورش پردازند و در قلمرو حکومت خلافت عربی تا موصل پیش رفتند. به قول م. آی. آرتامونوف<sup>۲۱</sup> باستانشناس شوروی:

«خزانها تا قرن نهم در تسليط خود بر نواحی شمال دریای سیاه و بیابانها و جنگلهای مجاور دیپر<sup>۲۲</sup> رقیبی نداشتند. خزانها به مدت یک قرن و نیم فرمانروای بلا منازع نیمه جنوبی اروپای خاوری بودند و چون دژی استوار در دروازه اروپا از اورال تا بحر خزر در برابر آسیا مقاومت می‌کردند. در سرتاسر این دوران خزانها موفق شدند که

17. Donetz. 18. Don. 19. Volga.

۲۰. هنوز مسلمانان به یاد وحشتنی که از هجوم خزانها داشتند دریائی را که بر کرانه صحراء‌های چادرنشینان سر می‌ساید بحر خزر می‌نامند.

21. Artamonov. 22. *istoria Kazar*, 1962.

حال آنکه دولت خزان نزدیک به چهار قرن دوام آورد. آنها نیز غالباً چادرنشین بودند ولی مراکز بزرگ تخته‌قاپو هم داشتند و در جریان تحول از صورت یک قبیله جنگجوی بدیوی به ملتی کشاورز، حشم‌دار، ماهیگیر، صاحب تاکستانها، بازرگان و صنعتگر سیر می‌کردند. باستانشناسان شوروی مدارکی را از دل خاک بیرون کشیده‌اند که حاکی از تمدنی نسبتاً پیشرفته و بکلی متفاوت با «گردباد هونها» می‌باشد. این باستانشناسان آثار آبادیهای را یافته‌اند که تا چند میل گسترش داشته<sup>۲۳</sup> و مشتمل برخانه‌هایی بوده که به وسیله دلانهای به گاوداریهای بزرگ و آغلهای گوستندان و اصطبلها می‌انجامیده است. وسعت آنها از ۳ تا  $\frac{3}{4}$  متر در ۱۰ تا ۱۶ متر بوده و ستونهای متعدد داشته است.<sup>۲۴</sup> برخی از بقایای گاوآهنهای نشانگر مهارت فنی قابل ملاحظه‌ای است. اشیاء هنری از قبیل سگکما، چفتها، زین‌اندازهای زینتی نیز شواهد دیگری برهمین امر می‌باشد.

نکته‌ای که در خور توجه خاص می‌باشد پی‌ریزی دایره‌ای شکل خانه‌های است.<sup>۲۵</sup> به گفته باستانشناسان شوروی این خانه‌ها در سرتاسر مناطق مسکونی خزانها یافته شده و از نظر تاریخی مقدم برخانه‌های معمولی چهارگوش است. بدینهی است که خانه‌های گرد، نشان تعول و گذر از چادرهای گنبدهای شکل و قابل انتقال، به مساقن دائمی می‌باشد یعنی از صحرانشینی به شهریگری یا نیمه شهریگری. منابع عربی آن روزگار روایت می‌کنند که خزان تنها در ماهیاتی زمستان در شهرها — و منجمله در پایتختشان ایتل — سکونت می‌ورزند و با فرا رسیدن بهار چادرهای خود را برمی‌دارند و خانه‌ها را رها می‌کنند و به دنبال گوستندان و احشام خود به صحراء می‌روند یا در مزارع و تاکستانهای محصور خود خیمه می‌زنند.

حفریات انجام شده همچنین نشان می‌دهد که در زمانهای بعد در گردگرد کشور خزان یک سلسله استحکامات وجود داشته است. این استحکامات در قرن هشتم و نهم برای محافظت مرزهای شمالی

14, 15. Bartha p. 24.

16. Bartha, p. 24 and notes.

وحشتناک خزراها با چهره گستاخ و پهن و بی‌مثگان، موهای دراز آویخته چون زنان<sup>۲۷</sup> سخن می‌گوید. بالاخره اصطخری جغرافیدان اسلامی که یکی از مهمترین منابع عربی درباره خزراهاست چنین می‌گوید<sup>۲۸</sup>: «خران شباhtی به ترکها ندارند آنها سیاه‌موی می‌باشند و بردو قسم‌اند: قسمتی را قراخز نامند که گندمگون و سیاه چرده‌اند چنانکه گوئی گروهی از هندوانند و قسمتی دیگر سپید و خوشروی و زیبا می‌باشند.»

لحن اصطخری خوشایندتر است لیکن گفته او بپیچیدگی مطلب می‌افزاید. زیرا رسم در میان ترکان چنان‌بود که به طبقه‌حاکمه یا قوم‌حاکم «سفید» و به طبقات پائیتشر «سیاه» می‌گفتند. دلیل در دست نیست که بگوئیم «بلفارهای سفید» سفیدتر از بلغارهای سیاه بودند یا «عونای سفید» (هیاحلله) که در قرون پنجم و ششم به هندوستان و ایران هجوم بردن رنگ بشره‌شان از سایر قبایل هون که بهاروپا حمله آورده‌اند روشنتر بود. آنچه اصطخری به نام خزانهای سیاه می‌نماد — همچنانکه در نوشته‌های دیگر او و سایرین ملاحظه می‌شود — مبنی بر مسموعات و افسانه بوده و ما نیز در مورد قیافه ظاهری خزانهای اصل نژادی آنها اطلاعات بیشتری در دست نداریم.

جواب مسئله اخیر را تنها بصورتی مبهم و کلی می‌توان داد. ولی در مورد اصل اقوام هون، آلان، آوار، بلغار، مجار، باشقوره، برتس، سبین، اویفور، ساراغور، انوغور، اوتیفور، کوتريفور، تارنیاک، کوتراجار، خبر، زابندر، پچنگ، غز، کومن، قبچاق، و سایر قبایل و مللی که در طول حیات حکومت خزانه‌ها از مسیح مهاجرت گذر کرده‌اند نیز با همان مشکل مواجه هستیم. حتی اصل هونها، که درباره آنان اطلاعات بیشتری داریم، روشن نیست. نام هون ظاهراً از کلمه چینی هیونگ<sup>۲۹</sup> مشتق است و این نام به اقوام چنگیوی

27. Marquart, p. 44. n. 4.

28. مسالک‌المعالم، چاپ دخویه صفحه ۲۲۳ چاپ عبدالعال الحسینی صفحه ۱۳۱.  
29. Hiung-nu.

هجوم قبایل صحراشین را از سوی شرق متوقف سازند<sup>۲۳</sup>. نظری اجمالی به تاریخ امپراتوری‌های صحرا در شرق نشان می‌دهد که مملکت خزانه از حیث زمان و چه از حیث وسعت قلمرو و درجه تمدن، در حد وسط امپراتوری‌های گذشته هون و آوار<sup>۲۴</sup> از یک طرف و امپراتوری آینده منفول از طرف دیگر قرار داشته است.

### - ۳ -

اما این مردم قابل ملاحظه — قابل ملاحظه هم از جهت قدرت و موقتی‌های خود و هم از حیث قبول مذهبی مطروح چون آئین یهود — کی بوده‌اند؟ احلاعاتی که به دست ما رسیده است از مخالفین آنها می‌باشد و نمی‌تواند در بست مورد قبول قرار گیرد. یکی از وقایع نگاران عرب<sup>۲۵</sup> می‌نویسد: «اما درباره خزانه، آنها در شمال ارض مسکون در اطراف اقلیم سایع می‌باشند که صورت فلکی دب اکبر در بالای سر آنها قرار دارد. سرزمین آنان سرد و منطبوب است و به همین جهت رنگ بشره آنها سفید و چشم‌انشان کبود و موی‌شان آویخته و غالباً قرمز، جسم‌آ تنومند و مزاجاً متمایل بسردی می‌باشند و به طور کلی منظری وحشیانه دارند» بدینه است که پس از یک قرن جنگ، نویسنده عربی نمی‌توانست همدردی زیادی با خزانه داشته باشد. منشیان گرجی و ارمنی هم که کشورهایشان علی‌رغم فرهنگی کهتر، بدفعتات مورد تهاجم سواران خزانه قرار گرفته بود همین احساس را داشته‌اند. یک وقایع نگاه گرجی بر حسب روایتی قدیم، آنان را با یاجوج و مأجوج یکی می‌داند<sup>[\*\*]</sup>: مردمی وحشی با چهره‌هایی زشت و رفتاری چون جانوران درنده و خونخوار<sup>۲۶</sup>. یک نویسنده ارمنی از «انبوه

23. Dnieper.

24. Avar.

25. ابن‌سعید‌المغربي به نقل دانلوب صفحه ۱۱ (بنا به نوشته دانلوب این شرح از نسخه‌ای خطی در کتابخانه بودلین توسط پرسور کاله Kahle رونویس شده و در اختیار او قرار گرفته است. «متترجم»)

26. Schultze, (1905) p. 23.

موشکافانه بوده است. به‌اغلب احتمال این کلمه از ریشهٔ ترکی «گر» (گردیدن) آمده که در این صورت معنی ساده‌آن «صغر‌اگر» خواهد بود. برای آدمی‌ای غیر متخصص، بحث از اشتقاقات تازه‌تر که به‌این کلمه نسبت داده می‌شود بیشتر جالب توجه است. از جمله کلمه روسی قزاق ۲۴ و کلمهٔ مجاری هوسار ۲۵ که هردو به‌معنی سواره نظام است و باز کلمهٔ آلمانی Kitzer یا ملحد که به‌معنی یهودی است. اگر اشتقاق این کلمات از لفظ خزر درست باشد باید گفت که خزرها در تخيّلات انواع ملت‌ها از سده‌های میانه تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر جای نهاده‌اند.

## - ۴ -

برخی از کتابهای تاریخ ایران و عرب مخلوط جالب توجیهی از افسانه‌ها و شایعه‌ها بشمار می‌آید. گاهی روایت آنها با خلقت آدم شروع می‌شود و به تازه‌ترین خبر مهم روز منتهی می‌گردد. مثلاً یعقوبی از مورخان عرب قرن نهم، خزان خراز را از اولاد یافت پس سوم نوح می‌داند. این روایت به تکرار در ادبیات نیز آمده است و در عین حال، افسانه‌های دیگری هم هست که اصل خزرها را به‌ابراهیم پیغمبر یا اسکندر کبیر مرتبط می‌داند.

یکی از کهنترین مأخذی که از خزرها نام برده است اثر تاریخ-نگار سوریانی زکریا رهتور ۲۶ است که در اواسط قرن ششم می‌زیست. زکریا از خزرها در عدد مردمی که در ناحیهٔ قفقاز زندگی می‌کنند نام می‌برد. از برخی منابع دیگر چنین برمی‌آید که خزرها حتی یک

## 34. Cossack.

۳۵ هوسار شاید از طریق صرب و کروآت از تلفظ خزر یونانیها گرفته شده باشد.

۳۶ Zacharia Rhetor. این کتاب در اصل توسط نویسندهٔ نامعلومی تألیف یافته و سپس به‌فam یکی از مورخان سابق یونانی که اثر او را در این تألیف خلاصه کرده‌اند نامگذاری شده است.

بادیه نشین به‌طور عموم اطلاق می‌شود. ملت‌های دیگر هم به‌طور کلی تمام قبایل صحرا نشین را اعم از هونهای سفید که در بالا نام بردیم و سبیله و مجارها و خزرها، هون می‌نامند.<sup>۳۰</sup>

در قرن اول میلادی چینیها این همسایگان نامطلوب را به‌سوی غرب راندند و آن آغاز سیل مهیبی بود که در طول چندین قرن هرجندگاه یک بار از آسیا به‌جانب غرب سرازیر می‌شد. از قرن پنجم به‌این سو بسیاری از این اقوام را به‌نام ترک می‌خوانند. این نام نیز ظاهراً اصل چینی دارد (که گویا نام تپه‌ای بوده است) و بعداً به‌همهٔ طوابیق اطلاق گردیده که به‌زبانهای سخن می‌گفتند که دارای مشخصات مشترکی بود، و به عنوان گروه زبان ترکی شناخته می‌شود. بنابراین اصطلاح «ترک» در آن معنی که نویسندهان سده‌های میانه یکار می‌برندند - و غالباً تزاد شناسان جدید هم این کار را می‌کنند - در درجهٔ اول مشخص‌کنندهٔ زبان است و نه تزاد. در این معنی هونها و خزرها را جزو اقوام ترک<sup>۳۱</sup> می‌توان بحساب آورده. زبان خزرها ظاهراً از لهجهٔ چوواش<sup>۳۲</sup> ترکی می‌باشد که هنوز در جمهوری خودمختار چوواش از جماهیر شوروی در میان ولگا و سورا<sup>۳۳</sup> بدآن تکلم می‌کنند. چوواشها گویا از اخلاف بلغارها باشند که به‌لهجه‌ای نزدیک به‌لهجهٔ خزرها می‌گفتند. اما این اطلاعات هیچ‌کدام پروپای قرصی تدارد بلکه مبتنى بر استنباطات متخصصین لغات شرقی می‌باشد. آنچه به‌طور مطمئن می‌شود گفت این است که خزرها از اقوام ترک بودند که تقریباً در قرن پنجم میلادی از صحاری آسیا پرخاستند.

اصل نام خزر و اشتقاقات جدید آن نیز موضوع بحث‌های

۳۰. ولی نه مجارها را که زبان آنها از گروه زبانهای فینو - اویغوری است.

۳۱. خالی از تفريع نیست که در همان حال که انگلیسیها در جنگ اول جهانی کلمه «هون» را به همان معنای تحریر آمیز یکار می‌برندند، در میان من مجارستان به‌کودکان دبستانی آموخته می‌شد که باید به «فیاکان پرافتخار هون» خود با غروری می‌پرستانه بنگرند. در بودایست، باشگاهی به‌نام Hunnia نامیده می‌شود. آتیلا هنوز اسم متداول و معمولی است که روی اشخاص می‌گذارند.

## 32. Chuvash.

## 33. Sura.

خوشآمد و کاریداچ را در مستند فرمانروائی ثبت نمود. یادداشت‌های پریسکوس تأیید می‌کند که خزرها تقریباً در اواسط قرن پنجم در زمرة اتباع هونها در صحنه اروپا حضور داشته‌اند و بدینگونه آنها را نیز می‌توان، مانند مجارها و اقوام دیگر، از بازمانده‌گان اردوی آتیلا بشمار آورد.

- ۵ -

انراض امپراتوری هون بعد از مرگ آتیلا خلا قدرتی را در اروپای شرقی بوجود آورد. به‌دبیال آن، امواج پیاپی اردوهای صحرانشینان از شرق به‌غرب روان گردیدند که نام‌آورترین آنان اویغورها و آوارها بودند. بنظر می‌رسد که خزران در قسمت اعظم این دوران به‌ترکتاز در نواحی ثروتمند گرجستان و ارمنستان در ماورای قفقاز سرگرم بودند. در نیمة دوم قرن ششم، خرهانیون‌مند ترین اقوام شمال قفقاز بشمار می‌آمدند. نام تعدادی از این اقوام مانند سبیرها و ساراغورها و سمندرها و بلنجها را از آن پس در منابع تاریخی نمی‌توان یافت، زیرا که توسط خزرها مقصور گشته و در قوم غالب جذب شده بودند. بیشترین مقاومت، ظاهراً، از سوی بلغارها که نیرومندتر از دیگران بودند نشان داده شد اما سرانجام آنها نیز بسختی شکست خوردند و به دو قسمت منقسم گردیدند. قسمی به نواحی غربی تا دانوب روی‌آور گشتد و در سرزمین‌های بلغارستان امروزی مسکن گزیدند، دسته دیگر به‌سوی شمال شرق رفتند و در میانه‌های مسین ولگا قرار گرفتند و به‌فرمان خزران گرد نهادند. ما به‌دبیال این داستان هم از بلغارهای دانوب و هم از بلغارهای ولگا یاد خواهیم کرد.

اما خزران پیش از آنکه دولت مستقلی تشکیل دهد مدتها زیر سلطه امپراتوری ترکان باختری یا ترکوتها به کارآموزی پرداختند. امپراتوری ترکوتها دولت مستعجلی بود که چندان دوام نیاورد. این امپراتوری در معنی اتحادیه‌ای بود از اقوام مختلف که زیر پرچم

قرن پیشتر در آن نواحی بوده و با هونها ارتباط داشته‌اند. در ۴۶۸ میلادی تئودوسیوس دوم امپراتور بیزانس هیأتی را به‌سفرات نزد آتیلا گسیل داشت. یکی از اعضای این هیأت خطیبی بود به‌نام پریسکوس<sup>۳۷</sup>. این مرد یادداشت‌های مفصلی دارد که نه تنها مذاکرات سیاسی بلکه جریانات ضیافته‌های پر زرق و برق آتیلا را منعکس می‌سازد. او در واقع وقایع نگاری حسابی بود و نوشتۀ او یکی از مهمترین منابع اطلاعاتی ما درباره عادات و آداب هونها می‌باشد. پریسکوس حکایت‌های هم از یکی از اقوام تابعه هونها دارد به‌اسم آکاتزیر<sup>۳۸</sup> که احتمالاً همان آق‌خزر<sup>۳۹</sup> یا خزرهای سفید باشند (در مقابل خزرهای سیاه<sup>۴۰</sup>).

پریسکوس می‌گوید: امپراتور بیزانس می‌کوشید تا این قوم جنگجو را به‌سوی خود جلب کند اما رئیس طعام خزرها کاریداچ<sup>۴۱</sup> نام داشت رشوه‌ای را که امپراتور می‌خواست بدده کافی نداشت و جانب هونها را گرفت. آتیلا رئیسی دیگر خزر را که پدر قاتب با کاریداچ برخاسته بودند مغلوب کرد و او را به‌فرمانروائی بلا منازع اکاتزیرها برنشاند و آتیلا از کاریداچ دعوت کرد که به‌دربار وی برود. کاریداچ او را بسیار ثنا گفت و افزود: برای بشری فانی سخت‌گران است که در چهره خدا بنگرد چه همانگونه که کسی قادر نیست در قرص خورشید خیره شود، بطريق اولی، نمی‌تواند در روی بزرگترین خدایان بنگرد و آسیبی نبیند. ظاهراً آتیلا را این جواب

37. Priseus. 38. Akatzir. 39. Ak Khazars.

۴۰. از اکاتزیرها در یک قرن بعد به‌عنوان قومی جنگاور در کتاب ژوردانس Jordanes مورخ نامدار گتی نام برده شده است. چناییدان را وفا صراحتاً اکاتزیرها راهمان خزرها می‌داند که مورد قبول همه صاحب‌نظران معاصر است (مارکوارت در این میان استثنای درخور توجیهی است. برای انتقاد و رد نظر او مراجعه شود به کتاب دانلوب (صفحه ۷). کاسل می‌گوید که شکل اکاتزیر در کتاب پریسکوس همان تلفظ کلمه خزر به زبانهای ارمنی و گرجی است.

41. Karidach.

- ۶ -

در طول دهه‌های اول قرن هفتم، درست پیش از آنکه طوفان نهضت اسلام از شبه جزیره عربستان بعمرکت درآید مثلث قدرت بیزانس، ایران و امپراتوری باختری ترک برخاور میانه مسلط بود. دو نیروی اولی از یک قرن پیش با همدیگر می‌جنگیدند و برائی این جنگها هردو در معرض سقوط قرار گرفته بودند. سرانجام بیزانس جان بسلامت برد اما شاهنشاهی ایران به مرگ خود نزدیک می‌شد و خزرها در آن میان شاهد ماجرا بودند.

خزرها هنوز اسماً از دولت باختیری ترک فرمان می‌بردند و قویترین و مؤثرترین عناصر آن دولت بودند و خود بزودی جای آن را گرفتند. در ۶۲۷ قیصر روم به نام هرالکلیوس که خود را آماده حمله قطعی به ایران می‌کرد یک پیمان اتحاد نظامی با خزرها منعقد کرد که نخستین از این رشته معاهدات بشمار می‌آید. روایات مختلفی در چگونگی نقش خزرها در حمله روم بدست ما رسیده است که به نظر شرم‌آور و افتضاح‌آمیز می‌نماید. اما در مسائل اصلی اختلافی خزرها چهل هزار سوار به سرکردگی زیبل<sup>۴۵</sup> به کمک هرالکلیوس فرستادند. زیبل در هجوم به ایان شرکت کرد ولی چون ظاهراً از استراتژی محاطانه رومیان حوصله‌اش سر رفته بود برگشت و تفلیس را در محاصره خویش گرفت اما موفق به تسخیر آن نشد. سال آینده دیگر بار نیروهای خزر و هرالکلیوس بهم پیوستند و پایتخت گرجستان را بتصرف درآورده با غنائم فراوان بازگشتند. گیبون<sup>۴۶</sup> براساس روایت تئوفانس<sup>۴۷</sup> توصیف با شکوهی از نخستین ملاقات قیصر روم با سردار خزان بدست داده است.<sup>۴۸</sup>

«... در برابر اتحاد خسرو با آوارها قیصر روم به اتحادی سودمند و معتبرمانه با تیکان دست زد». <sup>۴۹</sup> بدعوت او

45. Ziebel. 46. Gibbon. 47. Theophanes.

48. Gibbon Vol. V. pp. 87-8.

49. سیاق عبارت نشان می‌دهد که منقول از قرکها، خزرهاست.

فرمانروایی به نام کاغان یا خاقان<sup>۴۲</sup> گرد آمده بودند؛ نام یا عنوانی که بعدها فرمانروایان خزر نیز بر خود نهادند. دوران نخستین دولت ترکی - اگر بتوان آن را دولت نامید - در حدود یک قرن طول کشید (از حدود ۵۵۰ تا ۶۵۰<sup>\*</sup>) و پس از آنکه ملاشی شد تقریباً هیچ اثری از خود بجای نگذاشت. معذلك پس از استقرار این حکومت بود که لفظ ترک به عنوان نام ملتی جدایانه و متمایز از اقوام ترکی زبان - مانند خزرها و بلقارها - مورد استعمال پیدا کرد.<sup>۴۳</sup>

خزرها نخست زیر سلطه هونها و سپس زیر سلطه ترکها بودند. پس از انقراض دولت ترک در اواسط قرن هفتم نوبت دولت آنان فرا رسید. در منابع ایرانی و بیزانسی از این دولت به عنوان مملکت شمال نام می‌رود. حکایت شده است<sup>[۴۴]</sup> که در بارگاه خسرو بزرگ انسو شیر وان پادشاه ایران سه تخت زرین نهاده بودند؛ یکی از آن امپراتور بیزانس و دیگری از آن ففورچین و سومی از آن خاقان خزان. در واقع این فرمانروایان مقتدر هیچ‌گاه به ایران سفر نکرده‌اند و اگر چنین تختهای در بارگاه خسرو بوده حتماً جنبه نمادی داشته است. اما خواه این حکایت جنبه تاریخی داشته باشد و یا افسانه‌ای بیش نباشد با روایت رسمی مربوط به امپراتور کنستانتین و فرق می‌دهد که بر حسب آن روی نامهای که از سوی دربار امپراتور به فرمانروای خزر فرستاده می‌شد سه مهر زرین الصاق می‌گردید.

۴۲. کاغان و خاقان یا کاقان و خاقان و چاقان وغیره. خاورشناسان درباره تلفظ این کلمه تعبیبات شدید بخرج داده‌اند (مراجمه شود بهضیمه) ما در این کتاب همه‌جا کاغان می‌آوریم که به گوش غریبها آشنای است (در ترجمه همه‌جا خاقان مصطلح فارسی را آورده‌ایم) کلمه خزر به صورت خز هم استعمال می‌شود. ۴۳. ولی این مانع از آن نشده است که نام ترک را به عنوان تعییر مختار مانه تری در برآور کلمه بربر یا در معنایی مترادف با «هون» بهطور عموم به همه طوایف صحراء‌گرد اطلاق کنند و همین امر در فہم منابع کهن موجب سردرگمی زیاد می‌شود. ۴۴. ابن بلخی، فارسنامه.

این نخستین آگاهی ماست از اختلاف اقوام و عناصری که امپراتوری خزر را تشکیل می‌داد. خزرهای حقیقی که حکومت را بدست داشته‌اند محتملاً همواره در اقلیت بوده‌اند چنانکه اتریشیها هم در پادشاهی اتریش — مجار چنین بودند.

## — ۷ —

ایران هیچ‌گاه از شکست سختی که در پیابن حمله هرالکلیوس در ۶۲۷ خورد قد علم نکرد. به‌دلیل آن انقلابی رخ داد و پادشاه ایران به‌دست پسر خویش کشته شد. آن پسر نیز چند ماه بعد وفات یافت و بجای وی کوکی را بر تخت سلطنت نشاندند. پس از ده سال هرج و مرخ نخستین دستهٔ سپاهیان عرب ضربهٔ نهائی را بر امپراتوری ساسانی وارد آورده. تقریباً در همان اوان اتحادیهٔ ترک غربی نیز به قبایل مختلف تجزیه گردید. مثلث قدرت تازه‌ای جای مثلث سابق را گرفت: خلافت اسلامی، بیزانس مسیحی و مملکت جدیدهٔ خزر در شمال و این سومی بود که فشار حملات عرب را در نخستین مراحل آن تحمل کرد و راه دشتهای اروپای شرقی را بر روی مهاجمین بست.

در طول بیست سال اول هجرت (هجرت محمد ص به مدینه در ۶۲۲ که آغاز تاریخ عربی است) ایران و سوریه و بین‌النهرین و مصر به‌دست مسلمانان افتاد و قلمرو مرکزی بیزانس (سرزمینهای فعلی ترکیه) نیز در نیمه‌ایه‌ای که از مدیترانه تا قفقاز و سواحل جنوبی دریای مازندران کشیده می‌شد در محاصره مسلمانان قرار گرفت. قفقاز مانع طبیعی مرمی بود ولی نه سخت‌تر از کوههای پیرنه. ممکن بود که از راه معبر داریل<sup>۵۳</sup> بر قفقاز مسلط شد و یا از طریق دریند و کنارهٔ دریای مازندران، آن را دور زد و پشت سر گذاشت. این منطقهٔ پس از استحکامات، که عربها باب‌الابواب می‌نامیدند نوعی دروازهٔ طبیعی بود که خزرها و سایر اقوام غارتگر از دیگر باز برای هجوم به بلاد چنوب از آن گذشته و از همان راه به‌جای خود

53. Kasbek Dariel. حالا معبر کاسبک نامیده می‌شود.

اردوی خزر چادرهای خود را از دشتهای ولگا به کوهستانهای گرجستان منتقال داد. هرالکلیوس در حوالی تفلیس با آنها ملاقات کرد. خان و بزرگان قوم از اسبها پیاده شدند و در برابر قیصر بخاک افتادند و بر جامهٔ قیصر بوسه زدند. از این احترامات و پشتیبانی می‌باشد بگرمی تمام استقبال می‌شد. قیصر تاج از سر برگرفت و آن را بر فرق خان نهاد و او را به ملاحظت در آغوش گرفت و فرزند خویش خواند. پس از ضیافتی مجلل، هرچه از ظروف و زیورآلات و طلا و جواهر و این‌یشم که برس میز شاهانه بود به‌خان ارزانی داشت و به‌دست خود جواهرات و گوشوارهای گرانبهای به محدودی جدید بخشید. قیصر در ملاقات خصوصی تصویر دختر خود ادسیا<sup>۵۰</sup> را به خان نشان داد و دل وحشی او را به‌وعدهٔ زفاف این دختر زیبا و متعین ربود و بلافاصلهٔ چهل هزار سوار مدد دریافت کرد.

ادسیا (یا اپیفانیا<sup>۵۱</sup>) تنها دختر هرالکلیوس از زن اول او بود. نامزد کردن او به‌یک «ترک» نمایانگر ارزش فراوانی است که در بیانس به‌اتحاد با خزرها قائل بود. معذلک این زناشوئی سر نگرفت زیرا که زیبی را پیش از آنکه ادسیا و همراهانش به‌او برسند مرگ دریافت. در یادداشتهای تئوفانس ذکری نیز از یک معاملهٔ متقابل می‌رود که به موجب آن زیبی در مقابل این نامزدی پس امرد خود را — ظاهرأ بعنوان عوض (quid pro quo) — به قیصر بخشیده بود.

روایت بدیعی نیز از یک تاریخ نگار ارمنی هست که متن فرمان بسیج حکمران خزان را برای حمله دوم به ایران بسته می‌دهد. در این فرمان خطاب شده است به «کلیهٔ قبایل و افراد، سکنهٔ کوهها و دشتهای (زیر فرمان خزر) چه آنها که در زیر سقف زندگی می‌کنند و چه آنها که در زیر آسمان بس می‌برند چه آنها که سر خود را می‌تراشند و چه آنها که موی دراز فرو می‌هلنند». <sup>۵۲</sup>

50. Eudocia. 51. Epiphania.  
Moses of Kalankatuk

عربهای است که از همان راهها و گذرگاهها به نواحی ولگا می‌تازند و بر می‌گردند. با نظاره از سرگشاد تلسکوپ، انسان بیداد داستان کهین دوک یورگ کمی افتد که می‌گویند هزار مرد زیر فرمان خود داشت که آنها را مرتب بالای تپه می‌برد و آنگاه فرمان می‌داد تا پائین بیایند. منابع عربی (اگرچه گاهی اغراق‌آمیز می‌نماید) از شرکت صدوحتی‌سیصد هزار مرد جنگی از طرفین در این جبهه سخن می‌گویند. این تعداد احتمالاً بیش از تعداد چنگوارانی است که در همان اوان برای تعیین سرنوشت غرب در چنگ تور ۵۵ گرد آمده بودند.

تعصی که مرگ را به معیق می‌گیرد صفت مشخصه این چنگها بود. نمونه آن حکایت مربوط به خودکشی همه اهالی یکی از شهرهای خزر است که به جای تسليم در برابر عربها شهر را به آتش کشیدند و نمونه دیگر مسموم کردن سردار عرب است ذخیره‌آب را در باب‌الباب. و شعارهای سنتی برای اینکه راه را برلشکریان شکست خورده عرب پیندد و آنان را تا آخرین نفس به مقاومت وادارد: «مسلمانان! به سوی بهشت؛ نه دوزخ». خوشیهای بهشت در انتظار سربازان مسلمانی بود که در راه جهاد کشته شوند.

خرها یک بار در این چنگ پانزده ساله، گرجستان و ارمنستان را فرا گرفتند و در نبرد اردبیل (۷۳۰) شکست سختی برلشکریان عرب وارد آوردند و تا موصل و دیار بکر یعنی بیش از نیمه راه دمشق که پایتخت خلافت بود پیش راندند. اما لشکریان تازه‌نفس مسلمان راه را برآنان بستند و خرها ناگزیر از راه کوهستان عقب نشستند. سال آینده مسلمه بن عبدالملک نامدار ترین سردار عرب در آن زمان که پیشتر فرماندهی سپاه را در محاصره استانبول پنهان‌بده داشت شهر بلنجر را بتصرف درآورد و حتی تا سمندر، یکی دیگر از شهرهای بزرگ خرها در شمال، پیش تاخت ولی این بار نیز مهاجمین توانستند یک پادگان دائم در آنجا مستقر سازند و بناچار به قفقاز عقب نشستند. در این میان نفس راحتی که امپراتوری روم می‌کشید با اتحاد دو سلسله

بازگشته بودند. اینک نوبت تازیان بود. در فاصله سالهای ۶۴۲ و ۶۵۲ تازیان بارها از دروازه دریند گذشتند و در بلاد خزر پیش رفتند و در صدد پرآمدند که با تسخیر شهر بلنجر — که نزدیکترین شهرها بود — جای پائی در قسمت اروپائی قفقاز بدبست آورند. اما در این چنگها و نیز در آخرین چنگ بزرگی که در ۶۵۲ بوقوع پیوست و هر دو طرف از توپخانه یعنی منجنیق و چرخ‌انداز استفاده می‌کردند. عربها شکست خوردند و چهار هزار تن کشته دادند. سردار عرب عبدالرحمن بن ریبه نیز در میان کشته‌گان بود. بقیه سپاه در ناسیمانی از راه کوهستان عقب نشستند.

عربها تا سی چهل سال دیگر در صدد هجوم مجدد به بلاد خزر بنیادند. هدف اصلی حملات آنها در این هنگام بیزانس بود. بارها ۵۴ استانبول را از دریا و خشکی بمحاصره گرفتند. اگر عنیها می‌توانستند از راه قفقاز و دریای سیاه هم به آن شهر نزدیک شوند محتلاً سرنشست امپراتوری بیزانس مختاره می‌بود. در خلال این احوال خزرها، بلغارها و مجارها را زیر فرمان خود درآوردند و دامنه متصرفات خود را در ناحیه غرب تا اوکراین و کریمه گسترش دادند. اما این بار مقصد خزرها نه صرفاً چنگ و گرین برای بدبست آوردن غارت و غنیمت، بلکه تسخیر بلاد و منقاد ساختن مردم به اطاعت از حکومتی ثابت در زیر لوای خاقان بزرگ بود که در بلاد مفتوحه فرمانداری از طرف خود برای اداره امور و جمع مالیات می‌گماشت. در اوایل قرن هشتم استقرار قدرت خزر چندان بود که می‌توانستند در برابر عربها موضع تهاجمی برخود بگیرند.

این چنگها از فاصله‌زمانی بیش از هزار سال که از نبردهای متناوب دوره دوم آن (۷۲۲ تا ۷۳۷) می‌گذرد، به صورت منازعات کسل‌کننده و ستیزهای محلی می‌نماید که همواره بر یک منوال جریان دارد: سواران خزر با ساز و برگشتنگین خود از معبد داریل یادروازه‌دریند می‌گذرند و به متصرفات اسلامی در جنوب دست اندازی می‌کنند. آنگاه نوبت

حال انفجار بود به وجود هریک تن از سربازان خود نیاز داشت. مروان خود فرماندهی قوای اموی را در این جنگ داخلی پر عمد گرفت و در ۷۴۶ بخلافت رسید ولی پس از شش سال کشته شد و با قتل او خلافت از خاندان اموی به خاندان عباسی انتقال یافت. با توجه به این اوضاع معلوم می شود که مروان در وضعی نبود که بتواند کلیه قوای خود را در جنگهای دیگر با خزان مصروف دارد. او می بایستی همین قدر خرسند می بود که به خزانها درسی داده و آنان را از تاخت و تاز بیشتر در بلاد قفقاز باز داشته باشد.

بدینگونه حرکت بزرگ کازانبری مسلمانان از سوئی در غرب اروپا و کوههای پیرنه و از سوی دیگر در قفقاز و امتداد شرق اروپا تقریباً در یک زمان متوقف گردید. همانگونه که شارلمارتل با سپاهیان فرانک خود بلاد گل و مغرب اروپا را از سلطنت تازیان برکنار نگاه داشت خزانها نیز راه تازیان را بر سواحل خاوری اروپا، ولگا و دانوب و امپراتوری رم شرقی بستند دست کم در این مورد، مورخ و باستانشناس شوروی آرتامونوف و مورخ امریکائی دانلوب اتفاق نظر دارند. من پیشتر از دانلوب نقل قول کرده‌ام که می‌گوید اگر خزانها بودند بیزانس، این دژ تمدن اروپا در شرق، به دست عربها می‌افتد و شاید تاریخ به نحو دیگری نوشته می‌شد.

آرتامونوف نیز همین نظر را دارد<sup>59</sup>:

«کشور خزان نخستین دولت فئودال در شرق اروپا بود که در ردیف امپراتوری بیزانس و خلافت عربی قرار داشت... مقاومت بیزانس در برابر عربها فقط منهون حملات خزانهای نیرومند بود که موج سپاهیان عرب را به سوی قفقاز برگردانید...»

دیمتري او بولنسکی<sup>60</sup> استاد تاریخ روس در دانشگاه آکسفورد چنین می‌گوید: «بزرگترین سهم خزانها در تاریخ جهان این است که خط قفقاز را در برابر هجوم عربها به سوی شمال سد کردند» مروان

59. Artamonov M.I. (1962).

60. Obolensky D. (1971) p. 172.

پادشاهی تقویت شد زیرا که ولیعهد روم با شاهزاده خانمی خزان ازدواج کرد و فرزند آنان به عنوان لتوی<sup>56</sup> خزان فرمانروای آینده بیزانس گردید.

آخرین حمله عربها به سرداری مروان دوم که بعدها به خلافت رسید صورت گرفت. این حمله به یک پیروزی پیروز وار<sup>57</sup>[\*] انجامید. مروان در ظاهر به خاقان خزانها پیشنهاد اتحاد کرد و بنگاه سپاهیان عرب از هر دو معبر گذشتند. سپاه خزان تاب مقاومت نیاورد و تا ولگا عقب نشست. خاقان تلاضای صلح کرد. مروان به رسم معمول از خاقان خواست تا اسلام بیاورد. خاقان رضا داد ولی چنین می‌نماید که اسلام او تنها برای حفظ ظاهر بود و هیچ اطلاع اضافی در این باره نه در منابع عربی و نه در منابع بیزانسی ملاحظه نمی‌شود، درست به خلاف گرویدن خاقان به دین یهود که چند سال پس از این واقعه اتفاق افتاد<sup>58</sup> و تأثیری مستمر و ماندگار بر جای گذاشت. به هر حال مروان به همین اندازه خشنودی نمود و بلاد خزان را ترک گفت و لشکریان خود را به مواردی قفقاز عقب کشید بی‌آنکه ساخلو یا فرمانداری در آن دیار بگذارد یا اقدام دیگری برای اداره آن بلاد معمول دارد. اندک زمانی پس از آن باز مروان برای مقابله با قبایل شورشی جنوب از خزانها در خواست همدستی کرد.

خطر از بیخ گوش خزانها رد شده بود. دلیل این بزرگواری مروان چه بود؟ مسئله‌ای است که مانند بسیاری دیگر از مسائل عجیب تاریخ باید پحدس و گمان در آن باره توسل جست. شاید عربها به این نتیجه رسیده بودند که برخلاف مردم نسبتاً متعدن ایران و ارمنستان و گرجستان، وحشیان در نهاد خوی شمال را نمی‌توان با یک امیر مسلمان دست‌نشانده و یک ساخلوی کوچک اداره کرد. در عین حال مروان برای مقابله با شورشیان بزرگی که در شام و سایر نواحی خلافت اموی در

56. Leo. 57. Pyrrhus.

58. احتماً تغیر مذهب خزان در حوالي ۷۴۰ بوقوع پیوست. مطالع بعدی دیده شود.

در کریمهٔ تاتار تبعید گردید؛ محلی دور افتاده که ذرت و شراب و روغن را جزو اشیاء لوکس از خارج به آنجا وارد می‌کرده‌ند.<sup>۶۵</sup>

ژوستینین در خلال تبعید خود در چرسون برای بازیافت ملک خود توطئه می‌چید. پس از سه سال ستارهٔ اقبالش بالا گرفت. زیرا در بیزانس، لئوتیوس را از تخت برداشتند و بینی او را نیز بریدند. ژوستینین از چرسون به شهر دور و در کریمه که زیر فرمان خزرها بود گریخت و آنگاه به ملاقات خاقان که ملک بصیر یا پنیر<sup>۶۶</sup> نام داشت شافت. چنین می‌نماید که خاقان این فرست را که امکان مداخله در سیاست بیزانس را برای او فراهم می‌آورده غنیمت شمرده است. او خواهر خویش را به عقد ژوستینین درآورد و با او پیمان اتحاد بست. این خواهر به نام ثئودورا<sup>۶۷</sup> غسل تعمید گرفت و تاج پرس نهاد. او ظاهراً تنها فرد قابل احترامی است که در جریان این نیرنگ بازیهای پست، براستی شوهر دماغ بریده خود را دوست می‌دادشت. ژوستینین هنوز جوان بود و کمی بیش از سی سال داشت. زن و شوهر با دستهای گل به شهر فناگوریا<sup>۶۸</sup> (تامان ۷۰ کنوئی) در ساحل شرقی تنگه کرج<sup>۶۹</sup> — که فرماندار خزر داشت — انتقال یافتند و در آنجا به تهیه مقدمات پرداختند تا پایمردی لشکریانی که ملک بصیر و عده داده بود به بیزانس حمله بینند. اما سفیران تیبریاس سوم<sup>۷۰</sup> امپراتور جدید، بصیر را برآن داشتند که تصمیم خود را عوض کند. آنها و عده دادند که اگر ملک مرده یا زنده ژوستینین را تحويل امپراتور دهد پاداشی گران به طلا

۶۵. کاری که با ژوستینین گرده‌اند نمایانگر ملاحظتی با وی بوده است. تمایل کلی در آن روزگار براین بود که قوانین کیفری را با تبدیل اعدام به قطع اعضاء، صورتی انسانیت و ملاحظت آمیزتر بدهند. بریدن دست (برای دزدی) و بینی (برای زنا) از انواع متدالو این مجازات شمار می‌آمد. رسم فراموشیان بیان سخنان بود که رقیبان خطرناک خود را کور می‌کردن و آنگاه بزرگوارانه از سر خونشان می‌گذشتند.

66. Doro.

67. Busir. Bazir.

68. Theodora.

69. Phanagoria.

70. Taman. 71. Kerch. 72. Tiberias.

نه تنها آخرین سردار عرب بود که به بlad خزر تاخت. او آخرین خلیفه‌ای بود که سیاستی توسعهٔ ملبهان را دنبال می‌کرde و دست‌کم به لحاظ نظری به آرمان پیروزی اسلام برجهان و فدار می‌نمود. با استقرار خلافت عباسی، چنگ برای گشودن کشورهای تازه‌پایان یافت و نفوذ فرهنگ ایران باستان جو ملایمتری را بوجود آورد و سرانجام به شکوه بنداد عهد هارون الرشید انجامید.

#### - ۸ -

در خلال مبارکهٔ طولانی چنگ اول و دوم عربها، خزانه با یکی از مغوفترين ماجراهای تاریخ بیزانس درگیر شدند. این ماجرا نمایانگر وضع زمان و نقشی است که خزانه برعهده داشتند.

در ۶۸۵ میلادی ژوستینین دوم رینو تیمیس<sup>۷۱</sup> در شانزده سالگی به امپراتوری روم شرقی رسید. گیبون به همان شیوهٔ غیر قابل تقلید خاص خود تصویری از این جوان ارائه می‌دهد:

«هوسپای او نیز مند و ادراکش ناتوان بود، غروری جنون‌آمیز او را فراگرفته بود... وزیران محبوب او دو تن از کسانی بودند که کمترین احساس محبت را در انسان برنسی انجیزند: خواجه‌ای و کشیشی که آن مادر امپراتور را با شلاق ادب می‌کرد و این دیگر بدھکاران مالیاتی مفلس را با سرهای خمیده بر فراز آتشی آهسته و پرده ده بدار می‌آویخت.»

پس از ده سال سوء اداره انقلاب شد. امپراتوری دیگر به نام لئونتیوس<sup>۷۲</sup> به جای ژوستینین نشست و پس از اینکه او را ناقص‌العضو کرد به تبعیدش فرستاد:

«قطع بینی و شاید زبان او بدرستی انجام نگرفت. یونانیان با استفاده از نرمش دلپذیر زبان خود نام رینو تیمیس (بینی بریده<sup>[\*\*]</sup>) برآونهادند. ستمکارهٔ ناقص‌العضو به چرسون

61. Justinian II Rhinotmetus.

62. Gibbon p. 79.

63. Leontius. 64. Gibbon p. 180.

متوقد گشتند و نماینده‌ی در کریمه به نام باردانز<sup>۷۸</sup> به خزراها پیوست و سربازان بیزانس که روحیه‌ی خود را از دست داده بودند پیمان خود را با ژوستینین شکستند و باردانز را بهجای او به امپراتوری برداشتند و او را فیلیپیکوس<sup>۷۹</sup> نام نهادند و چون امپراتور جدید در دست خزراها بود مبلغی گران به‌رسم فدیه به خاقان پرداختند تا او را آزاد کند. سپاهیان بیزانس پس از مراجعت به قسطنطینیه ژوستینین را با فرزنش کشتند و فیلیپیکوس را به عنوان امپراتور آزادیبخش بر تخت نشاندند تا پس از دو سال میل در چشمانش کشند و برکنارش سازند. مقصود از نقل این ماجراهای خونین آن است که نفوذ خزرا را در سرنوشت امپراتوری رم نشان دهیم و این علاوه بر نقشی است که آنان در دفاع از قفقاز در برابر مسلمانان بر عهده داشتند. بدینگونه باردانز فیلیپیکوس امپراتوری بود دست نشانده خزراها، چه این قوای خاقان پدرزن ژوستینین بود که بر حکومت جبارانه او پایان داد. به قول دانلوب: «اغراق بنظر تئی رسد اگر بگوئیم که خاقان این بار عملاً فرمانروای تازه‌ای را به امپراتوری روم برگماشت».<sup>۸۰</sup>

## — ۹ —

از دیدگاه توالی تاریخ حادثه بعدی که باید از آن بحث کنیم مسئله تغییر مذهب خزراهاست که در حوالی ۷۴۰ صورت گرفت. لیکن برای آنکه بتوانیم این حادثه مهم را در چارچوب صحیح خود تماشا کنیم باید چیزی هم درباره آداب و عادات زندگی روزمره خزراها پیش از داستان تغییر مذهب بگوئیم. افسوس که ما در این باره هیچ گزارش مبتنی بر مشاهدات عینی، نظری آنچه پریسکوس در وصف دربار آتیلا آورده است نداریم. آنچه داریم غالباً روایات دست دوم و اقوالی است که وقایع نگاران بیزانسی و تازی گردآوری کرده‌اند. این روایات جز در دو مورد،

78. Bardanes.

79. Philippicus.

۸۰. خران صفحه ۱۷۶.

طوع خواهد گرفت. ملک بصیر بدرو تن از محارم خود به نام پاپاتزس<sup>۷۳</sup> و بالغیترس<sup>۷۴</sup> فرمان داد که تازه داماد را بکشند لیکن تئودورا زن وفادار ژوستینین مطلب را دریافت و شوهر را از خطر بیاگاهانید. ژوستینین آن دونت را جدا جدا نزد خویش فراخواند و هریک را با طناب خفه کرد. آنگاه به کشتی نشست و از راه دریای سیاه به مصب دانوب شافت و با قوم نیرومند بلغار دست اتحاد داد. پادشاه بلغار به نام تربولیس<sup>۷۵</sup> قابل اطمینانتر از پادشاه خران بود و به سال ۷۰۴ پانزده هزار سوار در اختیار ژوستینین گذاشت تا بتواند به استانبول حمله کند. دربار بیزانس پس از گذشت ده سال جوانب تاریکتر حکومت ژوستینین را فراموش کرده یا امپراتور جدید را بدتر و شقیق‌تر از او یافته بود. مردم بر خند تبریاس پرخاستند و ژوستینین را دوباره بین تخت نشاندند. پادشاه بلغار در ازای خدمتی که کرده بود یک کپه مسکوک طلا پاداش گرفت. وی با شلاق اسکوتی<sup>۷۶</sup> خود آن را اندازه‌گیری کرد و به سوی دیار خود رهسپار شد (تا پس از سالی چند دوباره به چنگ با بیزانس برخیزد).

دوره دوم حکومت ژوستینین حتی بدتر از دوره نخستین بود (۷۰۴ تا ۷۱۱). او تبر و طناب و شکنجه را تتما و سیله سلطنت می‌دانست.<sup>۷۷</sup> سرانجام اختلال دماغ پیدا کرد و چون کینه غریبی از اهالی چرسون که تلغیرین سالمای تبعیدش را در آنجا گذرانیده بود بردل داشت سپاهیانی برای تسخیر آن شهر گسیل داشت و برخی از سکنه سرشناس شهر را زنده زنده در آتش انداخت و برخی دیگر را در آب غرق کرد و بسیاری را به اسارت گرفت و اینهمه عطش انتقام وی را فرو نشاند و دیگر بار به لشکریان خود فرمان داد تا آن شهر را با خاک یکسان سازند لیکن این بار سپاهیان وی در برابر نیروهای خزر

73. Papatzes. 74. Balgitres. 75. Terbolis.

۷۶. منسوب به قوم اسکوت (Scythia) که شعبه‌ای از سکاهای بودند و پس از مهاجرت از آسیای شمالی در قسمتی از جنوب شرقی اروپا بین کوههای کاربات و رودخانه دون مسکن گزیده بودند. (متوجه)

77. Gibbon p. 182.

داشته باشد و از آسیب آنان در امان بماند خواسته‌های او برآورده شد. سفیر او نذیر حرمی بود. من مأمور شدم نامه را برایش بخوانم و هدایا را به او تقدیم کنم و به کار فقها و معلمین رسیدگی پنمايم» (در اینجا تفاصیلی در خصوص وجوهی که در اختیار هیأت قرار گرفته و نام اعضای آن ذکر شده است) روز پنجشنبه یازدهم ماه صفر سال سیصد و نه (بیست و یکم ژوئن ۹۲۱ میلادی) از مدینةالسلام (بغداد) حرکت کردیم.«

ملاحظه‌می‌شود که تاریخ اعزام این هیأت خیلی دیرتر از وقایعی است که در فصل گذشته آوردیم. اما تا آنجا که مربوط به عادات و نیادهای همسایگان کافر خزر می‌باشد احتمالاً فرق زیادی نمی‌کند و با اطلاعی که از زندگی این قبایل صحراءگرد بدست می‌اوریم دست کم می‌توان تصور کرد که زندگی خزرها پیش از قبول مذهب یهود چگونه بوده است زیرا که خزرها نیز در آن دوران مانند همسایگان خود به نوعی آئین شمنی که این‌فضلان از آن سخن می‌گوید معتقد بودند.

حرکت هیأت یکندي و ظاهرآ بدون هیچ حادثه‌ای ادامه می‌پابد تا آنگاه که به خوارزم استان مرزی در جنوب دریای آرال می‌رسند. در اینجا والی خوارزم می‌کوشد تا هیأت را از پیشروی بیشتر منصرف سازد و می‌گوید که از آن‌جا تا سرزمین بلغارها «هزاران قبیله از کفار» درمی‌اند که در کمین جان فرستادگان خلیفه خواهند بود. در واقع شاید کوشش این والی در نادیده گرفتن فرمان خلیفه و مقاومت در اعزام رسولان انگیزه‌های دیگری نیز داشته است. او می‌دانست که اعزام هیأت به طور غیر مستقیم اقدامی بر ضد خزرهاست و او با آنها روابط دوستانه و بازرگانی شکوفائی داشت. هر چه بود سرانجام والی ناگزیر رضایت داد و رسولان خلیفه به سوی گرگانج در مصب آمودریا حرکت کردند. در اینجا هیأت تا سه ماه به علت سرما متوقف ماند (مطلبی که به طور چشمگیر در داستانهای بسیاری از جهانگردان عرب یادآوری می‌شود).

مطلوبی است کلی و جسته و گریخته، یکی از این دو استثناء نامه‌ای است منتبه به پادشاه خزان که در فصل دوم از آن بحث خواهیم کرد، دوم یادداشت‌های مسافت این‌فضلان است که مانند پریسکوس عضو هیأت دیپلوماتیکی بوده که از یک دربار متمدن — دربار خلیفه‌المقتدر — نزد پیغمبرهای شمال گسیل شده بود.

هیأت سیاسی بغداد از طریق ایران و بخارا به نواحی ولگا-بلغار رفت. دستاویز رسمی این‌سفرارت، نامه پادشاه بلغار بود که از خلیفه می‌خواست تا: (الف) یک مردی مذهبی برای تبلیغ اتباع وی به دین اسلام گسیل دارد (ب) قلعه‌ای برای او بنا کند که بتواند در برای پادشاه خزان مقاومت ورزد. این دعوت — که بی‌تردید مسبوق به روابط سیاسی قبلی بود — فرصتی فراهم آورد تا کوششی نیز — از طریق تبلیغ پیام قرآن و بذل و بخشش‌ای گران — برای ایجاد حسن تفاهم با قبایل مختلف ترک در مزرز و بومهائی که هیأت سفارت می‌بايستی از آن‌جا یکنارند بعمل آید.

عبارت افتتاحیه [۱] سفرنامه این‌فضلان چنین است:

«این است کتاب احمد بن فضلان بن العباس بن راشد بن حماد مولا محمد بن سلیمان رسول‌المقتدر بالله به‌ملک بلغار که در آن مشاهدات خود را در سرزمینهای ترک و خزر و روس و صقلب و باشقه و دیگران و نیز انواع مذاهب و اخبار ملوک و احوال آن اقوام را در بسیاری از امور باز می‌گوید «المشبن‌یلطوار پادشاه اسلاموها (صفالبه) در نامه خود که به امیر المؤمنین‌المقتدر نوشته و از وی خواسته بود شخصی را نزد او بفرستد تا مسائل دینی را به‌موه بیاموزه و او را بشرایع اسلامی آشنا سازد و برایش مسجدی بنا کند و منبری نصب نماید تا بتواند در شهر و کشور خویش برایش دعا و تبلیغ کند و نیز تقاضا کرده بود که برای او دڑی بسازد تا در مقابل حملات پادشاهان مخالف ۸۱ پناهگاهی

. مطالب بعدی روشن می‌سازد که مقصود پادشاه خزان بوده است.

بود و نه از مردمانش.

«طرز تکلم و اخلاق مردم آنجا بسیار بد و وحشت‌انگیز است. صحبت ایشان بیشتر به جیرجیرسار (صیاح‌الوزاریر) شهاست دارد. در آنجا به‌فاصلهٔ یک روز قریه‌ای به‌نام آردکو واقع است و ساکنین آن را کردلیه می‌نامند. کلام ایشان بیشتر به نقق قورباغه (نقیق‌الضفادع) شبیه است.» رسولان خلیفه در سوم مارس حرکت کردند و شب را در رباطی به‌نام زنگان که دروازهٔ قلمرو ترکان غز بود بسر بودند. از آن پس در وسط کشورهای بیگانه بودند. «خود را به‌خداؤند قادر متعال سپرده بودیم». در یکی از طوفانهای بیشمار برف و بوران، ابن‌فضلان در کنار ترکی مرکب می‌راند. ترک زبان به‌شکایت گشود: «اگر می‌دانستیم خدا از جان ما چه می‌خواهد می‌دادیم» ابن‌فضلان جواب داد: «آنچه می‌خواهد این است که بگوئید «لا ال الا الله» ترک خندید و گفت: اگر می‌دانستیم که همین را می‌خواهد می‌گفتیم».

از این‌گونه اتفاقات فراوان پیش آمد که ابن‌فضلان داستان آنها را باز می‌گوید بی‌آنکه استقلال فکری را که در آنها منعکس است ارج نمهد. همچنین رسولان خلیفه اشمشیاز قلبی طوایف صحرائگرد را در برآبر قدرت رسمی ارج نمی‌نماید. ماجرای زیر نیز در سرزمین اقوام نیرومند ترکان غز پیش‌آمد. این ترکان با گزار خزان بودند و بر حسب گفتهٔ پرخی از منابع ارتباط نزدیک با آنان داشتند.<sup>۸۲</sup>

«فردای آن روز با مردی از ترکها که بسیار زشت و بدقيافه و رذل و پلید بود و لباس ژنده‌ای در برداشت برخورديم. آن روز باران سختی ما را گرفته بود. آن مرد گفت: بایستید. تمام قافله که شامل سه‌هزار چارپا و پنج‌هزار مرد بود از حرکت ایستاد. آنگاه گفت: هیچ‌یک از شما حرکت نکند. همگی دستور او را اطاعت نموده

82. Zaki Validi, EXK. 36a.

طلع «ستار رودخانه جیحون پنج بسته و قطر پنج ۱۷ وجب بود و اسب و قاطر و الاغ و گاو و گوساله از روی آن مانند جاده می‌گذشتند و پنج همچنان محکم بود و نمی‌شکست... گمان می‌کردیم در آنجا دروازهٔ زمپرین به‌رویمان باز شده است... سرمای هوا بقدرتی سخت بود که کوچه‌ها و بازارها خلوت بودند و هیچ‌کس در ستار آنها دیده نمی‌شد. من وقتی از حمام بیرون آمدم و به خانه رسیدم ریشم یکارچه پنج بسته بود بطوری که ناچار آن را به‌آتش نزدیک ساختم. من در اطاقی درون اطاق دیگر که سقف آن از گلیم ترکی پوشیده بود می‌خوابیدم و عبا و پوستین را پن خود می‌پیچیدم و گونه‌هایم بیشتر اوقات به‌بالش می‌چسبید...»

در اواسط فوریهٔ پنجم شروع به‌آب شدن کرد. قرار شد که هیأت به‌هرراه کاروان بزرگی مرکب از پنج‌هزار مرد و سه‌هزار حیوان بارکش به‌سوی صحرای شمال بحرکت درآید. وسایل لازم را خریداری کردند: شترها و قایقهای ساخته شده از مشکهای پوست کفایت یک سفر سه‌ماهه. مردمان محلی هشدار دادند که در شمال باید منتظر سرمای شدیدتر باشند و توصیه کردند که چه نوع لباسهایی باید پوشند.

«هریک از ما یک قبا (قرطق) و روی آن یک جلیقه (خفتان) و روی آن یک پوستین و روی آن یک لباده و یک پرنس پوشید و فقط چشمانش از آن نمایان بود و نیز شروال (سروال) و شنل (طاق) ساده و آستردار و کفش ران و کفش سرپائی (خف‌کیخت) و روی آن کفش (خف) دیگر پوشیدیم بدین شکل هریک از ما وقتی با این همه‌لباس که پوشیده بود سوار شتر می‌شد نمی‌توانست بخود بجنبد» ابن‌فضلان این عرب مشکل‌پسند نه از آب و هوای خوارزم خوشن آمده

نشستیم. همسرش نیز نزد ما بود. او در حالی که با ما صحبت می‌کرد پیش روی ما فرج خود را باز کرد و خارش داد. ما روی خود را پوشاندیم و گفتیم استغفارالله. آنگاه شوهرش خندید و بهتر جمان گفت بهایشان بگوئید او آن را پیش روی شما باز کند و ببینید و آن را حفظ کند و دست کسی به آن نرسد، بهتر از آن است که آن را بپوشاند و به آن دست بیابند. ایشان با زنا سروکار ندارند و هر کس که مرتكب این کار شود او را دونیم می‌کنند بدین قسم که شاخه‌های درخت را بهم نزدیک کرده او را به شاخه‌ها می‌بندند و آنها را رها می‌کنند و شخصی که به آنها بسته شده است دونیم می‌شود.»

ابن فضلان در اینجا نمی‌گوید که آیا عین این مجازات درباره زن زناکار نیز اجرا می‌شد یانه؟ ولی بعدها که سخن از بلخارهای ولگا می‌رود باز همین مجازات وحشیانه دوشهق‌کردن زناکاران را می‌بینیم که در آنجا در مورد زن و مرد هردو اجرا می‌شود. ابن فضلان از اینکه زن و مرد بلغار در رودخانه‌ها بدون ساتر عورت شنا می‌کنند و مانند غزها شرم پهلوخود راه نمی‌دهند شگفت‌زده می‌شود. راجع به همجنسبازی – که در کشورهای عربی چیز غریبی شمرده نمی‌شد – ابن فضلان می‌گوید این عمل نزد ترکان گناه بزرگی است. اما در تنها داستانی که به عنوان شاهد مقال می‌آورده طرف که جوانی امره را فریقته بود با تسلیم ۴۰۰ رأس گوسفند جان بدر می‌برد.

ابن فضلان که به گرامابه‌های مجلل بغداد خوگرفته بود پلشتی ترکان را نمی‌تواند تحمل کند. «غزها پس از بول و غایط استنجا نمی‌کنند. پس از جنابت یا درهیچ موقعیت دیگری خود را نمی‌شویند آنها با آبکاری ندارند بویژه در زمستان...» وقتی امین بزرگ غزها قبای دیباخی خود را از تن بیرون کرد تا خلعتی را که خلیفه پرایش فرستاده بود پوشید چشم رسولان برلباس زیر او افتاد «که از کثرت چرک پوسیده بود زیرا

ایستادیم ۸۳ و به او گفتیم: «ما دوستان گودزکین هستیم» او پیش آمد خنده‌ای کرد و گفت: «گودزکین کیست؟ ریدم به‌ریش گودزکین!» سپس گفت: «پکند» که به زبان خوارزمی یعنی نان. من چند گرده نان به‌او دادم آنها را گرفت و گفت: بروید به‌شما رحم کردم.» روش دموکراتیک غزان در اتخاذ تصمیمات در نظر نماینده حکومت مطلعه‌ای که قدرت خود را منتبه به‌خدا می‌دانست (تشوکراسی) از آن هم غریبتر می‌نمود: «مردمی صحرانشین هستند و خانه موئی یا سیاه‌چادر (بیوت شعر) دارند و همیشه در حرکتند. به‌رسم صحرانشینان یک‌دسته از این چادرها در یکجا و دسته دیگر در جای دیگر گرد هم جمع می‌باشند. این مردم زندگی صحرائی دارند و در رنج و مشقت بسر می‌برند. در عین حال مانند الاغ گمراهنده. به‌خدا ایمان ندارند و فاقد عقل و شوروند و هیچ‌چیز را نمی‌پرستند. فقط بزرگان خود را ارباب می‌خوانند. وقتی یکی از ایشان بخواهد با رئیس خود در کاری مشورت کند می‌گوید: ای خدا (یارب) در فلان کار چه کنم؟ ایشان در کار خویش با یکدیگر مشورت می‌کنند اما وقتی در امری اتفاق نمودند و روحی آن تصمیم گرفتند یکی از پست‌ترین و فرومایه‌ترین آنان از میانشان برخاسته قرارشان را برهم می‌زنند.» آزادگرائی و توحش بود: اخلاق جنسی غزها (و قبایل دیگر) مخلوطی جالب توجه از

«زنهای ایشان خود را از مردان خویش و از دیگران نمی‌پوشانند. همچین زن هیچ‌چیز از بدن خود را از هیچ کس پنهان نمی‌کند. یک روز نزد یکی از مردان ایشان ۸۳. البته سردمداران کاروان بزرگ می‌خواستند به‌هر قیمت از درگیر شدن با غزها بپرهیزنند.

آنگاه ابن‌فضلان می‌گوید: «در میان ایشان کسانی هستند که بوجود دوازده خدا معتقدند: خدای زمستان، خدای تاپستان، خدای پاران، خدای باد، خدای درخت، خدای مردم، خدای چارپایان، خدای آب، خدای شب، خدای روز، خدای مرگ و خدای زمین. خدائی که در آسمان است بزرگترین آنها می‌باشد. در عین حال با سایر خدایان اتفاق نظر دارد و هر خدا از کاری که شریک دیگرش می‌کند راضی است... گروهی از ایشان را دیدیم که مار می‌پرستند و طایفه‌ای که ماهی‌پرست بودند و باز طایفه‌ای دیگر که دورنا را پرستش می‌کردند».

ابن‌فضلان در میان بلغارهای ولگا رسم غریبی را مشاهده کرد: «هرگاه با شخص زیرک و با اطلاعی برخورد کنند می‌گویند حق این است که این شخص در خدمت خدای ما باشد، سپس اورا گرفته ریسمانی به‌گردنش می‌بنند و بن درختی می‌آویزنند تا متلاشی شود». خاورشناس ترک زکی ولیدی طوغان که از معتبرترین صاحب‌نظران درباره ابن‌فضلان و روزگار وی می‌باشد در تعلیقات خود در این زمینه می‌گوید<sup>۸۵</sup> در روش قساوت‌آمیزی که بلغارها نسبت به افراد بسیار هوشمند بکار می‌بستند هیچ چیز مرموزی نیست. این نوع عمل بمنی بر تعقل ساده و متوسط آدمهای معمولی اجتماع است که می‌خواهند یک زندگی عادی را داشته باشند و از مغایرات و ماجراهایی که نابغه‌ها ممکن است پایشان را در میان آن بکشانند حذر می‌کنند. طوغان از یک ضرب‌المثل تاتاری یاد می‌کند که می‌گوید: «اگر خیلی بدانید بددار تان خواهند آویخت و اگر خیلی فروتنی نمائید پایمال تان خواهند کرد» آنگاه نتیجه‌گیری می‌کند که «قربانیانی از این قبیل را نه چون افرادی دانشمند بلکه چون نوابنی سرکش و خیلی هوشمند باید نگریست». این نکته روشن می‌سازد که رسم مزبور را باید واکنشی دفاعی از طرف اجتماع در برابر هرگونه تغییر دانست و گوشمالی

.۸۵. زکی ولیدی صفحه ۵۰.

عادت آنها این است که لباسی را که شخصی پوشید تا برتنش پاره پاره نشود آن را بیرون نمی‌کنند.» یکی دیگر از اقوام ترک، باشقردها، ریش خود را می‌تراشند و شپش می‌خورند «درزهای نیم‌تنه خود را جستجو کرده شپشها را با دندان جویده می‌خورند» وقتی ابن‌فضلان باشقرده را که مشغول این کار بود نظاره می‌کرد وی متوجه شد و گفت: لذید است.

روی هم‌رفته تصویر دلپذیری نیست. مسافر مشکل‌پسند ما سخت از وحشیان بدش می‌آید. این احساس او تنها در مورد ناتمیزی و آنچه به‌نظر او نمایاندن ناروای تن بود برا نگیخته می‌شود ولی نسبت به قساوت در مجازات‌ها و نیز در برابر مراسم قربانیهای آنان بی‌تفاوت می‌نماید. وصف مجازات بلغارها را در مردم آدمیکشی با نوعی بی‌علاوه‌گی و بی‌آنکه اظهار تغیر کند می‌آورد: «صدوقی از چوب تبریزی برایش ساخته او را درون آن قرار می‌دهند و سی‌قرص نان و یک کوزه آب نزد او می‌گذارند آنگاه صندوق را می‌خوب کرده سه‌چوبه مانند سه‌پایه نصب می‌کنند و صندوق را به آن می‌آویزنند و می‌گویند او را میان آسمان و زمین قرار می‌دهیم تا باران و آفتاب بخورد شاید خداوند او را بیخشد. او آنقدر آویزان می‌ماند تا گذشت زمان و وزش بادها او را بپوساند».

او همچنین، بی‌آنکه تأثیر نشان دهد از قربانی صدماً اسب و گوسفند و حیوانات دیگر در مراسم تدفین سخن می‌گوید و داستان غم‌انگیز قربانی کنیزکی روس<sup>۸۶</sup> را برس تابوت اربابش می‌آورد.

در مردم مذاهب کفار چیز زیادی نمی‌گوید. اما کیش باشقردها که آلت تناسلی را می‌پرستند توجه او را جلب می‌کند. با مترجم خود می‌گوید: «از یکی از ایشان بپرس کدلیل آنها برای این کار چیست و چرا این آلت را خدای خود ساخته‌اند؟ گفت: زیرا من از مانند آن بیرون آمده‌ام و برای خودم آفریننده‌ای جز آن نمی‌شناسم!»

<sup>۸۶</sup> وایکینگهای بودند که مراکر روس‌نشین اولیه را بنیاد نهادند. فصل سوم دیده شود.

کشید تا فرستادگان خلیفه خود را به مقصد یعنی به مرز و بوم بلغارهای ولگا رسانیدند. راه مستقیم بغداد به ولگا از قفقاز و بلاد خزر می‌گذشت ولی چون سپیران نمی‌خواستند که با خزران درگیر شوند راه دورتری را در پیش گرفتند و کرانه شرقی دریای خزر را دور زدند. حتی در این طریق مرتباً خطر احتمالی درگیری با خزران به آزان یادآوری می‌شد.

داستان جالب‌توجهی به‌هنگام اقامات‌آنان نزد امیر غزان (همان که لباس زیدینی کثیف داشت) بوقوع پیوست. امیر نخست از فرستادگان خلیفه بگرمی استقبال کرد و ضیافتی برای آنان ترتیب داد. لیکن بعداً بزرگان غز در اندیشه روابط خود با خزران افتادند. امیر انجمنی از بزرگان فراهم آورد تا به رایزنی بپردازد:

«ترخان، نجیبتر و محترمنتر ایشان؛ مردی لنگ و کور و شل بود. امیر به‌ایشان گفت: اینها فرستادگان پادشاه عرب نزد داماد من المشن پسر شلکی هستند و من نخواستم ایشان را بدون مشورت با شما آزاد کنم. ترخان گفت این چیزی است که هرگز ندیده و نشنیده‌ایم و در زمان ما و پدرانمان فرستاده هیچ پادشاهی از نزد ما نگذشته است. به‌گمان من سلطان حیله بکار برد و این اشخاص را نزد خزر فرستاده تا ایشان را بر علیه ما برانگیزیاند. عاقلانه آن است که این فرستادگان دو نیم شوند و آنچه را که همراه دارند ضبط کنیم. یکی از آنها گفت: نه، بلکه آنچه دارند بگیریم و ایشان را لخت بچانی که آمده‌اند بازگردانیم. دیگری گفت: نه، ما اسیرانی نزد پادشاه خزر داریم. اینها را به‌عوض آنها نزد او بفرستیم.»

رایزنی آنها در این باب هفت روز طول کشید و در این مدت این‌فضلان و همراهانش از عاقبت کار در هراس بودند. در نهایت، غزها اجازه دادند که فرستادگان خلیفه به سفر خود ادامه دهند. این‌فضلان نمی‌گوید چرا؟ شاید به این علت که فرستادگان توانستند

برای نوآورانی که خود را با روال جاری جامعه سازش نمی‌دهند تلقی کردند.<sup>۸۶</sup> اما طوغان چند سطر پائینتر تفسیر دیگری را نیز عرضه می‌کند.

«ابن فضلان اینجا در مقام توصیف قتل ساده دو تن آدم خلیلی زیرک نیست بلکه می‌خواهد یکی از رسوم بتپرستان را بیان کند و آن قربانی انسان است که بهترین فرد را به آستان خدایان هدیه می‌کنند. این تشریفات محتملاً به بوسیله افراد عادی بلکه توسط پرسشگان یعنی شمنان صورت می‌گرفته است. شمنان در میان بلغارها و روسها، به نام مذهب، اختیار مرگ و زندگی افراد را در دست داشته‌اند. بنا به روایت ابن‌رسنه پژشگی روسی می‌توانست برگردان هرکس که بخواهد طناب بیفکند و او را از درختی بیاویزد تا خدایان را به ترحم و اداره. وقتی پژشگی به چنین کاری دست می‌زد مردم آن را «نذری برای خدا» می‌دانستند.»

شاید انجیزه‌های دوگانه مزبور هردو در کار بوده است بدین تعبیر که حالا که باید قربانی کرد بگذار فتنه‌گران را قربانی کنیم.

چنانکه خواهیم دید قربانی انسان در میان خزران نیز مرسوم بود. بعلاوه خزرها پادشاه خود را در پایان دوره معینی می‌کشند. با توجه به این نکات در می‌یابیم که رسوم و آداب خزرها با قبایلی که این‌فضلان وصفشان را آورده شbahتمای زیادی داشته است. متأسفانه این‌فضلان پایتخت خزران را ندیده و اطلاعاتی را که درباره آنها نقل کرده از نواحی زیر نفوذ آنها و بویژه از دربار بلغار گرد آورده است.

## - ۱۰ -

کمابیش یک سال (از ۲۱ زوئن ۹۲۱ تا ۱۲ می ۹۲۲) طول

۸۶. طوغان در تأیید قول خود مطالبی را از متون ترکی و عربی، بدون ترجیمه نقل می‌کند و این عادت بدی است که در روزگار ما همه کسانی که تخصصی در این زمینه دارند مبتلای آن می‌باشند.

«پسر پادشاه بلغار به عنوان گروگان نزه پادشاه خزر می باشد. یک بار پادشاه خزر خبر یافت که پادشاه بلغارها دختر زیبائی دارد. برای ازدواج از او خواستگاری کرد ولی پادشاه بلغار ایستادگی نمود و تقاضایش را نپذیرفت. آنگاه پادشاه خزر که یهودی است دختر را که مسلمان است بزور گرفت. دختر نزد او مرد. پس از آن به سراغ دختر دیگر پادشاه بلغار فرستاد. چون این خبر به بلغار رسید از ترس آنکه مبادا او را مانند دختر اولش برباید وی را به ازدواج پادشاه اسکل که خود زیردست اوست درآورد. به همین جهت بود که پادشاه بلغار به سلطان (خلیفه) نامه نوشته از او تقاضا کرده بود تا برایش دژی بسازد که او را از آسیب پادشاه خزر در امان دارد.»

این مسئله بسان ترجیع بندی تکرار می شود. ابن فضلان از باجی که پادشاه بلغارها به خزان می پردازد نیز سخن می گوید: یک پوست سمور برای هر خانواده در اقلیم بلغار. با توجه به اینکه بلغارها بالغین پنجاه هزار خانوار (چادر) بودند و قیمت پوست سمور در سرتاسر دنیا خیلی بالا بود مبلغ باج قابل اهمیت بوده است.

- ۱۱ -

آنچه ابن فضلان درباره خزان روایت می کند، چنانکه متذکر شده ایم، مبتنی بر اطلاعاتی است که در جریان مسافرت خود - و بیشتر در دربار بلغار - گردآوری نموده است. برخلاف بقیه روایات او که حاصل مشاهدات شخصی وی است مطالب مربوط به خزان یک رشته اطلاعات التقاطی دست دوم و بیرون می باشد. منابعی هم که آن اطلاعات را در دسترس او گذارده اند از تعریف حقایق خودداری ننموده اند، زیرا که پادشاه بلغار از ارباب خزر خود خوش نمی آمد. اکراه و ناخوشایندی خلیفه نیز از مملکتی که به کیش رقیب اسلام گرویده بود نیازی به تذکر و تأکید ندارد.

قانعشان سازند که اعزام آنان اقدامی بر ضد خزان بوده است. غزها چندی پیش به اتفاق خزرها با یکی دیگر از اقوام ترک، پچنکها، جنگیه بودند لیکن در این اواخر دست به حرکات خصوصت آمیزی زده بودند که منجر به اسارت عده ای نزه خزان شده بود.

در تمام طول این سفر خطر خزرها همچنان بالای سر رسولان خلیفه سایه افکنده بود. در شمال دریای خزر دور بزرگ دیگری زندند تا به اردوگاه بلغار در حوالی محل تلاقی رودخانه های ولگا و کاما رسیدند. در اینجا پادشاه بلغار و بزرگان قوم با تشویش و تنگرانی در انتظار آنان بودند. به محض آنکه مناسم و تشریفات پیاپیان رسید پادشاه کس به دنبال ابن فضلان فرستاد تا مذاکرات را آغاز کنند. پادشاه به لحنی قاطع (صدایش چنان بود که گوتشی دارد از ته بشکه ای حرف می زند) از مقصد اصلی خویش سخن در میان آورد یعنی از پولی که می باستی برای ساختمان دژ به منظور حفاظت او در برابر یهودان مصرف شود. متأسفانه آن پول را که چهارهزار دینار بود به جهت برخی اشکالات اداری در اختیار هیأت نگذاشته بودند و می باستی بعداً فرستاده شود. شاه که مردی سریب و تنومند بود نویستانه بگمان افتاد که مبادا رسولان پول را خورده باشد.

«چه می گوئید راجع به شخصی که به وسیله جماعتی برای مردمی ناتوان و در محاصره و قید بندگی پولی بفرستد و آن جماعت به او خیانت بکند؟ گفتم: جایز نیست و آنان مردم بدی هستند. گفت: آیا این نظر موره اتفاق همه است یا اختلافی هم در آن وجود دارد؟ گفتم موره اتفاق است.» ابن فضلان کم کم موفق شد شاه را متقادع سازد که در وصول پول فقط تا خیری رخ داده است<sup>۸۷</sup> لیکن نتوانست نگرانی خاطر او را یکسره رفع کند. شاه مرتب تکرار می کرد که مقصود از دعوت نمایندگان خلیفه ساختمان دژ بود و او از پادشاه خزان می ترسد. ظاهرآ حق هم داشت که اینگونه بترسد چه به گفته ابن فضلان:

۸۷. ظاهرآ پول بعدها رسیده است زیرا دیگر ذکری از آن در میان نمی آید.

وقتی پادشاه به خاک سپرده شد گردن کسانی را که او را دفن کرده‌اند می‌زنند تا معلوم نشود قبر او در کدام یک از این اتاقها واقع است. قبر او بهشت نامیده می‌شود و می‌گویند: به بهشت رفت. سپس همه اتاقها را با دیباچی زربفت فرش می‌کنند.

پادشاه خزر را عادت چنان است که بیست و پنج زن داشته باشد. هر یک از ایشان مخت دیگر می‌آید. پادشاهان هم مرز وی می‌باشند و او را خواه‌ناخواه می‌گیرد. او شصت کنیز برای همخواهی با خود دارد که هم‌شان بی‌اندازه زیبا هستند. این‌فضلان آنگاه توصیف خیال‌انگیزی از حرم خاقان دارد که در آن هریک از بیست و پنج زن و شصت کنیز، کاخی ویژه دارند و خدمتکار یا خواجه‌ای، که به اشارتی هرکدام را که شاه اراده کند زودتر از یک چشم برهم زدن در بستر او حاضر می‌سازد. پس از چند نکته مشکوک دیگر درباره رسم خاقان خزر (که بعدها از آن سخن خواهیم گفت) این‌فضلان اطلاعاتی نیز از وضعیت کشور خزران می‌دهد:

«پادشاه خزر در کنار رود ولگا (نهر اتل) [\*\*] شهر بزرگی دارد: این شهر دارای دو قسم است در یک قسمت آن مسلمانان و در قسمت دیگر پادشاه و هماره‌هانش سکونت دارند. یکی از غلامان شاه که مسلمان است و او را «خز» می‌خوانند بر مسلمانان حکومت می‌کند. کارهای مسلمانان ساکن شهر خزرها و کسانی که برای بازرگانی نزد ایشان رفت و آمد می‌کنند به‌این غلام مسلمان رجوع می‌شود و هیچ کس بجز او به کار آنان رسیدگی نمی‌کند و حکم نمی‌دهد.» گزارش سفر این‌فضلان تا آنجا که بدست مارسیده بدین سخنان پایان می‌یابد [\*]:

«خران و پادشاه آنان همه ۸۸ جمودند. بلغاریان و

۸۸. بنظر می‌آید که این گفته گزافه‌آمیز است و منشأ آن وجود جماعتی مسلمان —

طبع روایت این‌فضلان، بدون مقدمه‌ای، از توصیف دربار روس به توصیف دربار خزان منتقل می‌شود:

«اما پادشاه خزر که «خاقان» نام دارد فقط هر چهارماه یک بار برای گردش بیرون می‌آید. او به نام خاقان بزرگ خوانده می‌شود و جانشین (خلیفه) او را «خاقان به» می‌نامند. این شخص فرماندهی سپاهیان و امور ایشان را بهمراه دارد و امور کشور را اداره می‌کند و ظاهر می‌شود و به جنگی می‌رود. پادشاهانی که در نزدیکی او هستند از وی اطاعت می‌کنند. او هر روز با فروتنی نزد خاقان بزرگ می‌رود و اظهار تواضع و آرامش می‌کند و فقط با پایی پرهنه در حالی که یک تکه هیزم در دست دارد نزد او حاضر می‌شود. وقتی به‌او سلام می‌کند آن هیزم را در برای‌پرش روش می‌سازد. پس از فراغت از اشتعال هیزم روی تخت در طرف راست پادشاه می‌نشیند و مردی به نام «کندرخاقان» پشت‌سر او و مرد دیگری نیز به نام «جاوشیغز» پشت‌سر این شخص جای می‌گیرند.

رسم پادشاه بزرگ بر این است که بار عالم نمی‌دهد و برای مردم نمی‌نشیند و با ایشان سخن نمی‌گوید. بجز کسانی که نام بردهم هیچ‌کس نزد او نمی‌رود. کار شهرستانها و حل و عقد امور و مجازات‌ها و اداره کشور بهمراه خلیفه او «خاقان به» است. رسم است که چون پادشاه بزرگ بهمراه خانه بزرگی برایش می‌سازند. این خانه بیست اتاق دارد. در هر یک از اتاق‌های این خانه برایش قبری می‌کنند و آنقدر سنگ را خرد می‌کنند تا مانند سرمه نرم شود و کف اتاق را با آن می‌پوشانند. سپس روی آن نوره می‌ریزند. در زیر ساختمان نهر آبی موجود است. این نهر بزرگ است و آب آن جریان دارد. قبر را بالای نهر قرار می‌دهند و می‌گویند: برای آنکه شیطان و انسان و کرم و حشرات به آن دسترسی نداشته باشند.

شست، هفتاد میل پشتسر هم ادامه می‌باید. تاکستانهای مفصلی نیز دارند. ابن حوقل می‌گوید: «در سرزمین خزر شهری هست به نام آسمید (سمندر) که آنقدر باغ و بوستان دارد که از دربند تا سریر همه جا را باغها و درختزارهای آن شهر فرا گرفته است. گفته می‌شود چهل هزار از این باغها هست که در بسیاری از آنها انگور بعمل می‌آید.<sup>۹۳</sup>» ناحیه شمال قفقاز بسیار حاصلخیز بود. در ۹۶۸ ابن حوقل با مردمی ملاقات کرد که پس از هجوم روسیان آنجا را دیده بود.

«گفت: در هئه تاکستانها و باغها هیچ برای فقرابیان نگذاشته بودند حتی برگی در شاخصاری... اما به خاطر خاک عالی و فراوانی حاصل سه سال طول نخواهد کشید که اوضاع به حال گذشته باز آید» شراب قفقازی هنوز فراورده مطبوعی تلقی می‌شود که در شوروی به مقادیر فراوان مصرف دارد.

مع ذلك بیشتر در آمد خزانه پادشاهی از بازرگانی خارجی تأمین می‌شد. این فضلان بزرگی کاروانهای تجارتی را که در میان آسیای مرکزی و ناحیه ولگا - اورال در رفت و آمد بودند مذکور شده است. بیاد داشته باشیم کاروانی که فرستادگان خلیفه در گرگانیج به آن ملحق شدند از پنج هزار مرد و سه هزار حیوان بارگش فراهم گشته بود. اگر هم احتمال اغراق را در نظر بگیریم به هر حال کاروان بزرگی بوده است. نمی‌دانیم که چندتا از این کاروانها وجود داشت و چندگاه یکبار سفر می‌کردند و نیز نمی‌دانیم که نوع کالاهای و محمولاتشان چه بود، ظاهراً کالاهایی مانند پارچه، خشکبار، عسل، موسم و ادویه سهم بزرگی در این تجارت داشته است. راه بازرگانی دیگری از قفقاز به ارمنستان، گرجستان، ایران و بیزانس می‌رفت. راه سومی که روز به روز بر رونق آن می‌افروزد عبارت بود از راه دریائی بازرگانان روس که از رودخانه ولگا به سواحل شرقی دریای خزر می‌رفتند و بیشتر پوستهای گرانبهای - که مورد تمايل اشراف مسلمان بود - با خود می‌آوردن و نیز برگان شمال که آنها را در بازار برده فروشان ایتل

۹۳. ابن حوقل و اصطخری (اصطخری تنها چهار هزار باغ می‌گوید [\*\*]).

همسایگان آنان رعیت او هستند و او را چون خدا می‌پرستند، بعضیها برآند که یاجوج و ماجوج همان خزانند.

## - ۱۲ -

من داستان این فضلان را بتفصیل نقل کردم نه به خاطر اطلاعات جسته و گریختهای که از خود خزان بدهست می‌دهد بلکه به خاطر پرتوی که به جهان دور و بر آنها می‌افکند و بربیت سفت و سختی را که خزان در میان آن می‌زیستند روشن می‌کند. روایت این فضلان ضعنا گذشته قوم خزر را پیش از گرویدن به آئین یهود نیز منعکس می‌سازد. در آن زمان که این فضلان به مرز و بوم بلغار رفت خزان در مقایسه با همسایگان دیگر خود به کشوری تو و شگفت‌انگیز تبدیل یافته بود. این تضاد در گزارش‌های مورخان عرب<sup>۹۴</sup>، در کلیه زمینه‌ها از مسکن و اداره و دادرسی انعکاس دارد: بلغاریان هنوز در چادر بس می‌برند، شاه آنان نیز چنین است جن آنکه چادر او «بسیار بزرگتر است و گنجایش هزار نفر بلکه بیشتر را دارد»<sup>۹۵</sup> و حال آنکه خاقان خزر در قصری از آجر بس می‌برد و زنان او در «کاخهای مسقف با چوب ساج»<sup>۹۶</sup>، و مسلمانان آنچه چندین مسجد دارند که «مناره یکی از آنها مشرف بر قصص پادشاه است».<sup>۹۷</sup> در این منطقه حاصلخیز، مزارع و کشتزارهای خزان بیش از

در پایتخت خزان می‌باشد. زکی‌ولیدی بهمین ملاحظه کلمه «همه» را حذف کرده است. باید چنین فرض کنیم که مقصود از همه خزان، قبیله حاکم است و نه اقوام مختلفی که کشور موزائیک گونه خزان را تشکیل می‌دادند. مسلمانان اگرچه از استقلال قضائی و مذهبی برخوردار بودند جزو خزان حقیقی بشمار نمی‌آمدند.

۹۴. اطلاعاتی که در زین خواهیم آورد مبنی بر آثار اصطخری، مسعودی، این راسته و ابن حوقل است. (ضمیمه دوم دیده شود)  
۹۵. زکی‌ولیدی صفحه ۶۱.  
۹۶. اصطخری.  
۹۷. مسعودی.

چنین می‌نماید که در میان خزان حرفه و صنعت و از جمله خیاطی به مرحله شکوفائی رسیده بود. وقتی که امپراتور آینده کستستانین پنجم، دختر خاقان خزر را بذنتی گرفت (بخش ۱ این کتاب دیده شود) در جزو جهیزیه عروس جامه‌ای زیبا بود که چشم در باریان بیزانس را خیره کرده چندانکه آن را به عنوان الگو برای قبای رسمی مردانه برگزیدند و نام آن را Tzitzakion خواندند که مشتق است از نام کوچک عروس «چیچک» که نامی ترکی - خزری و به معنی گل است (این خانم پس از غسل تعمید این ۹۵ نامیده شد).

توینبی می‌گوید: در اینجا با داستانی روشنگر از تاریخ فرنگ مواجه هستیم.<sup>۹۶</sup> وقتی یک شاهزاده خانم دیگر خزر به عقد حکمران مسلمان ارمنستان درآمد، در موبک او علاوه بر خدمتکاران و غلامان، ده خرگاه از دیباي اعلا بر فراز گردونه‌ها حمل می‌شد که بن درهای آنها صفحاتی از زرد و سیم کوبیده بودند و سقف آنها با پوست سمور پوشیده بود. ده گردونه دیگر نیز مملو از ظروف زرین و سیمین و چیزهای قیمتی دیگر بود که به عنوان جهیزیه همراه عروس برده می‌شد.<sup>۹۷</sup> خاقان خود در چادری متjurk سفر می‌کرده که اندرون آن از این هم آراسته‌تر بود و بر تارک آن اناری زرین قرار داشت.

- ۱۳ -

هنر خزان همانند بلغاریان و مجاران بیشتر تقليدي بود بر اساس الگوهای هنر ایران ساسانی. بادر ۹۸ باستانشناس شوروی بر تأثیر خزان در انتشار سبک ایرانی نقده کاری در نواحی شمال تأکید می‌کند. شاید خزان در نقش دلال و واسطه قسمتی از اشیائی را که وارد کرده بودند به کشورهای دیگر صادر می‌کردند ولی قسمت دیگری از صادرات آنها چیزهایی بود که صنعتگران خزر در کارگاههای

95. Eiren. 96. Toynbee A. (1973) p. 549.

97. Zeki Validi p. 120.

98. Bader. به نقل دانلوب (۱۹۵۴) صفحه ۲۳۱.

می‌فروختند. فرمانروای خزر از همه این کالاهای ترانزیتی - و منجمله از بردگان - ده درصد مالیات می‌گرفت. اگر باجی را هم که اقوام بلغار و مجار و بر تاس و دیگران می‌پرداختند بر آن بیفزائیم درخواهیم یافت که خزان می‌بایستی کشوری مرغه باشد لیکن کشوری که رفاه آن در گرو نیرومندی نظامی و پرسقی و توانائی مأمورین وصول مالیات و گمرک است.

بعض ناحیه حاصلخیز جنوب که تاکستانها و باستانها داشت، نواحی دیگر خزان از لحاظ منابع طبیعی فقیر بود. یکی از مورخان عرب (اصطخری) می‌گوید تنها فراورده محلی که از بلاد خزر صادر می‌شود سریشم است. محققان این گفته نیز اغراق‌آمیز است لیکن به هر حال واقعیتی را نشان می‌دهد که بیشتر فعالیت بازرگانی خزر عبارت بود از صدور مجده کالاهایی که خود از مالک دیگر وارد می‌کردند. از آن جمله مخصوصاً عسل و مووم برای ساختن شمع جلب‌نظر مورخان عرب را کرده است. مقدسی می‌گوید: در بلاد خزر گوسفند و عسل و جهود به مقدار فراوان وجود دارد.<sup>۹۹</sup> آری یکی از منابع یعنی «در بندنامه» از کانهای زر و سیم در این مرز و بوم سخن می‌گوید لیکن محل آنها را تعیین نمی‌کند. از سوی دیگر منابع متعدد از وجود کالاهای خزر در بازارهای بنداد و از حضور بازرگانان خزر در استانبول و اسکندریه و حتی در نقاطی دور دست چون سامار و فرغانه آگاهی می‌دهند.

بنابراین خزان به هیچ وجه از دنیای متعدد گسیخته نبود. در مقایسه با قبایلی که در مجاورت شمالی آن می‌زیستند خزان را می‌توان کشوری بین‌المللی بحساب آورد که راه را برای نفوذ فرنگها و مذاهب گوناگون بازگذاشته بود. معذلك از استقلال خود در برابر دو نیروی مهم مذهبی جهان بسختی دفاع می‌کرد. ما خواهیم دید که این وضع منجر شد به تحول یا کودتا تی که جهودیگری را به عنوان کیش رسمی کشور برقرار ساخت.

96. مقدسی صفحه ۳۵۵ به نقل Baron III p. 197.

این آخرین نکته در سخن دانشمند مجارستانی، اشاره به یافته‌های باستانشناسی جالب توجهی است که به نام «گنجینه نگیستزتمیکلوس<sup>۱۰۴</sup>» شناخته می‌شود (کلیشه اول کتاب دیده شود) این گنجینه عبارت است از بیست و سه قطعه طلوف زرین از قرن دهم که در ۱۷۹۱ در تزدیکیهای آبادی به همین نام پیدا شد<sup>۱۰۵</sup>. بارتا یادآور می‌شود که چهره «شاهزاده پیروزمند» که موی سر اسیری را گرفته و با خود می‌کشد، و آن صحنه اساطیری در عقب کوزه زرین، و همچنین نقش و نگارهای دیگر اشیاء زینتی نمایانگر ارتباط تزدیکی است که در میان آنها با چیزهایی که در «توی پازار» بلغارستان و در سارکل خزر پیدا شده است وجود دارد. چون هم بلغارها و هم مجارها برای مدتی طولانی زیر فرمان خزرها بودند این امری شگفت‌آور تلقی نمی‌شود و نقش‌جنگاور به انضمام نقوشی که در سایر قطعات این گنجینه هست تصوری از هنر مرسوم در قلمرو امپراتوری خزر را بدست می‌دهد (که نفوذ ایران و بیزانس، هماگونه که انتظار می‌رود، در آن نمایان است<sup>۱۰۶</sup>).

یکی از مکاتب باستانشناسی مجارستان بر آن است که طلاکاریها و نقه‌کاریهای قرن دهم آن کشور در حقیقت دستاوردهای خزران بوده است<sup>۱۰۷</sup>. همچنانکه در فصول آینده این کتاب خواهیم دید (فصل سوم، بخش‌های ۷ و ۸) چون در سال ۸۹۶ مجارها به هنگری مهاجرت کردند یکی از قبایل شورشی خزر به نام کبر<sup>۱۰۸</sup> رهبری آنان را بر عهده داشت. قبیله کبر خود نیز با مجارها در مرز و بوم نوین مستقر گردید و این قبیله در زرگری و نقه‌کاری مشهور آفاق بود مجارها که در وضع بدوعی‌تری بسرمی بردند این فنون را از کبرها آموختند. بنابراین، نظریه دائی بر اینکه مقداری از اشیاء باستانی پیدا شده در مجارستان

104. (Treasure of Nagyszentmiklos).

105. حالا این آبادی جزو رومانی است و Sinnicolaul Mare نام دارد.

106. خوانندۀ علاقه‌مند برای ملاحظه مجموعه جالب توجهی از تصاویر مراجعه کند به Gyula László, *The Art of the Migration Period*

اگر چه اظهارنظرهای تاریخی این مؤلف را باید با احتیاط تمام تلقی کرد.

107. László G. (1974) pp. 66f. 108. Kabar.

خود، به تقلید از دیگران می‌ساختند. خرایه‌های این کارگاه‌ها در نزدیکیهای قلعه کهن خزرها به نام سارکل<sup>۹۹</sup> کشف شده‌است. جواهراتی که در داخل قلعه از زیر خاک درآمده همه از مصنوعات داخلی بوده‌اند<sup>۱۰۰</sup>. باستانشناس سوئی ت.ی. آرن<sup>۱۰۱</sup> از روکشها و سگنهای قلابهای زینتی سخن می‌گوید که با الهام از شیوه‌های ساسانی و بیزانسی به دست صنعتگران خزر یا در نواحی زیر نفوذ خزرها ساخته شده و تا سوئی رفته است<sup>۱۰۲</sup>.

بنابراین خردان در نش هنرهای ایران و روم در میان اقوام نیمه وحشی اروپای شرقی نقش واسطه را برعهده داشته‌اند. بارتا پس از بررسی کامل مدارک و استاد باستانشناسی (که غالباً از منابع سوری گرفته شده) چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«غارت تفلیس به وسیله خردان، ظاهراً در بهار سال ۶۲۹ میلادی، با موضوع بحث ما ارتباط دارد... [در طول مدتی که خردان شهر را در اشغال داشتند] خاقان مأمورینی را برای نظارت در کار زرگران و نقه‌کاران و آهنگران و مسگران برگماشت. بازار و به طور کلی تجارت، حتی ماهیگیری نیز زیر کنترل خردان بود... بنابراین در خلال تهاجمات پیاپی به نواحی قفقاز در طول قرن هفتم، خزران با فرهنگی که خود از سنت ایران ساسانی پرخاسته بود آشنا گشتند و بدینگونه دستاوردهای فرهنگی نه تنها از طریق تجارت بلکه به وسیله غارت و حتی باج در میان اقوام صحراء انتشار یافت... رد پاهایی که بهسیعی و اهتمام تمام به امید کشف ریشه‌های هنر مجاری در قرن دهم پیگیری کرده‌ایم سرانجام به سرزمین خزر منتسب گشته است<sup>۱۰۳</sup>.

99. تأسیغاه سارکل Sarkel که از لحاظ باستانشناسی مهمترین من کن مربوط به خزران بود برای ایجاد تأسیسات هیدرولیکی زیر آب رفت.

100. Burtha p. 139. 101. T.J. Arne.

102. بهنفل دالنوب (۱۹۵۶) صفحه ۲۳۱.

103. Burtha pp. 143-5.

## - ۱۵ -

نخستین پایتخت این امپراتوری متعدد معمتملاً قلعه بلنجر در دامنه شمالی قفقاز بوده و چون در قرن هشتم این مناطق در معرض تاخت و تاز اعراب قرار گرفت پایتخت به سمندر در کرانهٔ غربی دریای مازندران و سرانجام به ایتل در مصب رودخانهٔ ولگا انتقال یافت. روایات متعددی در وصف این پایتخت به دست ما رسیده است که مفاد آنها کما بیش با هم تطبیق می‌کند. شهری بود دوپاره که در دو کرانهٔ رودخانه بنا شده بود. نیمهٔ خاوری آن را «خران» و نیمهٔ بالاتری را «ایتل» می‌خوانند<sup>۱۱۱</sup> و پلی از قایقهای بهم پیوسته دو سوی شهر را بهم می‌پیوست. نیمهٔ بالاتری باروئی مستحکم داشت که از آجر ساخته شده بود. کاخهای خاقان و بیک و منازل خدمه آنان<sup>۱۱۲</sup> و خزرهای اصلی در این قسمت متمرکن بود. این بارو چهار دروازه داشت که یکی از آنها به روی رودخانه باز می‌شد. در آن سوی رودخانه، در کرانهٔ خاوری، مسلمانان و بتپرستان مسکن داشتند<sup>۱۱۳</sup>. مسجد‌ها، بازارها، گرمابه‌ها و سایر اماکن عمومی نیز در این بخش از شهر واقع بود. چند تن از تویستدگان عرب از شمار مساجد و بلندی مناره‌های

- و اینکه هموطنان آنان از گروگانهایی که نزد خزان دارند سخن گفته‌اند (بخش ۱۵ بالا دیده شود) شاید مقصود همین باشد. بر عکس، امپراتور بین‌افس کشتانیین پروفیروئیتوس بر گزیدگانی از قراولان خزر را بر در کاخ خود گماشته بود. این امتیازی بود که به‌ای گرافی در ازای آن پرداخته می‌شد. در آمد گارد آنقدر زیاد بود که برای عضویت در آن مبلغ معتبری می‌پرداختند. حقوق گارد ۲/۲۵ تا ۴ درصد این مبلغ بیش نبود. (Constantine, DeCeremoniis pp. 692-3) مثلاً کسی که معادل ۷/۴۵ لیره انگلیسی دریافت می‌کرد برای بدست آوردن این شغل ۳۰۲/۸۵ لیره پرداخته بود. (Bury. 22 BM.)
۱۱۱. این شهر را در ادور مختلف به نامهای مختلف خوانده‌اند مثلاً الیاضه (به معنی شهر سپید).
۱۱۲. مسعودی جای این ساختمانها را در جزیره یا شبه جزیره‌ای نزدیک سواحل غربی نشان می‌دهد.
۱۱۳. حدودالعالم شماره ۵۰.

کار خزرها بوده است قابل توجه می‌باشد و این مطلب در پرتو بعضی که در خصوص هستهٔ مجار – خزر خواهیم آورد روشتر خواهد گشت.

## - ۱۶ -

خواه تصویر مرد جنگی بر روی کوزه زرین از اصل مجار باشد یا خزر، این تصویر، هیأت سواری از آن دوران را که شاید عضو یکی از برگزیده‌ترین دسته‌های سپاهیان بوده است در نظر ما مجسم می‌سازد. مسعودی می‌گوید. که «در سپاه خزر هفت‌هزار سوار با پادشاه حرکت می‌کنند<sup>۱۱۴</sup> از این سواران عده‌ای تیرانداز هستند با جوشن و خود و زره، و عده‌ای نیزه‌دار که ساز و برگ آنها نظیر مسلمانان است... هیچ پادشاهی جز پادشاه خزان در این قسمت از جهان سپاه منظم آماده‌ای ندارد.» ابن حوقل می‌گوید: «این پادشاه دوازده‌هزار سپاهی در خدمت خود دارد که چون یکی از آنان بمیرد کس دیگری را بجایش می‌گذارد.»

اینجاست که راز بزرگ سلطه و قدرت خزان را در می‌یابیم: داشتن یک سپاه آزموده و دائمی یا گارد شاهی که به هنگام صلح، اقام مختلف کشور را در کنترل خود داشت و به هنگام جنگ، در قلب اردوهای جای می‌گرفت که، چنانکه پیشتر آورده‌یم، گاهی تعداد آنها به صد هزار تن یا بیشتر بالغ می‌شد.<sup>۱۱۵</sup>

۱۱۴. اصطخری می‌گوید: دوازده هزار سوار. ۱۱۵. بنای گفته مسعودی سپاه پادشاه از مسلمانان تشکیل می‌شد که از کشور مجاور خوارزم به خزان مهاجرت کرده بودند. در زمان قدیم، بعد از ظهور اسلام، جنگ و وبا در میان خوارزمیان افتاد و سبب مهاجرت آنان به خزان شد. «وچون پادشاه خزان با مسلمانان در جنگ باشد این سربازان از سپاه خزان جدامی‌شوند و با همکیشان مسلمان خود نمی‌جنند.» اینکه مسعودی می‌گوید سپاه از مسلمانان بود البته گرافهای بیش نیست و خود وی چند سطر پائینتر خلاف آن را می‌آورد آنچه که می‌گوید سربازان مسلمان جای جدائی در سپاه خزان دارند. ابن حوقل نیز می‌گوید: اطرافیان ملک در حدود چهار هزار و سپاه او دوازده هزار تن است. احتمالاً خوارزمیان در میان این سپاه چیزی شبیه گارد سویس بوده‌اند ←

روشنیتیر بوده‌اند. لیکن از سوی دیگر چنین می‌نماید که خزرها برخی از آداب مذهبی وحشیانه را از روزگاران کهن همچنان حفظ کرده بودند. گفتار ابن‌فضلان را درباره کشتار گورکنان شاهی شنیده‌ایم. هم او درباره یک رسم دیگر کهنه یعنی شاهکشی مطالبی دارد: «مدت سلطنت شاه چهل سال است و اگر یک روز از آن بگذرد رعایا و نزدیکانش او را می‌کشند و می‌گویند: این شخص عقلش کم و رأیش متزلزل شده است.»

اصطخری روایتی دیگر در این باب دارد:

«چون بخواهند کسی را به خاقانی بردارند پارچه‌ای ابریشمی برگردان او می‌بندند چندانکه حالت اختناق به او دست دهد و نزدیک شود که نفسش بندآید. آنگاه می‌پرسند چند مدت می‌خواهی سلطنت کنی؟ می‌گوید: فلان قدر، پس اگر زودتر وفات یافت که هیچ، و گرنه در همان تاریخ او را بقتل می‌رسانند.»

بری<sup>۱۱۶</sup> در مورد این روایات مسافران عرب تردید می‌کند در واقع اگر رسم شاهکشی پدیده شایعی در میان اقوام بدوى (نه خیلی بدوى) نبود، می‌شد این روایتها را یکسره مزدود انگاشت. فریزر ارتباط زیادی بین جنبه الهی شاه، و تکلیف آسمانی دایر برگشتن او پس از دوره معینی، یا پس از زوال نشاط و نیروی او قائل می‌باشد زیرا که بدین وسیله فن ایزدی در مظہری جوانتر و تواناتر استقرار می‌یابد.<sup>۱۱۷</sup>

در تأیید روایت اصطخری می‌توان یادآور شد که رسم خفه‌کردن شاه آینده‌ظاهرآ تا پنهانی پیش در میان یکی دیگر از اقوام به نام گوگتر، متداول بوده است. زکی ولیدی از مردم‌شناس فرانسوی سن‌ژولین<sup>۱۱۸</sup>

.۱۱۶ Bury. کتاب پیشگفته صفحه ۴۰۵.

.۱۱۷ فریزر در این باره رساله خاصی نگاشته است. The Killing of the Khazar. Kings Folklore Magazine (ج. ۱۹۱۷).

.۱۱۸ St. Julian

شهر سخن گفته‌اند و نیز این نویسنده‌گان بر استقلال قضات و روحانیون مسلمان تأکید ورزیده‌اند. اینک سخن مسعودی را – که هرودوت عربها نامیده می‌شود – از کتاب او منوج‌الذهب – که در این مبحث غالباً به آن ارجاع می‌دهیم – می‌آوریم:

«رسم دارالملک خزر چنان است که هفت قاضی داشته باشند. دو تن برای مسلمانان و دو تن برای خزان – که به حکم تورات رأی می‌دهند – و دو تن برای مسیحیان – که به حکم انجیل رأی می‌دهند – و یکی برای صقالبه و روسها و سایر اقوام جاهلیت – که مطابق احکام جاهلیت رأی می‌دهند – ... و در این شهر گروهی از بازرگانان و پیشه‌وران مسلمان وجود دارند که به خاطر عدالت و امنیت به آنجا رفته‌اند. مسلمانان مسجد جامعی دارند که منارة آن مشرف به قصر شاه است. مساجد دیگری نیز دارند که در آنها مکتبه‌ای برای تعلیم قرآن به کوکدان دایر است.»

با مطالعه این سطور که به قلم مشهورترین مورخ عرب در نیمة اول قرن دهم<sup>۱۱۹</sup> نگارش یافته می‌توان تصویر مجملی را از زندگی در کشور خزران مجسم نمود. در مقاله «خزرها» در دایرة المعارف یهود چنین آمده است: «در دورانی که تعصّب و جهالت و هرج و مرج در اروپای غربی حکومت می‌کرد، کشور خزر می‌توانست به حکومت عادلانه و آزاداندیشانه خود بنازد.<sup>۱۱۵</sup>»

این گفته، همچنانکه دیدیم، تا حدی راست است ولی تنها تا حدی. دلیلی در دست نیست که بگوئیم خزرها، چه پیش از قبول دین یهود و چه بعد از آن، به تعقیب و آزار مردم بهجهت معتقدات مذهبی می‌پرداختند. از این نظر می‌توان گفت که آنها، هم به نسبت امپراتوری رم شرقی و هم به قیاس امپراتوری اسلام در اوایل آن، باگذشتند و

.۱۱۴ ظاهرآ در میان سالهای ۹۴۳ تا ۹۴۷.

.۱۱۵ Jewish Encyclopaedia. جاپ ۶ - ۱۹۰۱ در چاپ ۱۹۷۱ مقاله خزرها به قلم دانلوب نمونه کامل یک بحث عینی است.

که حکومت دونفری اسپارت از آن فرزندان دو خانواده متنفذ و از لحاظ قدرت برای بود و اما رهبری دو نفری در میان قبایل صحرائی ظاهرآ پر آن مینا که مانند خزان و ظایف اساسی را بین دو رهبر تقسیم کند نبوده است<sup>۱۲۰</sup>. مقایسه دیگری که بیشتر با وضع خزان سازگار در می‌آید نظام حکومتی سابق ژاپن است که از سده‌های میانه تا ۱۸۶۷ ادامه داشت. در این حکومت قدرت مادی در دست شوگون<sup>۱۲۱</sup> متصرکر بود و میکادو<sup>۱۲۲</sup> دورادر به عنوان تصویری الهی، پرستیده بی‌شد.

کاسل<sup>۱۲۳</sup> مشابهت جالب‌نظری را در میان نظام حکومتی خزان و بازی شطرنج یادآور شده است. مظہر پادشاهی دوگانه در شطرنج، شاه (خاقان) و وزیر (بک) می‌باشد. شاه در کنار، تحت حفاظت سربازان نگاهداری می‌شود و خود نیروی چندان نداره و در یک لحظه نمی‌تواند بیش از یک حرکت کوچک بکند. اما وزیر اگرچه مقتدرترین عنصر صنعت شطرنج است ولی با ازبین رفتن وزیر بازی تمام نمی‌شود و حال آنکه سقوط شاه ضربه نهایی است که بازی را پایان می‌دهد.

بنابراین، پادشاهی دوگانه نمایانگر تمایز اساسی در میان دو احساس دینی و دنیوی خزان است. اوصاف الهی منتبه به خاقان در شرح زیر از ابن حوقل به طور بارز بچشم می‌خورد<sup>۱۲۴</sup>.

«خاقان باید همیشه از تبار پادشاهی باشد (اصطخری می‌گوید: از خاندان اشراف باشد) کسی اجازه ندارد بداو

۱۲۰. به نظر الفولدی Alfoldi این دو رهبر سرداران دو جناح قوم خزر بوده است (به نقل دانلوب صفحه ۱۵۹ شماره ۱۲۳).

121. Shogun. 122. Mikkado.

۱۲۳. کاسل، کتاب بیشگفته صفحه ۵۲.  
۱۲۴. ابن حوقل جغرافیدان و مورخ جهانگرد دیگر عرب کتاب خود را در حدود ۹۷۷ میلادی نوشته است. در واقع مطالب ابن حوقل در این باب رونویسی است از آنچه اصطخری چهل سال پیش از او نوشته بود اما ابهام نوشته ابن حوقل کثیر است. من در اینجا از ترجمه اولی Ouseley ابن حوقل (۱۸۰۵ م.) استفاده کردم.

نقل می‌کند که در سال ۱۸۶۶ نوشته است:

«هر زمان که رئیس جدیدی برگزیده شود امرا و خدام... او را بر اسبی می‌نشانند. تواری ایریشمین برگزیدن شی بندند نه چندان سفت که یکباره خفه شود. پس گره را می‌گشایند و به اصرار تمام می‌پرسند: «تا چند سال می‌توانی خان ما باشی؟» شاه در آن حالت آشتفتگی نمی‌تواند بروشند چیزی بگوید. آنگاه رعایا خود برمبنای کلماتی که از دهان او برآمده تصمیم می‌گیرند که آیا دوره حکومت او باید طولانی باشد یا کوتاه».<sup>۱۲۵</sup>

نمی‌دانیم که آیا مراسم شاه‌کشی در میان خزان (اگر واقعاً چنین چیزی بوده) بعد از گرویدن آنها به آئین یهود منسوج گردیده است یا نه. اگر چنان بوده، باید گفت که نویسنده‌گان عرب گذشته را با حال در آمیخته و بنا به معمول خود گزارش‌های مسافرین قدیم را به مردمان هم‌زمان خود نسبت داده‌اند. به‌حال آنچه مسلم است و ظاهرآ خلافی درباره آن نیست نقش الهی خاقان می‌باشد خواه این نقش به قربانی کردن او می‌انجامیده یا نه.

پیشتر نیز آورده‌ایم که خاقان مورد تقدیس بوده ولی دور از انتظار عامه نگاه داشته می‌شده و از جماعت برکنار بوده تا آنگاه که طی تشریفات عظیم به خاکش می‌سپردند. امور مملکت و نیز فرماندهی سپاه بر عهده «بک» (که گاهی «خاقان بک» نامیده می‌شد) بوده که عملاً کلیه اختیارات را در دست داشته است. در این نکته هم منابع عرب و هم مورخان معاصر همداستانند. مورخان معاصر حکومت خزر را یک نظام «دوپادشاهی» می‌شناسند که در آن، خاقان مظہر قدرت الهی و «بک» مظہر قدرت این جهانی است.

نظام دوپادشاهی خزر را با حکومت دونفری اسپارت مقایسه کرده‌اند که ظاهرآ بکلی خطاست و نیز آن را به رهبری دوگانه که در میان بیشتر قبایل ترک معمول است تشبيه نموده‌اند. باید گوشزد کرد

۱۲۵. سن زولین Documents sur les Tou Kioue به نقل زکی ولیدی صفحه ۲۶۹.

چگونه به صورت درویشی مسلمان تربیت یافته بود. اگر بخواهیم معنایی از این حکایت دریاوریم باید بگوئیم که خاقان با ملاحظه فضایل شخصی ولی از نسل و تبار سلطنت و یا خانواده‌های اشراف انتخاب می‌شده است. نظر آرتامونوف و زکی‌ولیدی نیز همین است. آرتامونوف برآن است که حکومتهای خزران و دیگر اقوام ترک در اعقاب سلسله تورگوت، یعنی حکمرانان کهن امپراتوری منقرض شده ترک (بخش ۳ بالا دیده شود) بوده است. زکی‌ولیدی می‌گوید که مقصود از نسل و تبار سلطنت یا خانواده‌های اشراف که خاقان می‌باشست از میان آنان باشد همان سلسله کهن آسنا Asena است که در منابع چینی آمده و نوعی اشرافیت صحرائی بوده است که حکمرانان ترک و مغول همواره خود را به آن منتبه می‌دانسته‌اند. این گفته، معقول و قابل قبول بنظر می‌رسد و می‌تواند در تلفیق ارزش‌های متقاضی که در روایت بالا آمده است کمک کند: جوان شریف که از مال دنیا هیچ نداشت – زرق و برق دور و بر تخت زرین. در این تصویر تداخل دو رشتہ سنت دیده می‌شود مانند تداخل بصیری دو موج مختلف نور در روی یک پرده؛ از سویی زندگی تفشف‌آمیز و سخت صحراء‌گردی و از سوی دیگر تلاؤ درباری که از رفاه تجارت و صنعت برخوردار گشته و بر آن است که با رقیبان خود در بغداد و استانبول دهنگی کند. آخر معتقدات آن دربارهای پرشکوه نیز چیزی جز المهامات و تعلیمات پیغمبران زاهد صحراء در گذشته نبود.

این همه که گفتیم تقسیم جالب نظر قدرت را به دو جنبه‌هی و دنیاوی – که در آن دوران و در آن بخش از جهان منحصر بفرد بود – تبیین نمی‌تواند کرد. چنانکه بری می‌گوید: نمی‌دانیم ۱۲۶ که در چه زمانی قدرت فعال دنیوی از دست خاقان گرفته شده و او را بدیک مطیّر الهی که از حیث قدرت در حکم هیچ است مبدل کرده‌اند و یا چرا برای او مقامی رفیع همانند امپراتور ژاپن قائل شده‌اند که صرف وجود او – نه حکومت او – برای رفاه کشور اهمیت اساسی داشته است.

.۱۲۶. کتاب پیشگفته صفحه ۴۰۵.

نzedیک شود مگر در موارد مهم که باید در برابر او بدخاک افتند و جیبن بربزین بسایند تا او دستوری تزدیک رفت و سخن‌گفتن دهد. و چون خاقان را مرگ دریابد کسی که به‌گور او نزدیک گردد باید پیاده شود و ادای احترام کند و چون خواهد برود نباید سوار شود تا آنگاه که گور از چشم او ناپدید گردد. مردم آنجا در اطاعت «ملک» چنانند که گاهی اتفاق می‌افتد که یکی از بزرگان‌شان باید کشته شود و «ملک» نمی‌خواهد که این کار را آشکار سازد. پس او را مأمور به خودکشی می‌کند و او به خانه خود می‌رود و خود را می‌کشد. منصب خاقانی خاص همان خاندان است (اصطخری می‌گوید: خاص خاندانی از معارف است که ملک و مالی تدارند) و چون نوبت ریاست به یکی از افراد این خاندان برسد او را به آن منصب بر می‌دارند اگرچه یک درهم نداشته باشد. من از راوی موثقی شنیدم که او جوانی را دیده بود که در یکی از بازارها اشیاء خرد ریز (اصطخری: نان) می‌فروخت و گفته می‌شد پس از درگذشت خاقان موجود این مرد جای او را خواهد گرفت (اصطخری: هیچ‌کس سزاوارتر از او برای این مقام نیست) چز آنکه این جوان مسلمان بود و خاقانی به‌کسی که پیرو دین یهود نباشد نمی‌رسد. تخت و بارگاه زرین، خاص خاقان است و محل نصب این خرگاه باید بالآخر از محل نصب خرگاه «ملک» باشد. خانه خاقان در شهر نیز بلندتر از خانه‌ای است که «ملک» در آن زندگی می‌کند.<sup>۱۲۵</sup>

عبارت مربوط به جوان پرهیزگاری که در بازار نان می‌فروخت به قصه هارون الرشید می‌ماند. اگر او وارث مستند سلطنت یمودان بود

.۱۲۵. این مطالب را از متن صورۃ‌الارض این حوقل (صفحة ۳۹۵، لیدن ۱۹۳۷ میلادی). و ممالک الممالک اصطخری (صفحة ۳۱) چاپ محمد جابر حینی، جمهوری متحدة عربی (۱۹۶۱) ترجمه کردیم و با ترجمه‌ای که کستلر نقل کرده است تفاوت‌هایی دارد (ترجم).

شاید پاسخ این چراها را در نظری که اخیراً از طرف آرتامونوف مطرح شده است پیدا کنیم. پیشنهاد او این است که قبول آئین یهود به عنوان دیانت رسمی باید نتیجه کودتاوی باشد که در عین حال خاقان را از لحاظ قدرت به یک اسم بی‌رسمی تبدیل کرده است زیرا که خاقان از اخلاف سلاطین کفر بود و اعتمادی بر وفاداری او نسبت به شریعت موسی نبود. این فرضیه، هم از نظر اعتبار و هم از نظر دلیل و سند همسنگ فرضیه‌های دیگر در این باب است. احتمال می‌رود که این دو رویداد یعنی قبول دیانت یهود و تأسیس پادشاهی دوگانه بنوعی باهم ارتباط داشته باشد.<sup>۱۲۷</sup>

## جمهودیگرانی خزران

- ۱ -

بری می‌نویسد: «مذهب عبریان تأثیر زیادی در معتقدات اسلامی داشته و مبنای مسیحیت بوده است. این مذهب جسته و گریخته اشخاصی را بدسوی خود جلب کرده است لیکن گرویدن خزران به آئین نابیهوه، در همه تاریخ واقعه‌ای منحصر بفرد می‌باشد<sup>۱</sup>.»

انگیزه این رویداد یگانه چه بوده است؟ باسانی نمی‌توان زرهی را که امیر خزر بر تن می‌کرد از هم درید و بدردون او راه جست. ولی با توجه به مقتضیات سیاست – که در همه اعصار اصولاً از یک روال پیروی می‌کند – قیاسی قابل قبول می‌توان مطرح کرد. در آغاز قرن هشتم، جهان به صورت دوقطبی درآمده و در میان دو ابرقدرت به نام مسیحیت و اسلام تقسیم شده بود. تعالیم ایده‌تولوژیک آنها با سیاستی مبتنی بر روش‌های کلاسیک تبلیغات و خرابکاری و فتوحات نظامی تلفیق گشته بود. امپراتوری خزر در حکم نیروی سومی بود که دوستی و دشمنی او برای هردو طرف به یک اندازه اهمیت داشت لیکن این نیرو نمی‌توانست در صورت قبول مسیحیت و یا اسلام استقلال خود را حفظ کند زیرا که قبول هریک از این دو، مستلزم پذیرش سلطه امپراتور روم و یا خلیفه بغداد می‌بود.

در بار قسطنطینیه و بغداد برای جلب خزرها به مسیحیت یا اسلام

گزارشها نشان می‌دهد که خاقان پیش از گرویدن به دیانت یهود نقشی فعال بر عهده داشته است. چنانکه از برخورد او با ژوستینین چنین استنباطی می‌توان کرد. منابع عربی گاهی از خاقان نام می‌برند و حال آنکه بر وشنی علوم است که مراد آنان بک است و این امر بر پیچیدگی مطلب می‌افزاید. خاقان نامی است که بر حکمرانان بسیاری از اقوام اسلامی شده است. همچنین نویسنده‌گان عرب از بک با لقب گوناگون نام می‌برند چنانکه در فهرست زیر که از مینورسکی (حدودالعالم صفحه ۴۵۱) اقتباس شده است ملاحظه می‌شود:

بک	خاقان
ابن رسته	خر خاقان
ایشا	خاقان
مسعودی	ملک
اصطخری	ملک خزر
ابن حوقل	خاقان خزر
گردیزی	ملک خزر یا بک
	ایشاد

بنظر می‌رسد که اصطخری عناوین خاقان و بک را به جای یکدیگر آورده است [\*].

1. Bury, pp cit. p. 401.

از هیچ کوششی فروگذار ننمودند، لیکن از آن مساعی، جز تبادل تعارفهای دیپلوماتیک و انجام زناشوییهای درمیان اعضای خانواده‌های حاکم، و یا برقراری اتحادیه‌های نظامی که به سود هردو طرف بود، نتیجه‌ای حاصل نیامد. خزران با اتکا به توانائی نظامی خود و همدمستی با قبایلی که در داخل کشور از آنان تعییت می‌نمودند مصمم بودند که موقعیت خود را به عنوان نیروی سوم و درموضع رهبری اقوام غیرمتهمد صحراء حفظ کنند.

در عین حال، خزران با روابط نزدیکی که با دربار بیزانس و خلیفه داشتند به این نتیجه رسیده بودند که دیانت خود آنها که نوعی بتپرستی بدوى (شمینیزم) بود، در مقایسه با مناهب توحیدی نه تنها وحشیانه و فرسوده تلقی می‌شد بلکه سران خزر را از نفوذ معنوی و قانونی که خلیفه و امپراتور به عنوان فرمانروایان دو تئوکراسی جهانی از آن برخوردار بودند محروم می‌ساخت. از سوی دیگر قبول هریک از دو مذهب مسیحیت یا اسلام به معنی قبول فرمانبرداری و پایان استقلال بود که از نظر خزران نقض غرض بشمار می‌آمد. در چنین شرایطی هیچ چیز منطقی‌تر از گرویدن به مذهب ثالثی نبود، مذهبی که در قبال هیچ‌یک از دو نیروی بزرگ تعبده نداشت و در عین حال شالوده مورد احترام معتقدات هردو طرف محسوب می‌گشت.

بداهت منطقی این امر معلوم روشنایی فربینده‌ای است که معمولاً بعد از وقوع واقعه بر عرصه پرتوافکن می‌شود. در حقیقت، مسئله به این سادگی نبود و قبول آئین نوین نیاز به تبوغ داشت. متابع عبری و عربی اگرچه در جزئیات اختلاف دارند لیکن خط فکری اشاره شده در بالا را بخوبی مشخص می‌سازند. بار دیگر به نقل قولی از برى می‌پردازیم: «شکی نیست که فرمانروای خزر در قبول دین یهود انجیزه سیاسی داشته است. قبول اسلام موجب می‌شد که او از لحاظ معنوی بداطاعت خلیفه — که می‌کوشید تا خزران را به دین خود در آورد — گردن نهد. قبول مسیحیت نیز مستلزم فرمانبرداری از کلیسا امپراتوری روم بود. آئین یهود از شهرت کافی برخوردار بود و به عنوان دیانتی آسمانی

مورد احترام هردو گروه مسلمان و مسیحی قرار داشت. فرمانروای خزر با قبیل آن منزلتی برتر از بتپرستان وحشی پیدا می‌کرد و در عین حال از مداخلات خلیفه و امپراتور هم مصنون می‌ماند. ولی او پس از انجام مراسم ختنه یکباره احکام شدید کیش یهود را بموقع اجرا نگذاشت بلکه رعایای خود را اجازه داد که در آئین دیرین خویش باقی بمانند و بتهای خود را همچنان بپرستند.<sup>۲</sup>

اگرچه انجیزه سیاسی این اقدام مورد تردید نیست ولی نباید پنداشت که عملی یاکشیه و کورکورانه انجام گرفته و خزرها بنگاهان دیانتی را که اصول آن برایشان نامعلوم بود پذیرفته‌اند. در واقع، خزران دست‌کم از یک قرن پیش با یهودان آشنا گشته و از مراسم مذهبی آنان آگاهی یافته بودند. این آشنائی پر اثر هجوم مهاجرین یهود که عمدتاً از برابر تعقیب و شکنجه بیزانس می‌گریختند حاصل شده بود. عده قلیلی از یهودیان آسیای صغیر نیز پس از تسخیر این نواحی توسط تازیان به قلمرو خزر آمدند. خزران درمیان سرزمینهای بربرنشین شمال، کشوری نسبتاً متمند بحساب می‌آمد که در عین حال به هیچ‌یک از ادیان مبارزه‌جو گردن نشده بود و به همین جهت برای مهاجرین یهودی که هرچندگاه یک‌بار زیر فشار امپراتوری بیزانس اجبار به ترک دین خود می‌شدند پناهگاهی طبیعی بشمار می‌آمد. آزار و شکنجه یهودیان به انواع و اقسام در زمان ژوستینین اول (۵۶۵ تا ۵۲۷) آغاز شد. این جریان در حکومت هرالکلیوس در قرن هفتم، و در روزگار لئوی سوم در قرن هشتم، و نیز در حکومتهای بازیل و لئوی چهارم در قرن نهم، و رمانوس در قرن دهم به اوج شدت خود رسید. لئوی سوم که در دوره بیست ساله مقدم بر تغییر مذهب خزران امپراتور بیزانس بود «در صدد برآمد که کار (آسانگیری با یهودیان) را یکسره سازه و فرمان داد که همه را غسل تعمید دهند»<sup>۳</sup> اگرچه اجرای فرمان به طور کامل صورت نگرفت لیکن همین امر موجب شد که بسیاری از یهودیان

۲. هیان مرجع صفحه ۴۰۶.

3. Sharf, A. (1971) p. 61.

اندازه بدیع می‌باشد. جریان منبوط می‌شود به جامعه یهودی اروپا<sup>۹</sup> در جنوب ایتالیا و روزگار امپراتوری بازیل<sup>۱۰</sup>:

«چگونه آنها را اجبار می‌کردند؟ هر کسی را که از قبول کیش انعراج آمین آنها سرباز می‌زد در کارخانه زیتون زیر پرخ چوبی می‌گذاشتند و مانند دانه‌های زیتون می‌فشدند.» یک منبع دیگر عبری<sup>۱۱</sup> به ماجراه تعقیب و آزار دوران امپراتوری رمانوس<sup>۱۲</sup> (پادشاه روم که مسعودی از او سخن می‌گوید) اشاره می‌کند: «و آنگاه پادشاهی دیگر برخیزد که به ایداء و آزار آنان پردازد؛ نه با کشتار، بلکه بروشی بزرگوارانه؛ با بیرون انداختن‌شان از کشور» تنها بزرگواری که تاریخ درباره این گریختگان، یا رانده‌شدگان روا داشته، وجود کشور خزران بوده است، چه پیش از گرویدن به کیش یهود و چه پس از آن. این کشور پیش از گرویدن به مذهب یهود پناهگاهی بشمار می‌رفت و از آن پس به صورت خانه و موطن یهودیان درآمد. این فرازیان از فرهنگی برتر می‌آمدند و بیشک در تکوین آن نگرش مبتنى بر جهان وطنی و آسانگیری که نظر مورخان اسلام را (به طوری که نقل کرده‌ایم) به سوی خود جلب کرده سهم مؤثری داشته‌اند. نفوذ — و بیشک شور و حرارت آنها در تبلیغ مذهب خود — پیش از همه و بیش از همه در دربار، در میان اعیان و بزرگان اثر بخشید<sup>۱۳</sup>. شاید

9. Oria. 10. Bazil.

۱۱. منامات دانیال، تاریخچه‌ای است که به صورت غیبکوئی در زمانی مقدم بر حوادث تنظیم گردیده است. به نقل شارف در صفحه ۲۰۱ (مانند غیب‌گوئی‌های منسوب پادشاه نعمت‌الله در فارسی «ترجم»)

12. Romanus.

۱۳. در این روزگار الزام کفار به تغییر کیش خود، از طریق زور یا تبلیغ، مورد اهیت تمام بود. دلیل اینکه گفته‌ایم یهودیان نیز در این راه می‌کوشیدند آن است که قانون بیزانس از دوران حکومت زوستینین بجازاًهای سختی برای کسانی که می‌کوشند مسیحیان را بهدین یهود درآورند تعیین کرده بود و نیز کیفر یهودیانی که مانع مسیحی شدن اشخاص بشوند سوختن در آتش بود (شارف صفحه ۲۵).

بیزانس راه گرین در پیش گیرند. مسعودی گوید<sup>۴</sup>:

و در این شهر خلق بسیاری از مسلمان و مسیحی و یهودی و اهل جاهلیت (بیت‌پرستان) زندگی می‌کنند. یهودیان عبارتند از پادشاه و اطرافیان و خزران همچنین او<sup>۵</sup>. پادشاه خزر به روزگار خلافت هارون الرشید<sup>۶</sup> به دین یهود گروید و گروهی از یهودیان نیز از بlad اسلام و بlad روم (بیزانس) به آنان پیوستند. پادشاه روم، ارمتوس نام، در این زمان که سال ۳۳۲ (۹۴۲ میلادی) است همه یهودیانی را که در قلمرو او بودند اجبار به قبول مسیحیت کرد... بنابراین بسیاری از یهودیان بlad روم را ترک گفتند و به سرزمین خزر گریختند.» دو جمله اخین منبوط می‌شود به رویدادهایی که دویست سال پس از تغییر مذهب خزران اتفاق افتاد و نشان می‌دهد که چگونه امواج آزار و شکنجه، در طول قرنها به دنبال یکدیگر ادامه داشته است. یهودیان نیز به همان اندازه استقامت بخرج می‌داده‌اند. بسیاری از آنان شکنجه را تحمل کردند و آنها که تاب تحمل نداشتند و تسليم شدند بعدها که فرصتی یافتند به دین سابق خود بازگشتند. «درست مانند سگ که بر می‌گردد و قی‌گرده خود را دوباره می‌خورد» و این تعبیری است که یک وقایع نگار مسیحی با نزاکت تمام از وضع آنها کرده است<sup>۷</sup>. وضعی هم که یک نویسنده عبری<sup>۸</sup> درباره یکی از روشهایی که برای اجبار یهودیان به ترک آئین خود بکار بسته می‌شد آورده است به همان

#### ۴. مروج الذهب.

۵. ظاهرآ منظور از خزران همچنین پادشاه، قبایل حاکمه یا خزرهای سیید می‌باشدند.

۶. فصل اول (بخش ۳) دیده شود.

۷. چنین می‌نماید که مسعودی خلافت هارون (۷۸۶ تا ۸۰۹ میلادی) را که با ذهن خوانندگان مأнос بوده به عنوان تاریخی تقریبی ذکر کرده است و گرنه تغییر کیش خزران در حدود ۷۴۰ صورت گرفته بود.

۸. شارف در صفحه ۸۴.

۹. به نقل شارف در صفحه ۸۸.

Leszek Krol Polski نویسندگانی بخط لاتینی بدست آمده است. پولیاک می‌گوید این سکه‌ها دلیل قاطعی است بر انتشار خط عبری از خزان به کشورهای اسلامی مجاور. استفاده از این سکه‌ها ارتباطی به مسئله مذهب نداشت. ضرب سکه‌ها به این خط نایانگر آن است که مردم لهستان با خط عبری بیشتر از خط رومی آشنا بودند و آن را چیزی که خاص یهودیان باشد تلقی نمی‌کردند.<sup>۱۹</sup>

تردیدی نیست که یهودیگرانی خزان انگیزه‌ای فرصت طلبانه داشت و به صورت مانور سیاسی حیله‌گرانهای عمل شده است. لیکن در عین حال این امر مایه‌یک رشته تحولات فرهنگی گردید که پیشگامان یهودیگرانی مشکل می‌توانستند آن را پیش‌بینی کنند.

الفبای عبری آغاز کار بود. سه قرن بعد انحطاط دولت خزر با بروز و ظهور دعوهای صهیونیستی پیاپی توأم گردید. مسیحان قلابی و متمهدیانی چون داود الروی<sup>۲۰</sup> (قبرمان یکی از قصه‌های دیزرائیلی<sup>۲۱</sup>) پیدا شدند و دون کیشوتووار، برای تسخین مجدد بیت المقدس به لشکرکشی برخاستند.<sup>۲۲</sup>

پس از آنکه خاقان خزر به سال ۷۳۷ از عربها شکست خورد، اسلام آورد، لیکن اسلام وی ظاهر سازی بیش نبود. دیری نپائید که خاقان به کیش سابق خود بازگشت و اثری از مسلمانی در میان مردم باقی تماند و حال آنکه قبول آئین یهود از طرف خاقان که بطوع و رغبت صورت گرفته بود آثار ماندگار و ریشه‌داری بر جای گذاشته بود.

## - ۲ -

شرح و تفصیل جریان تغییر کیش خزان در پرده‌های از افسانه پنهان گشته است لیکن در روایات اصلی عربی و عبری وجود مشترکی

۱۹. پولیاک، کتاب پیشگفتة.

20. David Al-Roi.

21. Disraeli.

۲۲. فصل چهارم (بخش ۲) همین کتاب دیده شود.

نیز در خلال کوشش‌های تبلیغاتی خود، استدلالات کلامی را با اشارات و بشارات انبیا درهم می‌آمیختند و در این میان، هوشیارانه بمنافع سیاسی که در صورت قبول مذهبی «بیطرف» نصیب خزان می‌گشت اثکش می‌نمادند.

این فراریان، هنر و صنعت بیزانس را با روش‌های پیشرفته تر کشاورزی و بازرگانی و نیز الفبای گوشدار عبری را به همراه خود می‌آورند. نمی‌دانیم که خزان پیش از تغییر مذهب به چه خطی می‌نوشتند. فهرست ابن ندیم<sup>۱۴</sup> که نوعی کتابشناسی جهانی است و در حوالی سال ۹۸۷ میلادی تألیف شده می‌گوید که در آن روزگار خزانها از الفبای عبری استفاده می‌کردند. با این القبا هم خطابه‌های عالمانه‌ای را که بزبان عبری ایراد می‌شدمی نوشتند (مانند لاتین در اروپای قرون وسطی) و هم‌زبانه‌ای گوناگون را که در بلاد خزر به آن سخن می‌گفتند (باز مانند الفبای لاتین که زبانهای مختلف را در اروپای غربی به آن می‌نوشتند) چنین می‌نماید که الفبای عبری از خزان به کشورهای همسایه نیز راه پیدا کرده است. چوولسون<sup>۱۵</sup> می‌گوید «نشته‌هایی به زبانی غیرسامی (و یا شاید به دو زبان غیرسامی) و خط عبری در دو سنگ قبر از فاناگوریا<sup>۱۶</sup> و پارتنه نیت<sup>۱۷</sup> در کریمه پیدا شده که هنوز موفق به خواندن آنها نگشته‌اند». (کریمه، چنانکه دیده‌ایم، متناوباً در دست خزان بود و نیز جمعیتی یهودی از دیرباز در آن ناحیه سکنی داشتند. بنابراین شاید سنگنشته‌های مزبور از زمانهای باشد که خزان هنوز به آئین نوی نیاورده بودند)<sup>۱۸</sup> برخی از حروف عبری (شین Shin و صاد Sad) در الفبای سیریلی[\*] نیز راه پیدا کرده است و علاوه بر این سکه‌های نقره لهستانی زیادی از سده‌های دوازدهم و سیزدهم پیدا شده که نقش آنها به زبان لهستانی و خط عبری است (مثلاً

۱۴. فهرست ابن ندیم، ترجمه رضا تجدد صفحه ۳۳ تهران ۱۳۴۶.

۱۵. Chwolson. ۱۶. Parthenit.

۱۸. این سنگنشته‌ها مقوله‌ای است بکلی جدا از مجموعات فیرکوویچ که در میان مورخان مشهور است. (ضمیمه سوم دیده شود)

که بدوا وحی شد؟ کشیش پاسخ داد: موسی پیغمبر برق و تورات نیز برحق است. آنگاه جمود به پادشاه گفت: اینک او به حقانیت مذهب من اعتراف نمود؛ باری پرس که مذهب خود او چیست؟ شاه پرسید و کشیش پاسخ داد: من می‌گویم که مسیح پسر مریم است، او کلمه است و او اسرار را به نام خدا بازگفته است. یهودی به پادشاه خزان چنین گفت: این اعتقاد او را من قبول ندارم لیکن او آنچه را که من می‌گویم قبول دارد. کشیش قوت محاچه نداشت. آنگاه پادشاه مسلمانی را طلبید و آنان عالمی زیرک و بهجت قوی نزد او فرستادند. اما یهودی کسی را اجیس ساخت تا در اثنای سفر مسوموش کند و او وفات یافت و بدینگونه یهودی موفق شد که پادشاه را به کیش خود بگراند و چنین بود که او به دین یهود درآمد.<sup>۲۵</sup>

البته مورخ عرب استعداد خویش را در افزودن مقداری قند به داروی تلخ نشان داده است. اگر دانشمند مسلمان می‌توانست در آن احتجاج شرکت کند به همان دام می‌افتاد که کشیش مسیحی افتاده بود زیرا که او هم حقانیت تورات را قبول داشت. در این مجلس، رأی اهل قرآن نیز مانند رأی اهل انجیل، به نسبت یک در برابر دو بود. تأیید پادشاه از این نحوه استدلال هم جنبه نمادین داشت. او تعالیمی را می‌پذیرد که هر سه قبولش داشته باشد، معتقداتی که مابه الاشتراک هرسه باشد و بجز آن چیزی را قبول ندارد. و این اصل همان است که اینک جهان غیر متعهد از آن پیروی می‌کند یعنی اعمال همان اصل است در مباحث کلامی.

داستان، همچنانکه بری<sup>۲۶</sup> خاطرنشان کرده است، دلالت دارد براینکه نفوذ یهودیان در دربار خزان پیش از تغییر مذهب نیز قوی بوده است زیرا کشیش مسیحی و عالم مسلمان را می‌باستی طلب کنند تا در دربار حاضر شوند و حال آنکه یهودی در همانجا نزد پادشاه حضور

.۲۵. به نقل دانلوب (۱۹۵۴) صفحه ۹۰.  
.۲۶. کتاب پیشگفته صفحه ۴۰۸.

وجود دارد.

مسعودی که روایت او را درباره حکومت یهودی خزان در گذشته آورده ایم به اثر دیگری از خود مراجعه می‌دهد که گویا وصف تفاصیل این جریان را در آنجا نقل کرده بوده است. متأسفانه این اثر مسعودی به دست ما نرسیده لیکن دو فقره روایت دیگر در دست داریم که از اثر مذکور اقتباس شده است: نخست روایت دمشقی<sup>[\*]</sup> است که در کتاب خود به سال ۱۲۲۷ میلادی نقل می‌کند بدین مضمون که در زمان هارون الرشید، امپراتور بیزانس یهودیان را مجبور به ترک کشور کرد. مهاجران یهودی به کشور خود رفتند و در آنجا «بامردی» دژاگاه لیکن با هوش بخورد کردند و دین خود برآنان عرضه داشتند و مردم که این دین را بهتر از آن خود یافتند آن را پذیرفتند.<sup>۲۷</sup>

روایت دیگر و مشروختر، در المسالک والممالک بکری<sup>[\*]</sup> (قرن یازدهم) است:

«علت قبول دین یهود از طرف پادشاه خزان که در گذشته بتپرست بود از این قرار است: این پادشاه نخست به مسیحیت گرایید<sup>۲۸</sup> و سپس بطلاً آن را دریافت و این امر مایه تشویش دل او گردید. مشکل خود را با یکی از اعیان دولت در میان نهاد. او گفت: شهربیاراء، صاحبان کتب آسمانی سه طایفه‌اند آنها را فراخوان و بخواه تا معتقدات خود بازگویند و هر کدام را که حق دیدی بپذیر. او کس پیش مسیحیان فرستاد و کشیشی طلب کرد. اما نزد او چهارمی بود قوی حجت که با کشیش به میاخته نشست. از کشیش پرسید چه می‌گوئی در حق موسی بن عمران و تورات

.۲۳. به نقل مارکوارت (۱۹۰۳) صفحه ۶.  
.۲۴. تا آنچا که من می‌دانم هیچ منبع دیگری در این باره سخن نمی‌گوید. شاید این روایت از نظر خوانندگان مسلمان، جانشین پسندیده قری برای روایت دیگری است که بدموجب آن خاقان پیش از قبول دین یهود مدتی، کوتاه به‌اسلام گرویده بود.

و او در زمینه روابط پیچیده سیاسی بین خلیفة تازه و کشور بیزانس، اتو ۲۸ امپراتور ژرمی، و حکومتهای کاستیل، نواوار، آراگون و سایر امارات مسیحی شمال اسپانی مأموریتهای ویژه‌ای بر عهده گرفت. حسدای قرنها پیش از رنسانس مردمی بتمام معنی جامع بشمار می‌رفت که در خلال اشتغال به امور دیوانی باز وقت لازم برای ترجمه کتب طبی به عربی یا مکاتبه با حاخام فاضل بنداد پیدا می‌کرد و هم برای شعر و علمای نحو عربی نقش می‌سنا[\*] را بر عهده داشت.

روشن است که او یهودی صدیق و در عین حال روشنفکر بود که از روابط سیاسی خود برای گردآوری اطلاعات درخصوص جوامع یهودی در اطراف و اکناف جهان سود می‌جست و برای بهبود وضع آنان در موارد ممکن اقدام می‌کرد. خاطر حسدای پویژه نگران تعقیب و آزار یهودیان در دوران حکومت رمانوس در امپراتوری بیزانس بود (مراجه شود به پخش یک بالا). خوشبختانه وی در دربار بیزانس از نفوذ لازم برخوردار بود زیرا بیزانسیها نیز نگران آن بودند که حکومت قرطبه در برابر مخاصمات بیزانس و مسلمانان مشرق روش بیطری بگزینند و این امر برای آنها جنبه حیاتی داشت. حسدای که نایندگی خلیفه را در مذاکرات بر عهده داشت فرست را برای پادشاهی کردن به نفع یهودیان بیزانس منتضم شمرد و ظاهراً در این امر موقیتهایی نیز بدست آورد.<sup>۲۹</sup>

بنا به قول خود او، نخستین بار چندتن از بازرگانان خراسانی ایرانی، حسدای را از وجود کشوری مستقل یهودی خبر دادند لیکن او سخن بازرگانان را با شک و تردید تلقی کرد. حسدای بعداً در این باره از اعضای یک هیأت سیاسی که از بیزانس به قرطبه آمده بودند پرسش کرد و آنها داستان را مورد تأیید قرار دادند و اطلاعات قابل توجهی درباره مملکت خزان در اختیار او گذاشتند. از جمله او را از نام پادشاه خزان در آن روزگار (یوسف) بیاگاهانیدند و چنین بود که

28. Otto.

۲۹. شارف، صفحه ۴۵۶.

داشته است.

### - ۳ -

ما اینک از منبع اصلی اسلامی در مورد تغییر کیش خزان یعنی از مسعودی و ناقلين اقوال او به مهمنتین منبع یهودی روی می‌آوریم و آن اثری است معروف به «مکاتبات خزان»؛ نامه‌هایی بدان عبری که در میان حسدای بن شپروت وزیر یهودی خلیفة اموی قرطبه و یوسف پادشاه خزان یا بهتر بگوئیم در میان دیبان دو طرف، مبادله شده است. راجع به اصالت این مکاتبات، مباحثات زیادی جریان داشته ولی اینک عموماً آن را تأیید می‌کنند؛ منتها با قبول این نکته که دستبردها و تعریفات نسخه نویسان نیز باید مورد توجه قرار گیرد.<sup>۳۰</sup> ظاهراً این ملاقات بین از سال ۹۵۴ و پیش از ۹۶۱ صورت گرفته، یعنی تقریباً در همان اوان که مسعودی کتاب خود را می‌نوشتند است. برای درک اهمیت آن باید چند کلمه‌ای درباره شخصیت حسدای بن شپروت گفته شود که شاید درخشانترین چهره عصر طلائی یهودیان در اسپانیا (۹۰۰ تا ۱۲۰۰) باشد.

در سال ۹۲۹ عبدالرحمن سوم خلیفة اموی موفق شد که متصفات عرب را در قسمتهای جنوبی و مرکزی شبه‌جزیره ایپری در زین قرمان خود بهم پیوند دهد و خلافت غربی اسلامی را بنیاد گذارد.

پایتحت وی قرطبه مظهر جلال و عظمت اسپانیای اسلامی بود که با داشتن کتابخانه‌ای مشتمل بر چهارصد هزار جلد، کانون منکزی فرهنگ اروپا بشمار می‌آمد. حسدای به سال ۹۱۰ در قرطبه از خانواده یهودی معتبری بدنیا آمد و نخستین بار توجه خلیفه را به عنوان طبیب به سوی خود جلب کرد و حداقت خود را در مداوای بیماران به اثبات رسانید. عبدالرحمن او را به سمت پزشک دربار خوش‌برگزید. حسدای چندان مورد اعتماد قرار گرفت که نخست تنظیم امور مالی را بر عهده او نهادند و سپس وظایف وزیر امور خارجه را نیز به او محوی کردند

۲۷. این اختلاف نظرها را به طور خلاصه در ملحقات کتاب آورده‌ایم.

شوي و او را بهيارى من واداري.

واحد لايزال دعای بولان را مستجاب کرده و در عالم رؤیا بر امیر ظاهر شد. بامدادان چون امیر سر از خواب برداشت نزد شاه آمد و او را از واقعه بیگانه‌تند. نه در سفر تکوین، و نه در روایات اسلامی که از تغییر مذهب خزان بیدست داریم، خبری که منشاً این قصه درباره امیر بزرگ و تحصیل رضایت او تواند بود بچشم نمی‌خورد. بیشک این داستان اشاره‌ای است به رژیم پادشاهی دوگانه درمیان خزان. «امیر بزرگ» ظاهراً همان «بک» است. لیکن این احتمال نیز هست که مراد از «امیر بزرگ» خود خاقان باشد. این را نیز اضافه کنیم که مطابق روایات اسلامی و ارمنی، سردار سپاهیان خزان در ۷۳۱ (یعنی چند سال پیش از تاریخی که برای تغییر مذهب فرض کردۀ ایم) بولخان<sup>۳۰</sup> داشت.<sup>۳۱</sup>

یوسف در نامه خود داستان را ادامه می‌دهد که چگونه فرشته یک بار دیگر بخواب پادشاه آمد و از او خواست تا معبدی بسازد که خانه خداوند باشد زیرا «آسمان و آسمانهای بالای آن گنجائی مرا ندارند» بولان شاه شرم‌سارانه پاسخ داد که زر و سیمی که برای این کار لازم است ندارد «گرچه وظیفه و آرزوی من است که چنان کنم» فرشته اطمینان داد: آنچه بولان باید بکند این است که سپاهیان خود را بهداریل<sup>۳۲</sup> و اردبیل در ارمنستان ببرد. در آنجا گنجینه‌ای از زر و گنجینه‌ای از سیم در انتظار اوست. این نیز با داستان بولان یا بولخان و تاختوتاز او پیش از تاریخ تغییر کیش مطابقت می‌نماید. متابع اسلامی اشاره کرده‌اند که روزگاری معدان زر و سیم قفتاز به دست خزان<sup>۳۳</sup> بود.

باری بولان گفته فرشته را بکار می‌بندد و در جنگ پیروزمند

30. Bulkhan.

.۴۰۶. بُری صفحه .۴۰۶

32. Dariela.

.۲۲۷. دانلوب صفحه .۲۲۷

حسدای برآن شد که نامه‌ای به یوسف شاه بفرستد.

نامه (که بعدها بتفصیل از آن سخن خواهیم گفت) مشتمل بر فهرست سوّالاتی است درباره کشور خزان و مردم و مطرز حکومت و وضع سپاه آنان، و مسائلی از این قبیل، و نیز پرسشی درباره اینکه یوسف بدکدام یک از اسپاط دوازده‌گانه یهود تعلق دارد. چنین برمی‌آید که حسدای به‌گمان خود خزان یهود را نیز – مانند یهودیان اسپانیا – از مردم فلسطین و شاید یکی از اسپاط گمشده آن می‌پنداشت. البته یوسف که از تبار یهودی نبود به هیچ‌یک از این قبایل ارتباطی نداشت، وی در پاسخ خود به حسدای نسبنامه دیگری ارائه می‌دهد لیکن مقصود او بیشتر این است که داستان تغییر مذهب‌خزان را که دوقرن پیشتر رخداده بود بتفصیل – اگرچه آمیخته با افسانه – باز گوید و اوضاع و احوالی را که بین امر متنمی‌شده است روشن سازد.

یوسف داستان را با فخریه‌ای درباره نیاکان خویش آغاز می‌کند: بولان شاه از جهانگشایان بزرگ بود؛ مردی فرزانه که «جادوگران و بت‌پرستان را از کشور خود بیرون راند» آنگاه در عالم رؤیا، فرشته‌ای بر بولان شاه پدیدار شد و او را به‌پرستش یگانه خداوند راستین فرا خواند و وعده داد که اگر چنان کند وی نیز «ذریه» بولان را برکت دهد و زیاد گرداند و دشمنانش را بهدست او اسیر سازد و دولت او را تا ابد جاوید دارد «این البته از قسمه میثاق‌الست گرفته شده و نشان می‌دهد که خزان نیز اگرچه از تخمۀ ابراهیم نبودند خود را تبار برگزیده و طرف پیمان با خداوند می‌دانستند. در این مقام، یوسف مطلبی غیرمنتظر در پیش می‌کشد. بولان‌شاه سخت آرزومند است که قادر متعال را خدمت کند لیکن مشکلی را مطرح می‌سازد:

«خداوندا تو بر اندیشه‌های پنهان من آگهی و بر سویدای دل من واقف می‌باشی و می‌دانی که توکل من بر تست اما مردمی که برآنان فرمان می‌رانم کافر کیشاند و من مطمئن نیستم که باورم دارند. اگر من نزد تو عزت و قربتی دارم از تو می‌خواهم که بر امیر بزرگ آنان نیز ظاهر

می شود و به غنایمی دست می یابد و «خیمه مقدس را با صندوق مبارک (تایوت عبد) [۲] و قندیل و محراب و آثار متبرکه که تا امروز حفظ شده، و هم اکنون در تصرف من (یوسف شاه) است» بنا می نمهد.

بديمه است نامه يوسف که در نيمه دوم قرن دهم یعنی بيش از دوسيست سال بعد از وقایعی که در مقام شرح آن است نوشته شده آمیزه ای از افسانه و حقیقت می باشد. وصفی که از اسباب و آلات ناچیز پرستشگاه بدست می دهد و مختصر بودن آثاری که از آغاز داستان به يادگار مانده درست بر عکس شرح و تفصیلی است که در قسمت های دیگر نامه از رفاه موجود کشور خزران می آورد. توییضنده، روزگار نیای خود بولان را چنان چون زمانی باستانی در نظر می آورد. روزگاری که پادشاه پر هیزگار اما درویش، حتی آنقدر پول نداشت که معبد مقدس را بنا نمهد؛ معبدي که به هر حال قادری بیش نبود.

مع ذلك باید توجه داشت که نامه يوسف تاینجاتنها مقدمه ای بر نمایشنامه واقعی تغییر مذهب بشمارمی آید. او به دنبال این مقدمه اصل مطلب را نیز حکایت می کند. ظاهراً پشت کردن بولان به بتپرستی و روی آوردن به «یگانه خدای راستین» گام اول بود که راه را برای گزینش یکی از سه دیانت یکتاپرستی باز می گذاشت. دست کم این چیزی است که از بقیه نامه يوسف بر می آید.

«پس از این فتح نمایان (هجوم به ارمنستان) صیت شیرت بولان شاه در همه اقالیم روان شد. پادشاه ادوم ۴ (بیزانس) و پادشاه اسماعیلیان (مسلمانان) که از این خبر آگاهی یافته رسولانی با هدایات گرانبهای و پول به اتفاق علماء نزد او گسیل داشتند تا او به مذهب خود تبلیغ کنند لیکن بولان شاه مردی عاقل بود. او نیز کس به دنبال عالمی زیرک از یهودیان فرستاد و آن سه تن را در یکجا گرد آورد تا به بعث و احتجاج بنشینند.»

بدینسان ما در براین مجلس مناظره یا میزگرد دیگری هستیم؛ درست همان قصه که مسعودی آورد. با این تفاوت که در این داستان

## — ۶ —

همین مقدار در باره داستان گرویدن خزران به آئین نو کفايت می کند. حال ببینیم که چه نکته های دیگری از مکاتبات خزر می توان آموخت؟

نخست از نامه حسدای سخن بگوئیم: این نامه با یك قطعه شعر عبری آغاز می شود. شعر در قالب پیوست ۲۵ است که در آن روزگار رواج داشت و رزم نامه ای است موشح [۳] مشتمل بر اشاره ها و لفظ ها، مضمون شعر توصیف و تمجید پیروزیهای نظامی یوسف شاه است و نیز از جمیع حروف اول ابیات نام کامل توییضنده: «حسدای بار اسحق بار عزرا بار شپروت» و پس از آن نام «مناحم بن شرون» در می آید. مناحم از شعراء و لغویون و نعرویون نامدار عبری و از دیوان دیوان بود که در ظل حمایت حسدای کار می کرد. پیداست که وظیفه تحریر نامه یوسف شاه بر عهده او گذاشته شده است که آن را به شیوه ای آراسته به صنایع بدیعی به رشتہ نگارش کشد و او فرصت را غنیمت شمرده نام خود را نیز پس از نام مخدوم در این شعر مخلد گردانیده است. آثار دیگری نیز از مناحم بن شرون بچای مانده و

و دژی ۳۹ دارند که کوتولان و سپاهیانشان گاهوبیگاه از آنجا به تاختوتاز برمیخیزند.» بدیمی است این اطلاعات که حسدای به پادشاه خزر درخصوص کشور او می‌دهد برای این است که اطلاعات مفصلتری از او دریافت کنند. حیله روانشناسی خوبی بود. حسدای ظاهراً نیک می‌دانست که خرده‌گیری یا انتقاد مطالب اشتباهاً میز دیگران آسانتر است تا نوشتن یک مطلب مستقل.

آنگاه حسدای از کوشش‌های اولیه خود برای ارتباط با یوسف شاه یاد می‌کند. او نخست کسی را به نام اسحق بار نثان<sup>۴۰</sup> به رسالت به دربار یوسف شاه می‌فرستد لیکن اسحق موفق نمی‌شود که از قسطنطینیه فراتر رود. در آن شهر از او بگرمی پذیرانی می‌کنند ولی نمی‌گذارند تا مسافرت خود را ادامه دهد. (پیداست که سیاست دو رویه امپراتور نسبت به کشور خزر مانع از آن بود که وسائل تسهیل اتحاد میان آن کشور را با خلیفة قربطه - خلیفه‌ای که وزیر اعظمش یک یهودی بود - فراهم نماید) بنابراین فرستاده حسدای به اسپانیا بازگشت و نتوانست مأموریت خود را بانجام برساند. لیکن بزودی فرستی دیگر دست داد؛ سفیری از اروپای شرقی به دربار قربطه آمد. در میان همراهان این سفیر دو تن یهودی نیز بودند یکی به نام مار سائول<sup>۴۱</sup> و دیگر به نام مار یوسف<sup>۴۲</sup> و این دو داوطلب شدند که نامه حسدای را به یوسف‌شاه برسانند (ولی آنچه از جواب یوسف برمی‌آید او نامه حسدای را از دست شخص سومی به نام اسحق بن-الیاعزاز<sup>۴۳</sup> دریافت کرده بود).

۴۹. این دژ همان سارکل است که بر روی رودخانه دون بنا شده بود. این که گفته‌اند بیزانسیها خزران را احترام می‌گذارند با گفته کنستانتین بزرگ‌زاده درباره مهر مخصوص زدین که به نامه‌های خاقان زده می‌شد وفق می‌دهد. در آن زمان که سفیران در اسپانیا بودند کنستانتین به امپراتوری رسیده بود.

40. Isaac bar Nathan.

41. Mar saul. 42. Mar joseph.

43. Isaac ben Eliezer.

تردیدی نیست که نامه حسدای به دستخط وی بوده است.<sup>۴۶</sup> پس از این قطعه شعر تعارفات و تحيات با آبواتاب فراوان شروع می‌شود. دنباله نامه گزارشی است پرحرارت در وصف رفاه اسپانیا و احوال سعادت اشتتمالی که یهودیان به روزگار خلیفه عبدالرحمن از آن پرخوردار بودند. «که مانند آن هرگز نبوده... و چنین بود که گوسفندان بخود رها شده در کنف رعایت درآمدند و دست ظالمان شل شد و یوغ ستم بشکست. کشوری که ما در آن زندگی می‌کنیم به عبری سفاراد<sup>۴۷</sup> نام دارد لیکن اسماعیلیانی که هم‌اکنون در آن مسکن گزیده‌اند اندلسش می‌نامند.»

آنگاه حسدای توضیح می‌دهد که چگونه نخستین بار خبر وجود یک مملکت یهودی را از زبان بازرگانان خراسانی شنیده و سپس تفصیل بیشتری را در آن باره از سفیران بیزانس دریافت کرده است.

حسدای مطالبی را که از این سفیران شنیده بود چنین نقل می‌کند: «در این باره از آنها پرسیدم. گفتند: راست است و نام آن مملکت «الغزر» است و از قسطنطینیه تا آن مملکت از راه دریا مسافت پانزده روزه راه است.<sup>۴۸</sup> ولی افزودند که از راه خشکی در میان ما و مملکت خزر اقوام بسیار دیگری هستند. باز از آنان شنیدم که نام پادشاه فرمانروای خزر یوسف است و گفتند: کشته‌ها از آن مملکت تا سرزمین ما (بیزانس) می‌آید و ماهی و پوست خر و هرگونه امتنعه دیگری می‌آورد. ما با آنان متحدهم و احترامشان می‌گذاریم. مبادله سفیران و هدايا در میان ما جریان دارد. آنها نیرومند هستند

۳۶. به ملحقات کتاب مراجعه شود.

### 37. Sepharad.

۴۸. ظاهرآ منظور همان راه معروف به «جاده خزران» است که از استانبول شروع می‌شود و از طریق دریای سیاه و دون، تا ملتقای دون - ولگا و از آنچه در مسیر ولگا تا ایتل می‌رفت (راه دیگر کوتاه‌تر بود که استانبول را از طریق کرانه شرقی دریای سیاه به‌ایتل می‌پیوست).

- ۵ -

پاسخ یوسف شاه به اندازه نامه حсадای پرمايه و هیجان انگیز نیست و چنانکه کاسل خاطرنشان کرده است «این امری شگفت نیست چه قلمرو حکومت علم و هنر نه در میان جمهودان ولئا بلکه در کنار رو دخانه های اسپانیا بود» مطلب عمدۀ نامه همان شرح داستان تغییر مذهب است که پیشتر نقل کرده ایم. شک نیست که یوسف شاه نیز تحریر این نامه را به منشی خود - معتقداً یکی از فضلای فراری بیانس - واکدار کرده است. مع ذلك این پاسخ در متنی سه با نش فصیح و صیقل خورده سیاستمدار قرن دهم، رنگ و بوی عهد عتیق (تورات) را دارد.

یوسف شاه پاسخ خود را با مقدار زیادی تعارفات و تعیات آغاز می کند. آنگاه قسمت عمدۀ نامه حсадای را نقل و با مباحثات تمام تاکید می نماید که مملکت خزر کذب ادعای آنهایی را که می گویند «عصای یهودا برای همیشه از دست جمهودان خارج شده است»؛ و جمهودان «دیگر جائی در روی زمین برای ایجاد حکومتی از خود ندارند» به ثبوت رسانیده است. به دنبال این مطلب، نکته ای مرموزگونه می آید که می گوید: «پدران ما از پیش نامه های دوستانه به هم دیگر فرستاده اند که این نامه ها هم اینک در ضبط ما نگهداری می شود و بزرگان ما آن را می دانند».<sup>۴۴</sup>

آنگاه یوسف شاه نسبنامه قوم خود را بدست می دهد. او با وجود اینکه یک جمهود ملتگرای متعصب است و از بدست داشتن عصای

۴۴. شاید منظور اشاره به الداد حدی جهانگرد یهودی قرن نهم است که حکایات غریب وی در قرون وسطی دست بدست می گشت. در این حکایات از خزان نیز نام می برد و می گوید که سه قبیله از قبائل گمشده اسرائیل در آن کشور زندگی می کنند و از مردم بیست و هشت کشور مجاور خود باج و خراج می گیرند. الداد در حدود سال ۸۸۰ به اسپانیا رفته ولی معلوم نیست که به خزان نیز رفته باشد. حсадای در نامه خود اشاره ای به الداد می کند مثل اینکه از مطالب او سر درنی آورد و نمی داند درباره اش چه بگوید.

حسدای پس از تشریح این مقدمات، پرسش های را مطرح می کند که نمایانگر دلبستگی شدید او به کسب اخبار بیشتر درباره خزان، چرافیای آن و مراسم روز سبت است. در خاتمه نامه نکته ای کاملاً متفاوت پیش کشیده می شود:

«در دل من خارخاری است که این حقیقت را دریابم و بدانم که آیا واقعاً در روی زمین جائی هست که اسرائیلیان ستم کشیده بتوانند در آن خود را اداره کنند و زین فرمان غیر نباشند؟ اگر می دانستم که چنین است بی هیچ تردید از همه افتخارات دست می شستم و از این مقام عالی استعفا می کردم و اهل و عیال خویش را ترک می گفتم و از کوهها و دشتها می گذشم و بی و بحر را در می نور دیدم تا بدان جای که خداوند گارم، پادشاه فرمان می راند برسم... درخواستی دیگر نیز دارم: مرا بگوئید که از معجزه بازیسین (ظمور عیسی) چه می دانید و درباره روزی که ما همه در انتظار آن از دیاری به دیار دیگر سرگردانیم چه خبر دارید؟ ما در آوارگی خویش، زین اهانت و شماتت دیگران، باید با سکوت سخن آنان را بشنویم که می گویند: «هر ملتی سرزین خود را دارد و این تنها شمائید که حتی سایه ای از مملکت در همه روی زمین ندارید».

در ابتدای نامه از رفاه حالت جمهودان در اسپانیا سخن می رفت اما در پایان آن سخن از تلغی در بدری و تبعید می رود. در این قسمت نامه شور و التهاب صبیو نیستی و امید فرج در ظمور مسیح موعود پدیدار است. این احساسات متضاد همواره در دل پن تشویش جمهودان، در طول تاریخ آنان در کنار هم وجود داشته و وجود همین تضاد در نامه حсадای دلیل دیگری بر اصالت آن است. اما اظهار رغبت حсадای به ورود در خدمت پادشاه خزان که در این نامه به طور غیر صریح منعکس است و آیا تا چه اندازه باید آن را جدی تلقی کرد مطلب دیگری است که پاسخ آن را نداریم. شاید خود او هم در این باره مردد بوده است.

آنان را با عطایای بسیار از زر و سیم بنوخت و از آنان خواست تا بیست و چهار کتاب مقدس و میشنا (احکام) و تلمود را تفسیر کنند و آداب نمازها را بیان فرمایند.<sup>۴۵</sup>

این قسمت نشان می‌دهد که تقریباً دو نسل پس از بولان نهضتی مذهبی بوقوع پیوسته و اصلاحاتی انجام پذیرفته است (و شاید این امر توأم با کودتائی بوده که آرتامونوف از آن سخن می‌گوید). چنان می‌نماید که یهودیگرانی خزران در چند مرحله صورت گرفته است. بیاد داریم که بولان شاه، نخست «جادوگران و بتپرستان» را بیرون می‌کند و این پیش از آن است که فرشته بر او ظاهر گردد؛ با «خداآن راستین» عهد می‌بنده و این نیز پیش از آن است که در میان سه دین یهودی و مسیحی و اسلام یکی را برگزیند. به احتمال زیاد یهودیت بولانشاه و اتباع وی نیز یکی دیگر از همین مراحل مقدماتی بوده است بدین صورت که آنان محتملانه به نوعی یهودیت ابتدائی و ساده، تنها بر مبنای تورات؛ بدون تلمود و فارغ از تعالیم خاخامها و آداب و فرائض ناشی از آنها روی آورده‌اند. در این صورت باید گفت که آنها نیز مانند قرائیون بوده‌اند. قرائیون فرقه‌ای بنیادگرا بودند که مذهب آنان در قرن هشتم در ایران پیدا شد و بتدریج در میان همه یهودیان بویشه در خزران کوچک یعنی کریمه راه یافت.

دانلوب و برخی صاحب‌نظران دیگر گمان می‌کنند که در فاصله میان بولان و عوبدیا (تقریباً از سال ۷۴۰ تا ۸۰۰) تنها نوعی قرائیگری در میان خزران حکمران بوده و تعلیمات مبتنی بر احادیث و اجتهادات ربانیون یهودی پس از اصلاحات مذهبی عوبدیا در میان آنان راه پیدا کرده است. این نکته درخور اهمیت است زیرا قرائیگری در میان خزران نهضتی دیرپا بوده و هنوز هم آبادیهایی از یهودیان قرائی ترکیزبان – که حتماً از تبار خزرانند – وجود دارد (بخش ۴ فصل پنجم این کتاب دیده شود).

بنابراین یهودیگرانی خزران امری تدریجی بوده که ملاحظات سیاسی در آغاز آن مؤثر افتاد. کم‌کم این احساسات در اعماق دل آنان

یهودا احساس غرور می‌کند لیکن در عین حال نمی‌تواند و نمی‌خواهد که خود را از اولاد سام بشمار آورد. بلی نسب او نه به سام، بلکه به یافث سومین فرزند نوح، یا دقیقت بگوئیم به توجرمد<sup>۴۶</sup> نوہ یافث که نیای همه اقوام ترک است می‌رسد. یوسف‌مفرورانه می‌گوید: ما در شجره خاندان خود داریم که توجرمد پس داشته که فرزندان آنان به‌این نامها خوانده شده‌اند: اویفور، درسو، آوار، هون، پاسیلی، ترنسیا، خزر، زگورا، بلخار، سایبر. یوسف شاه می‌گوید ما از اخلاف هفتمنی خاندان یعنی خزریم.

در تطبیق نامهای که به خط عبری آمده است با برخی از این اقوام تردیدهایی بر جای می‌ماند لیکن این مطلب اهمیتی ندارد. آنچه در این نسبت‌نامه جالب توجه است اختلاطی است که در میان روایات سفر تکوین تورات با روایات سنتی ترکان حاصل شده است.<sup>۴۷</sup>

یوسف شاه پس از ذکر نسبت‌نامه به‌اجمال از برخی فتوحات نظامی نیاکان خود یاد می‌کند که دامنه پیشرفت‌های خود را تا دانوب گستردۀ بودند. آنگاه به تفصیل تمام قصه تغییر مذهب بولان رامی‌آورده: «از آن پس خداوت او را قدرت و قوت بخشید و مؤیدش ساخت. او خود و پیروانش را ختنه کرد و کس در طلب حکمای یهود فرستاد تا قانون شرع را بدو بیانو زند و احکام را تشریح کنند» سپس باز از پیروزیهای نظامی و کشورهای تسخیر شده لاف می‌زند و به‌دلنش این مطلب پرمعنی را می‌آورد:

«پس از این ماجراها نوہ او (بولان) به پادشاهی رسید، نام او عوبدیا بود، مردی دلیر و پرهیزگار که اساسی نو آورد. شرع را بن طبق روایت و سنت تقویت فرمود. کنیسه‌ها و مدرسه‌ها ساخت. جمعی از حکمای اسرائیل را فرامهم آورد و

#### 45. Togarma.

۴۶. خیمنا این مطلب تا اندازه‌ای روشن می‌سازد که چگونه در روایات مختلف خزران را با ماجوج و مأجوج یکی دانسته‌اند چه ماجوج به موجب آنچه در سفر پیدا شد (اصحاح دهم ۲ و ۳) آمده شرورترین عمومی توجرمد بوده است.

هرچه هست در نامه یوسف اشاره‌ای به حرم‌سرای پادشاهی دیده نمی‌شود بلکه تنها از یک ملکه و «کنیزکان و غلامان او» سخن می‌رود که گویا در یکی از بخش‌های سه‌گانه پایتخت ایتل مسکن داشته‌اند. «در دومی اسرائیلیان و اسماعیلیان و مسیحیان و سایر ملت‌ها که به زبان‌های دیگر سخن می‌گویند زندگی می‌کنند و در سومی که چزیره‌ای است<sup>۴۷</sup>، من به اتفاق امیران و بندگان و خدمتکاران خود منزل دارم... ما مرتasser زمستان را در شهر بس می‌بریم ولی در ماه نیسان (مارس و آوریل) بیرون می‌رویم و هر کسی به‌دبال کار در کشتزار یا با غ خود می‌رود. هر طایفه‌ای ملک موروثی خود را دارد که با شوق و شادی به‌سوی آن رهسپار می‌شود. آنجا نه صدای بیگانه‌ای بگوش می‌رسد و نه دشمنی بچشم می‌خورد. در این کشور باران زیاد نیست اما رودخانه‌های زیادی هست که ماهیان بزرگ دارد. کشور ما از منابع فراوان بربخوردار است، کشتزارها و تاکستانها و باغها و بستانهای آن که از آب رودخانه‌ها مشروب می‌شود به طور کلی حاصلخیز و پر بار می‌باشد و میوه‌های زیاد در آنها بعمل می‌آید... و به‌پاری خدا در صلح و صفا زندگی می‌کنیم.»

آنگاه از تاریخ ظهور مسیحا سخن می‌گوید.  
«ما به فرزانگان اورشلیم و بابل چشم دوخته‌ایم. گرچه از صهیون بسیار بدوریم ولی شنیده‌ایم که حسابها، بدعلت افراط در گناهان غلط درآمده و اینک ما چیزی نمی‌دانیم. تنها خدای لاپزال می‌داند که حساب نگاه دارد. ما جز تمسک به پیشگوئیهای دانیال چیزی نداریم. باشد که خداوند لاپزال در فرج و خلاص ما تعجیل کند.»

آخرین قسمت نامه یوسف پاسخی امتن به‌اظهار رغبت حسدای

<sup>۴۷</sup> چنانکه دیده‌ایم برخی از منابع اسلامی هم تقسیم ایتل به سه بخش را متنزک شده‌اند.

راه جست و بالاخره در دوران ضعف حکومت به‌نوعی انتظار فرج و روحیه مسیح‌اعظمی [۶] انجامید. تعهد مذهبی خزران پس از سقوط دولت آنان نیز پایدار نماند و در مجتمع‌های یهودی – خزری در روسیه و لهستان ادامه یافت.

## - ۶ -

یوسف شاه پس از یاد اصلاحات مذهبی عوبدیا جانشیان او را نام می‌برد:

«حرقیا فرزند عوبدیا و مناصه فرزند حرقیا، چانوقة برادر عوبدیا و اسحق پسر چانوقة، مناصه پسر اسحق، نیسی پسر مناصه، مناحم پسر نیسی، بنیامین پسر مناحم، هارون پسر بنیامین، و من یوسف پسر پسر روانشاد هارون. و ما جمله فرزندان پادشاهانیم و هیچ بیگانه‌ای را نرسد که بر مستند پدران ما تکیه زند.»

آنگاه یوسف می‌خواهد پاسخ پرسش‌های حسدای را درباره وسعت خزران و شرح کیفیات آن کشور بازگوید. اما چنین می‌نماید که در دربار او خبرگانی، درخورقیاس با جفرافی دانان اسلامی وجود نداشته‌اند. اشارات مبهم در خصوص کشورها و اقوام دیگر چیز مهیم بر معلوماتی که از طریق ابن حوقل و مسعودی و سایر منابع ایرانی و عربی به‌دست ما رسیده است نمی‌افزاید. او مدعی است که سی و هفت قوم مختلف خراج‌گزاران ویند؛ ادعائی که به نظر گزافه می‌نماید. دانلوب خاطر نشان می‌سازد که نه تا از این اقوام در داخل دیار خزر زندگی می‌کرده‌اند و بیست و هشت‌تای باقی با روایت ابن‌فضلان همانگی دارد که می‌گوید شاه خزر بیست و پنج زن دارد که هر کدام دختر یکی از شهریاران فرمانبر او می‌باشند (این مورد با مضمون حکایت‌های مشکوک الداد حا – دنی سازگار می‌نماید) بعلاوه باید انبوه قبایل مختلف اسلاو را نیز که در قسمت‌های علیای دنیپر تا مسکو پراکنده بودند و چنانکه خواهیم دید باج به خزران می‌پرداختند در شمار آورده.

مناطقی از هم گسیخته در زین مه غلیظی که آن دوران را فرا گرفته است پن تو افکن می شود.

- ۷ -

از جمله منابع عبری دیگر «سنند کمبریج» را می توان بشمار آورد. (این سند به جهت آنکه در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری می شود به این نام شناخته شده است) سنند کمبریج در اوآخر قرن گذشته، هصراه با استناد گرانبهای دیگری در انبار یک کنیسه که در گنیه<sup>۴۸</sup> [ ] قاهره کشف شد و کاشف آن یکی از محققین کمبریج به نام سلیمان شختر<sup>۴۸</sup> بود. سنند در وضع نامطلوبی نگهداری شده، نامه ای است (یا رونوشت نامه ای) مشتمل بر حدود یکصد سطر به عبری که اول و آخر آن از میان رفته و بتایران نمی توان معلوم کرد که مخاطب و نویسنده آن چه کسانی بوده اند. در این نامه از یوسف شاه به عنوان پادشاهی معاصر نام برده شده و نویسنده او را «خداؤندگار من» خوانده است. از خزان نیز به عنوان «سرزمین ما» یاد شده و بتایران نمی توان تیجه گرفت که نویسنده یکی از جهودان وابسته به دربار یوسف شاه در دوران حکمرانی وی بوده یعنی این نامه همزمان با «مکاتبات خزر» نگارش یافته است. برخی از صاحبنظران حدس زده اند که مخاطب نامه حسدایین شپورت بوده و نامه در استانبول به قرستاده ناموفق حسدای یعنی اسحق بار نشان تسلیم شده، و او آن را به قرطبه برده (و بعدها، آنگاه که جهودان را از اسپانیا بیرون ریخته اند کسی آن را به قاهره انتقال داده است) به هر حال شواهدی که از متن نامه بدست می آید نشان می دهد که نگارش آن مؤخر بر قرن یازدهم نبوده و به احتمال زیاد در قرن دهم یعنی به روزگار یوسف شاه صورت گرفته است.

در این نامه روایت افسانه آئین دیگری از یهودیگران ای خزان ذکر شده است که بیشتر از جهت سیاسی اهمیت دارد. نویسنده از حمله آلانها به خزان یاد می کند که به تحریر یک بیزانس در زمان فرمانروائی

48. Solomon Shechter.

به اینکه در خدمت پادشاه خزان درآید: «شما در نامه خود اظهار تمایل کرده ای که روی مری ببینی. من نیز آرزومند و شایقم که جمال بارک ترا، انوار جلال و حکمت و عظمت ترا، مشاهده کنم. آرزومنتم که سخن تو درست درآید و من به این سعادت نائل آمیم که ترا در آغوش بگیرم و چمنه عزیز و محبوب و مهریان ترا ببینم. تو مری به جای پدر خواهی بود و من به جای فرزند تو خواهم بود و مردم من لبان ترا خواهند بوسید و همگان بروفق دلخواه تو و نصایح صادقانه تو رفتار خواهیم کرد.»

در نامه یوسف مطلبی نیز درباره سیاست منطقه ای پژشم می خورد که مقاد آن قدری مبهم و ناروشن است.

«به یاری خدای توانا، من دهنۀ رو درخانه (ولگا) را محافظت می کنم و اجازه نمی دهم روسها که با کشتیهای خود می آینند به بلاد عربها حمله برند... من با آنان (روسها) جنگهای گران می کنم چه اگر آنها را بگذارم بلاد اسماعیل را، تا خود بگذاش ویران می سازند.»

یوسف اینجا، در نقش مدافعان خلافت بغداد در برابر مهاجمین روس - نورمن (فصل سوم دیده شود) ظاهر می شود. شاید با توجه به خصوصیت شدید میان خلیفة اموی قرطبه (که حسدای در خدمت او بود) و خلیفة عباسی بغداد، این اشاره یوسف حمل بر بی ملاحظگی شود.

اما از سوی دیگر، بوالهوسیهای سیاست بیزانس در برابر خزان یوسف را بر آن می داشت که به رغم مخالفت هایی که در میان دو خلیفه بود در لباس مدافعان اسلام ظاهر شود. دست کم او می توانست امیدوار باشد که سیاستمدار مجری چون حسدای اشاره او را درخواهد یافت.

ملاقات میان طرقین مکاتبه، بن فرض اینکه اظهار رغبت نسبت به آن جدی تلقی شود، صورت نیافت. محتوای «مکاتبات خزر» به لحاظ اطلاعات چندان غنی نیست و چیز زیادی بر آنچه از طریق منابع دیگر به دست ما رسیده است نمی افراشد. جنبه جالب توجه آن، منظره های پر از شگفتی است که جابجا ارائه می کند و چون چراگی سیار بر

مفصل آن چنین است: «كتاب اثبات و استدلال در دفاع از ايمان تحقير شده»<sup>۵۰</sup>

حالوی صهیونیستی بود که درسن زیارت به بیت المقدس وفات یافت. وی کزاری را یک سال پیش از وفات نوشته و آن رساله‌ای است فلسفی در پیرامون این نظر که ملت یهود تنها واسطه بین خالق و مخلوقات او می‌باشد و در آخر الزمان ملت‌های دیگر همه به دین یهود خواهند گردید و گرویدن خزان را به عنوان نمونه یا نشانی از آن واقعه باید بشمار آورد.

این کتاب به رغم عنوان و نامش چیز زیادی درباره کشور خزان ندارد. مطالبی که در این باره آمده به مشابه زمینه‌سازی است برای روایت افسانه‌آمین دیگری از یهودیگرائی خزان؛ روایتی مشتمل بر ماجراهای پادشاه و فرشته و عالم یهودی و غیره، و مباحثات فلسفی و کلامی پادشاه یا هواداران مذاهب سه‌گانه.

در این میان نکته‌ای چند بنظر می‌رسد که نشان می‌دهد که حالوی مکاتبات حسدای و یوسف راخوانده یا مفاد آن را شنیده بوده و یا منابع دیگری درباره خزان در دست داشته است. حالوی می‌گوید که پس از ظهور فرشته، پادشاه خزان «راز رؤیای خود را با سردار خویش در میان نهاد». از این سردار باز در جای دیگری سخن می‌رود، این اشاره‌های روشن یادآور رژیم «حكومة دوگانه خاقان و بک» می‌باشد. حالوی از «تواریخ» و «كتب» خزان نیز نام می‌برد که انسان را به یادنامه یوسف می‌اندازد که از «ضبط» خود که اسناد کشوری در آنجا نگاهداری می‌شود مخفن در میان آورده است. همچنین حالوی در دو جا از کتاب خود تصریح می‌کند که تفییں مذهب خزان «سندکمپریج» فرض کردیم، یهودا حالوی کتاب معروف خود گزاری<sup>۴۹</sup> چهارصد سال پیش و در «سال ۴۵۰۰» («طابق تقویم یهود») اتفاق افتاده است. این تاریخ با ۷۶۰ میلادی که نزدیکترین احتمالات است تطبیق می‌کند. روی هم رفته نوشته حالوی از حیث اطلاعات فقیرتر

50. *The Book of Proof and Argument in Defence of the Despised Faith.*

هارون «روانشاد» پدر یوسف شاه صورت گرفته بوده است، از این حمله در منابع یونانی و یا اسلامی ذکری نمی‌رود ولی در اثر کنستانتن پرفیورئیتوس به نام De Adminisdrando Imperio که در ۹۴۷-۵۰ نوشته شده مطلب جالب توجهی هست که مؤید قول نویسنده ناشناس این نام است.

«در باره خزان و اینکه چگونه باید با آنها جنگید و کی باید بجنگد، همانگونه که غرما به مناسبت نزدیکی با خزان می‌تواند با آنان بجنگند فرمانروای آلانیا نیز، به جهت اینکه نه (۹) ولایت خزان (مناطق حاصلخیز شمال قفقاز) در مجاورت با آلانیا و قوم آلان می‌باشد، اگر بخواهد، می‌تواند به آنان هجوم برد و خسارت و پریشانی کلی از آن ناحیه بن خزان وارد آورد.»

حال می‌دانیم که بنا به ادعای یوسف، فرمانروای آلان با جنگزار او بوده است. صرف نظر از اینکه عملاً هم چنین بوده یا نه، احساس شاه آلان در برابر خاقان خزان محتملاً با احسان پادشاه بلغار فرقی نداشته است. این قسمت از نوشته کنستانتن روشنگر کوشش‌هایی است که برای تحریک آلانها بر ضد خزان بکار می‌رفت و یادآور مأموریت این فضلان است که هدفی مشابه داشت. بدیهی است که در دوران یوسف شاه عمد موعد بین خزان و بیزانس سپری گشته بود ولی من بحث از تحولات بعدی را به فصل سوم موكول می‌دارم.

## - ۸ -

در حدود یک قرن پس از «مکاتبات خزان» و تاریخی که برای «سندکمپریج» فرض کردیم، یهودا حالوی کتاب معروف خود گزاری<sup>۴۹</sup> یا خزان را بدرشت تعریف کشید. حالوی<sup>[۴۱] (۱۱۴۱-۱۰۸۵)</sup> اتفاقاً عموماً بزرگترین شاعر عبری اسپانیا می‌دانند ولی او کتاب خود را به عربی نوشته و بعد این کتاب از عربی به عبری ترجمه شده و عنوان

49. Kuzari.

از آن است که از کتابی که در میان یهودیان سده‌های میانه آنقدر شهرت و مقبولیت داشت انتظار می‌رود. لیکن باید بیاد آورده که اندیشه قرون وسطائی بیشتر مجدوب قصه بود تا آموزش، و یهودیان به دانستن اینکه مسیحا کی ظهور خواهد کرد بیشتر علاقه‌مند بودند تا به کسب اطلاعات جفرافیائی.

جفرافیدانان و تاریخ نگاران عرب نیز در تعیین مسافت و تواریخ و مشخص کردن مرز میان واقعیت و افسانه به همین نوع بی‌اعتنایی دچار بودند.

همین مطلب در مورد جهانگرد یهودی‌الحانی مشهور ربی پتاخیا<sup>۵۱</sup> از اهالی راتیسبون<sup>۵۲</sup> نیز صادق است. این مرد در فاصله ۱۱۷۰ تا ۱۱۸۵ در نواحی اروپای خاوری و آسیای باختری به مسافت پرداخته و سفرنامه او «سیبوب حاعولم»<sup>۵۳</sup> «سفر دور عالم» ظاهراً توسط یکی از شاگردانش براساس یادداشتها یا امالی او به رشتہ نگارش کشیده شده است. در این سفرنامه آمده است که چگونه این ربی نیکمرد از بی‌اطلاعی و بی‌بالاتی خزرهای یهودی شمال کریمه نسبت به آداب شرع متعجب گشته و این وضع را ناشی از بدآموزیها و تأثیر الحاد قرائیون دانسته است.

«و ربی پتاخیا از آنان پرسید: چرا به سخنان حکما (علمای تلمود) باور ندارید؟ در پاسخ گفتند: زیرا که پدران ما آن را به ما نیاموختند. این مردم در شب سبت تمام نانی را که در سبت خواهند خورد پاره می‌کنند و آن را در تاریکی می‌خورند<sup>۵۴</sup> و همه روز را در یک جا می‌نشینند. ادعیه ایشان منحصر به مزامین است.<sup>۵۵</sup>

ربی بقدرتی آشفته شده بود که چون بعدها به داخل خزران رفت بیش از این نصی‌گوید که سفر هشت روز طول کشید و در سرتاسر

51. Petachia.

52. Ratisbon.

53. Sibub Ha'olam.

۵۴. شنبه یا سبت را در تاریکی گذراندن یکی از شعائر قرائیون است.  
55. مراجعت شود به Baron, S.W. (1957) Vol. III p. 201.

آن «شیون زنان و عووسگان» در گوش او پیچیده بود.<sup>۵۶</sup> مع ذلك او می‌گوید که در بغداد فرستادگان خزر را دیده است که در پی استخدام علمای فقیر یهودی از عراق و حتی مصر بودند «تا کودکان آنها را تورات و تلمود بیاموزند». اگر چه تنها محدودی از جهانگردان یهودی غرب، خطر مسافرت به سرزمین ولگا را برخود هموار داشته‌اند همه آنان از ملاقات‌های خود با یهودیان خزر در مراکز عمده جهان متعدد سخن گفته‌اند. ربی پتاخیا در بغداد و بنیامین تطلی<sup>۵۷</sup> یکی دیگر از جهانگردان نامی قرن دوازدهم در استانبول و اسکندریه از ملاقات با اشراف خزر حکایت می‌کنند. ابراهیم بن داود که معاصر یهودا حل‌لوی بود در طلیطله‌از دیدار «برخی از فرزندان خزر که طلبه‌های عاقلی بودند» گزارش می‌دهد. روایت چنان برمی‌آید که اینها شاهزادگان خزر بوده‌اند و این روایت شاهزادگان جوان هندی را بیاد می‌آورد که برای تحصیل به کمبریج گسیل می‌شدند.

مع ذلك در برخوره پیشوایان ارتدکس یهودی شرق — که برگز آنان در مدرسه تلمودی بغداد بود — با خزرها یک احساس متضادی بچشم می‌خورد. قاثون (معادل عبری «حضرت») که در رأس مدرسه بغداد بود پیشوای معنوی یهودی نشینهای بشمار می‌آمد که در سرتاسر خاور نزدیک و بیانه پی‌اکنده بودند ولی Exilarch یا «کخدای اسیران» در این مجتمع کمایش خودمختار، مظهر قدرت دنیوی بود. قاثون سعدیا<sup>[\*]</sup> [۹۴۲-۸۸۲] که مشهورترین این پیشوایان معنوی است و مجلدات ضخیم نوشته‌های او باقی است مکرر از خزرها نام می‌برد او از یک یهودی عراقی یاد می‌کند که در خزران سکونت گزیده بود و مطلب را طوری بیان می‌کند که گوئی از یک امر متناول و معمول سخن می‌گوید. سعدیا اشاره‌ای نیز به دربار خزر دارد و در جایی دیگر که می‌خواهد تعیین «حیرم طور»<sup>۵۸</sup> را در تورات معنی کند می‌گوید که

۵۶. دانلوب صفحه ۲۲۰

57. Tudela.

58. Hiram of Tyre.

مسيحي پيدا نمي شود. نام آنها ياجوج و مأجوج است و از هونها هستند. از آن ميان گروهي به نام گزري<sup>۶۳</sup> مردمي ختنه کرده اند و آداب یهودي را بتمام مرعي مي دارند» اين مطلب به مناسبت آيه ۱۴ از اصحاح ۲۴ از انجيل متى<sup>۶۴</sup> ذکر شده است که ظاهرا هيج مناسبتي با آن ندارد و ديگر در هيججا سخني از گزري ببيان نمي آيد.

## — ۹ —

تقريباً در همان اوان که در اشار اطلاع خود را از الحاد خزرهاي یهودي به قلم مي آورده يك مبلغ نامدار مسيحي که از سوی اميراتور بيزانس گرسيل شده بود در صده برا آمد که خزران را به دين مسيح درآورد. اين مرد همان سنت سيريل<sup>۶۵</sup> قديس اسلامها بود که اختراع الفبای سيريلي به او نسبت داده شده است. سنت سيريل به اتفاق برادر بزرگترش سنت متديوس<sup>۶۶</sup> مأموريتهاي تبلیغاتي دیگري را نيز به توصيه استفت اعظم فوتیوس<sup>۶۷</sup> و فرمان اميراتور ميكائيل سوم بن عمه گرفته بودند. (فوتیوس خود ظاهرآ تبار خزر را داشت زيرا که آورده اند روزی اميراتور در حال خشم او را «خزر چپره» خطاب کرده بود).

چنین مي نماید که کوششهاي تبلیغاتي سيريل در ميان مردم اسلام نژاد اروپاي خاوری قرين توفيق بود ولی نه در ميان خزران. سيريل از طريق چرسون (در کيمه) به آن کشور رفت و گويها مدت شش ماه در چرسون به آموختن عبري پرداخت تا خود را برای مأموريتی که در پيش داشت آماده سازد. آنگاه از «جاده خزران» یعنی راه دن-ولگا به ایتل رفت و برای دیدار خاقان به ساحل بحر خزر (کفته نشده: کجا؟) شافت. مباحثات کلامي برسبيل معمول مطرح شد ولی اثری چندان بن خاقان نبخشید. حتی روایت چاپلوسانه ویتا کنستانتين<sup>۶۸</sup> (نام

63. Gazari.

64. «و بداين بشارت ملکوت در تمام عالم موظه خواهد شد تا برجمع امتها شهادتی شود. آنگاه انتها خواهد رسید.»

65. St. Syril.

66. St. Methodius.

67. Photius.

68. Vita Constantine.

حريم اسم خاص نیست بلکه لقبی است «مانند لقب خلیفه برای فرمانروای تازیان و لقب خاقان برای پادشاه خزران». پس خزران روی نقشه دنیا هم به معنی حقيقی و هم به معنی مجازی برای پیشوایان و مقامات مذهبی یهودیان شرق شناخته بود لیکن در عین حال این آشتائی چه از جمیت تزادی و چه به لحاظ تمایل خزران به طریقه ملعدانه قرائیون با نوعی بدگمانی توأم بود. یکی از مؤلفین عبری در قرن یازدهم به نام یافث بن علی<sup>۶۹</sup> که خود از قرائیان بود در بیان معنی کلمة مامزر<sup>۶۰</sup> (حرامزاده) خزرها را مثل می زند که بی آنکه از تبار یهودان باشد به کیش آنان گرویده اند. یکی دیگر از معاصران وی به نام یعقوب بن روبن<sup>۶۱</sup> نقطه مقابل این احساس متصاد را منعکس می کند و از خزران به عنوان «تمها ملتی که از قید در بدرباری فارغ است، جنگاورانی بزرگ که باج به کفار نمی پردازند» نام می برد.

خلاصه در منابع عبری راجع به خزرها که به دست ما رسیده احساسی درهم و مختلط از هواخواهی و بدگمانی و، بالاتر از همه، حیرت زدگی منعکس می باشد. تصور ملتی جنگاور و ترك و یهودی برای حاخامها بقدرتی عجیب و غریب بود که گوئی از اسبی شاخدار و ختنه کرده سخن می رود. یهودان در طول مدت هزار سال در بدرباری از یاد برده بودند که معنی است دارای پادشاهی و مملکتی از خود باشند. مسيحا برای آنان موجودی حقيقی تر از خاقان بود.

به عنوان تکمله ای بر منابع اسلامی و عبری باید یادآور شد که كهنترين منبع مسيحي درباره یهوديگرائي خزران از حيث تاریخ مقدم بر منابع دوگانه مذبور است. کشیشی از وستفالی به نام کریستین در ائمارات اکینتنی<sup>62</sup> پيش از سال ۸۶۴ رساله ای به زبان لاتینی نوشته که عنوان آن چنین است: Exposition in Evangelium Mattei در این رساله آمده است: «در زیر همین آسمان مردماني هستند، در جاهائي که هيج

59. Japheth ibn-Ali.

60. Mamzer.

61. Jacob ben-Reuben.

62. Christian Druthmar of Aquintania.

اصلی سیریل) بیش از این نمی‌گوید که سیریل تأثیری مطلوب برخاقان گذارد. چند تن را غسل تعیید داد و خاقان به خاطر او دویست تن از مسیحیان زندانی را آزاد کرد. این کمترین چیزی بود که خاقان می‌توانست در حق فرستاده امپراتور که آنهمه زحمت به‌خود داده بود انجام دهد.

در اینجا به طور ضمی پرتوی نیز از سوی متبعان فقه‌الله اسلامی روی دامستان انداخته می‌شود. ابتکار الفبای سیریل و الفبای گلاسولیتی را به سیریل نسبت داده‌اند. الفبای گلاسولیتی بنا به گفته بارون «در کرواسی تا قرن هفدهم موره استفاده بود. الفبای مزبور دست کم یازده حرف خود را — که نماینده برخی از اصوات اسلامی نیز هست — از الفبای عربی گرفته و این مساله دیری است که به ثبوت رسیده است». (یازده حرف مزبور عبارتند از: ا، ب، و، گ، ای، ک، پ، ر، س، چ، ت) این نکته آنچه را پیشتر درباره نفوذ و تأثیر الفبای عربی در نشر سوادآموزی در میان همسایگان خزر آورده‌ایم تأیید می‌تواند کرد.

## احفاظ

- ۱ -

د. سینور<sup>۱</sup> می‌نویسد: «در نیمه‌دوم قرن هشتم بود که امپراتوری خزر به اوج عظمت خود رسید و آن مصادف با دورانی بود که از گرویدن بولان به کیش یهود تا اصلاح مذهبی عوبدیا بطول انجامید. این بدان معنی نیست که یگوئیم خزرها اقبال کار خود را منهون آثین یهوده بودند بلکه مطلب عکس این است یعنی خزرها از آن رو می‌توانستند به یهودیت پگردند که در موقعیت اقتصادی و نظامی مستحکمی قرار داشتند.»

از نمونه‌های بارز قدرت خزران، امپراتور لشی ملقب به خزر را می‌توان نام برد که از ۷۷۵ تا ۷۸۰ در بیزانس فرمانروائی کرد. لقب خزر برای او از نام مادرش چیچک (کل) که از شاهزاده خانصهای خزر بود اتخاذ شده و این همان خاتونی است که مد تازه‌ای در دربار بیزانس بوجود آورد. بیاد داریم که ازدواج او کمی پس از پیروزی بزرگ خزران بر مسلمانان در جنگ اردبیل بوقوع پیوست و این جنگ همان است که داستان آن در نامه یوسف و نیز در منابع دیگر آمده است. دانلوب خاطرنشان می‌کند که این دو واقعه را مشکل بتوان با یکدیگر بی ارتباط دانست.<sup>۲</sup>

۱. Sinor. مقاله خزرها در انسیکلوپدی بی‌یانیکا (۱۹۷۳).

۲. دانلوب صفحه ۱۷۷.

سرپوشها از غذا خبری نبود). والی برمکی دستور خلیفه را کاربست، شاهزاده خاتم خزر با خادمان و جهیزیه خود همان موبکی شاهانه پرسوی او گسیل گردیدند (فصل اول بخش ۱۰ دیده شود) لیکن این شاهزاده خاتم به اتفاق طفل خود در سرزايمان مرد. خادمان او که به خزان بازگشتند به خاقان چنین وانمود کردند که شاهزاده خاتم را مسموم کرده‌اند. خاقان بیدرنگ به ارمنستان حمله برده و بنا به دو روایت از منابع اسلامی، پنجاه هزار تن را با سارت گرفت.<sup>۷</sup> خلیفه ناچار گردید که هزاران تن از مجرمین را از زندانها آزاد سازد و آنان را مسلح کرده برای جلوگیری از پیشرفت خزان به چجه بفرستد.

منابع اسلامی دست کم از یکی دیگر از این‌گونه ازدواج‌های نابجا در قرن هشتم یاد می‌کنند که آن نیز منتظر یه‌حمله خزان را گردیده است. وقایع نگار گرجی هم ماجراه وحشت‌ناک دیگری را براین فهرست می‌افزاید (در این ماجرا شاهزاده خاتم به‌جای مسموم شدن خودکشی می‌کند تا از هم‌خواهی با خاقان نجات یابد) معمولاً جزئیات و تاریخ دقیق این رویدادها مشکوک می‌باشد<sup>۸</sup> و همچنین انگیزه واقعی که در پشت‌سر این حرکتها بوده معلوم نیست لیکن اشارات مکرر در شرح وقایع بر ازدواج‌های متقابل بین دربارها و مسموم شدن عروسها تردیدی باقی نمی‌گذارد که این امر در مخلیه مردم زمان و محتملاً در رویدادهای سیاسی، اثر زیادی داشته است

## — ۲ —

پس از پایان قرن هشتم دیگر چیزی از جنگهای خزان و تازیان شنیده نمی‌شود. چنین می‌نماید که خزان در خلال قرن نهم تا چند دهه از صلح و آرامش برخوردار بوده‌اند یا دست کم خبری از جنگ و سیاست در کتابهای تاریخ دیده نمی‌شود و نبودن خبر در این باره خود

۷. به‌نقل دانلوب صفحه ۱۸۱ از بار هیرونوس والمنجی [\*].

۸. تاریخ‌نگاری که مارکوارت (صفحات ۵ و ۴۱۶) دانلوب (ص ۴۲) بری (ص ۴۰۸) ذکر کرده‌اند اندک اختلاف با یکدیگر دارند.

در میان ماجراهای توطئه‌آمیز آن دوران، ازدواج‌ها و نامزدیها در میان خاندانهای سلطنتی دو طرف امری خالی از خطر نبود. این گونه روابط در موارد متعدد به‌انگیزه یا دست‌کم دستاویزی برای آغاز جنگ تبدیل می‌شد. این بدعت ظاهراً از آتیلا خان بزرگ سابق خزان بجای مانده بود. می‌گویند آتیلا به سال ۴۵۰ پیامی از هونوریا<sup>۹</sup> خواهر والنتینیان سوم امپراتور رم غربی دریافت داشت که یک حلقه انگشت‌تری نامزدی نیز همان آن بود. این بانوی عاشق‌پیشه و جاهطلب از خان هونها می‌خواست که او را از سرنشیتی بدتر از مرگ، ازدواج اجباری با یک سناتور سال‌گورده، نجات دهد و حلقه انگشت‌تری را به‌مین مناسبت برای او فرستاده بود. آتیلا بدون فوت فرصت در مقام تصرف نامزد خود برآمد و نیمی از امپراتوری رم را نیز به‌عنوان باز زد آتیلا به‌سرزمین گل<sup>۱۰</sup> حمله بردا.

نمونه‌های مشابه چندی از این ماجرا را در تاریخ خزان سراغ داریم. خشم پادشاه بلغار را از نگرانی ریوده شدن دختر خود بیاد می‌آوریم که چگونه همین امر سبب شد کدوی از خلیفه کمک بخواهد تا دزی در برابر خزان را برای او بنا کند. اگر به روایات منابع اسلامی اعتماد ورزیم ماجراهی مشابهی نیز (کرچه با پیچ و تابی متفاوت) موجب شد که آتش آخرین جنگهای خزان و مسلمانان در پایان قرن هشتم، پس از یک دوران ممتد صلح از تو برآفروخته شود.

پنا به روایت طبری در ۶۷۹ ه خلیفه به‌والی ارمنستان فرمان داد که با دختر خاقان ازدواج کند تا موجبات تحکیم بیشتر مرزهای خزان فراهم گردد. والی، یکی از اعضای خاندان پرقدرت برمکی بود. (این داستان ما را به‌یاد امیری از همین خاندان نامدار می‌اندازد که بنا به حکایت هزار و یک شب، گدائی را به‌همسانی دعوت کرد. در آن ضیافت سرپوش‌های بسیار عالی روی ظرفهای غذا گذاشته بودند ولی در زیر

3. Honoria.

4. Valentinian III.

5. Gaul.

۶. این تاریخ دقیق نیست.

خبر خوشی است. مرزهای جنوبی خزران آرام بود. روابط با دربار خلافت به یک نوع پیمان عدم تجاوز غیر رسمی منتهی شده بود. روابط با بیزانس همچنان دوستانه بود.

لیکن در اواسط این دوران نسبتاً راکد و آرام، جریانهای نایمونی بوقوع پیوست که پیش درآمد مخاطرات تازه‌ای بود. در سال ۸۳۳، یا در حوالی آن سال، خاقان و باخ خزران سفیری بدربار امپراتور روم شرقی تشویلوس<sup>۹</sup> فرستادند و از او خواستند تا عده‌ای مهندس ماهر و صنعتگر برای ساختن دژی در قسمت سفلای رودخانه دون<sup>۱۰</sup> به خزران گسیل دارد. امپراتور با شوقی واقف از این درخواست استقبال نمود و گروهی را از طریق دریای سیاه و دریای آزوف بهدهانه دون – نقطه استراتیکی که برای ساختمان دژ در نظر گرفته شده بود – اعزام داشت و بدینگونه شهر سارکل<sup>۱۱</sup> بوجود آمد. شهری که دژ مشهور و آثار باستانی بی نظیر آن درواقع مشکل‌گشای تاریخ خزران بود تا آنگاه که دریاچه مصنوعی تسمیلیانسک<sup>۱۲</sup> با بیم پیوستن کanal ولگا – دون آن را در آب فرو برد. کنستانتین پرفیروژ نیتوس که حکایت بنای شهر را به طور مشروح آورده است می‌گوید که چون در محل ساختمان سنگ و وجود نداشت سارکل را با آجر بنا کردند و کوره‌های مخصوص برای این امر بوجود آوردند. ولی او از این مطلب عجیب چیزی نمی‌گوید که در ساختمان سارکل از ستونهای مرمر بیزانس نیز استفاده کرده‌اند. این ستونهای مرمر از آثار قرن ششم بود که محتمل آنها را از بناهای مغروبه بیزانس به محل سارکل انتقال داده بودند و این عمل روشن مقتضانه امپراتور را در ساختمان شهر نشان می‌دهد. این حقیقت را باستان‌شناسان شوروی در آن زمان که سارکل هنوز در آب فرو نرفته بود کشف کردند.<sup>۱۳</sup>

دشمن احتمالی که این دژ نیرومند با همکاری رومیها و خزرها درین این او ساخته می‌شد همان نورسیدگان سهمگین و خطلناکی بودند

9. Theophilus.

10. Don.

11. Sarkel.

12. Tsimliansk.

13. Bartha p. 27.

که در غرب، وایکینگ یا مردان شمالی خوانده می‌شدند و در شرق آنها را روس (Rhos یا Rhous) می‌خوانند. دو قرن پیشتر، تازیان پیروزمند با یک حرکت گازانبری بزرگ، در جهان متعدد پیش رفتند. تیله چپ این حرکت به جبال پیرنه و تیله راست آن به قفقاز رسیده بود. اینک در دوران وایکینگها عکس آن جریان را در آئینه تاریخ مشاهده می‌کنیم. انفجار نخستین که مبدأ فتوحات تازیان بود در جنوبی ترین نقطه جهان شاخته شده آن روز یعنی صحرای عربستان بقوع پیوسته بود. اینک حرکت وایکینگها از شمالی‌ترین منطقه یعنی شبه جزیره اسکاندیناوی سربرمی‌داشت. تازیان از راه خشکی روی به شمال می‌تاختند و وایکینگها از راه آب و دریا به جنوب سرازیر می‌شدند. تازیان، دست کم به لحاظ نظری، به جهاد و جنگ مقدس دست زده بودند لیکن وایکینگها به جنگی نامقدس یعنی غارت و راهزنی برخاستند. نتیجه امر از نظر قربانیان هر دو حرکت تفاوتی زیاد نداشت. در هیچ‌کدام از این دو جریان، مورخان نتوانسته‌اند دلایل کافی و قانع‌کننده اقتصادی یا اقلیمی یا ایده‌تولوژیکی ارائه دهند که چگونه مناطق پیش‌از اسلام عربستان و اسکاندیناوی تقریباً یک شبه به‌آتش‌شانه‌ای چندان فعل و سرکش مبدل گشتدند. در هردو مورد نیروی انفجار در طرف یکی دو قرن فرو نشست لیکن اثرات پایرجائی از خود در عالم باقی گذاشت و هردو حرکت در این فاصله زمانی، از توحش و ویرانگری به موافقیت‌های فرهنگی والا منتهی گردید. در همان اوان که سارکل به‌منظور پیشگیری مهاجمات وایکینگ‌های شرقی با تشریک مساعی بیزانس و خزر بناگردید، شاخه‌غیری وایکینگها در کلیه راههای آبی اروپا نفوذ کرده و نیمی از ایرلند را به‌تصف خود در آورده بود. در طول چند دهه دیگر، وایکینگها در ایسلند مستقر گردیدند و نورماندی را مسخن کردند، چندیار پاریس را بدیاد یغما سپردند، به‌آلمان و ناحیه دلتای رون<sup>۱۴</sup> و خلیج جنوآ<sup>۱۵</sup> یورش بردند، شبه جزیره ایپری را دور زدند و از راه مدیترانه و دارданل به

14. Rhone.

15. Genoa.

و قایع نگاران اسلامی «ورنگیان<sup>۱۹</sup>» می خوانندند. بنا بدگفته توین بی به اغلب احتمال کلمه روس از ریشه سوئدی Rodher به معنی ملاحان مشتق گردیده است. اما کلمه «ورنگیان» در اصطلاح مسلمانان و مورخین اولیه روس به قوام شمال یا اسکاندیناویها اطلاق گردیده، همچنانکه دریای بالتیک را نیز «دریای ورنگیان» نام داده اند.<sup>۲۰</sup> اگرچه این دسته از واکینگها که از نواحی خاوری سوئد برخاسته بودند از نروژیان و دانوواه، که اروپای غربی را در معرض تاخت و تاز خود قرار دادند، متمایز بودند پیشترفت هر دو دسته به یک نهنج صورت گرفت. هجوم آنان موسمی بود. پایگاه این هجومها جزیره هائی بود دارای موقعیت سوق الجیشی مناسب که به عنوان قلعه و انبار آذوقه و مهمات مورد استفاده قرار می گرفت اما طبعاً این تهاجمات اگر شرایط مساعدی وجود می داشت از صورت حملات غارتگرانه و معاملات اجباری، با استقرار مجتمعهای کمایش دائمی و بالاخره به امتزاج با مردم بومی نقاط مفتوحه می انجامید. نفوذ واکینگها در ایرلند با تسخیر جزیره رکرو (لامبی<sup>۲۱</sup>) در خلیج دوبلين آغاز شد. انگلستان از جزیره تانت<sup>۲۲</sup> مورد هجوم قرار گرفت و نفوذ در قاره اروپا با دستیابی بر جزایر والچرن<sup>۲۳</sup> (در ساحل هلند) و نوارموته<sup>۲۴</sup> (در مصب لوار<sup>۲۵</sup>) صورت پذیرفت.

مردان شمال در شرق اقصای اروپا نیز فتوحات خود را به همین منوال دنبال می کردند. آنها پس از عبور از بالتیک و خلیج فنلاند از طریق رودخانه ولخوف<sup>۲۶</sup> به دریاچه ایلمن<sup>۲۷</sup> (در جنوب لینینگراد) وارد شدند و در آنجا جزیره مناسبی را (جزیره هولمگارد<sup>۲۸</sup> ساگاهای ایسلندی) پیدا کردند. در این جزیره قرارگاهی را برای خود بنیاد

19. Varangians.

۲۰. توین بی ۴۴۶ و بری ۴۲۲.

21. Rechru (Lambay).

22. Thanet.

23. Walcheren.

24. Noirmoutier.

25. Loire.

26. Volkov.

27. Ilmen.

28. Holmgard.

قسطنطینیه هجوم آورده و این مقارن بود با حمله روسها به نواحی دنیپر<sup>۱۶</sup> و دریای سیاه. چنانکه توین بی می گوید<sup>۱۷</sup> در قرن نهم، قرنی که روسها خزان و روم شرقی را در معرض دست اندازی خود قرار دادند، اسکاندیناویها در یک حرکت قوی بزرگ به هجوم و تسخیر و استقرار در بلاد مفتوحه پرداختند و این حرکت در جهت جنوب غربی... سرانجام به امریکای شمالی و در جهت جنوب شرقی... به دریای خزر منتهی شد.

و چه شگفت که فقره مخصوصی بر دعاهای مردم مغرب زمین

*A furore Normannorum libera nos Domine*

و چه شگفت که قسطنطینیه به متعددین خزر خود چنان چون سپری در برابر اژدهائی که بر سینه کشتیهای واکینگ نقش بسته بود، احتیاج پیدا کرد همچنانکه یکی دو قرن پیشتر نیز به آنان در برابر رایات سبز لشکریان اسلام نیازمند شده بود. خزانها این بار نیز می باشند فشار حمله را تحمل کنند و سرانجام شاهد ویرانی پایتخت خود باشند.

این نه تنها بیزانس بود که می باشند از خزانها به خاطر سد راه پیشرفت سفاین واکینگ از آبهای شمال سپاسگزار باشد. اینک معنی عبارت مرموزی که یک صد سال پیشتر در نامه یوسف به حسدای آمده بود بهتر مفهوم می شود که می گوید: «به یاری خدای توانا من دهانه رودخانه را محافظت می کنم و اجازه نمی دهم که روسها با کشتیهای خود به بلاد عربها حمله بزنند... با آنان (روسها) جنگهای گران می کنم.»

### - ۳ -

نوع خاصی از واکینگها را که بیزانسیها «روس<sup>۱۸</sup>» می نامیدند

16. Denieper.

۱۷. کتاب پیشگفتۀ صفحه ۵۴۷.

18. Rhos.

اوصاف بازارگانان محتشمی که معامله را پهلوخواه خود با شمشیر و تبرزین بطرف تحملی می‌کردند در آنها جمع بود. پوست و شمشیر و کهربای را با طلا مبادله می‌کردند. لیکن مال التجاره عده‌آنها برده بود. یکی از مورخین مسلمان آن زمان می‌نویسد:

«اندرین جزیره مقدار صد هزار مردم باشد و همیشه این مردمان به غز و سقلاب روند اندر کشتی. و از سقلابیان بگیرند و برده کنند و سوی خزان و بلکار برند و بفروشند. و ایشان را کشت و بذر نباشد و کشت (ظاهرًا کسب) ایشان غارت سقلاب باشد و چون فرزندی آیدشان، شمشیر آخته پیش او نهند و پدر گوید: مرا از زر و سیم و مال نیست که از بپرس تو میراث مانم، این میراث تو است خود بیان و خود پغور».<sup>۴۰</sup>

مورخ معاصر ما مک‌ایودی<sup>۴۱</sup> مطلب را بخوبی خلاصه کرده است: «ورنگیان وایکینگ از ایسلند تا کرانه‌های ترکستان و از استاتبول تا اقیانوس منجمد شمالی، با تحرک و تپوری تمام پراکنده بودند. جای تأسف است که آن همه کوشش و تحرک در راه غارتگری صرف می‌شد. قهرمانان شمال تا در چنگ فرو نمی‌ماندند، سر به تجارت فرو نمی‌آورند. آنان طلای افتخارآمیزی را که لکه خون بر آن نقش بسته باشد به سود مستمر بازارگانی ترجیح می‌دادند».<sup>۴۲</sup>

بدینگونه سفاین روس که در موسم تابستان به سوی جنوب روی آور می‌شد در عین حال هم یک کاروان تجاری بود و هم یک ناوگان چنگی، و این دو هدف را دوش بدش هم تعقیب می‌کرد. نمی‌شد پیشگوئی کرد که بازارگانانی که در این سفاین سفر می‌کردند کی به صورت رزم‌گان در می‌آیند؟ قدرت این نیروی دریائی زیاد بود.

۴۰. گردیزی صفحه ۲۷۷ (بنیاد فرهنگ ایران).

41. McEvedy.

42. The Penguin Atlas of Medieval History, 1961, p. 58.

گذاردند که بعدها بزرگتر شد و به صورت شهر نوگورود ۲۹ درآمد. و از اینجا بود که به سیله راههای آبی بزرگ — از ولگا تا دریای خزر و از دنیپر تا دریای سیاه — به سمت جنوب می‌تاختند.

راه نخست (ولگا — خزر) به قلمرو چنگویان بلغار و خزر منتمی می‌شد و راه دوم (دنیپر — دریای سیاه) به قلمرو قبایل مختلف اسلامی انجامید که در حواشی شمال غربی امپراتوری خزر مسکن داشتند و باج به خاقان می‌پرداختند. این قبایل عبارت بودند از پولیانهای<sup>۳۰</sup> در ناحیه کیف<sup>۳۱</sup>، ویاتیچی<sup>۳۲</sup>ها در جنوب مسکو، رادی بیشچی<sup>۳۳</sup> در شرق دنیپر، سوریان<sup>۳۴</sup> در کنار رودخانه درنا<sup>۳۵</sup> و غیره<sup>۳۶</sup>. بنظر می‌رسد که این اسلاموها به روشهای پیش‌فته‌تر کشاورزی دست یافته و ظاهرًا آرامش‌طلبی از همسایگان ترک خود در کنار ولگا بودند و به همین جهت، به قول برعی طعمه طبیعی «مهاجمین اسکاندیناوی بشمار می‌آمدند. مهاجمین، ناحیه دنیپر را با همه آبشارهای مخاطره‌آمیزی که داشت برناحیه ولگا و دون ترجیح می‌دادند. آن ناحیه به صورت «راه آب بنرگت» Austrvegr ساگاهای نوردیک درآمد که از بالتیک به دریای سیاه و استانبول منتمی می‌شد. هفت آبشار بزرگ آن ناحیه علاوه بر نامهای اسلامی خود نامهای اسکاندیناوی نیز پیدا کردند. کنستانتین عمدتاً هر دو نام را ذکر می‌کند (مثلاً «باروفرس»<sup>۳۷</sup> نام نوردیک و «ولنی»<sup>۳۸</sup> نام اسلامی «آبشار موچ»<sup>۳۹</sup> است).

این ورنگیان روس در نوع خود، حتی در میان برادران وایکینگ‌شان، یگانه و بی‌نظیر بودند. اوصاف راهزنان و دزدان با

۴۰. این شهر را نباید با نیژنی نوگورود (که اینک گورکی نامیده می‌شود) اشتباه کرد.

30. Poliane. 31. Kiev. 32. Viatichi.

33. Radimishchy. 34. Severyane. 35. Derna.

۳۶. روایت کنستانتین درباره نام و مکان این قبایل و فرمانبرداری آنان از خزان تقریباً با روایت تاریخ روس Russian chronicle مطابق است.

37. Baru-fors. 38. Volnyi. 39. Billowy Waterfall.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

دشوار است که بتوان تصویری از این مردم که وحشیگری‌ایشان  
حتی در اعصار توحش و بربریت بی‌نظیر بود در ذهن من قسم گردانید.  
راین‌باره روایات بیطّل‌فانه در دست نداریم. راویان، مردمانی هستند  
که از تاختوتاز شمالیان آسیب دیده‌اند. داستان را از زبان طرف  
یگن نشنیده‌ایم زیرا که ادبیات اسکاندیناوی پس از عصر وایکینگها  
غماز شده و تا آن زمان قهرمانی‌های آنان به صورت افسانه درآمده بود.  
مع ذلك ادبیات اولیه شمالی‌ها حکایت از عطش شدید جنگجوی ویک نوع جذبه  
جذب می‌کند که آنها را در معرکه‌جنگ فرا می‌گرفت. حتی برای تعبیر  
از این حالت اصطلاح خاصی داشتند: «شوریده‌وار» berserkgangr

«آنان هر روز باید سرو صورت خود را با کشیقترين و نجس ترين و آلوهه ترین آب شستشو يدهند. يدين طریق که هر روز کنیز غذا می آورد و لگن بزرگی از آب با خود دارد و آن را به آقای خود می دهد و او دستها و صورت و موی سر خویش را در آن می شوید و آن را داخل لگن شانه می کند. سپس درون لگن تف می اندازد و آب بینی می ریزد و هر کار کشیقی را در آن آب انجام می دهد. چون از کار خود فراگت یافت کنیز لگن را از بیش بکه، پرداشته نزد یکه، دیگر مه گذارد و

### 53. Svyatoslav

مسعودی در مورد نیروئی که از طریق ولگا به دریای خزر (در سال ۱۳۹۱) آمده بود می‌گوید که این نیرو مشتمل بر پانصد کشتی بود و در هر کشتی یکصد تن جای داشتند. بدروایت او از این پنجاه هزار سی و پنج هزار تن در چنگ کشته شدند.<sup>۴۲</sup> اگر هم مسعودی در این باره مبالغه کرده باشد ظاهراً زیاد اغراق نگفته است حتی در مراحل نخستین مهاجمات روسها (در حدود ۸۶۰) که از دریای سیاه گذشته قسطنطینیه را بمحاصره گرفتند تعداد سفایین آنها را ۲۰۰ تا ۲۳۰ کشت، تخمین ذهاند.

با توجه به قابل اعتماد نبودن این مهاجمین نیرومند که در پیمان‌شکنی ضرب‌المثل شده بودند بیزانسیها و خزرها ناچار به لایف-الحیل دست می‌زدند، تا یک قرن و نیم پس از بنای دژ سارکل قراردادهای تجارتی و مبادله سفرا، همچنین جنگهای سخت با روسها پتนาوب ادامه داشت. در خصائص مردان شمال تنها پس از استقرار آبادیهای دائمی، آن هم به بطوطه و تدریج، دگرگونی راه یافت. آنان در نتیجه آمیش با اتباع و رعایای خود رنگ و بوی اسلامی گرفتند. سرانجام مهاجمین به مذهب کلیسای بیزانسی گردند نهادند. در آن هنگام، که مصادف با آخرین سالهای قرن دهم بود روسها به صورت مردم روسیه تحول یافته بودند. معذلك امرا و اشراف اولیه روس هنوز از نامهای اسکاندیناوی خود - البته در شکل اسلامی‌آنها - دست بر نمی‌داشتند، مانند روریک<sup>۴۶</sup>، برای هرورکر<sup>۴۷</sup>، اولگ<sup>۴۸</sup> برای هلگی<sup>۴۹</sup>، ایگور<sup>۵۰</sup> برای اینگوار<sup>۵۱</sup> و اولگا<sup>۵۲</sup> برای هلگا<sup>۵۳</sup>. عین‌نامه تجاری که امیر ایگور (اینگوار) در ۹۴۵ با بیزانس منعقد کرد فهرست اسمی همراهان او را بدست می‌دهد. در این فهرست در برآین پنجاه نام اسکاندیناوی تنها سه نام اسلامی پیشمند می‌خورد.

<sup>۴۳</sup>. بخش ۱ از فصل چهارم همین کتاب دیده شود.

44. Run

45. H

4

Jleg. 47.

48. Igo

49. Ing.

50. Q1

51. Helga

٥٢. توانی بی صفحه ۴۶

«این مردم قوی و شجاعند که چون بنادرگاه درآیند  
بر نمی‌گردند تا مگر دشمنان را تارومار گردانند و زنانشان  
را تصرف کنند و به بردگی گیرند.»

— ۴ —

و چنین بود چشم اندازی که در برای برخرا رقرار داشت.  
بنای سارکل درست بموقع انجام شده بود. خزان می‌توانستند  
از اینجا رفت و آمد کشتیهای کوچک روس را در قسمت سفلای دون و  
نقل و انتقالات آنها را در میان دون و ولگا (جاده خزان) زیر نظر  
قرار دهند. روی هم رفته چنین می‌نماید که در طول نخستین سده‌ای که  
روسها در صحنه حضور پیدا کردند<sup>۵۶</sup> حملات غارتگرانه آنان بیشتر  
متوجه بیزانس بود (که بدیهی است غنائم بیشتری حاصل می‌کرد).  
در این مدت روابط روسها با خزان براساس بازرگانی ادامه یافت  
اگرچه برخوردها و فترتاهای نیز در آن میان وجود داشت. به‌حال  
خردان جاده‌های بازرگانی روسها را در اختیار خود داشتند و از  
کالاهای که از این راه به بیزانس یا کشورهای اسلامی حمل می‌شد  
ده درصد پاج می‌گرفتند.

همچنین خزان کمابیش مردان شمال را تحت نفوذ فرهنگی خود  
گرفتند چه آنان، علی‌رغم دژخوبی مردمی صاف و ساده بودند و  
می‌خواستند تا از کسانی که با آنان ارتباط پیدا می‌کنند چیز  
بیاموزند. این تأثیرپذیری چندان بود که حکام اولیه روس در توگورود  
خود را به تقلید از خزان «خاقان» خوانند. منابع بیزانس و اسلامی  
بر این معنی گواهی می‌دهند. مثلاً ابن‌رسنه پس از توصیف جزیره‌ای  
که توگورود روی آن بنا شده است می‌گوید: «پادشاهی دارند که  
خاقان روس نمایده می‌شود» ابن‌فضلان<sup>۵۷</sup> می‌دهد که خاقان روس  
امیری دارد که سردار سپاه و نماینده خاقان در میان رعیت است.  
زکی‌ولیدی خاطرنشان کرده است که این نحوه نمایندگی در میان

۵۶. تقریباً از ۸۳۰ تا ۹۳۰.

آن را نزه تمام اشخاص موجود در خانه می‌گرداند و هریک  
از آنان آب بینی و دهان خود را در آن می‌ریند و صورت و  
موهای خویش را در آن شستشو می‌دهد<sup>۵۸</sup>.  
لیکن ابن‌رسنه که تقریباً همزمان با ابن‌فضلان است می‌نویسد  
که روسها جامه‌های پاکیزه بر تن می‌کنند و سخنی برآن نمی‌افزاید.<sup>۵۹</sup>  
باز ابن‌فضلان از جماعت و تفوط روسها و حتی پادشاه آنان –  
در ملأعام اظهار نفرت می‌کند و حال آنکه ابن‌رسنه و گردیزی از  
این عمل زشت چیزی نمی‌گویند. اگرچه روایات خود آنان نیز مشکوک  
و ناساز می‌باشد. ابن‌رسنه می‌گوید: «آنان سهیان را گرامی می‌دارند  
با غریبان که به آنان پناهندگی شوند و به آنان روی می‌آورند سهربانی  
می‌نمایند. به هیچ کس از خود اجازه نمی‌دهند که بر ایشان تهدی و رزد  
و اگر کسی دست به ناشایست و ستم بگشاید به یاری ایشان (پناهندگان)  
می‌شتابند و از ایشان دفاع می‌کنند.»

اما همین نویسنده چند جمله پائینتر تصویر، و یا طرح بکلی  
متفاوتی از جامعه روس بدست می‌دهد:

«هیچ کس از آنان تنها به قضای حاجت نمی‌رود، بلکه  
سه نفر از رفقای خود را همراه می‌برد که او را در میان  
خود نگاه می‌دارند و چون آدمهای غیر قابل اطمینان و غدر  
پیشه‌اند هر کس شمشیر خود را همراه دارد زیرا اگر کسی  
کمترین مالی داشت، پاشد برادر خود او و دوستی که همراه  
اوست در کمینش می‌نشیند تا او را بکشد و مالش را بچنگ  
آورد.»

اما درباره جنگجوی آنان مأخذ ما جملگی به یک زبان سخن  
می‌گویند:

۵۶. ابن‌فضلان ص ۱۰۶ (بنیاد فرهنگ ایران).  
۵۷. مؤلف مطالب ابن‌رسنه را از ترجمه‌های اروپائی آورده و ما آنها را از روی  
متن عربی (صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ چاپ لیدن) ترجمه کرده‌ایم تفاوت‌های در مضمون  
ترجمه‌های ما با ترجمه‌های انگلیسی وجود دارد.

کشور اسلام‌های خاوری نداشت. منابع کهن شهادت می‌دهند که تشکیل دولت در میان اسلام‌های خاوری خیلی زودتر از خزرها صورت گرفته بود.

ملکت خزر نه تنها چیزی به رشد دولت قدیمی روس کمک نکرد بلکه سین پیشرفت قبایل اسلامی شرقی را کنده‌تر ساخت. باستانشناسان ما موادی بدست آورده‌اند که نمایانگر سطح بالای فرهنگ در روسیه کهن است. سخن از تفوق فرهنگی خزر به مسخره گرفتن حقایق تاریخی و نادیده انگاشتن واقعیت‌هاست. آرمانی جلوه دادن مملکت خزر به روشنی نشان می‌دهد که نظریات ناسالم مورخان بورژوا در تحقیق رشد طبیعی مردم روسیه هنوز به زندگی خود ادامه می‌دهد. خطای این پندار روشن است. چنین مفهومی نمی‌تواند موره قبول تاریخنگاری شوروی قرار گیرد.»

آرتامونوف — که من از او مکرراً نقل کرده‌ام — علاوه بر مقالات متعددی که در نشریات علمی بچاپ رسانید نخستین کتاب خود را در ۱۹۳۷ منتشر ساخت. موضوع این کتاب تاریخ کهن خزان است. ظاهراً حمله پراودا هنگامی صورت گرفت که آرتامونوف شاهکار خود «تاریخ خزان» را آماده می‌کرد ولی در نتیجه همین مقاله انتشار آن کتاب ده سال یعنی تا ۱۹۶۲ به تأخیر افتاد و سرانجام در بخش آخر آن توبه‌نامه‌ای درج شد که در حکم انکار کلیه مندرجات کتاب، بلکه در واقع انکار حاصل یک عمر کار و زحمت مؤلف می‌باشد. عبارات زیر از این توبه‌نامه نقل می‌شود:

«ملکت خزر از هم فرو پاشید و تجزیه شد. اکثریت آنان با ملل دیگر درهم آمیختند و اقلیتی که در ایتل مسکن داشت ملیت خود را از دست داد و به صورت طبقه‌ای انگل با رنگ و بوئی یمودی درآمد.»

روسها هرگز خود را از موقیت‌های فرهنگی شرق برکنار نگاه نداشتند... لیکن روسها از خزرهای ایتل چیزی

اقوام ژرمانی شمال بی‌سابقه بود چه پادشاه این اقوام معمولاً کسی بود که بهترین جنگاوران آنان بشمار می‌رفت. ولیدی چنین نتیجه می‌گیرد که روسها از نظام حکومت دوگانه خزان تقلید کرده بودند. این احتمال البته بعد نیست زیرا که خزان مرغه‌ترین و از لحاظ فرهنگی پیشرفته‌ترین مردمی بودند که روسها در مراحل اولیه فتوحات خود با آنها ارتباط پیدا کردند و این ارتباط ظاهراً وسیع بوده است چنانکه جمعی از بازرگانان روس در ایتل و جمعی از یهودیان خزر در کیف مسکن داشته‌اند.

جای تأسف است که اینک پس از هزار سال که از آن حوادث سپری گشته رژیم شوروی نهایت کوشش خود را بعمل می‌آورد تا یاد نقش تاریخی و موقیت‌پای فرهنگی خزان را از خاطرها بزداید. خبر زیر در روزنامه تایمز مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۵۲ درج شده بود:

### فرهنگ کهن روس مورد تحریر قرار گرفت و مورخ شوروی توبیخ شد

یکی دیگر از مورخان شوروی، در روزنامه پراودا به اتهام اینکه فرهنگ کهن روس و رشد مردم آن را تحقیق کرده مورد انتقاد قرار گرفته است. پروفسور آرتامونوف در نشست اخیر گروه تاریخ و فلسفه در آکادمی علوم شوروی، نظریه‌ای را که به سال ۱۹۳۷ در کتابی مطرح کرده بود تکرار نمود و گفت که شهر قدیمی کیف، بسیار مدیون خزرهاست. پروفسور آرتامونوف خزرها را در نقش ملتی پیشرفته تصویر می‌کند که قربانی تمایلات تجاوز‌کارانه روسها شدند.

پراودا می‌گوید: «این چیزها ربطی با واقعیت‌های تاریخی ندارد. مملکت خزر که عبارت از یک ادغام ابتدائی در میان قبایل مختلف بود هیچ‌گونه نقش مثبتی در ایجاد

شمالیتر را می‌گرفتند و مالیات و یاتیچی، سوین<sup>۶۱</sup> و مخصوصاً پولیانها در مناطق مرکزی کیف همچنان توسط خزانه وصول می‌شد. ولی این وضع دیری نپائید. اگر بروایت تاریخ روس اعتماد کنیم تنها پس از سه سال، شهر مهم کیف برکنار رودخانه دنیپر که تا آن هنگام باجگزار خزان بود به دست روسها افتاد.

این جریان اگرچه ظاهراً بدون توسل به اسلحه صورت گرفت از نظر تاریخ روسیه حادثه‌ای سرنوشت‌ساز بود. بنا بروایت تاریخ، حکومت نوگورود در آن هنگام به دست امیر (نیمه‌افسانه‌ای) روریک (هرورکر) بود که قرارگاه‌های ایکینگ و اسلاموهای شمالی و قسمتی از فلاند را در زیر نفوذ خود داشت. دو تن از کسان روریک به نامهای اوسکولد<sup>۶۲</sup> و دین<sup>۶۳</sup> در مسافت به بخش سفلای دنیپر موضع محکمی را دریکی از کوه‌ها بوردو توجه قراردادند. آن دو تن دورنمای شهر را پسندیدند و از نام آن پرسیدند. گفتند: شهر کیف است که باجگزار خزان می‌باشد. آن دو تن با خانواده‌های خود در این شهر فرود آمدند و «بسیاری از مردان شمال را به‌گرد خود فراهم آوردند و اسلاموهای همسایه را، علی‌رغم اینکه روریک در نوگورود فرمان می‌راند، زیر فرمان خویش گرفتند. بیست سالی پس از این ماجرا فرزند روریک به نام اولگ (هلگی) به‌آن محل آمد و او سکولد و دین را بقتل رسانید و کیف را ضمیمه متصفات خود کرد.»

کیف بهودی از لحاظ اهمیت بنوگورود پیشی گرفت و به صورت پایتخت ورنگیان درآمد و «مادر شهرهای روسیه» لقب گرفت و ایالتشی که به نام آن شهر خوانده شد مهد نخستین کشور روس گردید. نامه یوسف که تقریباً یک قرن پس از اشغال کیف توسط روسها نوشته شده است، از این شهر در عداد متصفات خزان نام نمی‌برد. لیکن جماعات متنفذ خزر - بهودی در شهر و ایالت کیف پس از تصرف روسها نیز، همچنان به فعالیت خود داده‌می‌دادند. این جماعات پس از انهدام کشور خزان با رسیدن تعداد انبوی از مهاجرین تقویت گردیدند.

61. Seviane.

62. Oskold.

63. Dir.

نگرفتند اگرچه ضمناً یهودیگری رزمnde خزان مورد تلقی توده‌های دیگر از قبیل مجارها و بلغارها، پچنکها و آلانها و پولوتسک<sup>۶۴</sup>ها قرار گرفت. نیاز به مبارزه با استمارگران ایتل، غزها و اسلاموها را بر آن داشت تا در اطراف تخت زرین کیف متعدد گردند و این وحدت به نوبت خود، نه تنها امکان رشد سریع نظام کشوری روس بلکه فرهنگ باستان روس را هم فراهم آورد.

این فرهنگ همواره اصالت خود را داشته و هیچ‌گاه واپس‌تنه به نفوذ خزان نبوده است. آن عناصر ناچیز شرقی در فرهنگ روس که خزان و سیله انتقال آن بوده‌اند و معمولاً در مطالعه مسائل منوط به پیوندی فرهنگی میان روسها و خزانها موره توجه قرار می‌گیرد، هیچ‌گاه در قلب فرهنگ روسی راه نیافت بلکه در سطح باقی ماند و مدت زیادی نپائید و اثر آن ناچیز بود. این عناصر به‌هیچ‌وجه زمینه‌ای برای بحث از یک دوران خزرنی در تاریخ فرهنگ روس بدست نمی‌دهد.

جریان ابطال و امحاء سوابق خزر که با به‌آب سپردن بقایای سارکل شروع شده بود با این دستور حزبی تکمیل گردید.

## - ۵ -

مبادلات تجاری و فرهنگی وسیع مانع از آن نشد که روسها با دست اندازی به رعایا و اتباع اسلام خود تدریجاً به امپراتوری خزان راه بجوینند. به روایت تاریخ اولیه روس<sup>۶۵</sup> ۵۸ تا سال ۸۵۹ یعنی در حدود بیست و پنج سال پس از بنای سارکل باجی که از اسلاموها گرفته می‌شد «در میان خزان و ورنگیان مادرای دریای بالتیک» تقسیم می‌گردید. ورنگیان مالیات‌چود<sup>۶۶</sup>ها و کرویچین<sup>۶۷</sup>ها و دیگران یعنی اسلاموهای

57. Polovtsians.

58. Primary Russian Chronicle.

59. Chuds.

60. Krivichians.

باقی مانده‌اند. در تاریخی نامعین، در خلال قرون اولیه مسیحی، این قبایل صحرائگرد از مساکن سابق خود در اورال بیرون رانده شده و از میان بیابانها به سوی جنوب روی‌آور گشته و سرانجام در ناحیه بین رودخانه‌های دون و کوبان مستقر گردیده‌اند.

بدین‌گونه مجارها حتی پیش از آنکه کار خزرها رونق بگیرد با آنان همسایه گشتدند. تا مدتی این دو قوم جزو اتحادیه‌ای از قبایل نیمه صحرائگرد بودند که اوتوگور نامیده می‌شد (به معنی ده تیره یا ده قبیله). چنین پنداشته می‌شود که نام هنگری صورت اسلامی همین کلمه باشد<sup>۶۱</sup> و مجار نامی است که آنان از خیلی قدیم خود را بدان نام می‌خوانند.

مجارها تقریباً از نیمه‌های قرن هفتم تا پایان قرن نهم، چنانکه گفته شد در شمار اتباع امپراتوری خزر بودند. نکته قابل ملاحظه آنکه در طول این مدت که قبایل دیگر در بازی کشت و کشtar شرکت داشتند، هیچ سابقه‌ای حتی از یک پرخورد مسلح‌انه در میان خزران و مجارها وجود ندارد و حال آنکه هرکدام از این دو علاوه بر جنگ با مسلمانان و روسها گاه و بیگانه با همسایگان دور و نزدیک خود از قبیل بلغارهای ولگا، بلغارهای دانوب، غزما، پچنگها و دیگران نیز درستین بودند.

توبین‌بی با نقل عباراتی از مورخین روسی و منابع عربی می‌نویسد که در سرتاسر این دوران مجارها به نمایندگی خزرها از مردم اسلام و فین – در منطقه خاک سیاه تا شمال قلمرو خود مجار در صحراء، و نیز در تواحی جنگلی شمال آن – باج می‌گرفتند. به عنوان شاهدی بر استعمال نام مجار در آن تاریخ، می‌توان از نام بدختی امکنه در ناحیه شمال روسیه که تا زمان ما باقی مانده است یاد کرد.<sup>۶۲</sup> این نامها ظاهراً یادگار محله‌ای ساخلو و نگهبانی مجارها

.۶۱. توبین‌بی ص ۴۱۹ مَاکارتنی ص ۱۷۶.

.۶۲. توبین‌بی ص ۴۱۸.

«تاریخ روس» مرتب از پهلوانانی که از «کشور یهودیان»<sup>۶۳</sup> فرا می‌رسند سخن می‌گوید. «دروازه خزران» در شهر کیف خاطره فرمانروایان باستان را تا زمان ما حفظ کرده بود.

## - ۶ -

اینک ما به نیمة دوم قرن نهم رسیده‌ایم و پیش از ادامه داستان گسترش روسها باید توجه خود را به تحولات مهمی که در میان مردم صحراء، بویژه مجارها، بوقوع پیوست معطوف داریم. این حوادث موازی با بالاگرفتن نیروی روسها پیش می‌رود و تأثیر مستقیمی روی خزرها و نقشه آینده اروپا دارد.

مجارها متعددان خزرها بودند و ظاهراً از آغاز امپراتوری خزر به‌طور و رغبت فرمان آنان را گردن نهاده بودند. به‌گفته ماکارتی<sup>۶۴</sup> اینکه «مجارها از چه اصلی بودند و در گذشته کجاها بسر می‌بردند مسأله‌ای است که از دیرزمان مایه حیرت و سرگشتشگی محققان گردیده است».<sup>۶۵</sup> همین نویسنده در جای دیگر، آن را «یکی از تاریکترین معماهای تاریخ» می‌خواند.<sup>۶۶</sup> درباره اصل مجارها آنچه به‌طور قطع می‌دانیم این است که با فنلاندیها منبوط بوده‌اند و زبانشان جزو گروه زبانهای معروف به فینو – اوینوری<sup>۶۷</sup> بشمار می‌آید. اقوام و گل<sup>۶۸</sup> و اوستیاک<sup>۶۹</sup> هم که در مناطق جنگلی شمال اورال زندگی می‌کردند از این گروه بودند. بنابراین اصل این اقوام از اسلاوها و ترکهای بیابانی که بعدها در میان آنان می‌زیستند جدا بوده و این مسأله‌ای است که از لحاظ نژادی هنوز مورد بحث و کنجدکاوی می‌باشد. مجارستان امروزی بخلاف ملت‌های کوچک دیگر هیچ‌گونه رابطه زبانی با همسایگان خود ندارد. مجارها با تنها خویشاوند دوردست‌شان فنلاندیها، به صورت واحد نژادی جدایگانه‌ای در اروپا

64. Zemlya Zhidovskaya. 65. Macartney.

.۶۶. کتاب پیشگفته ص ۱.

.۶۷. همان کتاب ص ۷.

68. Finno - Ugrian. 69. Vogul. 70. ostyak.

— ۷ —

این ترتیب تقریباً برای مدت نیم قرن مؤثر افتاد. در این مدت روابط بین مجاران و خزران باز هم نزدیکتر گشت. دو رویداد بزرگ در اوج این روابط دوستانه اثرات پاپرچائی در ملت هنگری بر جای گذاشت. رویداد نخست آن بود که خزرها پادشاهی به مجارها ارزانی داشتند که مؤسسه نخستین سلسله پادشاهان مجار بود. دوم آنکه چندین قبیله خزر به مجارها پیوستند و در نتیجه، خصلت نژادی مجارها دستخوش تغییراتی ژرف گردید.

ماجرای نخست را کنستانتن در *De Administrando* (در حدود ۹۵۰) روایت می‌کند. نامهایی که او در کتاب خود ذکر کرده، در «تاریخ هنگری»، (قرن یازدهم) نیز آمده و این تأییدی بر صحبت روایت او است. کنستانتن می‌گوید که پیش از مداخله خزران در امور داخلی قبایل مجار، این قبایل شاهی برای همه نداشتند بلکه هر قبیله‌ای رئیس خود را داشت که بزرگترین آنها لیبدیاس نامیده می‌شد (لیبدیا از این نام گرفته شده است).

و مجارها هفت تیره بودند و هیچ فرمانروائی نه از خود و نه از دیگران، نداشتند ولی رؤسائی در میان آنها بودند که بزرگترین‌شان همان لیبدیاس است که پیشتر گفتیم... و خاقان فرمانروای خزران به عنوان پاداش دلیری و کمکهای نظامی مجارها به اولین رئیس آنها... که لیبدیاس نام داشت یک بانوی بزرگزاده خزر را بدزندی داد تا از او فرزندی بیاورد ولی لیبدیاس از این زن صاحب‌فرزند نشد. این هم یک ازدواج دیگر در میان خاندانهای فرمانروایی به نتیجه نرسید. ولی خاقان مصمم بود که پیوند کشور خزر را با لیبدیاس و قبایل زیر فرمان او محکمتر گردد: «پس از اندک زمانی خاقان، فرمانروای خزران از مجارها خواست... تا رئیس بزرگ خود را نزد او فرستند. لیبدیاس نزد خاقان خزران آمد و علت احضار خود را جویا

است. بدینگونه مجارها پر همسایگان اسلام خود چیره بودند و توین بی چنین نتیجه می‌گیرد که خزرها برای اخذ مالیات «مجارها را به عنوان مأمورین خود پکار می‌گرفتند گرچه شکی نیست که مجارها از این مأموریت منافعی هم برای خود کسب می‌کردند».<sup>۷۳</sup>

این موقعیت مناسب، با رسیدن روسها عوض شد. تقریباً مقارن زمان بنای سارکل، مجارها حرکتی بزرگ به سوی کرانه غربی دون آغاز کرده بودند. تقریباً از سال ۸۳۰ به بعد، بخش اعظم مجارها در ناحیه بین دون و دنیپر که نام لیدیا<sup>۷۴</sup> بر خود گرفت استقرار یافتدند. مورخان درباره علت این مهاجرت بحث‌ها کرده‌اند. تفسیر توین بی تازه‌ترین و موجه‌ترین نظریاتی است که در این باره ابراز شده است:

«می‌توانیم اینطور نتیجه بگیریم که مجارها در اشغال صحرای غربی دون با اجازه اربابان خزر خود عمل می‌کرده‌اند... زیرا که منطقه صحراء، در گذشته از آن خزران بود و چون مجارها متعدد و فرمانبر خزران بودند می‌توان چنین نتیجه گرفت که استقرار مجارها در این سرزمین بخلاف تفاصیل و خواست خزران نبوده است... حتی ممکن است حدس زد که نه تنها استقرار مجارها در غرب دون با اجازه خزرها بوده، بلکه این امر محتمل است خاطر حفظ منافق خزران صورت گرفته بود. جایجا کردن اقوام فرمانبرهار برای متصاد سوق‌الجیشی، در میان بنیانگذاران امپراتوریهای صحرانشین، روشنی مرسوم بود... مجارها در این منطقه جدید می‌توانستند خزرها را یاری دهنده تا جلو پیشرفت روسها به سوی جنوب شرقی و جنوب گرفته شود. مستقر ساختن مجارها در غرب دون، و بنای سارکل در ساحل شرقی دون، هر دو برای یک هدف و یک منظور صورت گرفت.»

<sup>73</sup>. ایضاً ص ۴۵۶.

<sup>74</sup>. Lebedia.

با حکومت بود. برخی از شورشیان کشته شدند و برخی دیگر فرار کردند و در میان مجارها رفتند و با آنان درآمیختند. این فراریان زبان خزری را به مجارها آموختند و تاکنون بهمان زبان خزری سخن می‌گویند لیکن زبان دیگر یعنی مجاری را نیز می‌دانند. آنان چون در فن جنگ سرآمد بودند، در میان قبایل هشتگانه (هفت قبیله اصلی مجار به اضافه کبرها) به دلیری و رزم‌آزمائی ممتاز گشتند و به عنوان تیره اول انتخاب شدند و رئیسی از خود – یعنی سه تیره (اصلی) کبرها – دارند که تا این روزگار باقی است.

کنستانتین در تأکید این مطلب، فصل بعدی را با فهرستی از تیره‌های کبر و مجار شروع می‌کند. نخست از تیره‌های نام می‌برد که از خزرها جدا شدند یعنی همان تیره‌های کبر. تیره‌ها و یا قبایلی که علاوه‌الخود را مجار می‌نامند در ردیف سوم ذکر شده‌اند.

چنین می‌نماید که خون خزرها – نه تنها در معنی مجازی بلکه شاید به حقیقت نیز – به مغاره‌ها منتقل گردیده و به انحصار مختلف در آنان اثر بخشیده است. شگفترا که اقلاتاً او استقرن دهم، زبان خزری و زبان مجاری هر دو در هنگری رایج بوده است. چندین تن از محققین معاصر در مورد این مسئله بی‌نظیر بحث کرده‌اند. بری می‌نویسد: «نتیجه این دو زبانی در هم آسیختگی زیان جدید هنگری است که دلایل فراوان، برای هریک از دو نظریه مختلف درخصوص اصل نژادی مغاره‌ها فراهم آورده است».<sup>۸۰</sup> توین بی<sup>۸۱</sup> خاطرنشان می‌کند که اگر چه مغارستانیها از خیلی وقت پیش دیگر به دو زبان تکلم نمی‌کنند ولی در آغاز تشکیل این کشور، چنان بودند و گواه آن وجود تقریباً دویست کلمه از لهجه کهن‌چوواش ترکی است که خزرها بدان تکلم می‌کردند و در زبان مغارستانی بعارتیت گرفته شده است (مراجعه شود به بخش ۳ فصل اول همین کتاب).

مجارها، مانند روسها، شکل دگرگونه‌ای از نظام دوگانه پادشاهی

.۸۰ توین بی ص ۴۶۶.  
.۸۱ ایضاً ص ۴۷۷

شد. خاقان گفت: ما به این جمیت ترا خواسته‌ایم که شما مردی پاکزاد، خردمند و دلیر هستید و بزرگ مجاران می‌باشید، شما را به فرمانروائی این قوم منصوب می‌سازیم، و شما تابع قوانین و احکام ما خواهید بود.<sup>۷۵</sup> اما چنین می‌نماید که لیبیدیاس مردی مغورو و دارای مناعت طبع بود. او سپاسگزاری نمود ولی از قبول این پیشنهاد که پادشاهی دست‌نشانده شود سر باز زد و درخواست کرد که این افتخار به رئیس دیگری، به‌نام الموس،<sup>۷۶</sup> و یا به پسر الموس، به‌نام آرپاد،<sup>۷۷</sup> ارزانی شود. خاقان را «سخن او خوش آمد»، لیبیدیاس را با بدروهای مناسب نزد قوم خود فرستاد و آنها آرپاد را به پادشاهی خویش بنگزیدند. مراسم بر تخت نشستن آرپاد «مطابق رسوم و آداب خزران انجام گرفت و او را روی سپرهای خود بلند کردند. اما مغارها پیش از این آرپاد، هرگز فرمانروائی نداشتند و از آن پس تا امروز فرمانروایان هنگری از تبار او می‌باشد».

آن روز که کنستانتین این مطالب را می‌نوشت در حدود ۹۵۰ یعنی یک قرن پس از آن رویداد بود. آرپاد مغارها را به تسخیر هنگری رهبری کرد و خاندان او تا سال ۱۳۰۱ حکومت راندند. نام او یکی از نخستین چیزهایی است که هر شاگرد مدرسه در هنگری یاد می‌گیرد. انگشت خزران در بسیاری از حوادث تاریخ نمایان است.

#### -۸-

اما واقعه دوم چنین بمنظور می‌رسد که تأثیر عمیقتری بر خصائص ملی هنگری بهجای گذاشته است. کنستانتین می‌گوید:<sup>۷۸</sup> «در تاریخی نامعین، شورشی (Apostasia) در میان برخی از خزران پس ضد فرمانروای را درگرفت. در این شورش سه قبیله که «کاووار»<sup>۷۹</sup> (یا کبر) نامیده می‌شدند و از همان تبار خزران بودند شرکت داشتند. پیروزی

می توان خطوط اصلی آن را مشخص کرد. در طول آخرین ده قرن نهم عنصر غربیه دیگری در میان بازیگران صحرا گام نمود. پچنکها<sup>۸۶</sup> از اقوام ترک هستند که معلومات ما درباره آنها اندک است و این اندک مایه را کنستانتین در توضیحی که از ایشان آورده خلاصه کرده است: وحشیانی با حرص و آزی پایان ناپذیر که در مقابل پول می توان آنها را خرید و در جنگ با وحشیان دیگر و روسها مورد استفاده قرار داد. این قوم در میان رودخانه های ولگا و اورال، زیر فرمان خزان بسر می برند. به گفته این رسته خزان هرسال برای وصول مالیات آنها را در معرض تاخت و تاز قرار می دادند<sup>[\*\*]</sup>.<sup>۸۷</sup>

در اواخر قرن نهم، مصیبیتی (نه چندان بی سابقه و ناشناخته) بر پچنکها وارد آمد. همسایگان شرقی این قوم آنها را از مساکن خود پیرون راندند. این همسایگان همان غز (یا اغوز)ها بودند که این فضلان از آنها نفرت داشت، یکی دیگر از اقوام بیشمار ترک که هر چند گاه یک بار از جایگاه خود در آسیای مرکزی می گستردند و به سوی مغرب راه می افتادند. پچنکها که از مساکن خود آواره شده بودند کوشیدند تا در خزان مأوى گزینند ولی خزانها جلوشان را گرفتند و مغلوب شان کردند.<sup>۸۸</sup> پچنکها راه خود را همچنان به سوی مغرب ادامه دادند، از دون گذشتند و به قلمرو مجارها به سوی غرب امتداد شدند، غرب به ناحیه ای در میان رودخانه های دنیپر و سرت<sup>۸۹</sup> رانده شدند و آن را ایتل کوز<sup>۹۰</sup> (اراضی میان رودخانه ها) نام نهادند. بنظر می رسد که مجارها در سال ۸۸۹ در این منطقه مستقر گشتدند ولی در ۸۹۶ هجوم مجدد پچنکها با همدستی بلغارهای دانوب آغاز شد و

۸۶. پچنگ Pecheneg یا یچینک Besemjok، در زبان هنگری:

۸۷. به نقل دانلوب ص ۱۰۷.

۸۸. بنظر می رسد مفهوم عبارت کنستانتین همین است که می گوید: «غزها و خزانها با پچنکها جنگیدند»

۸۹. Sereth. ۹۰. Etel-Koz.

خزانها را اتخاذ کردند. گردیزی می گوید:

«و سالار آن با بیستهزار سوار، و این سالار را «کنده» خوانند، و این نام ملک بزرگتر ایشان است، و آن سالار که شملها خواند (ظاهرآ: راند) او را «جله» خوانند و مجفریان (مجاریان) آن کنند که «جله» فرماید.<sup>۸۲</sup>

به دلایلی می توان باور داشت که جله های تغستین مجار از کبرها<sup>۸۳</sup> بوده اند. باز دلایلی در دست است که نشان می دهد در میان کبرهای ناراضی که رهبری بالقلع مجارها را در دست گرفتند چهودانی، یا «جهودگرایانی» نیز بوده اند. همانطور که آرتاپونوف و بارتا توجه داده اند<sup>۸۴</sup> ممکن است که شورش (Apostasia) کبرها، بنحوی با اصلاح مذهبی عوبدیا شاه ارتباط داشته و یا واکنشی در برابر آن بوده است. احکام ربانیان و مقررات خشک درخصوص خوارک و پرھیز و مباحثت و مسایل تلمودی، شاید توی ذوق این جنگاوران صحراء زده بود. چهودیگرائی آنان ظاهرآ به اعتقادات عبریان بیابان نوره سلف نزدیکتر بود تا به شیوه ارتدوکسی حاخامها. شاید هم آنان از پیروان آئین بنیادگرایانه قریان بودند که در زمرة بدکیشان بشمار می آمدند. لیکن اینها همه حدسیاتی بیش نیست.

#### - ۹ -

دور همدستی خزان و مجار، وقتی پیایان آمد که مجارها در ۸۹۶ صحراری بین آسیا و اروپا را ترک گفته از سلسله کوههای کارپات گذشتند و قلمروی را که می بایستی آخرین مساکن آنها باشد تسخین کردند. راجع به داستان این مهاجرت نیز قولها مختلف است ولی

۸۲. گردیزی ص ۲۷۳ (برفسور مینورسکی خاطرنشان کرده است که کنده و جله دو کلمه مجاری Kende و Gyula می باشند «ترجم»).

۸۳. ماکارقی ص ۱۲۷.

۸۴. بارون ج ۳ ص ۲۱۱.

۸۵. بارتا ص ۹۹ - ۱۱۳.

چطورمی توان این دلیریها را با هزیمت‌های گسترده‌ای از دون تام‌جارستان که در همان روزگار رخ داده است و فقاد است؟ چنین می‌نماید که پاسخ این سؤال را در عبارتی از کنستانتین که درست به دنبال عبارتی آمده که پیشتر از او نقل کردیم می‌توان یافت:

«... ولی پس از سیمون، بلغارها دوباره با امپراتور یونانیان صلح کردند و امنیت خود را بدست آوردند. امپراتور کس نزد پچنکها فرستاد و قرار چنان دادکه با مجارها بجنگند و آنان را نابود سازند. و چون مجارها در یکی از سفرهای جنگی از منازل خود دور افتاده بودند پچنکها با سیمون به جایگاه آنان حمله برندند و خاندان آنان را بکلی نابود ساختند و مجارهای را که برای پاسداری از اراضی مانده بودند پستختی هزیمت دادند. مجارها که در مراجعت، جایگاه خود را ویران و تار و مار یافته‌اند به سرزمینی که اینک در آنجا مستند (مجارستان) رفته‌اند.»

بنابراین قسمت اعظم سربازان برای یک سفر چنگی به خارج رفته بودند و در چنین وضعی بود که مساکن و خاندانهای آنان مورد حمله قرار گرفت و براساس اطلاعاتی که از تواریخ بالا در دست داریم مجارها غالباً برای دست‌اندازی به کشورهای دور دست، محل خود را ترک می‌گفتند و منازل را با محدودی از محافظین رها می‌کردند. مجارها تنها تا آنگاه که با خزرها به عنوان اربابان، و با قبایل مسالمت‌جوی اسلاو به عنوان همسایگان نزدیک، در تماس بودند این روش خطرناک را می‌توانستند دنبال کنند ولی با ظهور پچنکها که گرسنه خاک بودند وضع عوض شد. مصیبی که کنستانتین شرحش را آورده شاید واپسین یک رشتہ از حوادث مشابه بوده است که آنان را بر آن داشته است که یک فکر اساسی بکنند و برای خود مسکن تازه و امن‌تری در ورای کوهها، در سرزمینی که اقل از دوران دو جنگ قبلی با آن آشنائی داشتند، دست و پا کنند.

نکته دیگری نیز مؤید این فرضیه تواند بود. بنظر می‌رسد که

مجاران به سرزمین فعلی مجارستان رانده شدند. این خلاصه داستان خروج مجارها از صحاری خاوری و پایان روابط آنان با خزان است. جزئیات این مورد اختلاف می‌باشد. برخی از مورخین<sup>۹۱</sup> معتقدند — و شور و هیجانی هم در این باره نشان می‌دهند — که مجارها تنها یک بار از پچنکها شکست خورده‌اند و نه دوبار؛ و هم آنان می‌گویند که ایتل — کوز نام دیگر لیبیدیا بوده است. ما این گونه قالو قیلها را به کارشناسان باز می‌گذاریم. مطلب جالب توجه‌تر دیگر تناقض آشکاری است که در میان تصویر مجارها به عنوان قومی جنگجو و نیرومند از یک سوی، و رانده‌شدن مقتضانه آنها از جاهائی که مسکن گزیده بودند، یکی پس از دیگری، وجود دارد. از تاریخ هینکمار ریمسی<sup>۹۲</sup> چنین برمی‌آید<sup>۹۳</sup> که در ۸۶۲ مجارها به قسمت شرقی امپراتوری فرانک هجوم کرده‌اند و این نخستین تاخت و تاز وحشیان بود که اروپا را در طول قرن اینده دستخوش ترس و وحشت کرد. همچنین از ماجراهای برخورد وحشتناک سنت سیریل (قدیس اسلاوها) با مجارها در ۸۶۰ حکایت می‌شود. این پرخورد وقتی صورت گرفت که قدیس به سوی خزان سفر می‌کرده، او مشغول دعا و نماز بود که مجارها با فریادهای چون زوزة گرگ (Luporum more) بدوا حمله کرده‌اند ولی قدوسیت سیریل مانع از آن شد که بتوانند به او گزند برسانند. در تاریخ دیگری چنین آمده است<sup>۹۴</sup> که مجارها و کبرها در ۸۸۱ با فرانکها به معارضه پرخاستند، و بنا به روایت کنستانتین تقریباً ده سال بعد مجارها با سیمون (فرمانروای بلغارهای دانوب) به جنگ پرداختند و او را هزیمت دادند و تا پرسلاو<sup>۹۵</sup> پیش راندند و پس از آنکه سیمون را در دزی به نام ماندر اگا<sup>۹۶</sup> در حصان گرفتند به جایگاه خود بازگشتد.<sup>۹۷</sup>

91. Macartney, Guillemain.

92. Hinkmar of Rheims.

93. به نقل ماکارتی ص ۷۱.

94. به نقل ماکارتی ص ۷۶ از The Annals of Admont

95. Preslav. 96. Mundraga. 97. De Administrando 40.

مجارها خوی جنگ و تهاجم را تنها در نیمة دوم قرن نهم - یعنی از همان زمان که ماجرایی مهم تزریق خون خزر در میان مجاران بوقوع پیوست - کسب کرده‌اند.

این امر شاید نعمتی آمیخته با نقمت بوده است. کبرها که «در جنگ کارآمدتر و مردانه‌تر بودند» چنانکه دیدم از قبایل دیگر مجار جلوتر افتادند و روح ماجراجویی را در میزان خود دیدند تا آنجا که مجارها مانند هونهای سابق، بلای جان اروپا گشتند. کبرها تاکتیکهای عجیب و غریب خاصی را هم که از دیرزمان توسط هر یک از اقوام ترکی - از هونها و آوارها تا ترکها و پچنکها و کومنها و دیگران - بکار گرفته می‌شد به مجارها آموختند. این تاکتیکها عبارت بود از دست زدن به گریزهای ساختگی، تیراندازی در حال فرار، و حملات ناگهانی با فریادهایی چون زوزه گرگث.<sup>۹۸</sup>

این روشهای نهم و دهم که مجارستانیها در آلمان و بالکان و ایتالیا و حتی فرانسه بتاخت و تاز برخاستند سخت مؤش و قاطع می‌بود لیکن در برابر پچنکها که خود نیز همان روشهای می‌بستند و به همان شدت می‌توانستند زوزه بکشند تأثیر زیادی نمی‌توانست داشت.

بنابراین به طور غیر مستقیم، و بر وفق منطق بین‌اهله تاریخ، خزران وسیله ایجاد کشور مجارستان شدند و حال آنکه خود از میان رفتند. ماکارتنی به دنبال همین اندیشه در مورد اثرات تزریق خون کبرها در مجارها تأکیدات بیشتری دارد:

«قسمت اعظم مجار، فینو-اویغورهای واقعی، به طور نسبی و نه مطلق، کشاورزان تخته قاپو و مسالمت‌جوئی بودند که در کشوری نامستقر در غرب دانوب مسکن گزیدند. صحرای الفولد<sup>۹۹</sup> را کبرهای صحرانشین، که از ترکان خالص بودند و به حشم‌داری و اسب‌سواری و جنگ آزمائی

۹۸. ماکارتی ص ۱۲۳.

۹۹. Alföld.

اشغال داشتند، گرفته بودند. نیروی سپاهیان مجارها از این قبایل تشکیل می‌شد. این همان تباری است که تا ایام کستانتین همچنان رده اول را به عنوان نخستین تیره مجارها به‌خود اختصاص داده بود. به اعتقاد من همین کبرها بودند که به اسلامها و روسها در صحرای تاخت می‌بردند و در سال ۸۹۵ بلغارها را در معرض هجوم قراردادند و برای بیش از نیم قرن بعد از آن تاریخ موجبات وحشت بیش از نیمی از اروپا را فراهم آوردند.<sup>۱۰۰</sup>

با این‌مه مجارها توانستند که هویت قومی خود را حفظ کنند. فشار شست سال جنگ مدام و بی‌رحمانه، ظاهراً تعداد کبرها را فوق العاده تقلیل داد و در عین حال مجارهای واقعی که در یک آرامش نسبی بسر می‌بردند بر تعداد جمعیت خود افزودند.<sup>۱۰۱</sup> مجارها بعد از طی دورانی که بدرو زبان تکلم می‌کردند، زبان فینی اصلی خود را در میان همسایگان آلمانی و اسلامی حفظ کردند. برخلاف بلغارهای دانوب که زبان ترکی اصلی خود را فراموش کردند و اینک به زبان اسلامی سخن می‌گویند.

با وجود این، نفوذ کبرها در مجارستان همچنان محسوس بود. حتی پس از آنکه کوهستانهای کارپات در میان خزرها و مجارها جدائی انداخت روایط آنها بکلی از میان نرفت. به گفته واسیلیف<sup>۱۰۲</sup> در قرن دهم دوک مجارستانی به نام تاکسونی<sup>۱۰۳</sup> گروهی از خزرها را (تعداد آنها ناعلم است) دعوت کرد تا در قلمرو او مسکن گزینند.<sup>۱۰۴</sup>. احتمال می‌رود که در میان این مهاجرین عدهٔ معتنابهی از خزران یهودی وجود داشته‌اند. و نیز می‌توان حدس زد که با این مهاجرین و همچنین با کبرهایی که پیشتر به مجارها پیوسته بودند برخی از صنعتگران مشهور خزر نیز همراه بودند و همینها بودند که هنرهای

۱۰۰. ماکارتی ص ۱۲۲.

۱۰۱. ایضاً ص ۱۲۳.

۱۰۴ بدنقل دانلوب ص ۲۶۲

102. Vasiliev.

103. Taksony.

خود را به مجارها آموختند.

مجارها در جریان تصرف مساکن جدید دائمی خود ناگزین بودند که سکنه سابق آنجا یعنی موراویها و بلغارهای دانوب را بیرون رانند. این اقوام به سرزمینهایی که هم اکنون در آنجا بسی می‌بینند رانده شدند. همسایگان اسلو دیگر تیز چون سربها و کروآتها کمابیش در محل حضور داشتند. بنابراین در نتیجه یک رشته واکنشها که با هجوم غزهای اورال به پچنکها و هجوم پچنکها به مجارها و هجوم آنان به بلغارها و موراویها صورت گرفت نقشهٔ جدید اروپایی منکزی شروع کرد به شکل گرفتن. و وضع متزلزل و متغیر کمابیش صورتی مستقر و پابرجا پیدا کرد.

## - ۱۰ -

اینک می‌توانیم داستان به قدرت رسیدن روسها را از آنجا که بازگذاشتمی از سر گیریم. گفتیم که کسان روریک در حوالی ۸۶۲ کیف را بدون خونریزی بتصرف درآورده‌اند. این تقریباً مقارن زمانی است که پچنکها مجارها را به سوی غرب راندند و در نتیجه جناح غربی خزرها حفاظت خود را از دست داد. همین نکته می‌تواند روش سازد که چگونه روسها به آن آسانی شهر کیف را در حیطهٔ تصرف خود درآورده‌اند.

اما ضعف نیروی نظامی خزرها بیزانس را نیز در معرض هجوم روسها قرار داد. نزدیک بهمان تاریخ که روسها در کیف استقرار یافته‌اند کشتیهای روسی از دنیپر سرازیر شده دریای سیاه را طی کردند و به استانبول حمله برده‌اند. بری این ماجرا را به شیرینی تمام نقل می‌کند:

در ماه ژوئن سال ۸۶۰ امپراتور (میخائل سوم) با تمام نیروهای خود برای جنگ با مسلمانان روانه شده بود. مثل اینکه از استانبول خیلی فاصله گرفته بود که اخبار شگفت‌انگیزی او را به بازگشت به استانبول فراخواند. خبر

این بود که یک لشکر روس با دویست کشتی از اوکسین ۱۰۵ (دریای سیاه) گذشته، وارد بسفر<sup>۱۰۶</sup> شده دیرها و آبادیهای را که در آن حوالی بودند غارت کرده و چزینهٔ پرنس<sup>۱۰۷</sup> را بتصرف درآورده‌اند. ساکنین شهر بکلی روحیهٔ خود را باخته و از وحشت ناگهانی خطر و بیچارگی خود فرو-مانده‌اند. لشکریان (Tagmata) که معمولاً در جوار شهر مستقر بودند به همراه امپراتور از محل خود دور بودند... کشتیهای نیز در آنجا بود. بربراها پس از خرابی و ویرانی دراطراف شهر حالا برای حمله به خود شهر آمده می‌شوند... در این بحران... استقفال فاضل فوتیوس<sup>۱۰۸</sup> پای در میدان نهاده به تشجیع هموطنان و تجدید روحیهٔ آنان برخاست، وقتی می‌گفت حیف که این شهر سلطنتی «که تقریباً ملکهٔ همه جهان» است در دست مشتی برده‌گان فرومایه و حشی بیعتد از زبان همه سخن می‌گفت. تاثیر کلام او در جمعیت هنگامی به اوج رسید و مردم تسلی خاطر پیدا کردند که او به تعویذ مبارکی که در محاصره‌های پیشین شهر مؤثر افتاده بود متولّ شد. جامهٔ گرانبهای مادر باکره (مریم) را در مراسمی که گردآورده دیوارهای شهر انجام شد درین کردند و گفته شد که این جامه را در آب دریا غسل دادند تا توفانی از باد برخیزد. توفانی برخاست و لی بزودی روسها عقب نشستند و کمتر کسی از مردم خوشحال شهر بود که نداند که رفع این بلا مرهون پادرمیانی مستقیم بانوی آسمانها ملکهٔ بهشت بود.<sup>۱۰۹</sup>

از باب کنگکاوی می‌توان افزود که استقفال فاضل که قدرت خطابه او شهر سلطنتی را از سقوط نگاه داشت همان «خزر چهره» است که

105. Euxine.

106. Bosphorus.

107. Princes.

108. Patriarch Photius.

قرار گیرند.

- ۱۱ -

پس از دویست سال دیگر روابط بین بیزانس و روسها از برخوردهای مسلحانه تا معاهده‌های دوستانه در نوسان بود. جنگی در این سالها جریان داشت: ۸۶۰ (محاصره استانبول) – ۹۰۷ – ۹۲۱ – ۹۴۴ – ۹۶۹ – ۹۷۱ تا ۹۷۱. پیمانهای دوستانه نیز به سالهای ۹ – ۸۳۸ و ۸۶۱ و ۹۱۱ و ۹۴۵ و ۹۵۷ و ۹۷۱ به امضا رسید، در مورد مندرجات این قراردادهای کما بیش محترمانه، اطلاعات ما اندک است. ولی همین معلومات اندک هم نشانگر پیچیدگیهای حیرت‌انگیز این بازی می‌باشد. چند سالی پس از محاصره استانبول همان اسقف فوتیوس گزارش می‌دهد که روسها سفیرانی به استانبول فرستاده و – مطابق فرمولی «از امپراتور درخواست غسل تعمید کردند». چنانکه بری می‌گوید: «نمی‌توان معلوم کرد که این سفیران نمایندگی کدام آبادیها و چه تعداد از روسها را بر عهده داشته‌اند ولی ظاهراً هدف از این امر، اصلاح وضع فیما بین بعد از تهاجمات اخیر، و شاید درخواست استرداد اسرا بوده است. یقین حاصل است که برخی از روسها با غسل تعمید موافقت کرده و به مسیحیت گرویده‌اند... ولی این بذر در خاک مناسبی افشاگر نشد. زیرا تا یک صد سال پس از این ماجرا هنوز خبری از مسیحیت در میان روسها بگوش نمی‌رسد. احتمال می‌رود معاهده‌ای که در فاصله سالهای ۸۶۰ تا ۹۶۶ منعقد شد به نتایج دیگری رسیده باشد.<sup>۱۱۵</sup> از جمله این نتایج استخدام دریانوردان اسکاندیناوی در کشتیهای بیزانسی بود که تا سال ۹۰۲ شمار آنان به هفتصد تن رسید. تحول دیگر تشکیل گاره مشهور «ورنگیان» بود که از افراد برگزیده روس و سایر مزدوران نوردیک و حتی انگلیسیان فراهم می‌آمد. در معاهدات سال ۹۴۵ و ۹۷۱ حاکم روسی امیرنشین کیف

.۱۱۵. توینبی ص ۴۲۲

سنت سیریل را به‌اموریت تبلیغی در میان خزان گسیل داشت. أما عقب‌نشینی روسها معلول بازگشت مجلانه سپاهیان و کشتیهای روم بود. چیزی که هست اسقف «خزر چهره» روحیه مردم را در دوران رنج‌آلود انتظار از نومیدی نجات داده بود.

توینبی نیز نکات جالب‌تجهیز در پیرامون این داستان دارد. به‌گفته او در سال ۸۶۰ روسها «بیش از هر وقت دیگر به تسخیر استانبول نزدیک شده بودند<sup>۱۱۶</sup>» او با نظری که از طرف عده‌ای از مورخان روسی ابراز شده است موافق دارد که حمله کشتیهای نورثیای شرقی دنیپر از راه دریای سیاه هماهنگ و همزمان با حمله متفاین واکینگهای غربی صورت گرفته بود. آنها نیز از طریق مدیترانه و داره‌ائل به استانبول نزدیک می‌شدند.

واسیلیف و پاسکیویچ<sup>۱۱۷</sup> و ورنادسکی<sup>۱۱۸</sup> متأمیل به این عقیده‌می‌باشند که نه تنها دونیروی دریائی به طور همزمان در دریای منتهی بهم رسیدند بلکه نقشه حمله با هماهنگی تنظیم یافته بوده است. این مورخان چنین حدس می‌زنند که آن نقشه استراتژیک پرداخته توسط یک نفس طرح ریزی گردیده و گمان می‌برند که روریک نوگورود همان روریک ژوتلن<sup>۱۱۹</sup> است.<sup>۱۱۶</sup>

این امر انسان را متوجه کیفیت مشکلاتی می‌کند که در برابر خزان وجود داشت. دیپلوماسی بیزانس به‌این مسئله توجه داشت و به اقتضای موقعیت در یک بازی دوسره گاهی ضرورتاً به‌جنگ دست می‌زد و گاهی به‌امید اینکه روسها سرانجام به مسیحیت گرویده به‌اتیاع کلیسا‌ای شرقی خواهند پیوست نوشش نشان می‌داد.

اما خزانها هنوز از اهمیت زیادی برخوردار بودند و می‌باشند منتظر بود تا در اولین فرست بخواهی درخور، یا نادرخور، مورد معامله

.۱۱۵. کتاب پیشگفته ص ۴۲۲.

111. Paszkievicz.

112. Vernadsky.

113. Rurik of Jutland.

.۱۱۶. توینبی ص ۴۴۸.

به انجام رسید.<sup>۱۲۲</sup> پس از گذشت قریب به نیم قرن، و جنگها و معاهداتی چند، بنظر می‌رسید که پیروزی کلیساي مقدس نزدیک باشد. در ۹۵۷ شاهزاده‌خانتم اولگا که بیوه ایگور امیر کیف بود، در سفر رسمی خود به استانبول غسل تعمید گرفت (گویا او پیش از عزیمت هم یک بار غسل تعمید گرفته بود ولی این مطلب ثابت نیست).

شرح مهمانیها و جشن‌های رنگارنگ به افتخار اولگا با جزئیات آن در De Caerimoniis آمده، ولی درباره واکنش شاهزاده خانم در برابر دیستنی‌لندری که بازیچه‌های مکانیکی دربار امپراتوری فراهم آورده بودند به سکوت برگزار شده است. از جمله این بازیچه‌ها شیرهایی بود که شکم آن را پر کرده بودند و به وسائل مکانیکی فریادهای وحشتناکی از همن آنها خارج می‌شد (یک مهمان محترم دیگر یعنی کشیش لیوتپراند<sup>۱۲۳</sup> نوشته است که خونسردی خود را تنها به این جهت توانسته بود حفظ کند که پیش‌اپیش از جریان شگفت‌کاریهای که برای مهمانها تهیه دیده می‌شد، اطلاع یافته بود) گمان می‌رود که ماجرا برای رئیس تشریفات (یعنی خود کنستانتنین) دردرس بزرگی بوده زیرا که علاوه بر شاهزاده خانم اولگا ملتزمن رکاب او نیز همه از باتوان بودند و هشتاد و دو تن دیبلوماتها و مشاورین مرد<sup>۱۲۴</sup>، دور از انتظار در قفای هیأت روسی حرکت می‌کردند.<sup>۱۲۵</sup>

درست پیش از آغاز مهمانی حادثه کوچکی اتفاق افتاد که نمونه‌ای از حساسیت روابط روس و بیزانس بود. آنگاه که باتوان دربار بیزانس وارد شدند بنا به‌رسم در برابر خانواده امپراتور به

۱۲۲. تاریخ روس ص ۸۵.

123. Liutprand.

۱۲۴. نه تن از خویشاوندان اولگا، بیست تن دیبلومات، چهل و سه تن مشاورین بازرگانی، یک کشیش، دو مترجم، شش تن خدمتگاران دیبلوماتها و یک تن مترجم مخصوص اولگا.

۱۲۵. توین بی ص ۵۰۴.

متعهد شد که به درخواست امپراتور بیزانس تعدادی سرباز در اختیار او بگذارد.<sup>۱۱۶</sup> بدروزگار کنستانتنین پرفیر وژنیتوس یعنی در اواسط قرن دهم وجود کشتیهای روسی در بسفر امری عادی شمرده می‌شد. این کشتیها دیگر نه به منظور محاصره استانبول بلکه برای فروش کالاهای خود به آنجا می‌آمدند. روابط تجاری (جن در مواردی که برخوردهای مسلحهای موجب اشکال می‌شد) دقیقاً تنظیم یافته بود. مطابق مندرجات تاریخ روس<sup>۱۱۷</sup> در معاهدات ۹۰۷ و ۹۱۱ پیش‌بینی شده بود که مسافرین روسی می‌توانند تنما از یک دروازه استانبول به شهر وارد شوند و تعدادشان نباید در هر بار از پنجاه تن بیشتر باشد و مأمورین باید همان آنان باشند و آنها در طول مدت اقامت در شهر می‌توانند هر مقدار غلات که لازم داشته باشند و نیز آذوقه‌های دیگر مورد نیاز شش‌ماهه خود را دریافت دارند و این مواد که مشتمل بر نان، شراب، گوشت، ماهی، میوه و وسائل حمام (در صورت درخواست) بود می‌باشند ماه به ماه به روسها تحویل داده شود. برای حصول اطمینان از اینکه جریان معاملات بخوبی و درستی انجام خواهد یافت خرید و فروش در بازار آزاد جرم تلقی می‌شد و مجازات آن بریدن یک دست بود. کوشش‌های تبلیغی نیز نادیده گرفته نشده بود زیرا که با قدرت فراینده روسها آن آخرین وسیله برای تحقق آرامش و همزیستی مسالمت‌آمیز تلقی می‌گردید.

با همه اینها راه از موانع خالی نبود. مطابق روایت تاریخ روس چون اولگا فرمانروای کیف معاهده<sup>۱۱۸</sup> را با بیزانس منعقد کرد. امپراتوران لئو<sup>۱۱۹</sup> و الکساندر<sup>۱۲۰</sup> (که متفقاً حکومت می‌راندند) پس از موافقت با میزان باج و اجرای مراسم سوگند، صلیب را بوسیدند و از اولگا و کسان او خواستار شدند که آنان نیز سوگند یادکنند. آنان، بن وفق مذهب روسها، به شمشیر خویش، و به پرون<sup>۱۲۱</sup> خدای سلاح و ولوس<sup>۱۲۲</sup> خدای احشام سوگند خوردند و معاهده<sup>۱۱۶</sup> ایضاً ص ۴۴۸.

117. Russian Chronicle. 118. Leo.

120. Perun. 121. Volos.

119. Alexander.

این اولگا یا هلگا قاعده‌تا یک آمازن<sup>[۱۳۱]</sup> اسکاندیناوی وحشتناک بوده است. همانطور که ذکر شد او بیوه امین ایگور بود که ظاهرآ او هم پسر روریک بود و روریک همان است که در تاریخ روس به عنوان پادشاهی طماع، دیوانه و خونخوار معروفی شده است. او در ۹۴۱ با تعداد زیادی کشته به بیزانس حمله برد: «از مردمی که به اسارت گرفتند برخی را کشتند و از برخی دیگر به عنوان هدف در مراسم تیراندازی استفاده کردند و عده‌ای دیگر را دستشان را از پشت بسته حلقه‌های آهنین بر سرshan افکندند. و بسیاری از کلیساها مقدس را به آتش کشیدند».<sup>[۱۲۹]</sup> سرانجام سپاه روریک در برابر سفایین بیزانس، که شعله‌های نفت از دهنه آنها خارج می‌گردید، تاب مقاومت نیاورد. «روسها با دیدن شعله‌های آتش خود را در آب دریا انداختند و آنها که از معركه جان بسلامت بدر برند در بازگشت خود بدولن حکایت کردند که رومیان آذرخش آسمان را در اختیار خود دارند و با استفاده از آن، آتش بر سر روسها ریخته و آنان را عاجز ساخته‌اند».<sup>[۱۳۰]</sup> چهار سال بعد از ماجرا معاہدة دوستانه دیگری بین طرفین به‌امضا رسید. روسها به عنوان ملتی که بیشتر قدرشان در دریانوری بود، از آتش نفت رومیان بیش از دیگر مهاجمین بیزانس تن‌سیده بودند. «آذرخش آسمان» در امداد کلیسا رومی اهمیت بسزا داشت ولی روسها هنوز از آمادگی لازم برای گرویدن به مسیحیت بین‌خوردار نبودند.

چون ایگور به سال ۹۴۵ توسط درولینهای<sup>[۱۳۱]</sup> کشته شد بیوه او اولگا بفرمانروائی کیف رسید. درولینهای از اقوام اسلاو بودند که ایگور با جی سنگین از آنان مطالبه می‌کرد. اولگا در آغاز حکومت خود به چهار طریق از درولینهای انتقام گرفت:

.۱۲۹. همان ص ۷۲.

.۱۳۰. توین‌بری مجاہبا این اسلحه سری را «ذایالم» می‌خواند. آن عبارت از ماده‌ای شیعیائی بود که چگونگی آن درست معلوم نیست (شاید از مشتقات تقطیر شده نفت) که در برخورد با آب فوراً مشتعل می‌گردید و شعله آن با آب خاموش نمی‌شد.

131. Derevlans.

خاک افتادند. اولگا سرجای خود ایستاد «ولی با خوشحالی متوجه شدن که او سر خود را بفهمی نفهمی اندکی فرود آورد. آنگاه او را مانند مهمانان رسمی مسلمان بس میز جدآگاههای نشاندند.» تاریخ روس روایت پر نقش و نگار دیگری از این ماجرا دارد. وقتی که مسئله حساس غسل تعیید مطرح شد اولگا خطاب به کنستانتین گفت که «اگر می‌خواهند او را غسل تعیید دهند، امپراتور بایه خود بداین امر مبادرت نماید و گرته او از قبول آن خودداری خواهد نمود.» امپراتور پذیرفت و از بطریق خواست که تعليمات مذهبی لازم را به اولگا بدهد. بطریق آداب نماز و روزه و صدقه و حفظ عفاف را به او آموخت. اولگا سر فرود آورد و مانند اسفننجی که آب را به خوده جذب کند تعليمات او را بجان نیوшиده...» پس از انجام غسل تعیید امپراتور اولگا را بار داد و از او خواستگاری کرد. ولی اولگا در پاسخ گفت: چگونه شما می‌توانید با من ازدواج کنید؟ زیرا شما خود، غسل تعیید داده و من دختر خویشن خوانده‌اید؟ چنین چیزی، چنانکه خود باید بدانید، در میان مسیحیان نامشروع می‌باشد «آنگاه امپراتور گفت: اولگا، شما از من باهوشتید».<sup>[۱۲۶]</sup>

چون اولگا به کیف بازگشت، کنستانتین پیغامی به او فرستاد و چنین گفت: «آنگاه که من هدایای خود را به شما دادم شما وعده کردید که به محض بازگشت به روس برای من هدایایی از غلام و موم و خز پفرستید و سپاهیانی برای امداد من گسیل دارید.» اولگا به سفیر امپراتور پاسخ داد: هرگاه امپراتور حاضر باشد که پیش او بیاید، و همان قدر که او در بسیف مانده بود در پوچینا<sup>[۱۲۷]</sup> بماند، او درخواست امپراتور را اجابت خواهد کرد. اولگا با این کلام سفیر امپراتور را مخصوص کرد.<sup>[۱۲۸]</sup>

.۱۲۶. تاریخ روس ص ۸۲.

127. Pochayna.

.۱۲۸. تاریخ روس ص ۸۳.

از دست می‌داد. نزدیک شدن روزافزون قسطنطینیه و کیف، با همه نشیب و فرازها، بتدریج اهمیت ایتل را تقلیل می‌داد و حضور خزان با ده درصد پاچی که از کالاهای بازرگانی دریافت می‌کرد به عنوان مانعی در راه تجارت روزافزون روس و بیزانس تلقی می‌شد که نه از نظر خزانه‌داری بیزانس و نه از نظر بازرگانان جنگجوی روس، قابل تحمل نبود.

نشان دگرگونی در برخورد بیزانس با متحد پیشین خود تسليم چرسون ۱۳۵ پدروسها بود. در طول چندین قرن بیزانسیها و خزانها بر سر تصرف این بندر مسم در کریمه کشمکشها، و احیاناً زد خوردهای، با هم داشتند اما به سال ۹۸۷ که ولادیمیر چرسون را اشغال کرد بیزانسها حتی از اعتراض خودداری نمودند زیرا یه قول بری «این گذشت در برای بر ادامه صلح و دوستی با روسها که در حال تبدیل به نیروی بزرگی بودند بهای زیادی تلقی نمی‌شد»<sup>۱۳۶</sup>. شاید گذشت بیزانس درباره چرسون موجه بود اما بعدها روش شد که چشم پوشی از اتحاد با خزان، در درازمدت، سیاستی عاقبت‌اندیشه نبود.

135. Cherson.

۱۳۶. بری ص ۴۱۸.

نخست یک هیأت نماینده‌گی از درولینها را که برای مذاکرات صلح آمده بودند زنده بگور کرد. آنگاه بفرمود تا عده‌ای از اشراف درولین را در حمامی حبس کردند و زنده در آتش موختند و به دنبال آن کشتاری دیگر صورت گرفت و سپس شهن عمه درولینها را بدآتش کشیدند. عطش انتقام و خونخواری اولگا تا غسل تعیید او فرو نشست ولی از آن پس، بنا به روایت تاریخ «اولگا»، چندانکه با مددادان به دنیال خورشید و شامگاهان در پس روز می‌آید منادی مسیحیت در میان روسها گردید زیرا که او چون ماه در شب می‌تابید و در میان کافران چون مرواریدی در میان لجن می‌درخشید<sup>۱۳۷</sup> نام اولگا بزودی به عنوان نخستین قدیس روسی کلیسا ارتدوکس رسماً در میان نامهای قدیسین ثبت گردید.

## ۱۲

على رغم اهمیت زیاد تعیید اولگا و بازدید رسمی او از استانبول، این آخرین مرحله روابط پرآشوب بین کلیسا‌یار یونان و روسها نبود. زیرا فرزند اولگا، سویاتوسلاو<sup>۱۳۸</sup>، به کیش بت پرستی برگشت و به عنز و لابه مادر گوش نکرد «سپاهی گران و دلیز گردآورد و آنگاه سبک‌خیز چون پلنگ به حملاتی دست زد»<sup>۱۳۹</sup>. سویاتوسلاو، جنگی با خزانها و جنگ دیگری با بیزانس کرد. بالاخره به سال ۹۸۸ در زمان حکومت پسر او سنت ولادیمیر<sup>۱۴۰</sup> خانواده سلطنتی روس یکباره به مذهب کلیسا ارتدوکس یونان گروید و مقارن همین ایام بود که مجارستانیها و لهستانیها و اسکاندیناویها و حتی ساکنین دوردست ایسلند به کلیسا لاتین رم گردند نهادند.

خطوط اصلی تقسیمات مذهبی دنیا که می‌بايستی ماندگار باشد، شکل می‌گرفت و در این جریان خزان یهودی موقعیت خود را

132. Svyatoslav.

۱۳۳. تاریخ روس ص ۸۴.

134. St. Vladimir.

در غرب تمکین نمایند، لیکن مقارن همان احوال در شرق، در قسمت سفلای ولگا و در نواحی اطراف دریای خزر نیز، با روسها تصادمات روزافزونی پیدا کردند. اراضی مسلمان نشین واقع در کرانه های نیمه جنوبی دریای خزر مانند آذربایجان، گیلان، شیروان، طبرستان، گرگان، هم از نظر غارت و هم از نظر پایگاه برای بازرگانی با کشورهای اسلامی، هدفهای وسوسه انگیزی برای سفایران وایکینگی بود، ولی راه وصول به دریای خزر یعنی مسیر ایتل و مصب ولگا را خزران در اختیار داشتند (چنانکه راه وصول به دریای سیاه نیز روزگاری که کیف در دست خزرها بود در اختیار آنان قرار داشت). نتیجه امن آن بود که روسها می بایستی برای عبور هر دسته از کشتیهای خود اجازه خاص بگیرند و بعلاوه ده درصد باج راه نیز پیردازند و این دشنام دوسره را که هم به غرورشان لطمہ می زد و هم به جیشان زیان وارد می کرد تحمل کنند.

چندگاهی قرار و مدارهای متزلزلی در میان بود که طرفین بن وفق آن عمل می کردند. کشتیهای روسی باج خود را می پرداختند و به دریای خزر راه می یافتند و معاملات خود را با مردمان آن سامان آنجام می دادند. ولی چنانکه گفته ایم تجارت و غارت غالباً متراوف بود. در اواسط سالهای ۸۶۴ تا ۲۸۸۴ میلادی روسی به بندار آبسکون در طبرستان حمله کردند ولی شکست خوردند. روسها در سال ۹۱۰ دوباره به این منطقه هجوم آورده شهر و روستاهای پیرامون آن را غارت کردند و عده ای از اسراى مسلمان را با خود پرداختند تا به برداگی بفروشند. این واقعه می بایستی در دسیر بزرگی برای خزرها فراهم کرده باشد زیرا که آنها با دربار خلافت روابط دوستانه داشتند، بعلاوه گروه ضربت سپاهیان خزر نیز از مزدوران مسلمان تشکیل می یافت. سه سال بعد (۹۱۲) موضوع به رود روسی و کشمکش انجامید و بدنبال آن حمام خونی راه افتاد. جزئیات این ماجراهای بزرگ را — که پیشتر در فصل سوم بخش

## افوول



- ۱ -

در بحث از روابط روس و بیزانس در قرون نهم و دهم، مشروحاً از دو متن مفصل «De Administrando» نوشته کنستانتنین و «تاریخ اولیه روس» استفاده کرده ایم؛ ولی درباره رود روسی روسها و خزرها در همان روزگار — که اینکه می خواهیم از آن بحث کنیم — منابع اطلاعاتی مشابهی در دست نداریم. آرشیوهای ایتل — اگر هم چنین چیزی بوده — به باد فنا رفته و برای تاریخ سده های آخر امپراتوری خزر ناگزیر باید باز دست به دامن اشارات از هم گسیخته ای بشویم که بر حسب اتفاق در کتابهای مختلف تاریخ و چهارهای از تویستندگان مسلمان یافت می شود.

دوران مورده بحث تقریباً از حوالی سال ۸۶۲، که کیف به دست روسها افتاد، شروع می شود و تا حوالی ۹۶۵، سال ویرانی ایتل به دست سویاتوسلاو، ادامه می یابد. پس از سقوط کیف و عقب نشینی میجارها به هنگری، ایالات سابق غربی امپراتوری خزر (جز قسمتهای از کریمه) از حیطه اختیار خاقان بیرون شده بود و امیر کیف، بی هیچ اشکالی می توانست بر قبایل اسلاو حوزه دنیپر بانگ زند که: «هیچ چیز به خزرها نپردازید!»

شاید خزرها آماده آن بودند که دربرابر از دست دادن سلطنه خود

کشته شدند یا غرق گشتند. روسها چندین ماه در این دریا ماندند... و چون به غنایم دست یافتند و حوصله‌شان سر رفت به دهانه رودخانه خزر و مصب آن بازگشتند و نامه به سوی پادشاه خزر فرستادند و اموال و غنایمی را که شرط شده بود به او گسیل داشتند... و چون آرسیان (مزدوران مسلمان در سپاه خزان) و مسلمانان دیگر خزر از چگونگی امر آگاهی یافتند به پادشاه گفتند: «ما را با این جماعت بازگذار، اینها سرزینهای برادران مسلمان ما را غارت کرده و خونها ریخته و زنان و کودکان را به اسارت گرفته‌اند.» پادشاه قادر به جلوگیری از آنان نبود. پس کس نزد روسها فرستاد و آنان را خبر کرد که مسلمانان قصد جنگ دارند. مسلمانان لشکر آراستند و در طلب روسها در جهت جریان آب سرزین شدند و چون چشم‌دوسوی بریکدیگر افتاد روسها از کشته‌ها درآمدند، مسلمانان در حدود پانزده هزار تن بودند با اسب و ساز و پرگه، و گروهی از مسیحیان مقیم اتل نیز با آنان بودند. جنگ سه روز طول کشید و خداوند مسلمانان را نصرت یخشید. روسها را از دم شمشیر گذراندند. عده‌ای کشته و عده‌ای دیگر غرق شدند. عده‌ای که به دست مسلمانان در کناره رودخانه خزر بقتل رسیدند در حدود سی هزار تن شماره شدند<sup>۴</sup>.

پنج هزار تن از روسها موفق به فرار شدند ولی آنها هم در چنگ پرتاسها و بلغارها گرفتار آمدند و کشته شدند. این است روایت مسعودی از باجرای مصیبت بار حمله روسها به دریای خزر در سال ۹۱۲ - ۱۳. البته این روایات بیطرفانه نیست. فرمانروای خزر در این ماجرا به صورت رفیق دزد و همراه قافله جلوه می‌کند که نخست بی‌سروصدای با غارتگران روس همدستی می‌نماید. آنگاه اجازه می‌دهد که به آنها حمله بزند ولی در عین حال آنها را از کمیتی که مسلمانان

۴. همان ص ۲۱۹ - ۲۲۱.

۳ به اجمال از آن یاد کرده‌ایم - مسعودی در کتاب خود آورده است ولی تاریخ روس آن را به سکوت برگزار می‌کند. به روایت مسعودی «چندی پس از سال ۳۰۰ هجری (مطابق با ۹۱۲ و ۹۱۳ میلادی) سفاین روس مشتمل بر ۵۰۰ کشتی - که هر کشتی صد تن سرنشین داشت - به قلمرو خزر وارد شدند:

«چون کشته‌های روس به مردان خزر که در دهانه‌خلیج مستقر بودند رسیدند نامه‌ای به پادشاه خزر فرستادند تا آنان را اجازه دهد که از قلمرو او بگذرند و در رودخانه او فرود آیند و از رودخانه خزر به بعد خزر که همان دریای گرگان و مازندران و بلاد دیگر عجمان است، که یاد آن کرده‌ایم، داخل شوند و شرط کرده‌اند که هرچه از مردمان سواحل آن دریا به غنیمت گیرند نیمی به او دهند. پادشاه اجازداد... و آنان از مصب رودخانه تا شهر اتل درآمدند و از آن گذشته به دهانه رودخانه و مصب آن تا دریای خزر رفتند... و کشته‌های روس در این دریا پراکنده گشتند و گروههای جنگی به کیلان و دیلم و شهرهای مازندران و آبسکون - در کرانه گرگان - و بلاد نفتخین (باکو) و طرفهای آذربایجان فرستادند... روسها خونها ریختند زنان و کودکان را به اسیری گرفتند، اموال را به غنیمت برداشتند و غارت‌ها کردند. (همه‌جا را) ویران کردند و بدآتش کشیدند.<sup>۳</sup>»

روسها حتی شهر اردبیل را - در مسافت سه روزه راه از دریا - غارت کردند<sup>[\*]</sup> و تا مردم غافلگیر شده شهر بخود آمدند و دست به سلاح برداشتند، روسها طبق همان استراتژی کلاسیک خود، عقب نشستند و به جزایری در نزدیکیهای باکو انتقال یافتند. مردمان بومی با استفاده از زورقیمای کوچک و کشته‌های بازرگانی در صدد تعقیب آنها بی‌آمدند.

ولی روسها برآنان تاختند. هزاران تن از مسلمانان

۳. مروج الذهب ص ۲۱۸.

که بار دیگر روشن می‌سازد که حکمانان خزر به لحاظ عاطفی به من نوشت یهودیان در بخششای دیگر دنیا علاقه‌مند بودند.

1

روایت مسعودی درباره حمله روسها به دریای خزر در سال ۹۱۲ می‌گویند: «از آن تاریخ به بعد روسها به تکرار این ماجرا نپرداخته‌اند.» اتفاقاً مسعودی این مطالب را در سال ۹۴۳ نوشته و در همان سال روسها هجوم به دریای خزر را – با کشته‌هاشان که شماره آنها بیش از پار نخست بود – از سرگرفته بودند، ولی مسعودی نمی‌توانست خبر این واقعه را دریافت کرده باشد. تا می‌سال پس از هزیمت ۹۱۳، روسها این بخش از جهان را به فراموشی سپرده بودند ولی اینک خود را چندان نیزمند می‌دیدند که در صدد پیراموند نست به آزمایشی تازه بزنند و شاید پرمضنی است که این واقعه، یا یکی دو سال فاصله، مقارن حمله متهرانه ایگور به بیزانس صورت گرفت؛ حمله‌ای، که زب آتش، نفت تار و مار گردید.

در جریان این حمله جدید، روسها جای پائی در کرانه دریای خزر ر شهر برده بسته آوردند و تا یک سال آن را در تصرف داشتند. از انجام بیماری طاعون در میان روسها شیوع یافت و آذربایجانیها را نستند که بقیه السیف آنها را به فرار وادراند. این بار در منابع سلامی هیچ نامی از خزرها در رابطه با مسائل غارت و چنگ نمی‌رود ما در نامه یوسف به‌حسدای که چند سال پس از این تاریخ نوشته شده تینین آمده است:

«من دهانه روخته را حفظ می‌کنم و اجازه نمی‌دهم که  
و سپاه با کشتیهای خود به اراضی عربها حمله بینند... من  
منگبای گران با آنان می‌کنم ».<sup>۵</sup>

در روایت مفصل نامه مزبور (مراجعة شود به ضمیمه سوم) عبارت دیگری هست که محتتماً شاید یکی از نسخه‌نویسان آن را اضافه کرده باشد: «اگر من ساعتی کنایا فو بگذارم همه کشته‌های عربها را تا بغداد ویران خواهد کرد...» ←

تحت فرمان خود او نشسته بودنک آگاه می‌سازد. مسعودی در باره بلغارها می‌گوید که مسلمانند اگرچه توصیف این فضلان که ده سال پس از آن به پلاذ بلغار رفته نشان می‌دهد که بلغارها هنوز از مسلمانی بسیار بدور بوده‌اند. به‌حال روایت مسعودی، اگرچه رنگ تعصبات مذهبی دارد، مشکل، یا مشکلاتی را که رهبری خزرها دست‌بگیریان آن بودند روشن می‌گرداند. ممکن است که خزران از بابت مصیبتی که برس مسد در کرانه‌های دریای خزر می‌آمد تشویشی بهدل راه ندهند چه آن روزگار زمانه احساساتیگری نبود. ولی اگر روسهای غارتگر پس از دستیابی بنکیف و دنیپر جای پائی هم در ولگا بدست می‌آوردن مطلب عوض می‌شد. علاوه بر این، یک هجوم دیگر روسها به دریای خزر ممکن بود که خلیفه را بخشم آورد و به عوض روسهایی که از دسترس او بدور بودند، خزرهای بیگناه — البته نهچندان بیگناه — در معرض غصب قرار گیرند.

روابط خزرها با دریار خلافت، آرام ولی متزلزل بود. این نکته از داستانی که این فضلان آورده است برمی‌آید. حمله روسها که مسعودی شرح کرده به سال ۹۱۲ – ۹۲۱ بود. داستانی که او نقل کرده چنین است [۳]: «مسلمانان در این شهر (ایتل) مسجد جامعی دارند که نماز جمعه را در آن بجای می‌آورند. این مسجه مناره‌ای بلند و چند مؤذن دارد. چون پادشاه خزران در سال ۳۱۰ (مطابق ۹۲۲ میلادی) خبر یافت که مسلمانان، کنیسه‌ای را در دارالبونج ( محل آن در داخل قلمرو اسلام نامی نیست) ویران کرده‌اند او هم دستور داد تا مناره مسجد را خراب کردد و مؤذنین را بقتل رسانیدند. آنگاه گفت اگر نمی‌ترسیدم که در تمام بلاد اسلام، کنیسه‌ای را برچای نگذارند مسجه را هم ویران می‌کردم.»

این داستان نشانگر آن است که خزرها به لزوم خودداری متقابل و خطر بالا گرفتن اختلافات، توجه لازم را داشتند. همچنین این داستان

هشدار می‌داد که: «دارم پرس شما می‌آیم».<sup>۸</sup>  
 تاریخ روس فقط چند سطر درباره جنگ خزان نوشته است؛ همان  
 شیوه موجزی که در گزارش پرخوردهای مسلحانه از آن پیروی می‌کند:  
 «سویاتوسلاو به اوکا<sup>۹</sup> و ولگا رفت و چون با ویاچینه<sup>۱۰</sup>  
 (قبيله‌ای از اسلاوها که در ناحیه جنوبی مسکو اموذه مسکن  
 داشتند) پرخورد کرد پرسید که به کسی خراج می‌گزارند؟  
 جواب دادند از بابت هر قطعه شخم یک سکه نقره به خزان  
 می‌پردازند. چون خزان از تزدیک شدن وی آگاهی یافتند  
 با امیر خود، خاقان، به مقابله او شتافتند. دو لشکر در هم  
 آویخت. سویاتوسلاو خزان را شکست داد و شهر بیلولیزا<sup>۱۱</sup>  
 را از آنان گرفت.<sup>۱۰</sup>

این بیلولیزا – دژ سپید – نام اسلامی سارکل، قلعه مشهور  
 خزانی بر روی خانه دون بود. اما یايد متذکر بود که از ویرانی ایتل،  
 پایخت، در هیچ‌جا از تاریخ روس سخنی بیان نیامده و این نکته‌ای  
 است که باز به آن خواهیم پرداخت.  
 تاریخ روس داستان را دنبال می‌کند و می‌گوید که سویاتوسلاو  
 «یاسیان<sup>۱۲</sup>» (اوستها<sup>۱۳</sup>) و کروگیان<sup>۱۴</sup> (چرکسها) را نیز منقاد کرد و  
 بلغارهای دانوب را شکست داد ولی از بیزانسها شکست خورد و در  
 مراجعت به کیف توسط گروهی از پچنکها بقتل رسید «آنان سرش را  
 بریدند و از کله او قدحی ساختند و آن را بطلا گرفتند و با آن باده  
 می‌بیمودند».<sup>۱۵</sup>

بنخی از مورخین پیروزی سویاتوسلاو را پایان کار خزان تلقی  
 کرده‌اند ولی این نظر چنانکه باز خواهیم نمود خطاست. ویرانی سارکل  
 در ۹۶۵ علامت انقلابی امپراتوری خزان بود ولی کشور خزان با این  
 واقعه از میان نرفت، همچنانکه جنگ ۱۹۱۸ امپراتوری اتریش – هنگری

7. Oka. 8. Vyatichians 9. Biela Viezha.

۱۰. همان ص ۸۶.

11. Yasians. 12. Ossetians. 13. Karugians.

۱۴. تاریخ روس ص ۹۰.

خواه در این واقعه بخصوص سپاهیان خزان نیز در جنگ شرکت  
 کرده باشند و خواه نه، حقیقت این است که چند سالی پس از آن،  
 خزان روسها را از ورود به «دریای خزر» ممانعت کردند و از سال  
 ۹۴۳ به بعد دیگر خبری از حمله روسها به دریای خزر بگوش نمی‌رسد.  
 این تصمیم خطیر، که با غالب احتمال در نتیجه فشار جوامع  
 مسلمان داخل خزان گرفته شده بود، «جنگ‌های گران» را با روسها  
 بدنبال آورد. ولی از این جنگ‌ها جز همان یک اشاره که در نامه یوسف  
 آمده است اطلاعی دیگر بدبست نیست و شاید مجادلات، پیشتر صورت زده  
 و خوردهای محلی را داشته است تا آنگاه که جنگ بزرگ ۹۶۵ که در  
 «تاریخ کهن روس» ذکر شده است رخ داد و موجب در هم شکستن  
 امپراتوری خزر گشت.

### - ۳ -

این حمله به‌هیئت سویاتوسلاو امیرکیف، فرزند ایگور و اولگا  
 صورت گرفت. پیشتر شنیدیم که او «سبک خیز چون پلنگ» به «حملات  
 زیادی» دست زده است. در واقع بیشتر دوران حکومت وی با جنگ و  
 ستیز سپری گردید. وی علی‌رغم توصیه‌های مدام مادرش از غسل تعیین  
 خودداری نمود «زیرا که این کار مایه تمسخر رعایا بود».  
 باز تاریخ روس می‌گوید: «او در جنگها بار و بنه و وسایل طبخ  
 و آشپزخانه همراه نمی‌برد، گوشت نمی‌پخت بلکه گوشت اسب یا گاو یا  
 شکار را به قطعات باریک می‌برید و روی ذغال کباب می‌کرد و می‌خورد.  
 او چادر هم نداشت بلکه جل اسپی را زیر خود پهن می‌کرد و زین را  
 زیر س می‌نهاد. همراهانش نیز چنین بودند».<sup>۱۶</sup> عارش می‌آمد که  
 پنهانی به دشمن حمله برد بلکه پیشاپیش کس نزد دشمن می‌فرستاد و

→ چون روسها نه فقط یک ساعت بلکه یک سال در دریای خزر بوده‌اند این  
 لاف پوچ و تو خالی می‌نماید مگر اینکه بگوئیم روی سخن با گذشته نبوده و  
 نویسنده نظر به آینده داشته است.

۱۶. تاریخ روس ص ۸۶.

می نمود. او فاسقی بود چون سلیمان؛ گفته اند که سلیمان هفتصد زن و سیصد کنیز داشت. سلیمان مردی حکیم بود که سرانجام به تباہی کشیده شد. لیکن ولادیمیر اگرچه در آغاز کار بفضلات افتاد، عاقبت نجات یافت. بزرگا خداوند و بزرگا قدرت او، که حکمت او را پایانی نیست.<sup>۲۱</sup>

تعمید اولگا در حوالی ۹۵۷ حتی در فرزند خود او تأثیر زیادی نداشت. اما تعمید ولادیمیر در ۹۸۹ رویداد بزرگی بود که نفوذ و تأثیری ماندگار در تاریخ جهان داشت و به دنبال آن یک سلسله مانورهای سیاسی و مباحثات کلامی در میان تمایندگان چهار دین بزرگ جریان یافت که گوئی تصویر مباحثات پیش از گرویدن خزرها به مذهب یهود در آئینه منعکس گردیده است. روایت «تاریخ کهن روس» در پیامون این منازعات کلامی، یادآور روایات عبری و عربی درباره مشاورین سابق بولان شاه می باشد فقط نتیجه آن متفاوت است.

این بار مناظره کنندگان بهجای سه، چهار تن بودند زیرا که جدائی در میان کلیساها یونانی و لاتینی در قرن دهم، امری انجام یافته بشمار می آمد (گرچه برسمیت شناخته شدن آن تنها در قرن یازدهم صورت گرفت).

«تاریخ روس» در حکایت تغییر کیش ولادیمیر، نخست از پیروزی او در جنگ با بلغارهای ولگا یاد می کند که منتهی به یک پیمان دولتی شد. بلغارها اعلام کردند: «باشد که صلح در میان ما برقرار بماند تا آنگاه که سنگ روی آب شنا کند و پر کاه به ته آب فرو رود» ولادیمیر به کیف بازگشت و بلغارها یک هیأت مذهبی مسلمان نزد او فرستادند تا او را به دین اسلام درآورند. آنان از خوشیهای بهشت یا او سخن گفتند که آنجا به هر کس هفتاد حوری زیبا خواهند داد. ولادیمیر گفته های آنان را بدسمع قبول تلقی کرد لیکن چون مسئله وجود اجتناب از خوک و شراب

.۲۱. تاریخ روس ص ۹۴

را پایان داد ولی اتریش به عنوان یک ملت همچنان به زندگی خود ادامه داد. تسلط خزرها بر قبایل گستردۀ اسلاو – که چنانکه دیده ایم تا حوالی مسکو کشانده شده بودند – خاتمه پذیرفت ولی بخش اصلی خزران در میان قفقاز – دون – ولگا دست نفورده باقی ماند. راه وصول به دریای خزر همچنان بر روی روسها بسته بود و از آن پس دیگر خبری از کوشش تازه آنها برای بازگشودن این راه در دست نیست. چنانکه توین بی توجه داده است، «روسها توانستند که امپراتوری بیاناتی خزرها را از میان بردارند لیکن تنها بخشی از قلمرو خزران که بدست آنان افتاد تموتو راکان<sup>۱۵</sup> واقع در شبۀ چزیرۀ تامان<sup>۱۶</sup> (روبروی کریمه) بود و این غنیمتی ناچیز بشمار می آمد... تنها در اواسط قرن شانزدهم بود که مسکویها راه رودخانه ولگا را تا مصب آن در دریای خزر به طور دائم بر روی روسیه گشودند.<sup>۱۷</sup>

#### ۴ -

پس از مرگ سویاتوسلاو، جنگ داخلی در میان فرزندان او در گرفت: از آن جمله فرزند کهتر او ولادیمیر بر دیگران پیروزی جست. ولادیمیر نیز مانند پدر خود پت پرست بود ولی به سان مادر بزرگش اولگا آخر کار از گناهان توبه کرده و غسل تعمید گرفت و پس از مرگ در عداد قدیسان درآمد. چنین می نماید که ولادیمیر قدیس از همان جوانی شمار اگستین قدیس را ادبال می کرد: «خدایا نعمت عفاف بر من ارزانی دار؛ ولی نه حالا». «تاریخ روس» در این باره بی پرده سخن می گوید:

حالا دیگر ولادیمیر گرفتار شهوت زنان شده بود. او سیصد کنیز در ویشگورو<sup>۱۸</sup> و سیصد در بلگورود<sup>۱۹</sup> و دویست تن دیگر در برستو<sup>۲۰</sup> داشت. فسق او را پایانی نبود. حتی زنان شوهردار را می فریفت و به دختر بچگان تجاوز

15. Tmutorakan.

16. Taman.

.۱۷. توین بی ص ۴۵۱.

18. Vyshgorod.

19. Belgorod.

20. Berestovo.

«من قدری بیشتر صبر خواهم کرد» آنگاه سفیرانی «ده مرد خوب و حکیم» از جانب خود به کشورهای مختلف فرستاد تا درباره مذاهب تحقیق کنند. نتیجه گزارش هیأت تحقیق آن بود که «آداب مذهبی بیزانس بهتر از مراسم دیگر ملتهاست و ما نمی‌دانستیم که در آسمانیم یا در زمین». ولی ولادیمیر هنوز تردید داشت و تاریخ روس این داستان را که ارتباطی با جریان قبلی ندارد می‌آورد:

«پس از گذشت یک سال در ۹۸۸ ولادیمیر به شهر رومی چرسون لشکر کشید<sup>۲۵</sup> (بیاد داریم که پرس این بندر مهم کریمه مدتها در میان خزر و بیزانس اختلاف بود) چرسونیهای دلیل از تسلیم سر باز زدند. لشکریان ولادیمیر خاکریزی در برابر دیوار شهر برپا کردند ولی چرسونیها در زین دیوار نقب زدند و توده‌های خاک را دزدیده به درون شهر بردهند و در آنجا انباشتند. آنگاه خیانتکاری تیری در اردوگاه روسها انداخت که با آن پیغامی بود: «چشم‌هائی درست شرق، عقب‌رس رشما وجود دارد. آب شرب به وسیلهٔ لوله از آن چشم‌ها تأمین می‌شود. آنها را قطع کنید». چون ولادیمیر این پیغام را دریافت، چشم به آسمان دوخت، و نذر کرد که اگر بدآرزوی خود بر سر غسل تعمید بجای آورده<sup>۲۶</sup>».

ولادیمیر آب شهر را قطع کرد و چرسون تسلیم شد. لیکن ولادیمیر که ظاهراً ندر خود را فراموش کرده بود کس نزد امپراتوران بازیل و کنستانتن (که در آن زمان متنقّتاً حکومت می‌راندند) فرستاد و گفت: «آگاه باشید که من شهر پر افتخار شما را مسخر کردم. شنیده‌ام که شما را خواهی است که هنوز شوهر نکرده است. اگر او را بهزنسی من ندهید با شهر خود شما نیز آن خواهیم کرد که با چرسون کردم». امپراتوران جواب دادند: «اگر شما غسل تعمید بکنید می‌توانید اورا بزنی بگیرید و ملکوت خدا را وارث گردید و برادردینی ما باشید». و چنین بود که ولادیمیر سرانجام غسل تعمید کرد و شاهزاده خانم

.۲۵. همان ص ۱۱۱.  
.۲۶. تاریخ روس ص ۱۱۲.

مطرح شد موضع خود را تعیین کرد و گفت: «عیش رو سها باده‌خواری است. ما بی‌آن خوشی نمی‌توانیم زیست<sup>۲۷</sup>». آنگاه هیأتی آلمانی از کاتولیکهای تابع کلیسای رم و معتقد به شعایر لاتین فرا رسید ولی آنان نیز نتوانستند کاری صورت دهنده‌زیرا یکی از واجبات مذهب آنان روزه بود که هر کس بر حسب طاقت خود می‌باید آن را کار بندد... ولادیمیر پاسخ داد: «از اینجا برو، پدران ما چنین چیزی را نپذیرفتند<sup>۲۸</sup>».

هیأت سوم از یهودان خزر بود که بدتر از همه از آب درآمد. ولادیمیر از آنان پرسید که چرا حکومت اورشلیم دیگر به دست یهودیان نیست؟ پاسخ دادند: «خدا بر نیاکان ما خشم گرفت و ما را به جهت گناهان در میان کافران آواره ساخت» امیر گفت: «چگونه می‌خواهید ییگران را چیزی بیاموزید و حال آنکه خود به دست خدا مطروح و آواره گشته‌اید؟ متوقعید که ما هم سرنوشت شما را قبول کنیم؟» چهارمین و آخرین آنها، عالمی بود که از بیزانس گسیل داشته بودند. او سخن خود را با حمله به مسلمانها آغاز کرد: «ملوک‌ترین خلائق، چون سدهم و عمره<sup>[۲۹]</sup> که خداوند سنتگهای سوزان بر سر شان باراند و آنان را در خاک فرو برد و غرق کرد... زیرا که آنان مدافع خود را می‌خیسانند و آب در دهن می‌کنند... ریش خود را با آن خضاب می‌کنند...» ولادیمیر با شنیدن این سخنان تف بر زمین انداخت و گفت: «چیز پستی است<sup>۳۰</sup>».

عالی بیزانسی، آنگاه یهودیان را متهم داشت که خدا را به صلیب کشیده‌اند. کاتولیکهای رم را هم - با لحنی ملایمتر - گناهکار دانست که شعایر مذهبی را دگرگون کرده‌اند. پس از این مقدمات بحث مفصلی در خصوص عهد عتیق و عهد جدید پیش کشید و سخن را از خلقت عالم آغاز کرد. مع ذلك در پایان بحث ولادیمیر کاملاً قانع نشده بود، زیرا در برابر اصرار وی برای غسل تعمید چنین گفت:

.۲۷. تاریخ روس ص ۹۷.

.۲۸. همان ص ۹۷.

.۲۹. تاریخ روس ص ۹۸.

و همینطور ازدواج با شاهزاده آنا، جزئی از بهای معامله بوده است. اما قسمت عمده معامله عبارت بود از پایان اتحاد بیزانس - خزان بر ضد روسها، و جایگزینی آن با اتحاد جدید بیزانس - روس درین این خزان. چند سال دیگر، یعنی در ۱۰۱۶، ارتش مختلط بیزانس و روس به خزان هجوم پر و فرمانروای آن را شکست داد و «آن کشور را به اطاعت خود درآورد» (مراجعة شود به فصل چهارم بخش ۸).

اما سردی روابط بیزانس و خزان، چنانکه دیده‌ایم، پنجاه سال پیش از مسیحی‌گشتن ولادیمیر، یعنی از روزگار کنستانتین پرفیروژنیتوس شروع شده بود. بیاد داریم که کنستانتین به‌این مطلب که: «چه کسی می‌تواند با خزانها بجنگد و چگونه؟» توجه کرده است (فصل دوم بخش ۷). او به دنبال مطلبی که پیشتر نقل کرده‌ایم چنین ادامه می‌دهد:

«فرمانروای آلانان با خزان در صلح و صفا بس نمی‌برد و دوستی امپراتور روم را ارزش بیشتری قائل می‌بود. بنابراین هرگاه خزان نخواهد که رابطه صلح و مودت با امپراتور را حفظ کنند آلان می‌تواند لطمہ بزرگی به آنها بزند. آلان می‌تواند در جاده‌ها کمین کند و به مامورین خزان در سن راه بهسارکل و نواحی نهگانه چرسون حمله برد... بلغاران سیاه (بلغارهای ولگا) نیز می‌توانند با خزانها بجنگ برخیزند».<sup>۲۹</sup>

توین‌بی پس از نقل این مطالب بلحنه رقت‌انگین می‌نویسد: «هرگاه آنچه کنستانتین پرفیروژنیتوس از دستورالعمل روابط خارجی امپراتوری روم شرقی نوشته است بدست خاقان خزان و وزیران او می‌افتد اوقاتشان تلخ می‌شد و متذکر می‌گشتند که امروزه خزان یکی از آرامترین کشورهای جهان است و اگر هم در روزهای اولیه، جنگ طلبی بوده هیچ‌گاه اسلحه خود را بر ضد امپراتوری روم شرقی بکار نبرده است.

30. *De Administrando. chs. 10-12.*

بیزانسی را به نام آنا<sup>۲۷</sup> بزنی گرفت. چند سالی دیگر، تنها همه دولتیان به مسیحیت کلیسای یونانی گردند نهادند بلکه آن، مذهب‌رسمی مردم روس گردید و از سال ۱۰۳۷ به بعد اداره کلیسای روسی بدست بطريق قسطنطینیه افتاد.

### - ۵ -

این پیروزی بزرگی برای دیپلوماسی بیزانس بود. ورنادسکی<sup>۲۸</sup> آن را «یکی از پیچیای تندی» می‌داند «که مطالعه تاریخ را چندان دل‌انگیز می‌کند... جالب توجه است انسان حدس بزنندکه این‌ان روس... اگر به‌جای قبول مسیحیت به یکی از دوکیش دیگر (اسلام و یهود) می‌گردیدند جریان تاریخ چگونه می‌بود... قبول هر کدام از این ادیان ضرورتاً در تحولات فرهنگی و سیاسی آینده روسیه مؤثر می‌افتد. قبول اسلام روسیه را بدایرۀ فرهنگ اسلامی که فرهنگی آسیائی - مصری است می‌کشانید و قبول مسیحیت رومی از ژرمنها، روسیه را به یک کشور لاتین با فرهنگی اروپائی مبدل می‌کرد ولیکن قبول کیش یهود یا مسیحیت ارتدوکس استقلال فرهنگی روسیه را هم در برابر اروپا و هم در برابر آسیا محفوظ نگاه می‌داشت».<sup>۲۹</sup>

اما روسها بیش از آنکه بداستقلال نیازمند باشند نیاز به متحدینی داشتند و امپراتوری روم شرقی با همه تباہی، هنوز از نظر قدرت و فرهنگ و تجارت متحدی قابل توجه‌تر از امپراتوری فرو شکسته خزان می‌بود. در اینجا نباید سعی سیاستمداران بیزانس را در راه آرزویی که برای تحقق آن بیش از یک قرن کوشیده بودند، دست‌کم گرفت. حکایت ساده «تاریخ روس» که از تعلل و تردید و امروز و فردا کردن ولادیمیر یاد می‌کند، مانورهای سیاسی و چک و چانه‌های او را که قاعده‌تاً پیش از قبول تعیید، و بالنتیجه قبول قیامت بیزانس برخود و اتباع خود، جریان داشته است روشن نمی‌سازد. بدیهی است که چرسون،

27. Anna.

28. Vernadsky.

.۳۴-۲۹. ورنادسکی (۱۹۴۸) ص ۲۹-۳۴

سلطه خویش داشته باشد»<sup>۳۲</sup>

این اختیار و تسلط، اینک از خاقان خزر به خاقان روس، یعنی امیر کیف انتقال یافت، ولی فایده‌ای نداشت. خزران از اقوام ترک بیابانی بودند که می‌توانستند در پراپر موجهای پشت سرهم مهاجمین ترک و عرب مقاومت ورزند. آنها در پراپر بلغارها، برتسه، پچکها، غزها و دیگران ایستادند و همه را به فرمان خود درآوردند. روسها با رعایای اسلام خود حرف آن جنگجویان بیابانی نبودند و نمی‌توانستند از پس تاکتیکمای چریکی و استراتئی پرتحرک آنان برآیند.<sup>۳۳</sup> مراکر قدرت روس تدریجاً در نتیجه فشار اقوام صحرانشین از بیابانهای جنوب به سوی مناطق جنگلی شمال – امیرنشینهای گالیتسیا<sup>۳۴</sup>، نوگورود و مسکو – انتقال یافت. بیزانس چنین حساب کرده بود که کیف نقش ایتل را به عنوان محافظت اروپای خاوری و به عنوان مرکز تجارت بر عهده خواهد گرفت. ولی کیف در عمل بزودی دستخوش شکست شد. این پایان فصل اول از تاریخ روس بود و به دنبال آن دوران هرج و مرچ فرارسید و یک مشت از امارتهای مستقل بدجنگ و سینی با یکدیگر پرخاستند.

خلا قدرتی که از این وضع حاصل گردید موجهای تازه صحرانشینها را به سوی خود فرا خواند. آنها اخلاف جدید غزها بودند که به نظر ابن‌فضلان از همه اقوام وحشی دیگر که او ناگزیر به دیدار آنها بود نفرت‌انگیزتر می‌نمودند. تاریخ روس می‌گوید: «این دشمنان بتپست خدانشناس» را روسها «پولوتسی»<sup>۳۵</sup> و بیزانسیها «کومان»<sup>۳۶</sup> و مجارستانیها «کون»<sup>۳۷</sup> و ترکان دیگر «قبچاق»<sup>۳۸</sup> می‌نامیدند. این قوم سرتاسر صحراءها را تا هنگری، از اواخر قرن یازدهم تا قرن سیزدهم، زیر فرمان خود داشتند تا آنگاه که خود نیز در باتلاق

.۳۲. بُری، کتاب پیشگفته ص ۴۱۶.  
.۳۳. مهمترین حماسه روسی مربوط به این دوران «منظومة سپاه ایگور» درباره یکی از ناکامترین حملات روسها بر ضد غزه است.

34. Galicia. 35. Polovtsi. 36. Kumans. 37. Kun.  
38. Kipchaks.

این دو دولت، در واقع، هرگز باهم نجنگیده بودند، حال آنکه خزرها غالباً با دشمنان امپراتوری روم کشمکش داشتند و این به نفع امپراتوری مزبور بود. شاید اگر خزرها نبودند امپراتوری روم از حملات متوالی خسرو دوم پرورین شاهنشاه ساسانی ایران و عربهای مسلمان جان بدر نمی‌برد... از آن پس نیز قدرت مقاومت تدافعی و تهاجمی خزران در پراپر پیشروی مسلمانان در قفقاز موجب تغییف فشار عربها بر امپراتوری روم شرقی بود. دوستی خزران و امپراتوری روم با دو فقره پیوند خواهاندی در میان خاندانهای سلطنتی طرفین رقم زده شده بود. بنابراین کنستانتین چه در خاطر داشت که بدینگونه راجع به آزار خزران و تحریک همسایگان برعلیه آنان می‌اندیشید<sup>۴۱</sup>».

بدیهی است که جواب سؤال توینبی این است که سیاست بیزانس بر مبنای واقعیات کار می‌کرده و چنانکه پیشتر گفته‌ایم روزگار آنان عصر احساسات نبود. روزگار ما نیز چنان نیست.

## - ۶ -

مع ذلك بعدها معلوم شد که این سیاستی دوراندیشانه نبود. بار دیگر از بری نقل می‌کنیم:

«نخستین اصل سیاست امپراتوری در این قسمت از جهان عبارت بود از حفظ صلح با خزران. این نتیجه مستقیم وضع چرافیائی امپراتوری خزر بود که در میان دنیپر و قفقاز قرار داشت. از قرن هفتم که هراکلیوس از خزران در پراپر ایرانیان استمداد کرد تا قرن دهم که قدرت ایتل روی بزوال نهاد این سیاست مستمرة از طرف امپراتوران تعقیب می‌شد. به نفع امپراتوری بیزانس بود که چاقان (خاقان) بتواند همسایگان وحشی خود را کاملاً در زیر

.۴۱. توینبی ص ۵۰۸.

بودند، دلخوشی نداشتند. سایر مورخین اسلامی مانند ابن‌مسکویه و مقدسی (که بعد از ابن‌حووق کتاب نوشته‌اند) نیز از خروج خزان را بازگشت دوباره آنان و کمک مسلمانان سخن گفته‌اند... به روایت ابن‌مسکویه خزان در برابر این کمک، «همگی، بجز پادشاه، اسلام پذیرفتند». مقدسی روایتی دیگر دارد که اشاره‌ای به هجوم روسها نمی‌کند و فقط می‌گوید که اهالی شهر خزر به دریا آمدند و در بازگشت به اسلام گردیدند. برای روشن شدن این مطلب که روایت مقدسی تا چه اندازه قابل اعتماد است متذکر می‌شویم که او فاصله بلغار و بحر خزر را کمتر از فاصله ایتل تا آن دریا می‌داند.

درست چنانکه کسی نشانی گلاسکو را در جنوب اندن بددهد!<sup>۴۲</sup> با وجود درهم بینهم بودن این روایات و تحریفاتی که به ملور آشکار در آنها بکار رفته است بنتظر می‌رسد که مضمون کلی آنها خالی از حقیقتی نباشد. ضربه روحی حاصل از هجوم روسها، گرین به دریا، و ضرورت استمداد از مسلمانان، ممکن است خزان را به معامله با مسلمانان وادار کرده و جامعه مسلمان خزان را از اختیارات بیشتری در امور کشور پرخوردار نموده باشد. دو قرن پیشتر نیز چنین معامله‌ای با مروان صورت گرفت (فصل اول بخش ۷) در آن معامله پای خزرخاقان در میان بود لیکن اثری از آن در تاریخ بر جای نماند. بیرونی، منبع دیگر اسلامی که در ۱۰۴۸ وفات یافته، روایت می‌کند که به روزگار او ایتل هنوز «ویرانه» بود و شاید درست باشد که گفته شود دوباره ویران شده بود.<sup>۴۳</sup> این شهر دوباره ساخته شد ولی این بار به نام سقیسین شهرت یافت<sup>۴۵</sup> و تا قرن دوازدهم در تاریخ از آن به عنوان «شهری بزرگ پر رودخانه و لگا که در همه ترکستان مع ذلك بارتولد، يكى از محققين معاصر، مقدسی را هيکى از بزرگترین جغرافيدانان همه اعصار خوانده است (مراجعة شود به كتاب دانلوب صفحه ۲۴۵).<sup>۴۴</sup> زکى ولیدى صفحه ۲۰۶.

۴۴. محتمل است که سقیسین همان ایتل خزان یا آبادی دیگری در همان نزدیکیها باشد و نیز شاید این نام تغییر شکلی از نام کهن Sarishshin باشد (مراجعة شود به نقل قول دانلوب از مینورسکی صفحه ۲۴۸).

اول بیزانس تهاجم مغولان فرو رفتند.<sup>۴۶</sup> قبچاقها جنگهای متعددی با بیزانس کردند. شاخه دیگری از ترکان غز به نام سلجوق (این نام سلسله‌ای است که برآنها حکومت داشتند) یک سپاه بزرگ بیزانس را به سال ۱۰۷۱ در جنگ تاریخی ملاذگرد<sup>۴۰</sup> تارومار کرد و امپراتور رمانوس چهارم دیوژن را به اسارت گرفت. از آن به بعد بیزانس دیگر نتوانست ترکان را از سلطط برپنهش بزرگی از آسیای صغیر (ترکیه امروزی) مانع گردد و این بخشی بود که در گذشته قلب امپراتوری روم شرقی شمرده می‌شد.

اگر بیزانس سیاست سنتی خود را که در طول سه قرن متوالی ادامه داده بود فرو نمی‌گذاشت و خزان را به عنوان مأتمی در براین مسلمانان و ترکان و مهاجمین وایکینگ‌ها نگاه می‌داشت، می‌توان حدس زد که جریان تاریخ به چه صورت درمی‌آمد. هرچه هست سیاست متکی بر واقعیات امپراتوری بیزانس، بکلی غیر واقع‌بینانه از آب درآمد.

## - ۷ -

در طول دو قرن فرمانروائی کومنهایکه به دنبال آن هم حمله مغول فرارسید صحراء‌های شرقی دوباره در اعماق قرون مظلمه فرو رفت. پایان سرگذشت خزان را حتی بیشتر از آغاز تاریخ آنها در تاریکی پیچیده شده است.

شارات راجع به اواخر دوران انحطاط خزان بیشتر در منابع و مأخذ اسلامی پیدا می‌شود ولی همانطور که خواهیم دید این اشارات بسیار مبهم است و نامها و تاریخها و اطلاعات جغرافیائی تقریباً همه در معرض تفسیرهای گوناگون قرار دارد. مورخانی که گرسنه واقعیات هستند جز چند استخوان خالی چیزی برای جویدن پیدا نمی‌کنند و مانند سکان شکاری گرسنه به دنبال چیزی دندانگین در تکاپو می‌مانند.

۴۶. یکی از شاخه‌های بزرگ کومنهای در حال فرار از جلو مغولها، در سال ۱۲۴۱ به هنگری پناهند شدند و با مردم بومی در آمیختند. کون Kun هنوز در مجارستان از نامهای خانوادگی متداول بشمار می‌رود.

40. Manizkert.

منبعی نسبتاً معتبر: مورخ بیزانسی قرن دوازدهم سدرنووس<sup>۵۰</sup> روایت کرده است<sup>۵۱</sup>. ظاهراً برای این حمله تجهیز نیروی بزرگی مورد نیاز بوده است زیرا که سدرنووس از سفاین بیزانسی و پشتیبانی سپاهیان روسی سخن می‌گوید. روشن است که خزانها در هن موقعیتی، بنحوی، در صحنه حضور داشتند و این خصیمه از تبار ترکی، یا دیانت کلیمی آنها سرچشمه می‌گرفت و یا می‌توان گفت که هر دو عامل در آن تأثیر داشتند.

سدرنووس، نام سردار مغلوب خزان را جرجیوس تسول<sup>۵۲</sup> نوشته است. جرجیوس، نامی مسیحی است و گزارشی به تاریخ مقدمت نشان می‌دهد که در سپاهیان خاقان عناصر مسیحی و مسلمان نیز وجود داشته‌اند.

ذکر دیگری از خزان، در ضمن حوادث سال ۱۰۲۳ تاریخ روس بیان می‌آید که در آن از حمله (امیر) ماتیسلاو<sup>۵۳</sup> به برادر خود (امیر) یاروسلاو<sup>۵۴</sup> سخن می‌رود و اشاره می‌شود که در این حمله از قوای خزان و کازوق<sup>۵۵</sup> استفاده شده است. ماتیسلاو فرمانروای امارت تموران<sup>۵۶</sup> بود که مرکز آن، شهر خزانی تاما<sup>۵۷</sup> (شهر امروزی تامان<sup>۵۸</sup>) در کرانه خاوری تنگه کرج<sup>۵۹</sup> واقع بود. دولت این امارت چندان نپایید. چنانکه گفته‌ایم این تنها بخشی از قلمرو خزان بود که روسها پس از پیروزی سال ۹۶۵ به تصرف خود درآوردند. بنابراین ممکن است سربازان خزان را که در سپاه ماتیسلاو بودند از میان مردم معلی گرفته باشند.

50. Cedrenus.

.۵۱. به نقل دانلوب ص ۲۵۱.

52. Georgius Tzul. 53. Matislav. 54. Yaroslav.  
۵۵. کازوق یا کشک (kasog - kashak) نام تیره‌ای است در قفقاز که زیر سلطه خزان بودند. ممکن است همین تیره اسلاف قراقها بوده باشند و ممکن است چنین نباشد.

56. Tmutonakan. 57. Tamatarkha. 58. Taman.  
59. Kerck.

همتا ندارد» یادشده است<sup>۴۶</sup>. سرانجام این شهر بنا به قول یکی از مورخان در طفیان آب غرق شد. پس از گذشت یک صد سال با تو فرمانروای مغول پایتخت خود را برروی ویرانه‌های آن بنا نهاد<sup>۴۷</sup>.  
باملاحظه مجموع آنچه «تاریخ روس» و منابع اسلامی درباره رویداد مصیبت‌بار ۹۶۵ روایت کرده‌اند می‌توان گفت که ایتل در هجوم روسها، یا در هجوم دیگری، ویران گشته ولی نمی‌دانیم که وسعت دامنه این ویرانی تا کجا بوده است. این شهر بعداز خرابی، بیش از یک یار تجدید ساختمان یافته و حاصل همه این مصائب تضعیف بیشتر دولت خزان بوده است. لیکن شکی نیست که دولت مزبور در محدوده مرزهای کوچکتری همچنان به زندگی ادامه داده و دست‌کم تا دویست سال دیگر یعنی تا اواسط قرن دوازدهم، و شاید هم تا اواسط قرن سیزدهم پایریجا بوده است (اگر چه این احتمال اخیر مستبعد بنظر می‌رسد).

#### - ۸ -

نخستین بار که در منابع غیر اسلامی، پس از سال هولنک ۹۶۵ ذکری از خزان رفته گزارش سفر ابراهیم بن یعقوب سفیر اسپانیائی یهودی مذهب به دربار اوتی بزرگ<sup>۴۸</sup> است که ظاهراً در ۹۷۳ به رشتہ نگارش کشیده شده و چنین پیداست که خزان در آن روزگار هنوز رونق خود را حفظ کرده بود<sup>۴۹</sup>. به دنبال این سفر نامه در «تاریخ روس» نیز سخن از یهودیان خزان می‌رود که در سال ۹۸۶ پس از آنکه کوشش آنها برای تبلیغ ولادیمیر و گروانیدن او به دین خود ناکام ماند بدکیف مهاجرت کردند.

در قرن یازدهم، نخست خبر حمله مشترک بیزانس - روس را در سال ۱۰۱۶ داریم که با شکست خزان بیان رسید. این خبر را

۴۶. احمد طوسی (قرن دوازدهم) به نقل زکی ولیدی صفحه ۲۰۵.  
۴۷. دانلوب ص ۳۴۹.

48. Otto the Great.

۴۹. بارون جلد چهارم ص ۱۷۴.

و با وعده و وعید یکی از امرای روس را پر ضد دیگری مورد حمایت قرار می‌دادند. باز می‌توان دریافت که خزرها در این شهر روسی از قدرت قابل ملاحظه‌ای پرخوردار بودند بطوری که می‌توانستند یک امیر روسی را گرفته به قسطنطینیه گسیل دارند. اولگ چهار سال پس از این واقعه با بیزانسیها کنار آمد و به او اجازه داده شد که به تموراکان بازگردد و آنجا «خزرهایی را که در مرگ برادرش دست داشتند و بن ضد خود او توطئه کرده بودند بقتل رسانید» پرادر اولگ به نام رومن<sup>۶۳</sup> در همان سال که خزان اولگ را گرفته بودند، بدست قبچانها کشته شده بود. آیا خزرها واقعاً کومنها را به قتل وی برانگیخته بودند؟ یا مردم آن شهر قربانی سیاست مکیاولی بیزانس کشته بودند که روسها و خزرها را بن ضد یکدیگر تحریک می‌کرد؟ هرچه هست، اینک ما به پایان قرن یازدهم رسیده‌ایم و خزرها هنوز در صحنه باقی هستند.

چند سالی بعد یعنی در حوادث سال ۱۱۰۶ تاریخ روس یادداشت مختصر دیگری دارد حاکی از اینکه «پولووتسی<sup>۶۴</sup>» یعنی کومنها به‌حوالی «زارتسک<sup>۶۵</sup>» (غرب کیف) حمله پرده و امیر روس قوائی را به فرماندهی سه سردار به نامهای «یان<sup>۶۶</sup>»، «پوتیاتا<sup>۶۷</sup>» و «ایوان خزر<sup>۶۸</sup>» مأمور تعقیب آنها کرده است. این آخرین باری است که در «تاریخ کهن روس» ذکری از خزرها می‌رود و مندرجات این تاریخ ده سال بعد یعنی در ۱۱۱۶ متوقف می‌شود.

اما در نیمه دوم قرن دوازدهم، دو تن از شعرای ایرانی: خاقانی (در حوالی ۱۱۰۶-۹۰) و شاعر نامدار دیگری؛ نظامی (در حوالی ۱۱۴۱-۱۲۰۳) از هدستی روسها و خزرها در هجوم به شروان سخن می‌گویند. این دو شاعر اگرچه کارشان شعرسرائی است ولی چون بیشتر عمر خود را به عنوان کارمند دولت در قفتاز بسر برده و آشنائی نزدیکی با اقوام قفتازی داشته‌اند نوشته‌های آنان را باید

63. Roman.

64. Polovtsi.

65. Zaretsk.

66. Yan.

67. Putyata.

68. Ivan the khazar.

هفت سال بعد (سال ۱۰۳۰) گزارشی داریم که سپاهی از خزان، قوای مهاجم کرد را در هم شکسته و ده هزار تن از آنان را کشته و ساز و برگشان را به غنیمت گرفته است. این گزارش – اگر بتوان بدان اعتماد کرد – شاهد دیگری است که نشان می‌دهد خزرها در آن تاریخ هنوز زنده و قعال بوده‌اند. لیکن تنها مأخذ این گزارش، مورخ اسلامی قرن دوازدهم، ابن‌الاثیر<sup>[۶۹]</sup>، است که نمی‌تواند زیاد بوده اعتماد باشد.

در تقالا برای تعقیب مسیر تاریخ و کوشش در جستجوی شواهد و مدارک از منابع باختیری که بدست ما رسیده است، با داستان غریبی درباره یک قدیس گمنام مسیحی به نام اوستراتیوس<sup>۶۰</sup> مواجه می‌شویم. در حوالی سال ۱۱۰۰ این قدیس ظاهرأ در چرسون واقع ذر کریمه زندانی بود. او از بدرفتاری «رئیس یهودی» زندان سخن می‌گوید که غذای مذهبی عید فصح را بزور و اجبار به‌خورد او داده بود.<sup>۶۱</sup>

لازم نیست که بن صحت این داستان پافشاری کنیم (تفته می‌شود که اوستراتیوس قدیس پانزده روز بر صلیب زنده مانده بود) نکته این است که حکایت مزبور مسلم می‌دارد که نفوذ یهود در شهر چرسون که اسمی یک حکومت مسیحی آن را اداره می‌کرد زیاد بوده است. این شهر که بیزانسیها کوشیده بودند از تسلط خزان خارج گشته و ولادیمیر آن را به تصرف خود درآورده بود، سرانجام باز در حوالی ۹۹۰ بدست بیزانس افتاده بود.

خزان در تموراکان هم قوی بودند. به موجب یادداشت ابهام آمیزی که از حوادث سال ۱۰۷۹ در تاریخ روس آمده است: «خزرهای تموراکان اولگ را به اسارت گرفتند و او را با کشتنی به تزارگر<sup>۶۲</sup> ادانتند.» این است آنچه در تاریخ ذکر شده و پیداست که بیزانسیها سرگرم یکی دیگر از تین‌نگ بازیهای خویش بودند

60. Eustratius.

61. Kievo Pecherskii Paterik, quoted by Baron, vol. IV, 192.

62. Tsargrad.

در ۱۲۴۵ پاپ اینوسان چهارم<sup>۷۰</sup> هیأتی را به دربار باتو خان<sup>۷۱</sup> فرزند بزرگ چنگیزخان که فرمانروای بخش غربی امپراتوری مغول بود فرستاد. مأموریت هیأت آن بود که امکانات رسیدن به تفاهم با این قدرت جدید را مورد بررسی قرار دهد و — بیشک — اطلاعاتی هم دربارهٔ توانائی نظامی آن بدست آورد. رئیس هیأت، کشیشی شصت ساله از فرقهٔ فرانسیسکن<sup>۷۲</sup> به نام جوانس دو پلانو کارپینی<sup>۷۳</sup> بود. این کشیش، معاصر سنت فرانسیس آسیسی<sup>۷۴</sup> بود و سمت شاگردی اورا داشت. وی سیاحی پر تجربه و سیاستداری بود که در سلسلهٔ مراتب کلیسا مقامات عالیه را طی کرده بود. هیأت در روز عید پاک ۱۲۴۵<sup>۷۵</sup> از کلنی<sup>۷۶</sup> برای افتاده و پس از طی آلمان از دنیپر و دون گذشت و پس از یک سال به پایتخت باتو خان و اردوی زرین در مصب ولگا یعنی به شهر سرای باتو که نام دیگر آن سقسین یا ایتل است رسید. کارپینی پس از بازگشت به غرب کتاب معروف خود را به نام Historica Mongolorum نوشت. این کتاب در میان مقادیر زیادی اطلاعات تاریخی، نژادشناسی و نظامی مشتمل بر فهرست اقوامی است که در مناطق بازدید شده از طرف مؤلف زندگی می‌کرده‌اند. در این فهرست ضمن شمارش اقوام قفقاز شمالی در ردیف آنها و چرکسیها از «خران» که در مذهب یهودند<sup>۷۷</sup> نام برده می‌شود. چنانکه متذکر شده‌ایم این آخرین باری است که پیش از آنکه پرده برافتد و نمایش پایان یابد، نامی از خران در میان می‌آید. ولی روزگارانی با استی تاخاطرهٔ خران از میان برود. باز رگانان جنواری و ونیزی از کریمه همچنان به نام خران یاد می‌کردند. این نام در اسناد ایتالیائی تا قرن شانزدهم پکار رفته است. البته در این روزگار خران یک نام جغرافیائی بیش نبود نامی که ملتی از میان رفته را یادآور می‌شد.

70. Innocent IV. 71. Batu. 72. Franciscan.  
73. Joannes De Plano Carpini. 74. St. Francis of Assisi.  
75. Easter. 76. Cologne.

در خور اهمیت تلقی کرد. خاقانی از خزرهای دربند<sup>۷۸</sup> سخن می‌گوید. دربند، مدخل و دروازه‌ای است که قفتاز را به دریای سیاه مرتبط می‌سازد و خزرها در روزهای قدرت خود در قرن یازدهم، پیش از آنکه زندگی آرامتری را در پیش گیرند از همین راه به گرجستان حمله می‌بردند. آیا خزرها در اوآخر عمر به همان شیوهٔ چنگهای قبیله‌ای دوران جوانی خود عودت کرده بوده‌اند؟

بعد، و شاید هم جلوتر از این گواهیهای شعرای ایرانی، یادداشتیای ناجیز و کوتاه و پرغولند سیاح مشهور یهودی ربی پتانخیای رئنسبرگ<sup>۷۹</sup> را در دست داریم که پیشتر آن را نقل کرده‌ایم (فصل دوم بخش ۸) بیاد داریم که او سخت اوقداش تلخ شده بود که چرا خزرهای یهودی ناجیه کریمه از تعالیم تلمود بی‌بهره هستند و چطور پس از گذشتن از خران داخلی و وارد شدن در ناحیهٔ مزبور «جز شیون زنان و عووه سگان» چیزی نشینیده است آیا این سخن را صرفاً مبالغه‌ای در اظهار ناخشنودی از طرف ربی مزبور باید تلقی کرد؟ و یا گفته ای راحاکی از سفر در سرزمینی باید دانست که بتازگی موره تاخت و تاز کومنها قرار گرفته و به ویرانی افتاده بوده است؟ تاریخ این سفر بین سالهای ۱۱۷۰ تا ۱۱۸۵ است. سالهایی که قرن دوازدهم به پایان خود نزدیک می‌گشت؛ و کومنها فرمانروای مطلق صحراها بشمار می‌آمدند.

و همینطور که به قرن سیزدهم وارد می‌شویم بر ابهام و تاریکی مطلب می‌افزاید و حتی منابع ناجیزی که در اختیار داشتیم بکلی می‌خشکد. با وجود این، در تاریخ ۱۲۴۵-۷ یادداشتی از یک شاهد درجه اول در دست داریم. این آخرین باری است که از خزرها به عنوان یک ملت نام برده می‌شود. تا این هنگام مغولها، کومنها را از اروپا — آسیا بیرون رانده و بزرگترین امپراتوری صحراء را که جهان بر خود دیده بود بنیاد نهاده بودند. این امپراتوری از مجارستان تا چین را فرا می‌گرفت.

69. Rabbi Petachia of Regensberg.

در پراین خزرها را که در سفرنامه ابن‌فضلان آمده است نیز بیاد داریم.

بنابراین چنین می‌نماید که در میان خزرها و بنیادگذار سلسله سلجوقی روابطی صمیمانه وجود داشته گرچه رشتہ این دوستی بعدها به گستگی انجامیده است. شاید علت‌این امر قول اسلام از طرف سلجوقیان بوده (و حال آنکه دیگر طوابیف غز مانند کومنها در کیش بتپرستی باقی مانده بودند). با وجود این نفوذ خزرهای یهودی حتی پس از آن گستگی تا مدت‌ها برقرار بود. یکی از چهار فرزند سلجوق اسرائیل نامیده شد که اسمی خاصی یهودان است. یکی دیگر از نوه‌های او داود نام داشت. دانلوب که معمولاً نویسنده‌ای بسیار محتاط است در این باره می‌گوید:

«با توجه به مطالبی که گفتیم چنین بنظر می‌رسد که این نامها نتیجه نفوذ خزرهای حاکم در میان خانواده‌های سران غز باشد، معبد غزها که قزوینی[\*] از آن یاد می‌کند شاید در واقع یک کنیسه یهودی بوده است.<sup>۷۹</sup>»  
می‌توان این نکته را هم افزود که به‌گفته آرتامونوف اسامی یهودی در میان کومنها که تیره دیگری از غزها بودند نیز رواج داشت. فرزندان امیرکومن «کوبیک<sup>۸۰</sup>» به نامهای اسحق و دانیال خوانده می‌شدند.

## - ۱۰ -

آنجا که مورخان فرو می‌مانند از اشاره‌های افسانه و فولکلور می‌توان سود جست.  
«تاریخ کهن روس» را کشیشان گردآوری کردند. این کتاب پر است از اندیشه‌های دینی و توضیحات دور و دراز منبوط به کتاب مقدس، اما به موازات این نوشته‌های کلیساوی، در عصر کیف، ادبیاتی

.۷۹. دانلوب ص ۲۶۱.

80. Kobiak. 81. Daniel.

## - ۹ -

خزرها حتی پس از آنکه قدرت سیاسی‌شان درهم شکست، اثر خود را در ملل مختلف و جاهای گوناگون - جاهائی که گمان آن هم نمی‌رود - باقی گذاشتند.

از جمله سلجوقها را باید یادکرد که می‌توان آنها را بنیادگذاران واقعی ترکیه مسلمان دانست. در اواخر قرن دهم، سلجوقها که شاخه‌ای از غزها بودند به سوی جنوب و حوالی بخارا رفتند و از همین محل بعدها به متصرفات بیزانس در آسیای صغیر دست انداختند و آنجا را ازان خود کردند. این سلجوقیان به طور مستقیم در داستان ما وارد نیستند بلکه ارتباط آنها با این موضوع غیرمستقیم است زیرا چنین بمنظور می‌رسد که سلسله سلجوقیان بزرگ پیوندی نزدیک داشته‌اند.

گزارش این روابط صمیمانه توسط بارهبریوس (۸۶ - ۱۲۲۶)<sup>\*</sup> یکی از بزرگترین نویسندهای و محققین سریانی به دست ما رسیده است. این نویسنده چنانکه از نام او پیداست تبار یهودی داشته و لی بعداً به مسیحیت گریده و در بیست سالگی به مقام اسقفی رسیده بود. بارهبریوس می‌گوید که پدر سلجوق به نام تسوقاً یکی از سرداران سپاه خاقان خزر بود<sup>[\*\*]</sup>. پس از مرگ او، سلجوق در دربار خاقان تربیت یافت. سلجوق که بنیادگذار یکی از سلسله‌های سلاطین گردید جوانی متمهر بود و بی‌پروا با خاقان سخن می‌گفت چنانکه خاتون (بلکه) به مخالفت با او برخاست و سلجوق ناچار دربار را ترک گفت.

یکی دیگر از نویسندهای معاصر بارهبریوس، ابن‌العلیم<sup>[\*\*\*]</sup> است که در کتاب خود به نام «تاریخ حلب» از پدر سلجوق به عنوان «یکی از بزرگان ترکان خزر» نام می‌برد.<sup>۷۷</sup> منبع سومی به نام ابن‌حصوی<sup>[\*\*\*\*]</sup> گزارش می‌کند که سلجوق «پادشاه خزان را به مشیش زد و دبوسی را که بدست داشت بر سر او فرود آورد...» رفتار ضدونقیض غزها

.۷۷. به نقل زکی ولیدی صفحه ۱۴۳.

۷۸. ایضاً صفحه بیست و هفتم.

افسانه‌ای که در میان یهودیان غرب در قرون وسطی رواج داشت نقطه مقابل بیلینای روسی است زیرا که به‌گفته پولیاک: «افسانه‌های عامیانه یهودی، مملکتی را به نام خزر بیاد نمی‌آورد ولی از مملکتی به نام «جمهودان سرخ» نام می‌برد». بارون نیز در این باره می‌گوید:

یهودیان سرزمینهای دیگر به وجود یک کشور مستقل یهودی مباهاres می‌نمودند. این یک زمینه بسیار مستعدی از برای تخیلات عامیانه بود. همانظور که در حماسه‌های اسلامی بر پایه کتاب مقدس، بی‌آنکه اسمی از خزرها در میان آید از یهودیان سخن گفته می‌شود، یهودیان غرب نیز حکایت‌های دل‌انگیزی در پیرامون «جمهودان سرخ» بهم بافتند و شاید سبب آن بوده که رنگ و روی بسیاری از خزران اندکی به رنگ و روی مغولان مانندگی داشت.<sup>۸۹</sup>

## - ۱۱ -

یک قطعه دیگر فولکلور، نیمه افسانه و نیمه تاریخی، که ارتباط با داستان خزران دارد تا روزگار ما باقی مانده است. این قطعه بقدرتی در بنیامن دیزرائیلی<sup>۹۰</sup> مؤثر افتاد که آن را مایه رومان تاریخی خود به نام «قصة شَفَّافَةِ آيلُوْي»<sup>۹۱</sup> قرار داد.

در قرن دوازدهم نهضتی به نام مسیح موعود در خزران پدید آمد. این کوششی نافرجام بود برای برآی انداختن یک جنگ صلیبی یهودی به‌منظور تسخیر فلسطین به‌وسیله قوه قبریه. بنیانگذار این نهضت یهودی خزر بود به نام سلیمان بن دوجی (یا روحی یا روی<sup>۹۲</sup>). پس او مناحیم و یک منشی فلسطینی نیز در این راه سلیمان را پاری می‌دادند. آنان به همه یهودیان از تزدیک و دور در کلیه

.۸۹. بارون جلد سوم ص ۲۰۴.

90. Disraeli.

91. *The Wonderous Tale of Alroy.*

92. Solomon Ben Duji (or Ruhi or Roy).

نیز بوجود آمد که خالی از رنگ مذهبی بود و آن را «بیلینا<sup>۸۲</sup>» می‌خوانند. بیلینا عبارت است از حماسه‌های پهلوانی یا تصنیف‌های محلی که بیشتر مضمون آن حکایت دلاوریهای جنگاوران نامدار و شاهزادگان نیمة‌افسانه‌ای است. «منظومه سپاه ایگور<sup>۸۳</sup>» که داستان شکست آن سردار از کومنهارا بازمی‌گردید بهترین این نوع تصنیف‌هاست که به دست مارسیده است. بیلینا از سینه‌به‌سینه منتقل می‌شد و بنابه قول ورنادسکی «دراوایل قرن بیستم هنوز در آبادیهای دوردست نواحی شمالی روسیه روستائیها این تصنیفها را می‌خوانندند.<sup>۸۴</sup>

بر عکس تاریخ روس، این حماسه‌ها مطلقاً از خزرها یا کشور خزران نام نمی‌برند و به‌جای آن از «سرزمین یهودیان» (Zemlya Jidovskaya) سخن می‌گویند و از سکنه آنجا به عنوان «پهلوانان یهود» (Jidovin bogatir) یاد می‌کنند که بر صورها فرمان می‌رانند و با سپاهیان امراض روس می‌جنگیدند. یکی از این پهلوانان که در حماسه آمده، پیلتونی یهودی است که از «سرزمین یهودیان» به صورای تر تزار در زیرکوه سوروجین<sup>۸۵</sup> آمده و سرانجام دلیریهای سرداری است به نام ایلیا مورمتز<sup>۸۶</sup>، که سپاه‌ولادیمیر را از چنگی یهودان نجات داده است. از این داستان روایتهای مختلف در دست است و بررسی درباره محل تر تزار و کوه سوروجین یازی سرگرم کننده دیگری برای مورخان فراهم آورده است ولی به‌گفته پولیاک نکته قابل توجه این است که به نظر مردم روم، همسایه آنها خزران در آخرین ایام عمر خود صرف یک «کشور یهودی» بود و سپاه آن نیز «سپاه جمهودان» بشمار می‌آمد.<sup>۸۷</sup> این نظر که در میان روسها شایع بوده تفاوت زیادی با نظر مورخان مسلمان دارد که همواره بی اهمیت وجود مزدوران مسلمان در میان نیروهای خزر و نیز بن تعداد مساجد ایتل (بی‌آنکه بخواهد کنیسه‌های شهر را هم بشمارند) تأکید می‌نمایند.

82. Bylina.

83. Lay of Igor's Host.

.۸۴. ورنادسکی ص ۴۹.

85. Tsetsar.

86. Sorochin.

87. Ilya Mormitz.

.۸۸. پولیاک فصل هفتم.

آنجا بربال ابرها به اردوگاه مسیح انتقال خواهند یافت. عده‌ای از یهودیان شب را در پشت باشها به انتظار آن پرواز معجزآسا بسر برداشتند. اما حاخام بزرگ بغداد، از ترس مقامات، در برابر این مسیح قلابی رفتار خصمانه‌ای پیش گرفت و او را تمدید به تکفیر کرد و شگفت نیست که داود الرؤی، سرانجام در خواب کشته شد و گفتند که عامل قتل او پدرزنش بوده که پولی گرفته و به این کار دست زده است. خاطره داوده مورد تقدیس قرار گرفته و بیست سال پس از این جریانات که بنیامن تطلى از ایران می‌گذشت «آنها هنوز با عشق و علاقه از پیشوای خود سخن می‌گفتند» ولی ماجرا به همین جا پایان نمی‌پذیرد. گفته شده است که سپن شش‌گوش داود که امروزه زیب پرچم اسرائیل است از زمان نهضت داوده الرؤی به عنوان رمز ملیت یهود شناخته شده است. به قول بارون سپن شش‌گوش داود که تا آن هنگام تنها یک نقش زینتی یا علامت جادوگانه‌ای بود از آن زمان رمزی برای یهودیت بشمار آمد. مدتها این نقش شش‌گوش با مهر مخصوص گونه سلیمان در یک ردیف بودند و به جای همدیگر بکار برده می‌شدند. از قرن سیزدهم به بعد در نوشه‌های عرفانی و اخلاقی آلمانی آن نقش را به داوده نسبت دادند و همین نقش در ۱۵۲۷ در پرچم یهودی در پراگ نمایان گردید.<sup>۹۸</sup>

بارون در این باره توضیحی می‌دهد و متذکر می‌شود که رابطه میان الرؤی و ستاره شش‌گوش «محتاج ایضاح و توجیه بیشتری است» هرچه هست ما می‌توانیم به طور قطع با قول بارون که فصل مربوط به خزان را با آن پایان می‌دهد موافقت نمائیم که می‌گویید:

«این تجربه قابل توجه کشورداری در طول پانصد سال موجودیت خود، و پیامدهایی که در جوامع اروپای شرقی داشت بی‌تردید بقدرتی در تاریخ یهود تأثیر کرده است که ما هنوز از عهده درک آن بر نمی‌آئیم.»

۹۸. بارون کتاب پیشگفته.

سرزمینهای آن پیرامون نامه‌ها نوشته‌ند... و گفتند که وقت آن فرارسیده است که خداوند قوم خود اسرائیل را از همه زمینهای در بیت المقدس گرد آورد و نیز اعلام کردند که سلیمان بن دوجی، ایلیا<sup>۹۳</sup> (الیاس) و پسر او مسیح است.<sup>۹۴</sup> ظاهراً دعوتهایی که از جوامع یهودی خاورمیانه بعمل آمده بود اثر ناچیزی داشته است. مرحله دوم دعوت بیست سال دیگر که مناحیم جوان نام داود الرؤی<sup>۹۵</sup> و لقب مسیح برخود گرفته بود به منصه ظهور رسید. اگر چه نهضت از خزان آغاز شد لیکن مرکن آن بزودی به کردستان انتقال یافت. داود در کردستان نیروی مسلح مهمی گردید آورد. محتملاً هسته اصلی این نیرو از یهودیان محلی بود که خزان نیز آن را تقویت می‌کردند. داود موفق شد که دژ آمد<sup>۹۶</sup> واقع در شمال خاوری موصل را که دارای موقعیت سوق‌الجیشی بود بتصرف خود درآورد. ظاهراً وی امیدوار بود که از این محل قشون خود را به رها (ادسا)<sup>۹۷</sup> و سپس از طریق شام به ارض مقدس ببرد.

ماجرا شاید در زمان خود آنقدرها دون کیشوت مأب بنظر نمی‌رسید زیرا که در آن روزگار خصوصت دائم بین دسته‌های مختلف اسپاهیان مسلمان وجود داشت و از طرف دیگر پایگاه‌های مهم صلیبیون تدریجاً از هم می‌پاشید. برخی از سرداران محلی مسلمان هم احتمالاً یهودیها را بر مسیحیان صلیبی ترجیح می‌دادند. البته داود در میان یهودیان خاورمیانه امیدهای فراوانی را برانگیخت. یکی از سفیران او به بغداد رفت و — شاید با حرارتی مبالغه‌آمیز — از یهودیان آن شهر خواستار شد که شب معینی بربالای پایما بروند و وعده داد که از

93. Elijah.  
۹۴. مأخذ عده‌ای این نهضت نخست گزارش سیاح یهودی بنیامن تطلى است (فصل ۲ بخش ۸ این کتاب دیده شود) گزارش خصمانه‌ای هم از نویسنده‌ای عرب به نام یحیی‌الغیری در دست می‌باشد. دو دست نوشته عربی در گیرهٔ قاهره پیدا شده (مراجعه شود به فصل ۲ بخش ۷) که روی هم رفته روایت در هم‌برهم و گیج کننده‌ای را تشکیل می‌دهند من در اینجا از تفسیر دقیق بارون پیروی نموده‌ام.

(vol. III, p. 204; vol. IV, pp 220-4, and notes)

95. David Al-Roy. 96. Amadie. 97. Edessa.

## بخش دوم

میراث خزان

بدینسان مهد بخشی از یهودیت معاصر را — که به لحاظ عددی انبوهای خزان و به لحاظ فرهنگی قویترین بخش عالم یهود است، در پیش روی خود داریم.

گروههایی که بارون از آنها سخن می‌گوید در حقیقت خیلی پیش از ویرانی خزان به دست مغولها، به تشعب پرخاسته بودند همچنانکه عبیران کهن نیز خیلی پیش از تخریب اورشلیم متشعب گشتند و به صورت دیسپوره در عالم پراگندند. البته به لحاظ نژادی، طوایف سانی کنار رودخانه اردن و طوایف ترک — خزر کناره ولگا فرسنگها با هم فاصله داشتند ولی دست کم دو عامل مهم در تشکل آنها به یک نحو مؤثر افتاده است: هر دو گروه در کانون اتصال جاده‌های بزرگ تجارت واقع شده بودند که شرق و غرب و شمال و جنوب را بهم می‌پیوست. و همین وضع سبب شد که آنها به صورت مردمی بازرگان، جهانگردان معامله‌گر درآیند یا به تعبیر تبلیغات خصمانه ناموفق به «جهان وطنان بی‌ریشه» تبدیل شوند.

در عین حال، آئین غریبی که به آن گنویده بودند، این مردم را وادار کرده که با هم باشند و به یکدیگر بچسبند و جوامع خاص خود را با معايد و مدارس و مساقن و محله‌های خاص در شهرها و کشورهای زیستگاه خویش پرقرار سازند، و این جمله، محدودیتمانی بود که در آغاز امن، خود برای خود، ایجاد می‌کردند. اختلاط نادر بین روحیه خانه‌بدوشی از یک طرف و روحیه محله و محصور بودن در آن از طرف دیگر، توأم با دلستگیها به امید ظهور مسیح موعود و افتخارات قوم پرگزیده خدا، وجه اشتراك اسرائیلیهای کهن و خزرهای قرون وسطی بود؛ اگر چه خزرها شجره نسب خود را نه به سام بلکه به یافث منتهی می‌دانستند.

— ۴ —

این کیفیت در ماجراهی که می‌توان آن را آوارگی خزان در هنگری نایید بخوبی نمایان است.

## در بدري

— ۱ —

شواهد یادشده در اوراق گذشته دلالت دارد براینکه — به خلاف نظر سنتی مورخین قرن نوزدهم — خزرها پس از شکستی که در ۹۶۵ از روسها خوردند اگر چه امپراتوری خود را از دست دادند لیکن استقلال خود را — در محدوده‌ای کوچکتر — و نیز آئین یهودیگری را تا قرن سیزدهم همچنان حفظ کردند. حتی چنین می‌نماید که تا حدودی خوی غار تگرانه سابق خود را نیز در این مورد از سرگرفتند. بارون می‌گوید:

«بطور کلی مملکت کوچک شده خزان پابرجا ماند و کمابیش به نحو مؤثری در برابر همه دشمنان تا نیمة قرن سیزدهم مقاومت نمود و سرانجام در برابر یورش بزرگ مغولان به سرداری چنگیزخان از پای درآمد. حتی در این ماجرا نیز خزرها دست از مقاومت‌های لجوچانه برنداشتند تا آنگاه که همسایگان دیگر آنها همه در برابر مغولان سرتسلیم فرود آورده‌اند. جمعیت خزرها در اردوی زرین که مرکز آن در قلمرو خزان استقرار یافته بود جذب شد. اما پیش از آشوب مغولان، و هم پس از آن، گروههایی از مردم خزان به سرزمینهای اسلامیک که به زیر یوغ مغولان در نیامده بود کوچیدند و از این راه به ایجاد مراکز یهودی‌نشین اروپای خاوری کمک کرده‌اند.»

۱. بارون جلد سوم صفحه ۲۱۷ و یادداشت.

(اندرو) شاه دوم ۱۲ صادر شد و بهموجب آن یهودیان از تصدی به عملیات ضرب مسکوکات و جمع‌آوری مالیات و نظارت در انحصار سلطنتی نمک ممنوع گشتند. از مضمون فرمان چنین برمی‌آید که پیش از آن تاریخ، بسیاری از یهودیان تصدی این مشاغل خطیز را برعهده داشته‌اند. حقیقت این است که در آن روزگار یهودیان حتی متصدی مناسب عالیتری نیز بودند. خزانه‌داری عواید سلطنتی در زمان اnderه شاه بر عهده حاجی به‌نام کنت تکا<sup>۱۲</sup>، از یهودیان خزر تبار و مالکین پولدار بود که گویا در مسائل مالی و سیاسی نابغه‌ای بشمار می‌آمد. امضای او در ذیل معاهده‌های صلح و قراردادهای مالی مختلف بچشم می‌خورد. از جمله این قراردادها تضیین نامه‌ای است برای پرداخت دوهزار مارک توسط پادشاه اتریش لئوپولد دوم<sup>۱۳</sup> به پادشاه هنگری. این مسئله ما را به‌یاد نقش مشابهی می‌اندازد که یهودی اسپانیائی حسدای بن شپروت در دربار خلیفه قرطبه بر عهده داشت. مقایسه ماجراهای همانند آوارگان فلسطینی در غرب اروپا و آوارگان خزری در شرق آن، مشابهت میان آنها را نمایانتر می‌سازد.

جای آن دارد که این نکته راهم متذکر شویم که اnderه شاه پراثر فشار اشراف که سر به‌شورش برداشته بودند ناگزیر به‌صدور فرمان زرین تن در داد ولی تکا را برخلاف نص صریح فرمان در شغل خود ابقا کرد. حاجب در بارسلطنی این منصب را یازده سال دیگر به‌کمال عزت و خوشی بر عهده داشت تا آنگاه که فشار پاپ بر پادشاه چندان شدت یافت که تکا خود استغفا داد و به‌اتریش پناه برد. در آنجا با آغوش باز او را پذیریه شدند. فرزند اnderه شاه به‌نام بلای چهارم<sup>۱۴</sup> موفق گشت که موافقت و اجازه پاپ را برای باز گردانیدن تکا تحصیل کند. تکا به هنگری بازگشت و در جریان حمله منول بهلاکت رسید<sup>۱۵</sup>.

12. Endre (Andrew) II.

13. Count Teka.

14. Leopold II.

15. Bela IV.

16. *The Universal Jewish Encyclopaedia*, article "Teka,".

من این توجه به ماجراهی تکا را مدیون خانم ساندرز می‌باشم، ظاهراً این ماجرا از نظر مؤلفینی که راجع به خزرها چیز نوشه‌اید دور مانده است.

بیاد داریم که خیلی پیش از ویرانی خزران، طوایفی از خزرها که به‌نام کبر<sup>۱۶</sup> شناخته می‌شوند به مجارها پیوستند و به هنگری مهاجرت کردند. از این گذشته در قرن دهم نیز دوک مجارستانی به‌نام تاکسونی<sup>۱۷</sup> موج دیگری از خزرهای مهاجر را در سرزمین خود پذیرا گشت (فصل ۳ بخش ۹). دویست سال پس از این جریانها، تاریخنگار بیزانسی به‌نام جان سیناموس<sup>۱۸</sup> از لشکریانی سخن می‌گوید که به شریعت یهود عمل می‌کردند و به سال ۱۱۵۴ در دالماسیا با قشون هنگری می‌جنگیدند<sup>۱۹</sup>. شاید شمار اندکی از «یهودیان حقیقی» نیز در هنگری از زمان رومیان باقی مانده بودند ولی تردیدی نمی‌توان کرد که اکثریت بخش همین یهود معاصر از اعتقاد کبر – خزرهای می‌باشد که در دوران اولیه تاریخ هنگری، نقشی چندان مسلط بر عهده داشته‌اند. مردم هنگری به‌شهادت کنستانتین، نه تنها در آن دوران به دو زبان سخن می‌گفتند بلکه رژیم دوگانه پادشاهی – عباره اخراجی همان رژیم خزران – نیز در میان آنان معمول بود. در این رژیم، پادشاه در اقتدارات خود با سردار قشون مشارکت داشت. سردار به‌لقب جولا یا گیولا<sup>۲۰</sup> خوانده می‌شد (نامی که هنوز هم در مجارستان به عنوان اسم اول محمول و متداول است) این رژیم تا پایان قرن دهم ادامه داشت. آنگاه استی芬 قدیس<sup>۲۱</sup> به کیش کاتولیک رومی درآمد و گیولا را شکست داد. این گیولا همچنانکه انتظار می‌رود از خزرها بود؛ «مردی سست عقیدت که از قبول مسیحیت خودداری می‌نمود<sup>۲۲</sup>».

این ماجرا به رژیم دوگانه پادشاهی پایان داد اما نفوذ جامعه خزر یهودی در هنگری همچنان ادامه داشت. انعکاسی از آن نفوذ را در «فرمان زرین<sup>۲۳</sup>» می‌توان یافت که نظیره مجارستانی برای «منشور کبیر<sup>۲۴</sup>» انگلستان است. این فرمان به سال ۱۲۲۲ توسط اnderه

2. Kabar.

3. Taksony.

4. John Cinnamus.

5. Dalmatia.

۶. مأخذ پیشگفته ص ۲۱۲.

7. Jula - Gyula.

8. St. Stephen.

9. *Anonimi Gesta Hungarorum*, quoted by Macartney, P. 188 f.

10. Golden Bull.

11. Magna Carta.

کشاورزی در آن بود و نهچوپانی، و در فراختنی آن تنها سواران مزدوری در حرکت بودند که خدمت امیران متخاصم را بر عینده داشتند، و مردمی که از دست آن امیران می‌گریختند.<sup>۱۸</sup>

طاعون سال ۱۳۴۷-۸ موجب شد که قلع و قمع مردم در سرزمینهای اصلی خزر در میان قفقاز و دون و ولگا تشدید گردد. آنجا که فرهنگ صحرا به عالیترین مدارج خود رسیده بود و برگشت به بربریت، وحشتناکتر از کشورهای مجاور دیگر می‌نمود. چنانکه بارون می‌نویسد: « ویرانی و پراکندگی کشاورزان و صنعتگران و کسبه زحمتکش یهودی خلائی در آن نواحی بجاگی گذاشت که تنها در همین اوآخر روی به پرشدن نماده است<sup>۱۹</sup>. »

تنها خزان ویران گشت، کشور ولگا بلغار و کلیه قلاع باقی‌مانده آلانها و کومانها در قفقاز، و همچنین امارتهای جنوب روسیه (از جمله کیف) نیز به همان سرنوشت گرفتار آمدند. در طول مدتی که از هم پاشیدن اردوانی زرین، از قرن چهاردهم به بعد، ادامه داشت، هرج و مر ج هرچه بیشتر و بدتر گردید. در اغلب صحراهای اروپا مهاجرت تنها راهی بود که بدوی مردم باز بود تا بتوانند جان و مال خود را نجات دهند.<sup>۲۰</sup> مهاجرت به سوی چراغاههای امن‌تر، جریانی بود مستمر و متناوب که تا چندصد سال ادامه داشت. مهاجرت خزرها نیز بخشی از این جریان کلی بود.

چنانکه گفتیم پیش از آغاز این جریان کلنهای خزری در اماکن مختلف اوکراین و روسیه جنوبی، استقرار یافته بودند. در کیف خیلی پیش از تسلط روسها بر آن شهر، و هم پس از واقعه مزبور، جامعه یهودی پر رونقی زندگی می‌کرد. کلنهای مشابه یهودی در پریسلالو<sup>۲۱</sup> و چرنیگو<sup>۲۲</sup> نین وجود داشت. ربی موشه از یهودیان کیف در حوالی سال ۱۱۶۰ در فرانسه مشغول تحصیل بود. ربی ابراهام از

۱۸. بولیاک فصل نهم.  
۱۹. بارون، جلد سوم ص ۲۰۶.  
۲۰. بولیاک، فصل نهم.

بدینگونه استناد و مدارک کافی گواهی می‌دهد که عنصر یهودی جمیعت هنگری - عنصری که هم از جهت عددی و هم به لحاظ نفوذ اجتماعی نقش مسلط را دارد - از اصل خزری می‌باشد. شاید چنین بنظر رسد که هنگری یاتوجه به رابطه دیرین مجارها و خزرها وضع خاصی داشته است لیکن حقیقت این است که آمدن خزرهای هنگری را باید جزوی از یک مهاجرت کلی و دسته جمعی دانست که از صحراهای اروپا - آسیا به سوی غرب یعنی به سوی اروپای خاوری و مرکزی در جریان بوده است. تنها خزرها نبودند که گروههایی از آنها به هنگری آمدند. اینوی از همان پچنگها که مجارها را از منطقه دون فرات از کوههای کارپات رانده بودند در برابر هجوم کومانها ناگزیر گشتدند که اجازه استقرار در سرزمین هنگری را بخواهند. کومنها نیز چون پس از یک قرن در برابر هجوم مغولان قرار گرفتند ناچار برهمان طریق رفتند و کمابیش به چهل هزار تن از آنان با غلامانشان از ملوف پادشاه هنگری، بلا، پناهندگی داده شد.<sup>۲۳</sup>

در زمانهای نسبتاً آرامتر، این حرکت عمومی رو به غرب مردم اروپا - آسیا به صورت فشار و رانده شدن بود و در موقع دیگر صورت یورش و تهاجم بر خود می‌گرفت ولی نتایج حمله مغول را اگر بخواهیم بدزبانی ادبیانه بیان کنیم باید بگوییم که آن در حکم زلزله‌ای بود که به دنبال ریزش کوه پرخیزد. چنگاوران تموچین[\*] که به لقب چنگیزخان خداوند روی زمین خوانده می‌شد دست به کشتار همه جمیعت شهرها می‌زدند تا درس عبرتی برای دیگران باشد و در برابر آنها مقاومت ننمایند. اسیران را در حکم حایلی زنده پیشاپیش خطوط مقدم در برابر دشمن قرار می‌دادند. همه شبکه‌های آبیاری مصب ولگا را که برای خزان برنج و مواد غمده تهیه می‌کرد ویران ساختند و جلگه‌های حاصلخیز را به بیابانهای بیحاصل تبدیل کردند که بعدها از طرف روسها dikoyeh pole نام گرفت: « زمینهای بیکرانی که نه

شناخته شود. زکریا از قبول این پیشنهاد سر باز زد. اما پولیاک اظهار نظر می‌کند که در موارد دیگر «ورود عناصر یهودی - خزر در صف وجوه اعیان کشور مسکوی شاید یکی از عوامل ظمئه «الحاد یهودی» Zhidovstbuyushchik در میان کشیشان و اعیان روس در قرن ۲۶ شاندهم باشد و نیز همین اس احتمالاً در ظهور مذهب سبتيون (به زبان روسی Subbotniki)، که هنوز در میان قزاقها و روسستانیان رواج دارد، مؤثر بوده است.<sup>۲۷</sup>

یکی دیگر از آثار باقیمانده بلت خزر «جمهودان کوهسار»<sup>۲۸</sup> را باید شمرد که در شمال خاوری قفقاز بسر می‌برند. این جماعت ظاهراً در آن هنگام که دیگران از سرزمین اصلی خود پراجنده گشته‌اند در همانجا باقی ماندند. شماره آنها در حدود هشت هزار است که در جوار بقایای اقوام دیرین مانند قبچاقها و اوغزها زندگی می‌کنند. این مردم خود را به زبان تاتی «داغ جفوودی»<sup>۲۹</sup> یعنی جمهودان کوهسار می‌نامند. زبان تاتی را آنان از یکی دیگر از اقوام قفقازی آموخته‌اند و لی معلومات بیشتری درباره آنان در دست نیست.<sup>۳۰</sup>

جوامع دیگر خزری نیز در کریمه و در بعضی جاهای دیگر که در گذشته جزو امپراتوری آنان بشمار می‌رفت باقی مانده‌اند. ولی این بقایا، در مقایسه با جریان اصلی مهاجرت به توافق امپراتوری و مشکلات عظیمی که همین مهاجرت در برابر مورخان و مردمشناسان قرار داده، ناچیز بشمار می‌آیند.

### 36. Sabbath-observers.

۳۷. پولیاک، فصل نهم.

38. Mountain Jews. 39. Dagh Chufuty.

۴۰. این معلومات در مقاله A. H. Kniper: *People of Caucasus* تحت عنوان: در چاپ ۱۹۷۳ دایرة المعارف بریتانیکا مندرج است. در کتاب *Valley of the Forgotten People* از George Sava (لندن ۱۹۴۶) شرحی از داستان ملاقات با جمهودان کوهسار درج شده که اگرچه لحنی شورانگیز دارد ولی متأسفانه اطلاعاتی درباره واقعیتها بدست نمی‌دهد.

اهمی چونیگو نیز در ۱۱۸۱ در مدرسهٔ تلمود لندن درس می‌خواند. در «منظومهٔ سپاهیان ایگور» از یک شاعر روسی در آن روزگار یاد می‌شود که نام او کوگان<sup>۲۳</sup> بوده است. بنظر می‌رسد که این نام اختلاطی از عنوان کوهن (کشیش) و خاقان باشد.<sup>۲۴</sup> چندی پس از خرابی سارکل-که روسها آن را Biela veza می‌نامیدند - خزرها شهری دیگر به همان نام در نزدیکی چونیگو بنا نهادند.<sup>۲۵</sup>

در اوکراین و لهستان نام بسیاری از اماکن قدیمه از کلمه خزر یا زهید Zhid (جمهود) مشتق شده است مانند Kozarewiek، Zydlowo، Zhydowska Vola، Kozarzow، Kozara، Zydaticze و از این قبیل. شاید اینجاها، آبادیهای یا فقط قرارگاههای موقت بوده که جوامع یهودی خزر در حرکت مدام به سوی غرب مورد استفاده قرار می‌داده‌اند.<sup>۲۶</sup> مشابه همین نامها را در آبادیهای کوهستانهای کارپات<sup>۲۷</sup> و تاتاری<sup>۲۸</sup> و نیز در شهرستانهای خاوری اتریش داریم. حتی گورستان کهن یهودیان کراکو<sup>۲۹</sup> و ساندومیر<sup>۳۰</sup> هردو به تام کاویوری<sup>۳۱</sup> خوانده می‌شوند که ظاهراً اصل آن خزر - کبر بوده است.

در عین حال که راه خروجی اصلی خزرها رو به مغرب بود گروههای نیز از کاروان عقب‌افتادند. جوامع یهودی که بویژه در کریمه و قفقاز تا زمان ما باقی مانده‌اند از این قبیل‌اند. در میان حکام دُزکه‌ن خزری Tamatarkha<sup>۳۲</sup> (تامان<sup>۳۳</sup>) که در طرف مقابل کریمه آن سوی تنگه کرج<sup>۳۴</sup> واقع بود از یک سلسه امراض یهودی نام می‌رود که در قرن پانزدهم تحت حمایت جمهوری جنوآ قرار داشتند و سپس فرمانبر تاتارهای کریمه گشته‌اند. آخرین آنها به نام زکریا مذاکراتی را با امیر مسکوی<sup>۳۵</sup> انجام داد. این امیر زکریا را به رویه دعوت کرده بود تاغسل تعیین بگیرد و متقابلًا بعنوان یکی از اعیان روسیه

23. Kogan. 24. Poliak, ch. VII; Baron, vol. III, P. 218 and note.

25. Brutzkus, Jewish Enc. article "chasaren"

26. Schiper, quoted by Poliak. 27. Carpath. 28. Tatra.

29. Cracow. 30. Sandomierz. 31. Kavir.

32. Tamatarkha. 33. Taman. 34. Kerch. 35. Muscovy.

همسایگان لیتوانی<sup>۴۵</sup> آنها در کناره بالتیک، مرزهای خود را بسربعت توسعه می‌دادند و بنابراین نیازمند مهاجرین تازه‌ای بودند تا در این سرزمینها سکونت گیرند و تمدنی شهری بوجود آورند. پس در درجه اول مهاجرت روستائیان و شهرنشینان و پیشه‌وران آلمانی را تشویق کردند و آنگاه در صدد جلب مهاجرینی از سرزمینهای تحت اشغال اردوی زرین<sup>۴۶</sup> مانند ارمانتستان و اسلاموهای جنوبی و خزرها برآمدند. این مهاجرتها همه از روی میل و رغبت انجام نمی‌شد. عده زیادی از اسیران جنگی مانند تاتارهای کریمه نیز جزو دسته‌هایی بودند که برای کشت و زرع اراضی متعلق به اربابان لیتوانی و لهستانی در سرزمینهایی که در جنوب تسخیر کرده بودند اسکان داده شدند. (amarat لیتوانی در اوخر قرن چهاردهم از بالتیک تا دریای سیاه ادامه داشت) اما در قرن پانزدهم ترکهای عثمانی، فاتحین قسطنطینیه، در پیشرفت خود به سوی شمال، آن اربابان را مجبور کردند که این مردم را از املاکی که در نواحی مرزی داشتند به داخل کشور انتقال دهند.<sup>۴۷</sup>

<sup>۴۵</sup>. این دولت با عقد یک رشتہ از معاهدات که نخستین آنها در ۱۳۸۶ به امام رضی متحده گردیدند و مملکت لهستان را تشکیل دادند. برای رعایت اختصار، من تعبیں «جمهوران لهستانی» را درباره هردو کشور بکار خواهیم برد، بدون توجه به آنکه در پایان قرن هجدهم لهستان در میان روسیه و اتریش و پروس تقسیم گردید و مردم آن رسمًا به عنوان اتباع این سه کشور شناخته شدند. در امپراتوری روسیه مناطقی که جهودان از ۱۲۹۲ به بعد در آن سکونت داشتند عبارت بود از نواحی که از لهستان متنزع شده بود به اضافه قسمتی از اوکراین. تنها برخی از طبقات ممتازه یهود اجازه داشتند که در خارج این محدوده زندگی کنند و شمار این گروه به موجب سرشماری ۱۸۹۷ تنها دویست هزار تن بود و حال آنکه شماره یهودیان داخل محدوده که در سرزمین سابق لهستان بودند به پنج میلیون تن بالغ می‌شد.

<sup>۴۶</sup>. لهستان و مجارستان نیز در ۱۲۴۱-۴۲ مدت کوتاهی مورد حمله مغولها قرار گرفتند ولی تحت اشغال دریامند و همین امر تاریخ آینده این کشورها را در راه دیگری انداخت. <sup>۴۷</sup>. پولیاک، فصل نهم.

- ۴ -

نواحی شرقی اروپای مرکزی که جمهوران سیاهی از خزران در آن مأوى و مأمنی برای خود یافتند در اوخر هزاره اول میلادی شروع به کسب اهمیت سیاسی کرده بود.

در حدود سال ۹۶۲ قبایل سلاوونیک اتحادیه‌ای به رهبری پولنها<sup>۴۱</sup> که نیز و مدت‌ترین آنها بودند تشکیل دادند. این اتحادیه هسته‌ای بود که کشور لهستان از آن بوجود آمد. بنابراین دوران اقتدار لهستانیها تقریباً مقارن دوران افول خزران آغاز گشت (سارکل در ۹۶۵ ویران شد). جالب توجه است که یهودیان بنایه روایت افسانه‌ای کهن درایجاد کشور لهستان نقش مهمی داشته‌اند. گفته می‌شود که چون قبایل عضو اتحادیه در صدد پن‌آمدند که کسی را برای پادشاهی برگزینند یک یهودی را به نام ابراهام پرکونیک<sup>۴۲</sup> به این مقام انتخاب کردند.<sup>۴۳</sup> شاید ابراهام مذکور از بازرگانان درس خوانده و مالدار خزر بوده است که اسلاموهای جنگلی خواسته‌اند از تجارب او استفاده برند. شاید هم وی چهره‌ای افسانه‌ای بیش نبوده ولی هرچه هست داستان نمایانگر آن است که جمهوران فراوان بخوردار بودند. دنباله داستان چنین است که ابراهام بافوتنی فوق العاده از تاج و تخت خود یعنی یکی از روستائیان اهل ولایت به نام پیاست<sup>۴۴</sup> چشم پوشید و آن روستائی سلسله تاریخی پیاست را بنیاد نهاد که در لهستان از حوالی سال ۹۶۲ تا ۱۳۷۰ حکومت راندند.

با صرف نظر از اینکه شخصی به نام ابراهام پرکونیک در واقع وجود داشته است یا نه، قرایین عدیده در دست است که نشان می‌دهد یهودی خزران در کشور تازه خود با استقبال گرم مواجه گشته‌اند و وجود آنها برای اقتصاد و اداره امور دیوانی مفتخم تلقی شده است. لهستانیها در لواح حکومت سلسله پیاست، و همچنین

41. Polans.

42. Abraham Prokownik.

44. Piast.

۴۳. بارون جلد سوم ص ۲۱۷.

در تاریکی در شنبه، و جهل نسبت به تعالیم رسمی و غیره، با روش خاص فرقه قرایان تطبیق می‌نماید. بهمین جهت زایاچکوفسکی ترکی‌شناس برجسته زمان ما، قرایان را از نظر زبان، ناتترین نمونه های موجود خزرهای کهن می‌خواند.<sup>۶۴</sup> اما چگونه این فرقه زبان خود را بعد از پانصد سال محفوظ نگاه داشته و حال آنکه بخش اعظم یهودیان خزر آن را بهاد فراموشی سپرده وزبان ییدیش<sup>۶۵</sup> را بهجای آن پذیرفته‌اند در آینده باز سخن خواهیم گفت.

## - ۵ -

ملکت لهستان از همان آغاز حکومت سلسله پیاست وجهه نظر خود را مصممانه به‌سوی غرب دوخت و به‌مدبب کاتولیکی رومی پاییندی نمود. اما این کشور در مقایسه با همسایگان غربی خود از لحاظ فرهنگی و اقتصادی کشوری کمرشد بود. بنابراین سیاست جلب مهاجرین (آلمانیها از مغرب، ارمنیها و یهودیان خزر از مشرق) را پیشه کرد و به‌وسیله ممکن از تشویق آنها فروگذار نمود، از جمله آنکه به‌موجب فرمانیں سلطنتی جزئیات و ظایف و امتیازات خاصی را درباره آنها اعلام داشت.

به‌موجب فرمان مورخ ۱۲۶۴ بولسلاو پر هیزگار<sup>۶۶</sup>، که در ۱۲۳۴ به تأیید کازیمیر کبیر<sup>۶۷</sup> رسید یهودیان از حق نگهداری معاید، مدارس و محاکم خاص خود برخوردار گردیدند و نیز حق داشتن اموال غیرمنقول و اشتغال به هر گونه کسب و کار بدلوهان خود برای آنان شناخته شد. در زمان پادشاهی استفن پتوی<sup>۶۸</sup> (۱۳۷۵-۸۶)، یهودیان از حق داشتن پارلمان ویژه خود بهره‌مند گشته‌اند. در این پارلمان یهودیان سالی دوبار گردهم می‌آمدند و می‌توانستند مالیات‌های را که لازم می‌دانند برای وصول از همکیمان خود وضع کنند. یهودیان خزر، پس از

.۶۴. زایاچکوفسکی به نقل دانلوب ص ۲۲۲.

.۶۵. Yiddish. ۶۶. Boleslav the Pious. ۶۷. Casimir the Great. ۶۸. Stephen Bathory.

از جمله گروههایی که بدین‌سان اجباراً جایجاً گشته‌اند دسته بزرگی از قرایان - یهودیان بنیادگرا - بودند که تعلیمات ربیها را قبول نداشتند. بنابر روایتی که در میان قرایان تا عصر حاضر برقرار مانده جنگاور بزرگ لیتوانی، امیر ویتوتاس<sup>۴۸</sup> (ویتوولد<sup>۴۹</sup>)، در اواخر قرن چهاردهم نیاکان آنها را به عنوان اسیران جنگی از ناحیه سولخات<sup>۵۰</sup> در کریمه به‌این مناطق آورد است.<sup>۵۱</sup> در تأیید این روایت می‌توان یادآوری کرد که ویتوولد در ۱۳۸۸ منشوری درباره حقوق یهودیان ناحیه تروکی<sup>۵۲</sup> صادر کرد و سیاح فرانسوی دولانا<sup>۵۳</sup> «تعداد زیادی از یهودان» را در آنجا یافت که بزبانی جز آلمانی و زبان سایر بومیان، سخن می‌گفتند.<sup>۵۴</sup> آن زبان یک لهجه ترکی بود و هنوز همچنانی است - که در میان زبانهای زنده دیگر نزد یکترین آنها به‌لهجه کومانی<sup>۵۵</sup> می‌باشد که در قلمرو سابق خزر در دوران اردوی زرین بدان سخن می‌گفتند. بنا به‌گفته زایاچکوفسکی<sup>۵۶</sup> این زبان هنوز در محاورات و همچنانی در مراسم نماز و دعا در میان جوامع باقی‌مانده قرایان در تروکی و ولنا<sup>۵۷</sup> و پونیه ویتز<sup>۵۸</sup> و لوتسک<sup>۵۹</sup> و حالیچ<sup>۶۰</sup> معمول و متداول می‌باشد.<sup>۶۱</sup> قرایان مدعی‌اند که پیش از طاعون بزرگ سال ۱۷۱۰ می‌ودو، یا سی و هفت مجتمع یهودی در لهستان و لیتوانی وجود داشته است.

قرایان لهجه کهن خود را «زبان کدری<sup>۶۲</sup>» می‌خوانند همچنانکه دی‌پتاخیا<sup>۶۳</sup> در قرن دوازدهم مساکن آنها را در شمال دریای سیاه «سرزمین کدرها» می‌نامد و شرحی که درباره آنها می‌دهد از نشستن

48. Vytautas. 49. Vitold. 50. Sulkhat.

.۵۱. مأخذ پیشگفته.

52. Troki. 53. De Lanoi.

.۵۴. مأخذ پیشگفته.

55. Lingua Cumanica. 56. Zajaczkowski. 57. Vilna.

58. Poniewiez. 59. Lutzk. 60. Halitch.

.۶۱. به نقل پولیاک، فصل نهم.

62. Kedar. 63. Petachia.

اگر این رقم را حمل بر مبالغه و گزاره‌گوئی بکنیم باز می‌توان حدس زد که جمعیت کل خزر از نیم میلیون کمتر نبوده است. این فضلان تعداد چادرهای بلغارهای ولگا را پنجاه هزار ذکر کرده که نماینده سیصد تا چهارصد هزار جمعیت می‌باشد یعنی کمابیش در همان حدود جمعیت خزران. از سوی دیگر تعداد یهودیان مملکت لهستان - لیتوانی در قرن هفدهم را مورخین معاصر به پانصد هزار تن (پنج درصد کل جمعیت) برآورده کرده‌اند.<sup>۷۱</sup> این ارقام با اطلاعاتی که درباره مهاجرت دور و دراز خزرها از طریق اکرابین تا لهستان - لیتوانی داریم وقتی دهد. این مهاجرت با ویرانی سارکل و استقرار سلسله پیاست در اوایل هزاره اول میلادی آغاز گشت و در دوران فتوحات منولان بن شدت آن افزوده شد و پایان آن کمابیش تا قرن پانزدهم و شانزدهم، که صحراء از جمعیت خالی گشته و خزرها ظاهراً از بسیط زمین برآفتدند، طول کشید.<sup>۷۲</sup> این انتقال جمعیت بتدریج در طی پنج یا شش قرن گاهی یکنده و گاهی بسرعت انجام گردید. اگر ورود عده معتبرهای یهودیان فراری از بیزانس و ممالک اسلامی را به خزران در نظر بگیریم و نیز مقداری افزایش جمعیت خود خزران را نیز بحساب بیاوریم به‌این نتیجه می‌رسیم که انبوهی جمعیت آنان در اویخود، یعنی در قرن هشتم، کمابیش قابل مقایسه با تعداد یهودیان لهستان در قرن هفدهم یعنی چند صد هزار نفر بوده است.

لطیفه‌ای در این ارقام نهان است. بنابر مندرجات مقاله «آمار» در «دانشنامه معارف یهود» مجموع جمعیت یهودیان جهان در قرن شانزدهم تقریباً بالغ بر یک میلیون نفر می‌شد. از اینجا معلوم می‌شود که چنانکه پولیاک<sup>۷۳</sup> و کوچرا<sup>۷۴</sup> و سایرین متذکر شده‌اند<sup>۷۵</sup> در قرون

71. Vetusani, A. (1962), p. 278.

72. آخرین آبادیهای کمین خزر در دنیبر در جریان عصیان قراقباً بدیرپی چمنیکی chmelnicky در قرن هفدهم ویران گردید و بقیه‌السیف اهالی آنها موجب افزایش بیشتر تعداد یهودیانی گردیدند که در نواحی یهودی‌نشین موجود لیتوانی و لیتوانی زندگی می‌کردند.

73. Poliak.

74. Kutschera.

75. Poliak, op. cit., Kutschera, H. (1910).

ویرانی دیار خود، فصل تازه‌ای از تاریخ را آغاز کرده بودند. یکی از شواهد بارز وضع ممتازی که برای جمهودان فراهم شده بود توقیعی است در نیمة دوم قرن سیزدهم احتصالاً توسط پاپ کلمانت چهارم خطاب به یک امیر لهستانی که نام او معلوم نیست صادر شده است. پاپ در این سند اعلام داشته است که مقامات کلیسا‌ی رم بخوبی از وجود تعداد زیادی کنیسه در شهرهای مختلف لهستان اطلاع دارند و می‌دانند که شماره این کنیسه‌ها تنها در یک شهر از پنج کمتر نیست.<sup>۷۶</sup> پاپ اظهار تأسف می‌کند که گزارش شده است که ساختمان کنیسه‌ها بلندتر از کلیساها و مجللتر و مزینتر از آنهاست و پوشش سقف کنیسه‌ها با صفحات سربی رنگین است بطوری که کلیسا‌های کاتولیک در مجاورت آنها فقیر و ناچیز می‌نماید (این گفته بیاد می‌آورده چگونه مسعودی از اینکه منارة مسجد اعظم ایتل بلندترین بنای‌ها است اظهار مسرت می‌کند) واقعیت شکایت پاپ از اینجا پیداست که به‌وجب تصمیم مورخ ۱۲۶۷ نماینده پاپ، کاردینال گیدو<sup>۷۷</sup> نیز مقرر گردید که یهودیان در هر شهر بیش از یک کنیسه نداشته باشند. از این استاد که تقریباً مقارن حمله مغول به خزران در دست داریم چنین برمی‌آید که تا آن زمان عده کثیری از خزرها به لهستان رفته و در چندین شهر بیش از یک کنیسه تأسیس کرده بودند. بنظر می‌رسد که این خزرها در لهستان از رفاه لازم برخوردار بوده و می‌توانسته‌اند کنیسه‌هایی «مجلل و مزین» بنا کنند. در اینجا مسئله تعداد تقریبی و چگونگی ترکیب گروههای مهاجر خزر در لهستان مطرح است. اما راجع به تعداد این مهاجرین اطلاعات قابل اعتمادی در دست نداریم. بیاد می‌آوریم که منابع اسلامی تعداد سپاهیان خزر را در جنگ با مسلمانان سیصد هزار تن ذکر کرده‌اند (فصل ۱ بخش ۷) حتی محتملاً منظور از این شهر، وروکلاو wroclaw یا کراکو cracow بوده است.

76. Guido.

دارد. منابع مجارستانی و لهستانی از یهودیانی که مشاغلی از قبیل متصدی دارالضرب، مستوفی عواید سلطنتی، ناظر انحصار نمک، مأمور وصول مالیات و صراف یعنی بانکدار، داشتند یاد می‌کنند. همانندی این مشاغل نشان از اصل مشترک این دو جامعه مهاجر می‌دهد و چون ما می‌دانیم که قسمت اعظم جهودان هنگری از مبارهای خزان می‌باشدند نتیجه‌ای که باید گرفت روش بنظر می‌رسد.

اسناد کمین نقشی را که یهودیان مهاجر در روتق اقتصادی دو کشور مزبور داشتند منعکس می‌سازد. اهمیت این نقش مایه شگفتی نیست زیرا که در گذشته هم بازارگانی خارجی و عوارض گمرکی منبع اصلی درآمد خزان بوده است. آنها تجارتی داشتند که میزبانان شان فاقد آن بودند و از این رو منطقی بنظر می‌رسد که دربار و اشرف این کشورها برای رایزنی و اداره امور مالی از آنها استفاده کرده باشند. سکه‌های ضرب شده در قرون دوازدهم و سیزدهم با نسبت‌های لهستانی و خط عبری (فصل ۲ بخش ۱ دیده شود) آثاری است که از این فعالیتها بجا مانده است.

هنوز بدروستی معلوم نیست که این سکه‌ها به چه مصروفی می‌رسیده‌اند. بعضی از آنها نام شاه را دارد (مانند لسک<sup>۷۸</sup> و میه‌سکو<sup>۷۹</sup>) و نقش برخی دیگر چنین است: «از سرای امیر ابراهیم بن یوسف» (محتملاً نام خود ضرب کننده و صراف) و در برخی از سکه‌ها فقط یک کلمه دعاگو نه: « توفیق » یا « برکت » نقش بسته است. منابع مجارستانی آن عصر از ضرب سکه‌هایی که نقره آنها را یهودیان فراهم می‌کردند سخن می‌گویند.<sup>۸۰</sup>

مع ذلك بر عکس اروپای غربی فعالیت یهودیان لهستانی منحصر به امور مالی و تجارتی نبود. برخی از مهاجرین پولدار در لهستان جزو ملاکین در آمدند. کنت تکا<sup>۸۱</sup> در مجارستان نیز چنان بود. مثلاً در نزدیکی برسلو<sup>۸۲</sup> پیش از سال ۱۲۰۳ از وجود قصبه‌ای که تمام

78. Leszek. 79. Mieszko.

۸۰. وتولانی ص ۲۲۶-۷. بارون، جلد سوم ص ۲۱۸. پولیاک، کتاب پیشگفتنه.

81. Count Tekla. 82. Breslau.

وسطی اکثریت پیروان کیش یهود از خزان بوده‌اند که بخش بزرگی از آنها به لهستان و لیتوانی و مجارستان و بالکان رفت و جامعه یهودیان شرقی (اروپا) را تشکیل داده‌اند و همینها اکثریت عظیم یهودیان دنیا می‌باشند. حتی اگر هسته اولیه این جامعه با مهاجرینی از نواحی دیگر (چنانکه در زیر خواهیم آورد) در هم شده و عده آنها افزایش یافته باشد، شواهد قویه، مؤید اصل ترکی - خزری آنها می‌باشد و دست کم می‌توان آن را به عنوان یک نظریه درخور بحث جدی تلقی نمود.

دلایل دیگری که چرا نقش اصلی در رشد و تحول جامعه یهودی لهستان و دیگر نواحی اروپایی خاوری را باید عمدتاً به عنصیر خزری منتبه‌دانست، و نه به مهاجرین دیگری که از مغرب به آن نواحی آمده‌اند، در فضول آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما شاید مناسب باشد که در اینجا مطالب زیر را از مورخ لهستانی ادام وتولانی<sup>۷۶</sup> نقل کنیم.

«محققین لهستانی در این نکته توافق دارند که کهنترین مجتمعها را یهودیانی که از کشورهای خزر و روسیه مهاجرت کرده بودند بنیاد گذارده‌اند و بعدها یهودیان دیگر از اروپای جنوبی و غربی فرا رسیده‌اند... دست کم بخش‌هایی از یهودیان (در روزگاران قدیم، بخش اعظم آنها) از مشرق؛ از کشور خزر، و سپس از کیف روسیه آمده‌اند<sup>۷۷</sup>.»

## - ۶ -

آنچه گفته‌یم درباره تعداد جمعیت کفايت می‌کند، حالا ببینیم که در باره ساخت اجتماعی و ترکیب مهاجرین خزر چه می‌دانیم؟ نخستین نکته قابل توجه، مشابهتی است که در میان مشاغل ممتازه خزرهای یهودی در لهستان و مجارستان آن روزگار وجود

76. Adam Vetulani.

77. Vetulani P. 274.

تبديل شدند. اخلاق کشاورزان لهستانی نیز می‌توانند به مهندسین و پسیکوآنالیستها تبدیل شوند.<sup>۸۸</sup>

مع ذلك تغییر شکل یهودیان خزر به صورت یهودیان لهستانی موجب نشد که یکباره رابطه آنها با گذشته خویش قطع گردد و یا هویت خود را از دست بدهند بلکه این تغییر بعنوان تدریجی و زندگانی گرفت و چنانکه پولیاک با بیانی قانع‌کننده نشان داده است برخی از سنتهای مهم زندگی اجتماعی خزرها همچنان در کشور جدید محفوظ ماند. این وضع بیشتر مدیون پیدایش یک ساخت اجتماعی یا روش زندگی بود که در جای دیگری از دنیا پیدا نمی‌شد یعنی تشکیل شهرکهای یهودی که به عربی «Ayarah» و به زبان ییدیش «Shtetl» و به لهستانی «miastecko» نامیده می‌شود. هر سه نام مفید معنای تصفیه است که لزوماً ناظر به کمی مساحت آنها نمی‌باشد (زیرا برخی از این شهرکها وسعت معقولی داشتند) بلکه علامت تصفیه ناظر بر حق خودگردانی محدودی است که مردم این شهرکها از آن پرخوردار بودند.

این شهرکها را نباید با محله‌های یهودی (ghetto) اشتباه کرد. محله عبارت بود از خیابانی یا محوطه‌ای که جهودان بجبور بودند در داخل آن زندگی کنند و اطراف آن را شهری که غیریهودیان در آن می‌زیستند فراگرفته بود. از نیمه دوم قرن شانزدهم به بعد در هر نقطه از جهان مسیحی و نیز در بیشتر بlad اسلامی، محله، مسکن عمومی جهودان بشمار می‌آمد. دیوارهای گردانکرد آن وجود داشت که دروازه‌های آن را شبانگاه می‌بستند. این وضع موجب شیوع بیماری وحشت (کلوستروفوبیا<sup>۸۹</sup>) و ابتلا به محدودیتهای ذهنی بود ولی در عین حال نوعی احساس امنیت نیز در موقع پرآشوب همراه می‌آورد.

۸۸. عکس جریان مهاجرین که در زمینهای بکر مستقر می‌شوند در مورد مهاجرینی صادق است که از کشورهای رشد یافته‌تر به مناطق کم رشد قدر منتقل می‌گردند. Claustrophobia. ۸۹. بیماری که انسان از تنفسی در اتاق یا خانه درسته وحشت می‌کند.

مالکین آن کشاورزان یهودی بودند یاد شده است<sup>۸۳</sup> و از نامهای خزری برخی محلها بر می‌آید که در اوائل کار شمار زیادی از روستائیان خزر در آنها سکونت داشته‌اند.

اسناد قرایان که پیشتر از آن نام بردیم پرتوی نهضتنام کامل بر داستان ایجاد این آبادیها می‌افکند. این اسناد حکایت دارد که امیر ویتلد گروهی از قرایان را که در جنگ به اسارت گرفته بود در کراسنا<sup>۸۴</sup> سکونت داد و خانه و باغ و زمین در فاصله یک و نیم میلی در اختیار آنان گذاشت (اینطور اطمینان نظر شده است که کراسنا همان شهرک کراسنیا<sup>۸۵</sup> در لهستان می‌باشد).<sup>۸۶</sup>

ولی کشاورزی سرنوشت آینده جامعه یهودی نبود. این امر دلایل مختلف داشت. روتق فئودالیسم در قرن چهاردهم بتدریج روستائیان لهستان را به بردگانی تبدیل کرد که از آبادی خود نمی‌توانستند خارج شوند و از حق حرکت محروم بودند. در همان حال، زیر فشاری که مشترکاً از طرف مقامات کلیسا و اربابان فئودال اعمال می‌شد، پارلمان لهستان به سال ۱۴۹۶ یهودیان را از تملک اراضی زراعی منوع ساخت. ولی جریان جدا افتادن یهودیان از کشاورزی باید از خیلی پیشتر آغاز شده باشد. غیر از علل خاصی که ذکر شد (از قبیل تبعیضات مذهبی توأم با انحطاط وضع هفچانان آزاد و تبدیل آنان به سرف) تغییر وضع خزرها، از یک ملت غالباً کشاورز به جامعه‌ای غالباً شهرنشین منعکس کننده پدیده‌ای خاص در تاریخ مهاجرت است. از سوئی در مقابله با شرایط اقلیمی و روشهای کشاورزی متفاوت و از سوی دیگر با دسترسی به فرصت‌های غیرمنتظر برای زندگی راحت‌تر که تمدن شهری آن را نوید می‌داد این مهاجرین طی چند نسل، ساخت شغلی خود را عوض کردند. اعتقاد روستائیان آبروزی<sup>۸۷</sup> در دنیای جدید (امریکا) به پیشخدمت و رستورانچی

۸۳. بارون جلد سوم ص ۲۱۹.

84. Krasna. 85. Krasnoia.

۸۶. پولیاک، فصل هفتم.

87. Abruzzi.

شهرک دیگر می‌رفتند (نام برعی از آنان مانند «ولول زبارزه»<sup>۹۱</sup> هنوز بین زیانها مانده است). شک نیست چنین وضعی در گذشته در خزان نیز برقرار بوده است. باید متذکر بود که نقالان در میان ملل شرقی هنوز هم وجود دارند.

برخی از کسب و کارها در لیستان تقریباً یکسره در انحصار یهودیان بود. از جمله تجارت چوب که می‌دانیم در خزان مهمترین مصالح ساختمانی بود و یکی از اقلام عمده صادرات بشمار می‌رفت. حمل و نقل نیز در انحصار یهودیان قرار داشت. به قول پسولیان<sup>۹۲</sup> «شبکهٔ متراکم شهرکها موجبات تسهیل کار توزیع فراورده‌های صنعتی را در سرتاسر کشور بدوسیلهٔ یک نوع ارابه‌های اسبدار خاص یهودی که با مهارت زیاد ساخته می‌شدند فراهم می‌کرد. این رشتہ از حمل و نقل، خاصه در شرق کشور، تقریباً در انحصار یهودیان قرار داشت و رونق و رواج آن چندان بود که لفظ عربی «بعل عقله»<sup>۹۳</sup> به معنی ارابه به صورت *balagula* در زبان روسی وارد شده است. فقط با به میان آمدن راه‌آهن در نیمه دوم قرن نوزدهم بود که این کسب و کار از رونق افتاد».

این مایه شخصی در ساختن ارابه و کالاسکه نمی‌توانست در محله‌های دربسته یهودیان غرب فراهم گردد، و شکی نیست که اصل آن از خزان بوده است. محله نشینان، مردمی غیرمتحرك بودند، حال آنکه خزان مانند دیگر اقوام نیمه‌صحراء‌گرد از گردونه‌هایی که به اسب یا گاو بسته می‌شد برای انتقال چادرها و اموال و احشام خود استفاده می‌کردند. سوابیده سلطنتی هم که به وسعت یک میدان بود و گنجایش چندصدتن را داشت باهیین وسایل جابجا می‌شد. خزانها از مهارت لازم برای حمل و نقل در نامه‌جارترین جاده‌های موطن جدید برخوردار بودند.

91. Velvel Zbarzher.

۹۲. کتاب پیشگفته فصل سوم.

۹۳. معنی تحتاللفظی آن «ارابچی» است.

چون محله نمی‌توانست از حدود خود خارج شود و توسعه یابد بنچار خانه‌ها را بلند و باریک می‌ساختند و غلبه دائم جمعیت شرایط بهداشتی نامطلوبی را فراهم می‌کرد. مردمی که در چنین معیطی زندگی می‌کردند می‌بایستی از قدرت روحی زیادی برخوردار باشند تا بتوانند عزت نفس خود را حفظ کنند و همه چنین نبودند.

اما شهرک یهودی قصهٔ بکلی جاذی بود. این نوع از مساکن چنانکه اشاره شد تنها در لیستان و لیتوانی وجود داشت و در جای دیگری از دنیا سراغ آن را نمی‌شد گرفت. این شبکه‌ای خودکفایی بودند که همه، یا غالب جمعیت آن یهودی بود. شاید تشکیل این شهرکها از قرن سیزدهم آغاز گشته بود. آنها را می‌توان به عنوان حلقة مفقوده میان مراکز تجاري خزان و مساکن یهودی لیستان تلقی کرد.

ظاهراً نقش اجتماعی و اقتصادی این مجتمعهای نیمه‌شهری و نیمه‌روستائی در هر دو کشور به یک سان بوده است. در خزان، و بعداً در لیستان، این شهرکها زنجیره‌ای از مراکز تجارتی و بازارگاهها را تشکیل می‌دادند که نقش واسطه را در برآوردن نیازمندیهای شهرهای بزرگ و روستاهای برعهده داشتند. در این شهرکها بازار مکاره‌های منظمی دایر بود و از گاو و گوسفند تا اجنباس ساخته شده در شهرها و فراورده‌های مناطق روستائی در معرض معامله و مبادله قرار داشت. این شهرکها مراکزی بودند که در آنها پیشه‌وران، از چرخ‌ساز تا آهنگر و نقره‌گر و درزی و قصاب و آسیابان و نانوا و شمعدان‌ساز، دستاوردهای خود را عرضه می‌کردند. در این شهرکها برای بیسوادان، کاغذنویس و برای مؤمنان، کنیسه و برای مسافران، منزل آماده بود و نیز در هر شهرک یک «حدر»<sup>۹۴</sup> وجود داشت که به عنوان مدرسه مورد استفاده قرار می‌گرفت. حدر در عربی به معنی اتاق است.

نقالان دوره‌گرde و شعرخوانان توده‌ای در لیستان از شهرکی به

90. Heder.

روی عرقچین هم کلاهی به نام استریمل (Streimel) می‌گذاشتند که آن را بطرزی استادانه و به شکلی مدور می‌دوختند و با پوست رو باه لبه دوزی می‌کردند. این کلاه را خزان از قراقوان و یا اینان از آنان آموخته بودند. همچنانکه پیشتر گفته شد تجارت پوست رو باه و سمور که در خزان رواج داشت در لهستان نیز تقریباً در انحصار یهودیان درآمد. اما زنان تا نیمه‌های قرن نوزدهم دستاری سفید و بلند بر سر داشتند درست مانند یولق<sup>۹۵</sup> زنان قراق و ترکمن<sup>۹۶</sup>. (اسروزه زنهای یهودی مقدس به جای دستار، کلاه‌گیسی بر سر می‌گذارند و این کلاه‌گیسی را از موهای خودشان که به هنگام عروسی می‌تراشند درست می‌کنند). در این مناسبت تکته دیگری را هم – اگر چه تا حدی مشکوک است – می‌توان یاد کرد و آن ولع عجیبی است که یهودیان لهستان به ماهی شکم پر کرده (gefüllte fish) دارند. این ولع به لهستانیهای غیریهودی نیز سرایت کرده و این خوراک را بدغذای ملی مبدل ساخته است. در مثل می‌گویند که شبه بی‌مahi نمی‌شود. آیا این مسئله هم خاطره دور و دراز از زندگی در کنار بحر خزر را منعکس می‌کند که ما هی غنای عمدۀ آنان را تشکیل می‌داد؟ در ادبیات و فولکلور یهودی از زندگی در شهرکها با نوعی حسرت و لحنی رمانیک یاد می‌شود. در یکی از بررسیهای جدید<sup>۹۷</sup> در پیامون آداب و رسوم شهرکها و مراسم پر شور و شعف شبه چنین می‌خوانیم:

«هر کس هرجا باشد می‌کوشد تا بموقع خود را به خانه برساند و شبه را نزد خانواده بسر برد. دوره‌گردهائی که در میان آبادیها مسافت می‌کنند، خیاطهای دوره‌گرد، کشاشان، پینه‌دوزان، کاسبانی که در سفرند با عجله بساحت خود را فرامی‌چینند و طوری می‌کنند که پیش از غروب روز

95. Jauluk

۹۶. مأخذ پیشگفتۀ.

97. Zbrowski, M., and Herzog, E. (1952), P. 41.

دربردی دری از دیگر حرفه‌های خاص یهودیان اداره مسافرخانه‌ها و آسیابها و تجارت پوست را باید شمرد که هیچ‌کدام از این مشاغل در محله‌های یهودی نشین اروپای غربی پیدا نمی‌شد.

این بود طرح کلی ساخت اجتماعی شهرک یهودی در لهستان. برخی از مشخصات آن را در شهر – بازارهای کهن هر یک از کشورها می‌توان دید ولی برخی دیگر نماینده پیوند ویژه‌ای با شهرهای خزان است که درباره آنها اطلاعاتی، اگر چند اندک، بدست داریم و احتمالاً سمشق و نمونه اصلی شهرکهای لهستانی بوده‌اند.

بدفهم است اینگونه مشخصات ویژه، باید کنیسه‌های ساخته شده از چوب در این شهرکها را نیز افزود. کنیسه‌های مزبور به شیوه پاگودا طرح‌بیزی شده و کمترین آنها از قرنهای پانزدهم و شانزدهم است. ساختمان این کنیسه‌ها بکلی از شیوه معماری محلی و هم از شیوه معماری کنایس یهودیان غربی، که بعدها در محله‌های یهودی نشین لهستان از آن اقتباس شد، جدا می‌باشد. آرایش داخلی این کنیسه‌های کهن نیز با آنچه در اندرون کنایس محله‌های یهودی غرب معمول است فرق دارد. دیوارهای کنیسه‌های مورده بحث با نقش عربانه (ارابیک) و نیز با تصویر چانوران پوشانیده شده و نفوذ ایرانیان را در کارهای هنری مجار – خزر منعکس می‌سازد. (فصل ۱ بخش ۳) و نیز شیوه تزئینی آن نماینده تأثیر مهاجرین ارمنی در لهستان می‌باشد.<sup>۹۸</sup>

لباسهای سنتی یهودیان لهستان نیز بروشنی تمام از اصل شرقی خود خبر می‌دهد. فقطان ابریشمین و بلند، شاید تقلیدی از نیم‌تنه‌های اشرف لهستان تلقی شود که از جامه مغولهای اروپی زرین اقتباس گردیده است. (مبد تقسیمات سیاسی را نمی‌شناسد) ولی ما می‌دانیم که اقوام صحراء‌گرد خیلی پیش از این تاریخ فقطان می‌پوشیده‌اند. عرقچین (یارمولکا) تا همین ایام مورد استفاده یهودیان اهل تقدس و نیز اوزبکها و سایر اقوام ترک در اتحاد شوروی می‌باشد.

۹۸. همان مأخذ.

میان دو کشور شد<sup>۱۰۱</sup>. بدین ترتیب بازرگانان در مسافت‌های خود با شرایط و اوضاع و احوال نواحی مورده نظر برای سکونت آشناشی پیدا می‌کردند و می‌توانستند با مالکان اراضی که طالب مستأجر بودند تماس حاصل کنند. مالکان با این قبیل یهودیان پولدار و محترم (که ما را به یاد ابراهام پروکونیک<sup>۱۰۲</sup> «می‌اندازد») قرارداد می‌بستند تا در آن املاک سکونت کنند و سکنه دیگری را هم با خود بیاورند. قاعده‌تاً این یهودیان پولدار به سراغ افرادی می‌رفتند که با آنها در یک محل زندگی می‌کرده‌اند<sup>۱۰۳</sup>. مجتمعها از تعدادی کشاورز، پیشه‌ور و صنعتگر، تشکیل می‌شدند و کمابیش خودکفا بودند. بدینگونه شهرک یهودی خزری به سرزمین لهستان انتقال می‌یافتد. کشاورزی کم کم رو به زوال می‌رفت ولی تا آن هنگام سکنه شهرکها دیگر، کاملاً با شرایط جدید زندگی خو گرفته بودند.

بنابراین پیشروان یهودیت معاصر پند کهن را بکار بستند که گفته‌اند: به دنبال افق‌های نوین بروید ولی از هم جدا مشوید.

102. Abraham Prokownik.

۱۰۱. ایضاً فصل هفتمن.

۱۰۳. پولیاک فصل سوم.

جمعه به خانه برستند.

همینطور که خلائق رو به سوی خانه می‌روند شما سپه در کوچه فریاد می‌زنند: «یهودیان، به گرمابه‌ها!» شما کارمند کنیسه است که وظایف گورکن و فراش را با هم بر عهده دارد. او نه از جانب خود بلکه از سوی مرجعی بالاتر سخن می‌گوید زیرا که فریاد «یهودیان به گرمابه‌ها» به منزله فرمانی تلقی می‌شود..

جاندارترین یادآور زندگی در شهرک یهودی، اختلاط سورئالیستی واقعیتها و افسانه‌ها در نقاشی و لیتوگرافی مارک شاگال<sup>۹۸</sup> می‌باشد که سمبولهای عهد عتیق را در کنار ارابه‌چیهای ریشوی شلاق بدست و حاخامهای محزون با ققطان و عنقرچین، مجسم می‌سازد.

شهرکها مجتمعهای عجیبی بودند که از اصل عجیب خود حکایت می‌کردند. برخی از شهرکهای اولیه را احتمالاً اسیران جنگی مانند قرایان تروکی<sup>۹۹</sup> بنا نهاده بودند. اشراف لهستانی و لیتوانی علاوه‌مند بودند که این اسیران را در زمینهای بایس خود اسکان دهند. اما اکثریت این قرارگاهها نتیجه مهاجرت عمومی از کشتزارهای بزرگی بود که تبدیل به بیابان شده بودند. پولیاک می‌نویسد: «پس از فتح مغولان، که آبادیهای اسلامی به سوی غرب رانده شدند شهرکهای یهودی خزرها نیز با آنها رفتند».<sup>۱۰۰</sup>

پیشگامان مساکن جدید، احتمالاً بازرگانان پولدار خزر بودند که همواره از لهستان عبور می‌کردند و از جاده‌های پر رفت و آمد بازرگانی تا مجارستان می‌رفتند. مهاجرت مجارها و کبرها به سرزمین هنگری موجب تقویت رشد روزافزون مجتمعهای خزر در لهستان گردید. لهستان با مجتمعهای یهودی تبدیل به یک منطقه ترانزیتی در

98. Marc Chagall. 99. Troki.

۱۰۰. پولیاک فصل سوم.

در اواخر هزاره اول میلادی مهمترین مراکز زندگی یهودیان اروپای غربی در فرانسه و اراضی راین بود<sup>۱</sup>. برخی از این جوامع احتمالاً در ایام حکومت رم تشکیل شده بود زیرا که در فاصله میان ویرانی اورشلیم و انحطاط امپراتوری رم، یهودیان در بسیاری از شهرهای بزرگ‌تر زیر سلطه این امپراتوری، مسکن گزیده بودند. این اجتماعات بعدها با رسیدن مهاجرین تازه از ایتالیا و افریقای شمالی تقویت گردید. از قرن نهم بداین طرف استادی داین بر وجود جوامع یهودی در سرتاسر فرانسه، از نورماندی تا پروانس و مدیترانه، در دست داریم.

یکی از این گروههای یهودی حتی از کanal مانش گذشت و در اوایل هجوم نورمانها در انگلستان استقرار یافت. ظاهراً این گروه را ویلیام فاتح به انگلستان دعوت کرده بود<sup>۲</sup> زیرا که او به پول و فعالیت‌های تجاری آنان احتیاج داشت. سرگذشت این گروه را بارون بدینگتون خلاصه کرده است:

«آنها تدریجاً به صورت یک صنف «رباخواران سلطنتی» درآمدند که کار اصلی‌شان فراهم‌آوردن اعتبارات لازم برای امور سیاسی و اقتصادی بود. رباخواران پس از گردآوردن ثروت‌های گزاف از راه تحملی برهه‌های فاحش پول، سرانجام مجبور شدند که آنچه خورده بودند بالا بیاورند. پولهای آنان به طرق مختلف توسط دولت تصرف شد. رفاه دیرپایی بسیاری از خاندانهای یهودی، شکوه و جلوه خانه‌ها و جامه‌های آنان و نفوذی که در مشاغل دولتی داشتند، حتی صاحب‌نظران تجربه آموخته را از توجه به مخاطرات عمیق بی‌اعتنایی به خشم و نفرت روزافزون بدھکاران در طبقات

۱. در این حساب جهودان اسپانیا که طبقه‌ای جداگانه بشمار می‌آیند و در نهضت‌های مهاجرت که مورد علاقه ماست شرکت نکرده‌اند منظور نشده‌اند.  
۲. William of Malmesbury از *De gestis regum Anglorum* به نقل

Baron ، جلد چهارم صفحه ۲۷۷.

## از کجا؟



- ۱ -

دو واقعیت مهم از بررسی ما روشن می‌گردد: ناپدید گشتن ملت خزر از زیستگاه تاریخی خود از یک سوی، و هم‌مان با این واقعه، ظهور بزرگترین مراکز تجمع یهودیان در مناطق مجاور شمال غربی خزان، که از آغاز دیسپوره نظری آن دیده نشده بود. بدیهی است که این دو واقعه بهم مرتبط می‌باشد و مورخان معتقدند که مهاجرت از خزان باید موجب نشو و نمای یهودیت در لهستان شده باشد. این نظر را دلایلی که در چند فصل گذشته بر شمرده‌یم تأیید و تقویت می‌کند. آنچه هنوز مورخان درباره آن اطمینان کامل ندارند میزان تأثیر مهاجرت مذبور در این امر است. یعنی کثرت و انبوهی مهاجرین خزر در مقایسه با دسته‌های مهاجر یهودیان غرب و سهم هریک از این دو در تکوین مشخصات موروثی جامعه یهودی افزایش دارند.

بعبارت دیگر، این واقعیت که عدهٔ کثیری از خزان به لهستان کوچیده‌اند امری ثابت و مناقشه‌ناپذیر می‌باشد اما آنچه جای سؤال باقی می‌گذارد این است که آیا مهاجرین خزر بودند که قسمت اعظم مجتمعهای یهودی نشین را بوجود آورده‌یا آن مهاجرین را فقط باید هسته اصلی مجتمعها محسوب کرد؟ پاسخ این پرسش متوقف خواهد بود براینکه تصویری درخصوص میزان مهاجرت «يهودیان واقعی» از سوی غرب داشته باشیم.

به همان توالی حزن انگیز حوادث منجر گردید. این قصه وحشتناک همواره با ماه عسل آغاز می شد و با طلاق و خونریزی پایان می یافت. در ابتدای امر ناز چهودان را می کشیدند و امتیازات و مزایای خاصی به آنان داده می شد. اشخاص محترم، کیمیاگران درباری، همه از چهودان بودند زیرا که تنها آنان از این راز آگاه بودند که چگونه می توان چرخهای اقتصاد را بحرکت درآورد. سسیل روٹ<sup>۵</sup> می نویسد: «در قرون مظلمه، بازرگانی اروپای غربی بیشتر در دست چهودان بود. تجارت برده نیز از این حکم مستثنی نبود. در استاد کارولنثی<sup>[\*]</sup> [چهود و بازرگان] به صورت دو کلمه مترادف، به جای هم بکار می رود»<sup>۶</sup> اما با رشد طبقه بازرگانان محلی، چهودان بتدریج نه تنها از مشاغل پر رونق تر بلکه حتی از انواع سنتی تجارت نیز معروف گشته و در حقیقت تنها شغلی که برای آنان باقی ماند همان وام دادن در مقابل اخذ بهره بود... ثروت آزاد کشور را چهودان می مکیدند ولی هر چند گاه یک بار مجبور می شدند که آنچه را که خورده اند به خزانه کشور بازگردانند...»<sup>۷</sup> شایلوک<sup>۸</sup> خیلی پیش از دوران شکسپیر ضربالمثل شده بود.

در آن دوران ماه عسل، در ۱۹۷ شارلمانی هیأتی تاریخی به منظور عقد معاہدة دوستی به بغداد نزد هارون الرشید فرستاد<sup>[\*]</sup>. در این هیأت یک یهودی به نام اسحق و دو تن از اشراف مسیحی عضویت داشتند. اما چون پایان تلغی این ماجرا فرا رسید فیلیپ زیبا<sup>۹</sup> در ۱۳۵ همه چهودان را از فرانسه بیرون ریخت. هر چند که بعد از اعداء از آنان اجازه بازگشت به آن کشور را پیدا کردند ولی از تعقیب و آزار مصون نماندند چنانکه در پایان همان قرن، جامعه یهودی فرانسه تقریباً نابود شده بود.<sup>۱۰</sup>

##### 5. Cecil Roth

۶. سسیل روٹ (۱۹۷۳).

۷. سسیل روٹ مأخذ بیشکفته.

۸. Shylock. قبرمان مشهور نمایشنامه تاجر ولیزی.

9. Phillip Le Bel.

۱۰. جامعه امروزین یهودیان در فرانسه و انگلستان توسط گروهی که در قرون شانزدهم و هفدهم از چنگ اکتزیسیون اسپایانا گریخته بودند تشکیل شده است.

از کجا؟ مختلف اجتماع و اتكاء انحصاری یهودیان به حمایت اربابان دولتی خود بازمی داشت... سروصدای عدم رضایت و بالا گرفتن کار به صورت شورشی خشونت آمیز در ۱۱۸۹-۹۰، فاجعه نهائی تبعید یهودیان در ۱۲۹۰، را پیشگوئی می کرد. پیشرفت و رویق بر قاعده یهودیان در انگلستان و شکست و انحطاط سریعتر آنها که در مدت کوتاه ۲۲۵ سال انجام پذیرفت (۱۰۶۶-۱۲۹۰) شرایط لازم را برای شکل دادن به سرنوشت یهودیان غربی در دوران مهم نیمه اول هزاره دوم میلادی فراهم آورد.<sup>۱۱</sup>

مثال انگلستان آموزنده است زیرا که مدارک منبوط به تاریخچه جوامع یهودی انگلستان در مقایسه با سایر جاهای اروپا وضع استثنائی دارد و بسیار کامل می باشد. نکته مهمی که از مطالعه وضع انگلستان می توان دریافت این است که نفوذ اجتماعی - اقتصادی یهودیان هیچ مناسبی با تعداد اندک آنان نداشت. ظاهراً شمار یهودیان انگلستان پیش از رانده شدن آنها در ۱۲۹۰ هیچ گاه از ۲,۵۰۰ تن تجاوز نمی نمود.<sup>۱۲</sup> این گروه کوچک در قرون وسطی نقش سهی را در اقتصاد انگلستان برعهده داشت، خیلی مهتر از آنکه یهودیان لهستان با تعداد کثیر خود در آن کشور داشتند و در عین حال یهودیان انگلستان از شبکه شهرکهای مانند لهستان، که صنعتگران خردپا و پیشهوران و کارگران و سورچیان و مسافرخانه داران را از قشر پایین طبقه متوسط برای آنها فراهم می آورد، محروم بودند و ریشه ای در میان مردم نداشتند. در این مسأله اساسی، انگلستان انجوین<sup>[\*]</sup> تحولات اروپای غربی را در خود خلاصه کرده بود. یهودیان فرانسه و آلمان نیز بر همان راه رفتند. موقتیهای شغلی آنان نامتناسب و نامتعدل بود. وضع در هم‌جا

۳. بارون، جلد چهارم ص ۷۵-۶.

۴. بنایه برآورده کلاسیک جوزف جیکوبز در *The Jews of Angevin England* بر مبنای مدارک منبوط به اسامی خانوادگی چهودان و استاد دیگر. (به نقل بارون مجلد چهارم صفحه ۷۷).

- ۴ -

اگر به تاریخ یهود در آلمان مراجعه کنیم نخستین نکته‌ای که توجه ما را بخود جلب می‌کند این است که «میچ تاریخ تحقیقی جامعی از یهودیت آلمان در دست نداریم... جرمیکا جودائیکا ۱۱ به لحاظ ارجاع به مأخذ تاریخی کتاب خوبی است و تا ۱۲۳۸ تک تک جوامع را روشن می‌سازد»<sup>۱۲</sup> البته این روشنائی بقدر کافی قوی نیست ولی به هر حال کیفیت پخش جوامع غربی یهود را در آلمان در دوران خطیری که مهاجرت یهودیان خزر به لهستان بدآوج خود نزدیک می‌گشت، نشان می‌دهد.

یکی از کهنترین اسناد مربوط به این جوامع در آلمان از کالونیموس<sup>۱۳</sup> نامی یاد می‌کند که در ۹۰۶ با خویشاوندان خود از لوکا<sup>۱۴</sup> در ایتالیا به ماینس<sup>۱۵</sup> مهاجرت کرده است. تقریباً در همان ایام سخن از یهودیان در اسپیرز<sup>۱۶</sup> و ورسس<sup>۱۷</sup> و کمی دیرتر در جاهای دیگر مانند ترمهوس<sup>۱۸</sup> و متز<sup>۱۹</sup> و استراسبورگ<sup>۲۰</sup> و کلنی می‌رود که جمله در باریکه کوچکی از الزاس در امتداد دره راین واقع می‌باشد. جهانگرد یهودی بنیامن تطلی (فصل ۲ بخش ۸ دیده شود) این منطقه را در اواسط قرن دوازدهم دیده و چنین نوشت: «در این بلاد بسیاری از اسرائیلیان هستند؛ مردمانی خردمند و توانگر»<sup>۲۱</sup> اما این «بسیاری» درواقع چقدر بوده است؟ تعدادی اندک، چنانکه خواهیم دید.

پیشتر، یعنی تقریباً در سالهای ۹۶۰-۱۰۳۰ در ماینس کسی به نام ربی گرشوم بن یهودا<sup>۲۲</sup> زندگی می‌کرده است که به لحاظ علم و فضل «نور دیسپوره»<sup>۲۳</sup> لقب یافته بود و ریاست روحانی جامعه یهودی

11. *Germanica Judaica*.

۱۲. بارون، جلد چهارم ص ۷۷۱.

۱۳. Kalonymous. ۱۴. Lucca. ۱۵. Mayence. ۱۶. Spires.

۱۷. Worms. ۱۸. Trèves. ۱۹. Metz.

۲۰. همان مأخذ ص ۷۳.

۲۱. Gershon Ben Yehuda. ۲۲. Light of Diaspora.

فرانسه و راین آلمان را بر عینه داشت. در حوالي سال ۱۰۲۰ گر شوم شورائی از حاخامها در ورسس تشکیل داد که فرمانهای چندی صادر کرد. از جمله آنها فرمانی دایر ب تحريم تعدد زوجات بود (که به هنر حال از مدت‌ها پیش متروک شده بود). این فرمانها ضمیمه‌ای نیز داشتند مشعر بر اینکه در موقع ضرورت هر حکمی را به موجب تصمیم «مجمعی صد نفره از نماینده‌گان کشورهای بورگندی، نورماندی، فرانسه و شهرهای ماینس، اسپیرز و ورسس» می‌توان لغو کرد. در اسناد مذهبی دیگری نیز که مربوط به همان زمان است تهی از همین سه شهر نام برده شده و می‌توان چنین نتیجه گرفت که جوامع دیگر یهودی در اراضی راین در اوایل قرن یازدهم هنوز چیز قابل ذکری بشمار نمی‌آمدند.<sup>۲۴</sup>

در اواخر همان قرن، جوامع یهودی آلمان در جریان غوغای عوام که همگام با جنگ اول صلیبی مورخ ۱۰۹۶ بوقوع پیوست بزحمت از نابودی تمام و تمام خلاص یافت. ف. بارکر<sup>۲۵</sup> روحیه یک جنگجوی صلیبی را با بیانی پرقوت که کمتر در صفحات انسیکلوپدی بритانیکا دیده می‌شود وصف کرده است:

«او ممکن بود همه را بکشد تا آنگاه که تا قوزک پا در خون فرورود و آنگاه شب‌هنجام بزانو درافتند و از شوق در درگاه حق تعالی بگریه درآید. مگر نه سرخی او از خونی بود که از گردش چرخشت پروردگار جاری می‌شد؟»

يهودیان سرزمین راین در این چرخشت گین کردن که تقریباً هدهشان را چندان فشرد تا قالب تمی کردند. از طرف دیگر خود یهودیان نیز در نوعی دیگر از جنون عام گرفتار آمدند و آن عطش بیمارگونه‌ای از برای شهادت بود. بنا بر روایت تاریخ‌نویس عبری به نام سلیمان بار سیمون، که قول او معمولاً معتبر شناخته می‌شود،<sup>۲۶</sup>

23. Kutschera p. 233.

24. F. Barker.

۲۵. مقاله Crusades در چهاردهمین چاپ جلد ششم ص ۷۷۲.  
۲۶. بارون، جلد چهارم ص ۹۷.

و این دو شهر (و در درجه سوم اسپیز) تنها مراکز یهودی نشین مهمی بودند که پیشتر نامشان در فرمانربی گشوم ذکر شده بود. یدینگونه درمی‌یابیم که جامعه یهودی در سرزمین آلمان حتی پیش از جنگ اول صلیبی به لحاظ تعداد اندک بود و از همین تعداد اندک هم پس از آنکه از «چرخشت پروردگار» گذر کردند، کاسته شد. در شرق راین، در آلمان مرکزی و شمالی، نه در آن روزگار و نه تا مدت‌ها پس از آن، هیچ جامعه یهودی اصلاً وجود نداشت. اینکه مورخین یهودی از قدیم چنین تصور می‌کردند که جنگ اول صلیبی ۱۰۹۶ تمام یهودیان آلمان را جارو کرد و موجب مهاجرت دسته‌جمعی آنان به لهستان گردید افسانه‌ای بیش نیست؛ و به تعبیر دیگر فرضیه‌ای است موقت، که اختراع آن بدین سبب بوده است که از تاریخ خزان چیزی نمی‌دانسته‌اند و بنابراین راه دیگری نداشته‌اند تا بتوانند تصرکن یکباره و بی‌سابقه یهودیان را در اروپای شرقی – که معلوم نبود از کجا آمده‌اند – توجیه کنند. و حال آنکه در هیچ یک از منابع آن روزگار، حتی یک بار سخن از مهاجرت دسته‌های بزرگ و یا کوچک یهودی از سرزمین راین به نواحی شرقی داخل آلمان نمی‌رود تا چه رسد به مهاجرت دور و دراز آنان تا لهستان.

سیمون دوبنیو یکی از مورخان مکتب قدیم می‌گوید: «جنگ اول که جماعات مسیحی را به سوی آسیا در مشرق بحرکت درآورد در همان حال جماعات یهودی را نیز به سوی اروپای شرقی راند.<sup>۲۹</sup>» ولی همین نویسنده چند سطر پائین‌تر اعتراض می‌کند که: «در برآرۀ چگونگی این مهاجرت که به لحاظ تاریخ یهود آن همه اهمیت دارد هیچ‌گونه اطلاع دست اول در اختیار نداریم<sup>۳۰</sup>» در مقابل باید گفت اطلاعات فراوانی درباره جوامع یهودی که در معرض صدمات جنگ اول و جنگ‌های دیگر صلیبی واقع شدند در دست داریم و می‌دانیم که برخی از آنان خودکشی کردند و برخی دیگر در صدد مقاومت

29. Simon Dubnov (1926) p. 427.

۳۰. همان ص ۴۲۸

یهودیان ماینس در غوغای عوام گرفتار آمدند و بین مرگ یا قبول تعیید مخین گشته‌ند و آنان با تصمیم بر خودکشی دسته‌جمعی خود را سرمتش دیگران قرار دادند.<sup>۲۷</sup>

«با تقلید دسته‌جمعی از آمادگی ابراهیم در قربانی کردن اسحق، پدران فرزندان خود را و شوهران زنان خود را ذبح کردند. این اعمال ناگفتنی وحشتناک و دلیرانه را به صورت آئین مذهبی قربانی با کاردهای ویژه تین شده مطابق احکام شرع یهود، انجام می‌دادند. در بسیاری مواقع، مراجع بزرگ مذهبی که براین قربانی دسته‌جمعی نظارت می‌کردند آخرین افرادی بودند که به دست خود خویشن را می‌کشتند... در این جنون عام که با شور و لهیب شهادت تقدیس یافته و وعده حتمی بهشت و مشبات اخروی در برآرش قرار داشت تنها یک چیز مهم بود و آن اینکه انسان پیش از مرگ در دست دشمنان نابکار نیفتند و در بن‌بست دو راهه قتل و قبول مسیحیت گیر نکرد.»

حال توجه خود را از خونهای لخته شده به‌آمار معطوف داریم و بکوشیم تا تقریبی از بزرگی جوامع یهودی آلمان بدست آوریم: منابع عبری از ۸۰۰ قربانی (ذبح یا خودکشی) در ورس و ۹۰۰ تا ۱۳۰۰ قربانی در ماینس سخن می‌گویند. البته بسیاری هم بودند که غسل تعیید را بن مرگ ترجیح داده، به مسیحیت گرویدند. منابع ما تعداد یهودیانی را که جان بدر برده‌اند مشخص نمی‌کنند و نیز نمی‌توان مطمئن بود که این منابع در شماره شهیدان گرافگوئی نکرده باشند. بارون از محاسبات خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «کل جمعیت هر یک از جوامع یهودی بزحمت از تعدادی که تنها برای کشتگان ذکر کرده‌اند تجاوز می‌نموده است<sup>۲۸</sup>» بنابراین کسانی که در ورس یا ماینس زنده جان پدر برده بیش از چند صد تن نبودند

۲۷. همان مأخذ ص ۱۰۴.

۲۸. همان مأخذ ص ۱۰۵ یادداشت ۲۹۲.

مندرج در تواریخ، و باز هم تکرار می‌کنیم که حتی کلمه‌ای درباره مهاجرت جهودان در مسیر آلمان شرقی وجود ندارد. آلمان شرقی به گفته مایسنس هنوز «سرزمینی خالی از یهود»<sup>۴۰</sup> بود و تا چند قرن دیگر نیز به همین صورت باقی ماند.<sup>۴۱</sup>

— ۳ —

قرن سیزدهم یک دوران بسیار نسبی بود. ما برای نخستین بار از وجود یهودیان در نواحی مجاور سرزمین راین اخباری می‌شنویم: در پلاتینیت<sup>۴۲</sup> در سال ۱۲۲۵، فرایبورگ<sup>۴۳</sup> در ۱۲۳۰، اولم<sup>۴۴</sup> در ۱۲۴۳، هایدلبرگ<sup>۴۵</sup> در ۱۲۵۵، وغیره.<sup>۴۶</sup> ولی این مهلت‌کوتاهی بیش نبود، زیرا که قرن چهاردهم بدینتیهای دیگری برای یهودیان فرانسه و آلمان بسراه آورد.

اولین مصیبت عبارت بود از بیرون رانده شدن همه یهودیان از املاک سلطنتی فیلیپ زیبا. فرانسه از یک بحران اقتصادی رنج می‌برد و بر سبیل معمول، این بحران اقتصادی با کاهش ارزش پول و ناراحتیهای اجتماعی تواًم بود. فیلیپ می‌کوشید که این بیماری را با روش مالوف اعمال فشار بر یهودیان درمان بخشد و آنان را مجبور به پرداخت صد هزار لیور در سال ۱۲۹۲ و دویست و پانزده هزار لیور در سال‌های ۱۲۹۵ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۵ کرد. آنگاه برای بیهود وضع مالی نابسامان دست به تصمیم نهاد دیگری زد. در ۲۱ ژوئن ۱۳۰۶ دستوری سری صادر کرد که کلیه یهودیان کشور را در روز معینی بازداشت و بعد از مصادره اموال از کشور اخراج کند. این دستور در ۲۲ ژوئیه به موقع اجرا گذاشته شد و همه یهودیان را در طی چند هفته از کشور بیرون ریختند. فرانسیان به نواحی دیگری در فرانسه، خارج از قلمرو املاک سلطنتی، مهاجرت کردند مانند پروانس<sup>۴۷</sup>,

40. *Judenrein*.

41. Mieses (1424) p. 275. 42. Palatinate.

43. Freiburg.

44. Ulm. 45. Heidelberg.

47. Provence.

۴۶. همان مأخذ ص ۲۷۴-۵.

۳۳. بارون، جلد چهارم ص ۱۲۹.

34. Book of Remembrance. 35. Ephraim Bar Jacob.

36. Wolkenburg.

۳۷. همان مأخذ ص ۱۱۹.

38. Solomon Bar Simon.

۳۹. همان مأخذ ص ۱۱۶.

برآمدند و بطرزی فجیع کشته شدند و آنانکه جان سالم بدر برند طالع می‌بینون خود را منهون این حقیقت بودند که در دوران آشوب به دز مستحکم کشیشی یا کوتولای پناهنه گشته بودند. چه که اینان دست کم به لحاظ نظری مسؤولیت حمایت قانونی جهودان را بر عهده داشتند. اما بسا اتفاق می‌افتد که این پناهندگی نیز مفید نمی‌افتد و نمی‌توانست مانع کشتار پناهندگان گردد. بهر حال کسانی که بسلامت از معرکه می‌جستند، پس از عبور دسته‌های صلیبی، به مساقن غارت زده و کنیسه‌های خود بازمی‌گشتند تا زندگی تازه‌ای را آغاز کنند.

این ماجرا مکررا در تواریخ بچشم می‌خورد: در ترس ۳۱، در متز و در سایر جاهای ماجراهی که تا هنگام بروز جنگ دوم صلیبی و جریانات بعدی به صورت رسم و عادت درآمده بود: «در شروع تبلیغاتی که برای هر جنگ صلیبی تازه انجام می‌گرفت بسیاری از یهودیان ماینس، ورمی، اسپیرز، استراسبورگ، ورزینگ<sup>۴۸</sup> و شهرهای دیگر به قلعه‌های مجاور می‌گردیختند و کتابها و اموال گرانبهای خود را نزد دوستان همشهری خود بهامانت می‌گذاشتند<sup>۴۹</sup>» یکی از منابع عمدۀ این اطلاعات «کتاب تذکرۀ<sup>۵۰</sup> از افرائیم بار یعقوب<sup>۵۱</sup> است که خود در سیزده سالگی در زمرة فراریان دیگر از شهرک یهودی به قلعه و لکن برگ<sup>۵۲</sup> گریخته بوده.<sup>۵۳</sup> سلیمان بار سیمون<sup>۵۴</sup> روایت می‌کند که در جریان جنگ دوم صلیبی، جهودانی که از ماینس جان بدر برده بودند به اسپیرز پناهندگان شدند و پس از آنکه بهزادگاه خود بازگشتند کنیسه تازه‌ای بنا کردند<sup>۵۵</sup>. این است اطلاعات اساسی

31. Trèves. 32. Würzburg.

34. Book of Remembrance. 35. Ephraim Bar Jacob.

36. Wolkenburg.

۳۷. همان مأخذ ص ۱۱۹.

38. Solomon Bar Simon.

۳۹. همان مأخذ ص ۱۱۶.

را با منجنيق به درون شهر پرتاب کرد و بدین‌گونه سکنه شهر در معرض سرایت و آلودگی قرار گرفتند. کشتهای جنوائی نیز موشهای و کیکهای آلوده را به سوی غرب و بنادر مدیترانه انتقال دادند و بیماری از آنجا به داخل اروپا راه یافت.

قرار نبود که میکروب طاعون Pasteurella pestis فرقی در میان گروههای مختلف قائل شود ولی با این همه یهودیان را مورد لطف خاص خود قرار داد. آنها که پیشتر به رویدن و کشتن کودکان مسیحی متهم می‌شدند اکنون در معرض اتهام دیگری نیز قرار گرفتند: گفته شد که یهودیان چاههای آب را مسموم می‌کنند تا موتاسود را در جهان پپراکنند. داستان حتی سریعتر از خود موشهای طاعونی در اطراف واکناف شایع گشت و نتیجه آن به آتش‌کشانیه شدن گروه‌گروه یهودیان در سرتاسر اروپا بود. یک بار دیگر خودکشی از طریق ذبح همدیگر، تنها تدبیری بود که یهودیان به طور دسته‌جمعی در پیش‌گرفتند تا زنده زنده در آتش افکنده نشوند.

جمعیت اروپای غربی که قسمت اعظم آن بهلاکت رسیده بود تا قرن شانزدهم نتوانست دوباره به سطح پیش از طاعون باز گردد. اما یهودیان که از دو جانب، هم به وسیله موشهای و هم به وسیله آدمها، در معرض تلف قرار گرفته بودند جز اندکی جان بسلامت نبردند و چنانکه کوچرا ۵۲۱ گفته است:

«مردمی که در زیر ضربات بی‌رحمانه سرنوشت قرار گرفته بودند دست به انتقام‌جوئی از یهودیان زدند و با آتش و شمشیر به جان بقیه السیف طاعون افتادند چنانکه چون بیماری فروکش کرد در واقع، بنا به روایت مورخان آن زمان، دیگر هیچ یهودی در آلمان باقی نمانده بود. چنین استنباط می‌شود که در خود آلمان، یهودیان از رفاه بی‌تصیب بودند و هرگز نتوانستند جوامعی بزرگ و پر جمعیت بوجود آورند. در چنین اوضاع و احوالی چگونه معکن

53. Kutschera.

بورگندی ۴۸، اکیتن ۴۹ و برخی املاک فئودالی دیگر. ولی به گفته مایسنس «هیچ‌گونه مدرک تاریخی در دست نداریم که نشان دهد که تعداد یهودیان آلمان در نتیجه گرفتاری جامعه یهودیان فرانسه، در این دوران که جامعه مزبور باستیصال حتمی مواجه شده بود، افزایش یافته باشد.<sup>۵۰</sup>» و هیچ مورخی هرگز چنین نظری نداده است که یهودیان فرانسه، چه در آن زمان و چه در زمان دیگری، به طور دسته‌جمعی از آلمان گذر کرده و به لهستان رفته باشند.

در دوران سلطنت اخلاف فیلیپ در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۳۰ اقداماتی برای بازگشت دادن برخی از یهودیان انجام گرفت ولی مصیبیتی که وارد شده بود طوری نبود که با این کارها جبران شود و نیز این کارها از تجدید فشار و آزار عمومی علیه جهودان جلوگیری ننمود. در پایان قرن چهاردهم، فرانسه نیز مانند انگلستان به سرزمینی تری از جهود تبدیل شده بود.

## - ۴ -

مصیبیت دوم در این قرن فاجعه بار بروز موتاسود (طاعون) بود که در سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ یک سوم مردم اروپا را یکشتن داد. تلفات طاعون در برخی از نواحی حتی به دو سوم جمعیت بالغ شد. طاعون از آسیای خاوری برخاسته و از راه ترکستان به اروپا رسیده بود. اینکه چگونه جلو این بیماری را باز گذاشتند و آن بیماری با مردم اروپا چه کرد داستانی است که نمایشگر حماقت‌آدمیزاد می‌باشد. یکی از سران تاتار به نام جانی بیگ در ۱۳۴۷، شهر کفاف<sup>۵۱</sup> (فودسیا<sup>۵۲</sup>) امروزی را در کریمه بمحاسره گرفته بود. این شهر در آن روزگار یکی از بنادر بازرگانی جنوائیها بشمار می‌آمد. بیماری در میان سپاهیان جانی بیگ شیوع داشت، او نعش برخی از قربانیان بیماری

48. Burgundy. 49. Aquitaine.

51. Kaffa. 52. Feodecia.

۵۰. همان مأخذ ص ۲۷۳.

این یهودیان — که سفاردیم ۵۵ نامیده می‌شود — یعنی تاریخ یهودیان امروزه اروپا خارج از زمینه بحث این کتاب است. می‌توان با اطمینان خاطر چنین نتیجه گرفت که تصور سنتی خروج دسته‌جمعی یهودیان غربی از اراضی راین و مهاجرت آنها به لهستان که مستلزم عبور از عرصه خصوصت‌بار و خالی از یهود آلمان بود به لحاظ تاریخی تصویری استوار و موجه نمی‌باشد. با توجه به تعداد اندک یهودیان سرزمین راین، و کراحت آنان نسبت به ترک دره راین و مهاجرت به سوی شرق، و همچنین با توجه به رفتار یکنواخت آنان در برابر مصیبتهای نبودن هیچ روایتی در تواریخ آن زمان که حاکی از چنین مهاجرتی باشد این تصور با واقعیات ناسازگار می‌نماید. دلایل دیگری نیز در تأیید این مدعای از طرف زبانشناسان اقامه گردیده است که در فصل هفتم مورد بحث قرار خواهد گرفت.

بود که جمهوری آلمان جوامع انبوه یهود را در لهستان پایه‌گذاری کنند؟ تعداد یهودیان لهستان در حال حاضر (یعنی در ۱۹۰۹)، در برآین جمعیت یهودیان آلمان، به نسبت ده برابر است. در حقیقت فهم این مطلب بسیار دشوار می‌باشد که چگونه چنین فکری مطرح گردیده و یهودیان اروپای شرقی را مجموعه‌ای از مهاجران غرب و بویژه آلمان تلقی کرده‌اند؟<sup>۹۵۴</sup>

مع ذلك، مرگ سیاه در نظر مورخین بعد از جنگ اول صلیبی، بزرگترین عامل ایجاد یهودیان شرقی بشمار آمده است و درست همچنانکه در مورد جنگهای صلیبی گفته شده مورد رکی که حاکی از مهاجرت خیالی یهودیان باشد در دست نداریم، بلکه قراین برخلاف آن دلالت دارد و نشان می‌دهد که تنها امید یهودیان برای زندگاندن در مقابل با این خطر همان روش تجمع با یکدیگر و پناهندگانشدن به استحکامات یا نقاط دیگری در حول و حوش خود بود که معیط آن کمتر خصوصیت‌آمیز باشد. روشی که در مقابل با مخاطرات حاصل از جنگ صلیبی نیز در پیش می‌گرفتند. مایسنس تنها یک مورد در جریان شیوع طاعون، از مهاجرت سخن می‌گوید بدین‌گونه که یهودیان اسپیرز از شکجه و آزار گریختند و به هایدلبرگ (یعنی ده میل دورتر) پناهندگانشند.

پس از استیصال کلی جوامع کهن یهودی در فرانسه و آلمان به دنبال ملاعون مدت دو قرن اروپای غربی از یهودیان خالی ماند و فقط چند مجتمع یهودی به زندگی گیاه‌وار خود ادامه داد. در این میان اسپانیا، استثنائی بشمار می‌آمد. اما یهودیانی که جوامع جهود امروزی انگلستان و فرانسه و هلند را در قرون شانزدهم و هفدهم بنیاد نهادند از جنسی یکلی دیگر بودند. اینها یهودیانی بودند که پس از هزار سال زندگی در اسپانیا مجبور به فرار از آن کشور شده بودند. تاریخ

می‌گوید:

«در طول قرون میانه در شرق با یک سلسله مجامعت یهودی مواجه می‌شوند که از باواریا تا ایران و قفقاز و آسیای صغیر و بیزانس ادامه می‌یابد (ولی) در مغرب باواریا، در تمام طول آلمان، خلائی وجود دارد... درست نمی‌دانیم که این مهاجرین یهودی چگونه به نواحی آلب آمده بودند ولی بی‌هیچ شک می‌توان گفت که سه انبار بزرگ یهودان یعنی ایتالیا و بیزانس و ایران از زمان باستان در این‌باره نقش مهمی داشته‌اند<sup>۴</sup>.»

در این فهرست نامی از خزان دیده نمی‌شود و حال آنکه این کشور، چنانکه پیشتر گفته‌ایم، به عنوان مأوى و منزل، از طرف یهودیانی که از سرزمین‌های بیزانس و خلافت اسلامی مهاجرت می‌کردند مورد استفاده قرار می‌گرفت. مایسنس به‌خاطر ره و ابطال افسانه‌ای که اصل و تبار یهودیان شرقی را به سرزمین راین می‌رساند اعتبار فراوانی بدست آورد. لیکن او نیز از تاریخ خزر چیز زیادی نمی‌دانست و از اهمیت آن از نظر جمعیت‌شناسی غافل بود. با این‌همه شاید حق داشت که دربحث از منابع مهاجرت یهودیان اتریش، از ایتالیا نیز نامی بردا. ایتالیا نه تنها از زمان امپراتوری رم تقریباً مالامال از یهود بود بلکه، مانند خزان، بعدها هم عده‌ای از مهاجرین بیزانسی را در خود جای داد. بنابراین شاید بتوان گفت که جزء ناچیزی از یهودیان اصلی سامی نژاد از این طریق در میان یهودیان اروپای شرقی راه یافته‌اند لیکن همانطور که گفته‌یم این فقط جزء ناچیزی می‌توانست باشد زیرا که هیچ اثری در تاریخ، از مهاجرت عمده یهودیان ایتالیا به اتریش، مشهود نیست و حال آنکه مدارک زیادی از عکس این جریان در دست داریم که نشان می‌دهد یهودیان اتریش پس از آنکه در اوخر قرن پانزدهم از نواحی آلب رانده شدند به ایتالیا روی‌آورده‌اند. البته این گونه جزئیات از روشنایی تصویر می‌کاهد و انسان دلش می‌خواهد که ای کاش یهودیان سوار بر

## خطوط متقاطع

- ۱ -

بنابه‌دلایلی که در فصول گذشته آورده‌یم بأسانی می‌توان دریافت که چرا مورخان لهستانی – که بالآخره بیش از دیگران، بمنابع منبوط به‌این بحث آشنا می‌باشند – موافق دارند که «در بدایت احوال، قسمت اعظم جمعیت یهودی، از کشور خزان نشأت گرفته است<sup>۱</sup>» ممکن است حتی انسان به‌بالله در این باب کشانده شود و مانند کوچرا دعوی کند که یهودیان شرقی، صد درصد، از تبار خزری می‌باشند. چنین دعویی در صورتی روا بود که در جستجوی اصل و نسب چهودان، سروکاری جز پاجامعه بد عاقبت یهودیان فرانسه و راین نمی‌داشتم؛ اما در اواخر قرون وسطی، با پیدایش و برافتادن پایگاه‌های یهودی در سرتاسر قلمرو سلطنت سابق اتریش – هنگری و بالکان بر پیچیدگی مطلب افزوده گشت. نه تنها وین و پراگ دارای جمعیت معنابهی یهودی بودند بلکه در کارینتیا<sup>۲</sup>، اقلال پنج محل به نام «یهودیه» Judendorf می‌شناشیم. در کوهستان استریا<sup>۳</sup> نیز قلعه‌های یهودی نشین Judenburg و آبادی‌های یهودی نشین Judenstadt دیگر وجود داشته است. پیش از پایان قرن پانزدهم یهودیان از هردو ناحیه بالا رانده شدند و به ایتالیا و لهستان و مجارستان رفتند ولی باید پرسید که اصل آنان از کجا بوده است؟ مسلمان نه از غرب. چنانکه مایسنس در بررسی این جوامع پراگنده

۱. وتولانی، همان مأخذ.

2. Carinthia. 3. Styria.

افرا<sup>۱۴</sup> و سایك<sup>۱۵</sup> نیز بچشم می‌خورد. پس از این شهریاران یهودی، پنج تن از امرای دیگر به حکومت رسیده‌اند که آنها بتپرست بوده‌اند و آنگاه سلسلهٔ حکام مسیحی آغاز می‌شود. این افسانه را با تغییراتی هنریکوس گوندلفینگوس<sup>۱۶</sup> (۱۴۷۴) و دیگران، در کتابهای که به زبان لاتینی دربارهٔ تاریخ اتریش نوشته‌اند تکرار کرده‌اند و آخرین آنها انسلموس شرام<sup>۱۷</sup> (۱۷۰۲) در کتاب Flores Chronicorum Austriae بوده که ظاهراً هنوز به صحت آن اعتقاد داشته است.<sup>۱۸</sup>

این قصهٔ عجیب از کجا پیدا شده است؟ پذیرید از مایسنس بشنویم: «خود این واقعیت که قصه‌ای چنان در میان آمده و طی چندین قرن سرسرخانه بر جای مانده است نشان می‌دهد که در عمق شعور ملی اتریش باستان، خاطرهٔ معوی از حضور یهودیها در حوزهٔ علیای دانوب در روزگاران گذشته، وجود داشته است. کی می‌تواند بگوید که امتداد امواج برخاسته از قلمرو خزان در اروپای خاوری به کوهپایه‌های آلپ نرسیده است؟ این نکته می‌تواند روشن گرداند که رنگ و بوی تورانی نامهای آن شهریاران از کجاست. داستان پردازیهای مورخان قرون وسطائی تنها در صورتی می‌توانست در میان توده مردم انگاس داشته باشد که به نوعی تذکار دسته‌جمعی، هرچند مبهم، متکی باشد.<sup>۱۹</sup>» همانگونه که گفته‌ایم مایسنس بیشتر تمایل است که سهم خزان را در تاریخ یهود دست کم بگیرد. با وجود این، وی تنها فرضیهٔ معقولی را در این باب پیش کشیده است که می‌تواند بیانگر اصل این قصه کهنه باشد. شاید هم بتوان کمی صریحتر در این باره سخن گفت. بیش از یک و نیم قرن یعنی تا سال ۹۵۵ کشور اتریش، تا رودخانه انس<sup>۲۰</sup> در غرب آن، زیر سلطهٔ هنگری قرار داشت. مجارها به کشور تازه خود در ۸۹۶ رسیده بودند و قبایل کبر – خزر در میان آنان نفوذی بسرا داشتند. در

14. Effra. 15. Sameck. 16. Henricus Gundelfingus.

17. Anselmus Schram.

۱۸. به نقل مایسنس ص ۲۷۹.

۱۹. همان مأخذ از مایسنس.

20. Enns.

عرشی یک کشتی اشرافی به لیستان می‌رفتند و تمام بایگانی آن را هم رفته و شسته نگاه می‌داشتند.

با وجود این، خطوط کلی جریان مهاجرت را می‌توان بخوبی تشخیص داد. مجتمعات آلپ به اغلب احتمال شاخه‌های غربی جریان کلی مهاجرت خزان پس از لیستان بوده‌اند. این مهاجرتها چندین قرن طول کشید و مهاجرین راههای مختلفی را – راه اوکراین، نواحی اسلام شعال هنگری و شاید هم راه بالکان – در پیش گرفتند. در یکی از انسانهای رومانی سخن از تهاجم سپاهیان یهودی به کشور مزبور می‌رود که ظاهراً در تاریخ نامعلومی رخ داده است.<sup>۲۱</sup>

## - ۲ -

افسانهٔ عجیب دیگری نیز هست که به تاریخ یهود اتریش ارتباط دارد. این افسانه را مورخان مسیحی در قرون میانه نقل کرده، مورخان بعدی هم حتی تا اوایل قرن هجدهم – با لحنی جدی آن را بازگشوده‌اند. افسانه چنین می‌گوید که در روزگاران پیش از مسیحیت در ایالتهای اتریش امیرانی یهودی حکومت می‌رانده‌اند. «تاریخ اتریش» که کشیشی از اهالی وین به روزگار فرمانروائی آلبرتسوم (۱۳۵۰-۹۵) آن را گرد آورده است فهرستی بالغ بر بیست و دو تن از این شهریاران یهودی را بدست می‌دهد که یکی از پس دیگری به حکومت رسیده‌اند. این فهرست نه تنها مشتمل بر اسامی آن شهریاران است بلکه طول مدت حکومت و محل دفن هریک از آنها را هم مشخص می‌سازد. برخی از این نامها بروشنا دارای آهنگ اورال – آلتائی است. مثلاً سنان<sup>۲۲</sup> ۴۵ سال حکومت کرده و در استوپنتور<sup>۲۳</sup> در وین به خاک سپرده شده است. زیپان<sup>۲۴</sup> ۴۳ سال حکومت کرده و گور او در تولن<sup>۲۵</sup> است و از این قبیل. در این فهرست نامهای مانند لپتون<sup>۲۶</sup>، معلون<sup>۲۷</sup>، رپتان<sup>۲۸</sup>، رابون<sup>۲۹</sup>،

۵. دایرةالمعارف یهودی جلد دهم ص ۵۱۲.

6. Sennan.

7. Stubentor.

8. Zippan. 9. Tulln.

10. Laption.

11. Ma'alon.

12. Raptan. 13. Rabon.

آن زمان هنگریها هنوز به مسیحیت نگرویده بودند. (این امر یک قرن بعد یعنی در سال ۱۰۰۰ اتفاق افتاد) بنابراین یهودیت خزان تنها کیش یکتاپرستی بود که هنگریها در آن زمان با آن‌آشنائی داشتند. شاید یک یا چندتن از رؤسای قبایل هم پیرو این کیش بوده‌اند. بیاد داریم که مورخ بیزانسی به نام یوهان سیناتموس ۲۱ از جنگاوران یهودی که در سپاه هنگری بودند سخن می‌گوید<sup>۲۲</sup>. بنابراین شاید این قصه را مایه و پایه‌ای بوده است. بویژه باید بیاد آورده که هنگریها در آن روزگار هنوز در دوران تاخت و تازهای وحشیانه خود بوده و بلای اروپا محسوب می‌شده‌اند. زندگی در قلمرو آنان تجربه دردناکی بود که اتریشیها بسانی آن را فراموش نمی‌کردند. و این تعبیری است که بخوبی با اوضاع و احوال سازگار می‌نماید.

## - ۳ -

دلایل دیگری برخلاف این فرض که یهودیان شرقی از تبار فرانسوی و رایینی بوده‌اند از ساخت زبان ییدیش<sup>۲۳</sup>، زبان توده‌های یهودی، بدست می‌آید. میلیون‌ها یهودی پیش از قتل عام بدان زبان سخن می‌گفتند و هم اینک بازماندگان آنان، در اقلیتهای سنت پرست اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا، آن زبان را حفظ کرده‌اند.

ییدیش معجون غربی است که از اختلاط زبان عبری و آلمانی قرون وسطائی و سایر عناصر اسلامی و غیره پیدا شده و به خط عبری نوشته می‌شود. امروزه که زبان ییدیش در شرف نابودی قرار گرفته در امریکا و اسرائیل پژوهش‌های آکادمیک روی آن انجام می‌شود ولی زبانشناسان غربی، حتی تا اوایل قرن بیست آن را یکی از لهجه‌های پرت تلقی می‌کردند و در خور بررسی نمی‌دانستند. چنانکه ه. اسمیث<sup>۲۴</sup> گفته است: «محققین توجه چندانی به زبان ییدیش نشان نداده‌اند. گذشته از چند مقاله که در مجله‌های مختلف نشر گردیده، نخستین کار براستی

علمی در این باب کتاب مایسنس به نام «صرف و نحو تاریخی»<sup>۲۵</sup> بود که در ۱۹۲۴ انتشار یافت. جالب توجه است که آخرین چاپ صرف و نحو تاریخی استانداره آلمانی (که زبان آلمانی را از دیدگاه لهجه‌های آن بررسی می‌کند) دوازده سلطن بیشتر درباره ییدیش تدارد.<sup>۲۶</sup> در نخستین نگاه، وجود مقدار زیادی لغات آلمانی در زبان ییدیش با تز اصلی ما در خصوص تبار یهودیان شرقی ناسازگار می‌نماید ولی نشان خواهیم داد که مطلب از این قرار نیست و عکس آن درست است. متنهای این استدلال شامل چند مرحله خواهد بود. در مرحله اول باید ببینیم که این کدامیک از لهجه‌های محلی آلمانی بوده که لغات خود را به ییدیش وام داده است. بنظر نمی‌رسد که کسی پیش از مایسنس به این مساله توجهی جدی کرده باشد و این افتخار از آن اوست که پاسخی قطعی برای این مسأله ارائه کرده است. مایسنس بر اساس مطالعه لغات، فونتیک و ترکیبات ییدیش و مقایسه آن با لهجه‌های مهم آلمانی در قرون وسطی می‌گوید:

«هیچ چیز از زبانهای آلمانی مربوط به قسمتهای مجاور فرانسه در زبان ییدیش یافت نمی‌شود. حتی یک کلمه از مجموع لغات ویژه منربوط به اصل موزل – فرانک که توسط جی. ا. بالاس<sup>۲۷</sup> گردآوری شده (Beitrage Zur Kenntnis der Trierischen Volkssprache 1903, 28ff) راه پیدا نکرده است. حتی بخش‌های مرکزی‌تر آلمان غربی در اطراف فرانکفورت چیزی به زبان ییدیش نداده است... در بحث از اصل زبان ییدیش، آلمان غربی را یکسره باید کنار گذاشت... آیا ممکن است نظریه مورد قبول عام مبنی بر این که چهودان آلمانی در روزگاران گذشته از فرانسه و از طریق راین، مهاجرت کرده‌اند بی‌پایه و خطا باشد؟

25. Historical Grammar.

26. Smith, Proc. V. pp. 65f.

27. G. A. Ballas.

۲۱۸. مایسنس، ص ۲۸.  
۲۹. همانجا ص ۲۶۹.

۲۲. بخش ۲ از فصل پنجم دیده شود.

21. John Cinnamus.  
23. Yiddish. 24. H. Smith.

صورت پذیرفته است. می‌توان گفت که این تحول از قرن پانزدهم و حتی زودتر آغاز شده و بیدیش تا مدتی دراز به صورت زبان محاوره یا نوعی زبان آزاد باقی مانده و تنها در قرن نوزدهم به کسوت چاپ آراسته شده است. پیش از آن صرف و نحو مضبوطی برای بیدیش وجود نداشت، و هر کس هر کلمه خارجی را که دلش می‌خواسته می‌توانسته است در این زبان داخل کند. تلفظ و املای کلمات نیز تابع قاعدة معینی نبود... آشتفتگی کار تلفظ را می‌توان با قواعدی که در (Judische volks-Bibliothek) مقرر گردیده است روشن ساخت:

(۱) همانطور که حرف می‌زند بنویسید (۲) طوری بنویسید که هم یهودیان لهستانی و هم یهودیان لیتوانی بتوانند بفهمند (۳) در املای کلمات هم‌صدا که دارای معانی جداگانه می‌باشد فرق قائل شوید.<sup>۳۴</sup>

پس بیدیش در طی قرنها به عنوان زبانی که دربرابر توسع و گسترش آن حد و حصری وجود نداشت کلمات، جملات و تعبیراتی را که بادردش می‌خورد از محیط اجتماعی اطراف جذب کرده و به خود ملحق ساخته است ولی عنصر مسلط اجتماعی و فرهنگی در محیط قرون وسطائی لهستان از آن آلمانیها بود. تنها آلمانیها بودند که در میان جماعات مهاجر از لحاظ فرهنگی و اقتصادی نفوذی بیش از یهودیان داشتند. ما دیدیم که از اولین روزهای استقرار سلسه پیاست و بویژه در زمان کازیمیر کبیر بد هر تدبیری دست می‌زدند تا بتوانند مهاجرین را به اراضی لهستان بکشانند و شهرهای تازه بربا کنند. می‌گویند کازیمیر بن «کشوری از چوب» دست یافت و پس از خود کشوری از سنگ، برجای نهاد. اما این شهرهای تازه سنگی مانند کراکاف (کراکو<sup>۳۵</sup>) یا لمبرگ (لوو<sup>۳۶</sup>) را مهاجرین آلمانی ساختند و اداره شهرها نیز به موجب قانون معروف به ماجدبورگ<sup>۳۷</sup> در دست

۳۴. اسمیث، همان مأخذ ص ۶۶.

35. Krakau (Cracow).

36. Lemberg (Lwow).

37. Magdeburg Law.

تاریخ یهودیان آلمانی و یهودیت اشکنازی<sup>۳۰</sup>، باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد. در بسیاری از موارد بررسیهای زبانشناسی می‌تواند اشتباهات تاریخ را تصحیح کند. نظریه متدالوی مبنی بر مهاجرت یهودان اشکنازی از فرانسه در زمرة آن دسته از اشتباهات تاریخی است که هنوز چشم برآه تصحیح می‌باشد.<sup>۳۱</sup>

آنگاه مؤلف از جمله مثالها برای غلطهای تاریخی مسئله کولیهای<sup>۳۲</sup> را یاد می‌کند که گمان می‌رفت از مصر آمده باشند تا زبانشناسان نشان دادند که از هندوستان آمده‌اند.<sup>۳۳</sup>

بعد از روشن کردن این نکته که لغات آلمانی بیدیش از ناحیه غرب نیامده است، مایسنس بحث خود را دنبال می‌کند و نشان می‌دهد که مهترین نفوذ در زبان بیدیش از ناحیه لهجه‌های معروف به «آلمنی مرکزی خاوری» صورت گرفته است؛ لهجه‌هایی که در بخش‌های الپ اتریش و در باواریا تقریباً تا قرن پانزدهم بدان سخن می‌گفتند. به عبارت دیگر، عناصر آلمانی دخیل در زبان یهودی از نواحی مرکزی آلمان که در مجاورت کمریند اسلامی اروپای شرقی بودند سرچشمه گرفته است.

بنابراین، استدلال زبانشناسی نیز مؤید استاد تاریخی است و توه姆 حاکی از اصل فرانسوی و رایینی یهودیان شرقی را مردود می‌داند. ولی این دلیل منفی، جواب مسئله را نمی‌دهد که چگونه یک لهجه مربوط به خاور مرکزی آلمان با زبانهای عبری و اسلامی درهم آمیخته و زبان عمومی یهودیان شرقی گشته است؟ یهودیانی که می‌دانیم اکثر آنان از تبار خزری بوده‌اند.

برای پاسخ این سؤال عوامل چندی را باید در نظر گرفت. نخست آنکه تحول زبان بیدیش امری پیچیده بوده که در طی مدت‌های طولانی

۳۰. بخش اول از فصل هشتم این کتاب دیده شود.  
۳۱. همانجا ص ۲۷۲.

32. Gypsies.

۳۲. همانجا ص ۲۷۲.

آلمانیها بود. یعنی این شهرها از مقدار زیادی اختیارات بلدی در اداره امور خود پرخوردار بودند. گفته شده است که رویه مرفته بالغ بیچهار میلیون آلمانی به لهستان مهاجرت کرده‌اند و این کشور را از یک طبقه متوسط شهری پرخوردار ساخته‌اند که در گذشته قادر آن بوده است. همانطور که پولیاک در مقام مقایسه مهاجرت آلمانیها و خزرها به لهستان گفته است: «فرمانروایان کشور، این انبوه خارجیان پیشگام و بسیار مورد نیاز را وارد کردند و تسمیلات لازم را برای استقرار آنان بر طبق راه و رسم زندگی که در کشور اصلی خود با آن مألف بودند فراهم آورده و چنین بود که شهر آلمانی و شهرک یهودی بوجود آمد» (این جدائی کامل، بعداً که یهودیان غربی نیز به لهستان رسیده، در شهرها مستقر گشتند و محلات یهودی نشین شهرها را بوجود آورده و ضوح خود را از دست داد).

نه تنها بورژوازی درس خوانده، بلکه روحانیان نیز غالباً آلمانی بودند و این نتیجه طبیعی گذینش کیش کاتولیکی رومی و روی آوردن به تمدن غربی از طرف لهستان بود، همچنانکه روحانیان روسیه، پس از گرویدن ولادیمیر به کیش ارتدوکسی یونانی غالباً از بیزانسیها بودند، فرنگ غیردینی نیز تقریباً همان راه را دنبال می‌کرده و پا در جای پای همسایه کهنسالتر غربی می‌نماید. اولین دانشگاه لهستان در ۱۳۶۴ در کراکو بنیاد یافت که شهری بود با مشخصات غالب آلمانی ۲۹ چنانکه کوچرا نویسنده اتریشی بخوبی دلپذیر بیان کرده است:

«مردم در آغاز امن به چشم تردید و بدگمانی در جماعت مهاجرین آلمانی می‌نگریستند ولی جماعت مزبور بتدریج جای پای خود را محکمتر کرده و حتی موفق شدند که نظام آموزشی آلمان را در مناطق مسکونی خود وارد سازند.

۲۴۶. کوچرا، ص ۳۸.  
۳۹. یکی از شاگردان این دانشگاه در يك قرن بعد نیکولاوس کپرنیکوس یا میکولا کوپنیک بود که میهن پرستان آینده آلمانی و لهستانی هریک او را از خود دانسته‌اند.

لهستانیها اعجاب و تحسین نسبت به مزایای فرهنگ برتری را که آلمانها آورده بودند یاد گرفتند و به تقلید راه و رسم آنها پرداختند. اشراف لهستانی نیز کم شیفتۀ آداب آلمانی گردیدند و هر چه را که از آلمان بود زیبا و خوشایند دانستند.<sup>۴۰</sup>

این گفتۀ کوچرا اگرچه چندان متواضعانه نیست ماهیتاً درست می‌باشد. این مطلب، اعتبار بسزائی را که «کولتور» آلمانی در میان روشنفکران قرن نوزدهم روسیه از آن پرخوردار بود، یادآور می‌شود. حال بأسانی می‌توان دریافت که چرا مهاجرین خزر که به لهستان قرون وسطائی ریخته بودند ناچار می‌شدند که برای پیش‌فت کار خود زبان آلمانی را بیاموزند. آنها که پرخوردهای نزدیکی با مردم بومی داشتند می‌بایستی مقداری دست و پاشکسته از زبان لهستانی (یا لیتوانی یا اوکرانی یا اسلامی) نیز بیاموزند لیکن فراگرفتن زبان آلمانی برای ارتباط با شهرها از واجبات بود. از طرف دیگر مسئله کنیسه و آموزش تورات عبری نیز در میان بود. می‌توان پیشه‌وری از شهرک یهودی، مثلاً یک پینه‌دوز یا یک چوب‌فروش را، در نظر مجسم ساخت که با مشتریان خود به آلمانی دست و پاشکسته‌ای حرف می‌زنند و در سخن گفتن با کارگرانی که در همسایگی او اشتغال دارند به لهستانی دست و پا شکسته‌ای متولّ می‌شود و در خانه خود تعبیرات رسانی هر دو زبان را با عبری درآمیخته نوعی زبان ویژه و خصوصی درست می‌کند. چگونه این آش شله‌قلمکار تداول عام پیدا کرده و تا حدی که فعلاً می‌بینیم تحت ضوابطی درآمده مطلبی است که زبانشنازان باید بگویند. ولی ما نیز می‌توانیم برخی عوامل دیگر را که مایه تسهیل جریان بوده یاد کنیم.

در میان مهاجرینی که بعداً به لهستان آمدند، چنانکه گفتایم، تعدادی از یهودیان «واقعی» نیز بودند که از دیار الپ مانند بوهم و آلمان شرقی به این کشور مهاجرت کردند. اگرچه شمار این جهودان

آلمانی زبان در مقام مقایسه اندک بود لیکن به لحاظ فرهنگ و سواد بر خرمان برتری داشتند همانگونه که آلمانیهای غیریهودی نیز برتر از لهستانیها بودند. و همانطور که روحانیان کاتولیک، آلمانی بودند حاکمها نیز از یهودیان غربی بودند و عامل نیرومندی در آلمانی گردانی خزرها بশمار می‌آمدند. فراموش نکنیم که معتقدات مذهبی خزرها اگرچه آمیخته با شور وایمان ولی ابتدائی و عایانه بود. باز بنا به گفته پولیاک:

«آن چهودان آلمانی که به سلکت لهستان - لیتوانی رسیدند نفوذ عظیمی در برادران خاوری خود داشتند. چهودان خزر از این روی مجدوب آنان بودند که آنان را در علم دین واردتر و در معامله و داد و ستد با شهراها، که عنصر آلمانی بر آنها غالب بود، کارآمدتر می‌دیدند... زبانی که در مدرسه علوم دینی (حدر<sup>۴۱</sup>) و در سرای اغنية و اشرف (غوربر<sup>۴۲</sup>) بدان سخن می‌گفتند، لاجرم، در زبان همه جامعه تأثیر می‌بخشید.<sup>۴۳</sup>

در یک رساله دینی از قرن هفدهم لهستان این دعا آمده است: «باشد که خداوند کشور را از عقل و حکمت آکنده دارد و همه یهودیان به آلمانی سخن گویند».<sup>۴۴</sup>

تنها گروهی در میان یهودیان خزر لهستان که به طور مشخص در برابر مزایای مادی و معنوی آشنازی با زبان آلمانی مقاومت بخراج داد قرایان بودند که هم دست رد بر تعالیم علمای مذهب زدند و هم از مال دنیا گذشتند. آنان هیچ‌گاه تعلق خاطری به زبان ییدیش هم پیدا نکردند. بنابر اولین سرشماری سرتاسری روسیه در ۱۸۹۷ در امپراتوری تزاری ۱۲,۸۹۶ تن چهود قرائی می‌زیست (در این شماره البته لهستان نیز منظور شده بود) از آن میان ۹۶۶۶ تن ترکی را

به عنوان زبان مادری خود معرفی کرده بودند (ظاهراً همان لهجه اصلی خزری) و ۲۶۳۲ تن به زبان روسی حرف می‌زدند و تنها ۳۸۳ تن به زبان ییدیش سخن می‌گفتند.

ولی وضع قرایان را باید استثنای بشمار آورد نه قاعده. به طور کلی مردم مهاجری که در ناحیه‌ای استقرار می‌یابند در طول دو یا سه نسل زبان اصلی خود را از دست می‌دهند و زبان کشور تازه را می‌آموزند.<sup>۴۵</sup> نوه‌های امریکائی مهاجرینی که از اروپای شرقی آمده‌اند، زبان لهستانی یا اوکراینی یاد نمی‌گیرند. و شکسته بسته حرف زدن پدر بزرگها به نظر آنان خنده‌آور می‌نماید. مشکل است شخص مورخ بتواند مدارک و دلایل منوط به مهاجرت خزان را در لهستان را تنها به دستاویز آنکه اینک پس از پانصد سال به زبان دیگری سخن می‌گویند نادیده بگیرد.

تصادفاً وضع اسبابات بنی اسرائیل و اخلاق آنان را باید به عنوان مثالی کلاسیک در خصوص فraigیری زبان محلی از طرف مهاجران یاد کرد. این مردم که زبان‌شان نخست عبری بود در تبعید بابل به زبان کلدانی تکلم می‌کردند و در روزگار عیسی به زبان آرامی حرف می‌زدند. در اسکندریه به یونانی، در اسپانیا اول به عربی و سپس به لادینو<sup>۴۶</sup> سخن می‌گفتند. لادینو آمیزه‌ای است از اسپانیائی و عبری که به خط عبری نوشته می‌شود و معادل سفاردي ییدیش است. آنان همیت مذهبی خود را حفظ کردند لیکن زبان خود را بنا به متضیّبات تغییر دادند. خزرها از اخلاق آن اسبابات نبودند اما چنانکه دیدیم در نوعی جهان وطنی و سایر خصلتهای اجتماعی با همکیشان خود اشتراك داشتند.

۴۵. البته این حکم درباره کشورگشایان و استعمارگرانی که زبان خود را بر اهل محل تحمل می‌کنند صادق نمی‌باشد.

۴۶. Ladino.

۴۳. پولیاک، فصل نهم.

۴۴. به نقل پولیاک در همان مأخذ.

- ۵ -

سیل روث می‌نویسد: «بهیک معنی می‌توان گفت که قرون مظلمه برای یهودیان با رنسانس آغاز شد<sup>۵۴</sup>». پیش از آن، البته در جریان جنگهای صلیبی و شیوع طاعون و نیز به بهانه‌های گوناگون دیگر، یهودیان مورد قتل عام و همه‌نوع اذیت و آزار قرار می‌گرفتند، اما اینها همه تعدادی غیرقانونی بود که در نتیجه آشوب و فتنه عوام پیش می‌آمد و مقامات رسمی گاهی مجدانه در برابر آنها به مقاومت برخی خاستند و گاهی چشم می‌پوشیدند. اما از آغاز جریان ضد رفورم، یهودیان قانوناً و رسمی در وضعی غیرانسانی قرار گرفتند که از بسیاری جهات شبیه وضع نجسها در نظام کاست هندوان بود.

«اجتماعات یهودی چندی که بزمت در اروپای غربی – در ایتالیا و آلمان و املاک پاپ در جنوب فرانسه – باقی مانده بودند سرانجام مورد انواع تضییقاتی قرار گرفتند که در اعصار گذشته به صورت پندار تلقی می‌شد<sup>۵۵</sup>. یعنی تضییقاتی که در احکام و فرمانیں کلیسائی روی کاغذ وجود داشت ولی هیچ‌گاه به مرحله عمل در نیامده بود (به عنوان مثال در مورد هنگری به بخش ۲ از فصل پنجم مراجعت شود). در این روزگار که ما از آن سخن می‌گوئیم، آن احکام بیرحمانه به موقع اجرا گذارده شد؛ جدائی منازل و محلات مسکونی، تبعیضات جنسی، منع از تصدی کلیه مقامات و مشاغل محترم، الزام به پوشیدن لباسهای متسایز (غیار) که عبارت بود از علامت زرد و کلاه مخربوطی شکل. در ۱۵۵۵ پاپ پل چهارم در بیانیه خود محصر ساختن یهودیان در محله‌های دربست دقیقاً و به طور یکسان به موقع اجرا گذارده شود. یک سال بعد، یهودیان رم بزور از آن شهر بیرون رانده شدند. تمام کشورهای کاتولیک که هنوز برای چهودان آزادی تحرک نسبی قابل بودند ناچار از سرمشق رم پیروی نمودند.

۵۴. روث، همان مأخذ.

۵۵. روث، همان مأخذ.

- ۶ -

پولیاک درباره اصل اولیه بیدیش فرضیه دیگری را نیز پیش کشیده که اگرچه قدری مشکل می‌باشد درخور ذکر است. او چنین می‌اندیشد: «صورت نخستین بیدیش در ناحیه گوتیک<sup>۴۷</sup> کریمه خزان پیدا شده است. در آن نواحی شرایط زندگی ایجاد می‌کرده که صداها سال پیش از استقرار مهاجرین در مملکت لهستان و لیتوانی، اختلاطی از اجزای زبانهای آلمانی و عبری، حاصل گردید<sup>۴۸</sup>».

پولیاک به عنوان استدلالی جنبی، یوسف باربارو<sup>۴۹</sup> نامی از اهالی و نیز را یاد می‌کند که از ۱۴۳۶ تا ۱۴۵۲ در تانا<sup>۵۰</sup> (کلنی بازرگانان ایتالیائی در مصب رودخانه دون<sup>۵۱</sup>) می‌زیسته است. در یادداشت‌های یوسف آمده است که خدمتکار آلمانی او می‌توانسته است که با یک نفر گت از اهالی کریمه صحبت کند و آنها زبان یکدیگر را به همان سهولت می‌فهمیده‌اند که یک فلورانسی زبان یک جنواری را می‌توانست بفهمد. در واقع زبان گوتیک در کریمه دست‌کم تا اواسط قرن شانزدهم پرجای بود (و ظاهراً در جای دیگری نشانی از آن زبان نمانده بود). در آن زمان سفیر هابسبورگ<sup>۵۲</sup> در قسطنطینیه به نام گیزلین دوبوسبک<sup>۵۳</sup> عده‌ای از اهالی کریمه را دیده و فهرستی از لغات گوتی را از زبان آنان فراهم آورده است (این دوبوسبک باید آدم قابل توجهی بوده باشد زیرا هم او بود که برای نخستین بار گل یاس و لاله را از خاورزمین به اروپا آورد) پولیاک می‌گوید که لغتهای مزبور به کلمات مأخله از زبانهای پخش علیای آلمان مرکزی که در زبان بیدیش وارد شده است نزدیک است. به نظر او، گتهای کریمه با سایر قبایل آلمانی ارتباط داشته‌اند و زیانشان نیز از زبان آنان تأثیر پذیرفته است. به هر تقدیر فرضیه پولیاک درخور توجه‌زبانشناسان می‌باشد.

47. Gothic.

48. پولیاک، همان مأخذ.

49. Joseph Barbaro.

50. Tana.

51. Don.

52. Habsburg.

53. Ghiselin de Busbeck.

تمرکز اتبوه بی‌سابقه در لهستان صورت گرفت آنقدر یهودی در غرب و حول و حوش آن نبود که بتواند جوابگوی این تمرکز باشد. و حال آنکه در شرق، کل یک ملتی را داشتیم که رو به سوی مرزهای تازه پیوست درآمده بود.

البته احتمانه خواهد بود که کسی سهم جهودان دیگر را در جامعه جهانی موجود یهودیان منکر گردد. نسبت عددی یهودیان خزان را به یهودیان سامی و دیگران نمی‌شود بدروستی تعیین کرد. اما رویه‌پردازی دلایل و شواهد انسان را برآن می‌دارد که باقول اجتماعی مورخان لهستانی موافقت نماید که «در بداعیت حال قسمت اعظم یهودیان از کشور خزان برخاسته» و بنابراین خزان در ترکیب نژادی یهودان سهمی عده و به اغلب احتمال، مسلط داشته‌اند.

در لهستان دوران ماه عسل که در زمان کازیمیر کبیر آغاز شده بود بیش از جاهای دیگر ادامه یافت اما در اوایل قرن شانزدهم پیاپیان رسید. جوامع یهودی در درون شهرکها و محله‌ها محصور گشتند و جمعیت آنها از دیگر پذیرفت و فراریان قتل عام قزاقها در آبادیهای اوکراین در دوران حکومت چملنیکی<sup>۵۶</sup> (مناجعه شود به بخش ۵ از فصل پنجم) نیز موجب شد که وضع مسکن و شرایط اقتصادی بسرعت رو بخامت بگذارد. نتیجه آن بود که موج جدید دسته‌های مهاجر به سوی هنگری، بوهی، رومانی و آلمان راه افتاد. در این نواحی یهودیان برایر موت اسود از میان رفته و به تعداد اندک پراکنده بودند.

بدین‌گونه حرکت بزرگ به سوی غرب از سر گرفته شد. حرکتی که تقریباً نزدیک به سه قرن یعنی تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت و مایه تکون اصلی جوامع یهودی موجود اروپا، ایالات متحده ایکا و اسرائیل گردید. و آنگاه که حرکت به سمتی گرایید کشتارهای قرن نوزدهم فرارسید و موجب تجدید نیروی آن شد. روث می‌نویسد: «می‌توان گفت دوین حرکت غربی (حرکت نخست با ویرانی اورشلیم شروع شد) که تا قرن بیستم ادامه داشت با قتل عام مهیب چملنیکی (۱۶۴۸-۴۹) در لهستان آغاز شد.<sup>۵۷</sup>

شواهد مذکور در فصول گذشته مؤید قول آن دسته از مورخان معاصر، اعم از اتریشی، اسرائیلی و لهستانی، است که هر کدام مستقلاً بر آن رفتند که قسمت اعظم یهودان معاصر نه از فلسطین بلکه از تبار قفقازی می‌باشد. چنین نیست که جریان عمدۀ مهاجرت یهودیان از حوزه مدیترانه و از طریق فرانسه و آلمان به سوی شرق گسترش یافته و دوباره به سوی غرب برگشته باشد بلکه این جریان مستمرًا در جهت غرب حرکت کرده، از قفقاز و طریق اوکراین به لهستان و از آنجا به اروپای مرکزی رفته است. در آن زمان که این

56. Chmelnický.

۵۷. همان مأخذ.

چو سین یافت است. اشکناز همچنین نام برادر تجرمه (پسرعم ماجوج) می باشد که خزرها بنا به گفته یوسف شاه مدعا بودند که از اعقاب او می باشند (مراجعة شود به بخش ۵ از فصل دوم) و عجیتر آنکه نام اشکناز در سفر ارمیا ۵۱ (۲۷) نیز آمده است. آنجا که پیامبر مذکور از قوم خود و متخدین آنها می خواهد که بر پای خیزند و بابل را ویران سازند «مالک آرارات و منی و اشکناز را بر وی جمع کنید!» سعدیا قائون معروف پیشوای روحانی یهودیان شرقی در قرن دهم این عبارت را به پیشگوئی وقایع عصر خود تفسیر کرده است. او می گوید مراد از بابل، بخداد منکر خلافت اسلامی است و مراد از اشکناز، خزرها و یا متخدین آنها می باشند که به بخداد حمله خواهند کرد. پولیاک می گوید: برخی از علمای یهودی خزر به هنگام مهاجرت به لهستان با توجه به این تفسیر قائون، خود را اشکنازیان خوانند. این نکته البته چیزی را ثابت نمی کند ولی بر آشفتگی مطلب می افزاید.

- ۴ -

رفائل پاتای<sup>۲</sup> در عبارتی موجز، این مسئله دشوار و کهن و مورد اختلاف را بدین گونه خلاصه می کند<sup>۳</sup>:

«تحقیقات مبتنى بر مندمشناسی فیزیکی نشان می دهد که برخلاف عقیده عامه چیزی به نام نژاد یهودی وجود ندارد. مقایسه مردمگاری گروههای یهودی در بسیاری از جاهای حکایت از آن دارد که این گروهها از حیث مشخصات عده جسمی مانند قد، وزن، رنگ بشره، شاخن کله (نسبت کوتاهترین عرض کله به کوتاهترین طول آن ضرب در صد)، شاخن صورت، گروه خونی و غیره با یکدیگر تفاوت فاحش دارند.»

۱. پولیاک کتاب پیشگفته ضمیمه سوم.

2. Raphael Patai.

۳. دایرة المعارف بریتانیا (۱۹۷۳) جلد دوازدهم ص ۱۰۵۴.

## افسانه نژاد

- ۱ -

جمهودان روزگار ما بر دو گروه عمدۀ اند: سفارديم و اشکنازیم. سفارديها اعقاب جمهودانی هستند که از باستان زمان در اسپانیا (سفراد عربی) می زیستند تا در پایان قرن پانزدهم از آنجا بیرون رانده شدند و در کشورهای دیگر کرانه مدیترانه و بلاد بالکان - و نیز گروه اندکی از آنها در اروپای غربی - مسکن گزیدند. اینان به لهجه خاص اسپانیائی - عربی که لادینو نامیده می شود سخن می گفتند (مراجعة شود به بخش ۳ از فصل هفتم) و سنن و شعائر مذهبی خود را محفوظ نگاه داشتند. شمار یهودیان سفاردي در ۱۹۶۰ به پانصد هزار تن تخمین شده بود.

تعداد اشکنازیها در همان تاریخ بالغ بر یازده میلیون بود. بنابراین باید گفت که در اصطلاح عام، جهود عملاً به همین اشکنازیها اطلاق می شود. ولی این نام مایه سوءتفاهم می گردد چه کلمه عربی «اشکناز» در عرف روحانیون یهودی قرون وسطی به آلمان اطلاق می شد و همین نکته در پیدایش این افسانه که یهودیان امروزه از نواحی راین برخاسته‌اند مؤثر افتاده است. اشکنازی تنها نامی است که در مورد اکثریت غیرسفاردي یهودیان معاصر می توان بکار برد.

باید مذکور بود که مراد از اشکناز در تورات مردمی است که تقریباً در حوالی کوه آرارات و ارمنستان زندگی می کردند. در سفر تکوین ۱۰ (۳) و در کتاب اول تواریخ ۱ (۶) اشکناز نام فرزند

که شکل و شمایل یهودیان به همان اندازه ناهمگون است که شکل و شمایل افراد متعلق به نژادهای مختلف.<sup>۵</sup> اینک باید مشخصات فیزیکی را هم که جزو ضوابط مردمشناسی بشمار می‌رود و نتیجه‌گیریهای کوماس مبتنی بر آن است موره توجه قرار دهیم:

یکی از ساده‌ترین و سر راست‌ترین این ضوابط قامت شخص است. در کتاب مهم «نژادهای اروپا» نوشته ویلیام ریپلی<sup>۶</sup> که به سال ۱۹۰۰ منتشر شد، چنین آمده است: «یهودیان اروپائی نه تنها همه کوتاه‌قد، بلکه غالباً بکلی فاقد رشد می‌باشند»<sup>۷</sup>. او نکته‌ای را در زمانی معین متذکر شده و آمار و ارقام کامل در اثبات مدعای خود آورده است ولی اینقدر باهوش بوده که اشاره‌کرده است که این نارسائی قامت ممکن است متأثر از شرایط محیط باشد.<sup>۸</sup> یازده سال بعد، موریس فیشبرگ<sup>۹</sup> کتاب خود را تحت عنوان «جمهودان - پژوهشی در نژاد و محیط»، که به زبان انگلیسی نخستین بررسی مردمشناسی در نوع خود بود، انتشار داد. کتاب مزبور از این واقعیت شگفت‌انگیز پرده برگرفت که قد متوسط فرزندان مهاجرین یهودی که از اروپا شرقی به ایالات متحده امریکا رفته‌اند به ۱۶۷-۹ سانتیمتر بالغ می‌گردد و حال آنکه متوسط قد والدین آنها ۱۶۴-۲ سانتیمتر است. یعنی تنها در یک نسل، رشدی تقریباً معادل چهار و نیم سانت بظہور رسیده است.<sup>۱۰</sup> حالاً دیگر این یک مطلب پیش‌پا افتاده شمرده می‌شود که فرزندان مهاجرین، اعم از یهودیان و ایتالیائیها یا ژاپنیها، بلندقدتر از والدین خود می‌شوند و شکی نیست که این رشد نتیجه بهتر شدن وضع خوراک و سایر شرایط محیط می‌باشد.

آنگاه فیشبرگ آماری از مقایسه قد متوسط جهودان و غیر-جهودان در لهستان، اتریش، رومانی، هنگری و غیره بدست می‌دهد.

5 Comas, J. (1958) pp. 31-2.

6. William Ripley.

7. Ripley, W. (1900) p. 377.

8. ibid., PP. 378. ff

9. Maurice Fishberg.

10. فیشبرگ، م. (۱۹۱۱) ص ۳۷.

این نظری است که امنوزه مورد قبول مردمشناسان و مورخان می‌باشد. بعلاوه در این‌باره نین اتفاق نظر وجود دارد که مقایسه شاخصهای جمجمه و گروههای خونی تشابه زیادی را در میان یهودیان و غیریهودیان یک کشور نشان می‌دهد و حال آنکه این تشابه در میان یهودیانی که در کشورهای مختلف زندگی می‌کنند به آن اندازه نیست. علی‌رغم آنچه گفتیم، این عقیده عمومی که جهودان - و یا دست‌کم برخی از انواع آنان - را می‌توان فوراً از قیافه‌شان شناخت نباید نادیده گرفته شود زیرا که این عقیده از واقعیتمای زندگی روزمره سرچشمه گرفته است. چنین می‌نماید که دلایل مردمشناسان با دید عامه مردم سازگار نمی‌باشد.

مع ذلك، پیش از پرداختن به این اختلاف بارز لازم خواهد بود برخی از اطلاعاتی را که مردمشناسان بر مبنای آنها وجود چیزی به نام نژاد یهودی را نفی می‌کنند مورد نظر قرار دهیم. نخست نقل قولی می‌کیم از رساله‌های معتبری که تحت عنوان «مسئله نژاد در علم امروز» از طرف یونسکو انتشار یافته است. مؤلف آن رساله‌ها پروفسور یوآن کوماس<sup>۱۱</sup>، بعد از بررسی اطلاعات آماری چنین نتیجه می‌گیرد:

«بنخلاف نظر مشهور، یهودیان به لحاظ نژادی ناهمگون می‌باشند. مهاجرت‌های مدام و ارتباطات ارادی یا غیرارادی آنها با ملل و اقوام متنوع دیگر بحدی موجب اختلاط نسل شده است که در آنچه اصطلاحاً ملت اسرائیل نامیده می‌شود، نمونه‌هایی از هر ملت را با تشانیهای خاص آن می‌توان ارائه داد. برای اثبات این مدعای کافی است که یک یهودی اهل روتردام را با آن بشره سرخ‌گونه و هیکل قوی و محکم با همکیشان وی مثلاً در سالونیک که چشمانی مشتمل در چهره‌ای بیمارگونه و اندامی لاغر و نعیف دارند مقایسه کرد. بنابراین تا آنجا که داشش ما اجازه می‌توانیم بگوئیم

4. Juan Comas.

همچنین آمارهای مربوط به سایر مشخصات فیزیکی با دعوی وحدت نژادی یهودیان منافات دارد. به طور کلی یهودیان سیه مو و سیه چشم می‌باشند، ولی این تعبیر «به طور کلی» تا کجا کلیت دارد؟ علوم نیست زیرا که به قول کوماس ۴۹ درصد یهودیان لبستانی دارای موهای کمرنگ می‌باشند<sup>۱۴</sup> و ۵۴ درصد یهودی بچگان دبستانی در اتریش چشمان آبی دارند<sup>۱۵</sup>. درست است که بنایه تحقیق ویرچو<sup>۱۶</sup> فقط ۳۲ درصد یهودی بچگان دبستانی در آلمان بور (بلوند)‌اند و حال آنکه درصد بورها در میان غیر یهودان بیشتر است ولی این مطلب چیزی را ثابت نمی‌کند و فقط نشان می‌دهد که در مورد این تغییر، آنگونه که انتظار می‌رود هماهنگی مطلق در میان یهودان و غیر یهودان وجود ندارد.

امروزه مهمترین دلیل در این باب باید گروه‌بندیهای خونی را بحساب آورد. اخیراً مقدار زیادی در این زمینه کار شده است ولی در اینجا کافی است فقط یک مثال بیاوریم که مقیاس مخصوصاً حساسی بدست می‌دهد.

به گفتهٔ پاتای:

از نظر گروه خونی اختلافات زیادی در میان دسته‌های یهودی دیده می‌شود و از طرف دیگر مشابههای بارزی بین یهودیان و غیر-یهودیان یک مرز و بوم وجود دارد. شاخص بیوشیمی هرتسفسیلد 
$$\frac{(a + ab)}{(b + ab)}$$
 را می‌توان در تبیین این مطلب مورد استفاده قرار داد.

برخی از مثالهای نمونه را در اینجا می‌آوریم:

یهودیان آلمانی ۲/۷۴ آلمانیهای غیر یهودی ۲/۶۳ یهودیان رومانیائی ۱/۵۴ رومانیائیهای غیر یهودی ۱/۵۵ یهودیان لبستانی ۱/۹۴ لبستانیهای غیر یهودی ۱/۵۵ یهودیان سراکشی ۱/۶۳

13. Comas, p. 30.

۱۴. فیشر گ ص ۶۳.  
۱۵. ویرچو (Virchov) به نقل فیشر گ ص ۶۳.

نتیجه امر باز شگفت‌آور می‌باشد. به طور کلی معلوم می‌شود که — قد و قامت یهودیان، هماهنگ است با قد و قامت غیر یهودیانی که با آنها در یک جامعه زندگی می‌کنند<sup>۱۷</sup>. هرچا که مردم بومی بلند قد باشند چهودان نیز بالتسه به بلند می‌باشند و برعکس. بعلاوه در داخل یک ملت، حتی در داخل یک شهر (مثلاً ورشو)، قد یهودی و غیر یهودی به نسبت رفاه ناحیه مسکونی آنها تغییر می‌کند. البته این نکته لازم نمی‌آورد که مسأله ارث در بلندی و کوتاهی قاتم دخیل نباشد بلکه باید گفت که تأثیر این مسأله در زیر لایه‌ای از عوامل مربوط به محیط قرار می‌گیرد و نمی‌تواند به عنوان ضابطه‌ای نژادی بشمار آید.

اینک می‌توانیم به اندازه‌گیریهای جمجمه هم که زمانی مورد اقبال همه مردم‌شناسان بود ولي امروز اهمیت خود را از دست داده است پیردازیم. در اینجا نیز با همان نوع نتیجه‌گیری مواجه می‌باشیم: «مقایسه شاخصهای جمجمة گروههای یهود و غیر یهود کشورهای مختلف ثتابه بارزی را در میان یهودیان و غیر یهودیان در بسیاری از جاهای نشان می‌دهد و حال آنکه همین مقایسه، اختلاف زیادی را در میان جمیعتهای یهودی ساکن کشورهای مختلف مشخص می‌سازد. بنابراین باید چنین نتیجه‌گیری کرد که این ملاک علی‌رغم نرمی که دارد نمایانگر اختلافات نژادی یهودان می‌باشد<sup>۱۸</sup>».

باید متنذکر بود که این اختلافات، مخصوصاً در میان یهودیان اشکنازی و سفاردي قابل توجه می‌باشد. سفارديهای بیشتر کلله‌ای دراز دارند و کله اشکنازیها گرد و مدور است. کوچرا این اختلاف را دلیل دیگری بر جدائی تبار خزرهای اشکنازی از سفارديهای سامی می‌داند. اما به نظر ما چنانکه در بالا آوردهیم اختلاف شاخصهای مربوط به بلندی یا کوتاهی کله هماهنگ با وضع ملتهای است که یهودیان در میان آنان زندگی می‌کنند و این نکته تا حدودی استدلال کوچرا را باطل می‌سازد.

۱۱. فیشر گ فصل دوم.

12. Patai, op. cit.

از ملاحظات غیر زیست‌شناسانه است و همچنان کوشش می‌شود که علی‌رغم کلیه دلایل، بنحوی، یهودیان را به عنوان یک واحد نژادی جداگانه از دیگران متمایز سازند.

- ۴ -

این دو پدیده، یعنی اختلاف یهودیان در مشخصات جسمانی با یکدیگر و همگونی با مللی که در میان آنان زیست می‌کنند چگونه پیدا شده است؟ متخصصین علم و راثت آن را نتیجه اختلاط و نیز فشارهای می‌دانند که در گزینش نسل مؤثر افتاده است. فیشبرگ می‌نویسد: «این در واقع مهمترین نکته در مردمشناسی یهودیان است. آیا یهودیان تبارنابی می‌باشند که کما بیش در تحت تأثیر شرایط محیطی دگرگون گشته‌اند و یا پیروان این کیش از عناصر متعلق به نژادهای مختلف فراهم آمده‌اند که تغییر مذهب و ازدواج‌های فیما بین در طول مدت مهاجرت در نقاط مختلف گیتی آن را به این صورت درآورده است؟» فیشبرگ پاسخی روشن به خواندگان خود می‌دهد:<sup>۱۹</sup>

«اگر مطالعه خود را با بررسی مطالب تورات و سنت آغاز کنیم خواهیم دید که قوم اسرائیل حتی در آغاز تشکل، از عناصر متعلق به نژادهای مختلف فراهم آمده بود ... خواهیم دید که در آسیای صغیر، سوریه و فلسطین نژادهای گوناگون وجود داشتند - مانند عموریان<sup>۲۰</sup> که بلوند بودند و سر مستطیل شکل و قامت بلند داشتند و حیتی‌ها<sup>۲۱</sup> که سیاه چرده بودند و گویا قیافه مغلوبی داشتند و کوشیهای<sup>۲۲</sup> که از نژاد سیاه بودند و بسیاری دیگر - عبریان قدیم چنانکه در بسیاری از موارد تورات آمده است با همه این اقوام ازدواج کرده و درآمیخته بودند.»

۱۹. فیشبرگ ص ۱۸۱.

20. Amorites.

21. Hitties.

22. Cushites.

مراکشیهای غیر یهودی ۱/۶۳ یهودیان عراقی ۱/۲۲ ۱/۲۷ یهودیان ترک ۱/۹۷ ۰ ترکهای غیر یهودی ۰/۹۹ این وضع را می‌توان در دو فرمول ریاضی خلاصه کرد:

$$(1) G_a - J_a < J_a - J_b$$

و

$$(2) G_a - G_b \approx J_a - J_b$$

یعنی به طور کلی تفاوت مربوط به ضوابط مردمشناسی در میان یهودیان ( $J_a$ ) و غیر یهودیان ( $G_a$ ) یک کشور معین (a) کمتر از تفاوت میان جهودان دو کشور مختلف (b و a) می‌باشد و همچنین تفاوت میان غیر یهودیان در دو کشور مختلف (a و b) مشابه تفاوت میان یهودیان آن دو کشور است.

مناسب خواهد بود که این بحث را با نقل قولی دیگر از مقاله هاری شاپیرو<sup>۱۶</sup> در سری یونسکو به نام «ملت یهود - تاریخی مبتنی بر زیست‌شناسی<sup>۱۷</sup>» پایان برسانیم.<sup>۱۸</sup>

با توجه به تفاوت‌های گسترده‌ای که در مشخصات فیزیکی جمعیت‌های یهودی وجود دارد و نیز تنوع ژنهای مکرر در گروههای خونی آنها، هرگونه دسته‌بندی یهودیها بر اساس نژاد واحد، تناظرگوئی خواهد بود. زیرا اگر چه نظریهٔ معاصر نژادی، تعدد اشکال یا اختلافات را در داخل یک گروه نژادی تا حدی مجاز می‌داند، مع ذلك نمی‌توان گروههای را که به طور مشخص بر اساس شرایط نژادی خاص خود جدا از یکدیگر می‌باشند به عنوان نژاد واحد قلمداد نمود. چنین کاری هدفهای زیست‌شناسانه طبقه‌بندی نژادی را باطل و سراپای این روش را بی‌منطق و بیمعنی خواهد کرد. متأسفانه این موضوع بندرت، تهی

16. Harry Shapiro.

17. "The Jewish People: A Biological History".

۱۸. شاپیرو (۱۹۵۳) ص ۷۴-۵.

سیاه پوست حبشه و جهودان کای فنگ<sup>۳۲</sup> چین که همانند دیگر چینیان هستند و جهودان یمنی با بشره زیتونی تیره رنگ و قبایل جهود برین در صحراء یا قیافه‌های شبیه طوارقها<sup>۳۳</sup>، و همین طور تنومنه دست اول ماخزرا، هر کدام شاهد حرارت و شور تبلیغی می‌باشد که در میان یهودیان عهود قدیم وجود داشته است.

در مناطق نزدیکتر امپراتوری روم، شور تبلیغ یهودیان در فاصله سقوط کشور یهود و طلوع مسیحیت به اوج خود رسید. بسیاری از خاندانهای اشرافی ایتالیا و همچنین خاندان پادشاهی که در ایالت ادیابن<sup>۳۴</sup> فرانکروائی داشت به دین یهود گرویدند. فیلوج<sup>۳۵</sup> از عده زیادی که در یونان به این آئین گرویده بودند سخن می‌گوید. فلاویوس ژوفوس<sup>۳۶</sup> روایت می‌کند که بخش بزرگی از اهالی انتاكیه کیش یهود را پذیرفته بودند. پولس مقدس در طی مسافرت خود از آتن تا آسیای صغیر تقریباً در هم‌جا با مبلغین یهود بسیاره کرد.

ث. ریناخ<sup>۳۷</sup> مورخ یهودی می‌نویسد<sup>۳۸</sup>: «شور تبلیغ در دوران یونان و رم صفت مشخصه یهودیت بود که در گذشته سابقه نداشت و از آن پس نیز هیچ‌گاه بدان حد نرسید... شکی نیست که یهودیان موفق شدند که در طی دو یا سه قرن، عده زیادی را به دین خود درآورند... رشد عظیم ملت یهود در مصر، قبرس و سیرن<sup>۳۹</sup> بدون فرض تزریق مقدار زیادی خون غیر یهودی درست در نمی‌آید. موج تبلیغ، طبقات بالا و پائین اجتماع را به یکسان فرا گرفته بود.»

طلوع مسیحیت جریان این آمیختگی را گندتر گردانید و پیدایش محله‌های یهودی‌نشین شهرها (گتو) موقعی آن را پایان بخشید. ولی پیش از آنکه در قرن شانزدهم مقررات خاص محله‌ها دقیقاً به موقع اجرا گذارده شود جریان مزبور همچنان ادامه داشت. تحریمهای مکرر

32. Kai-Feng. 33. Tuaregs. 34. Adiabene. 35. Philo.

36. Flavius Josephus. 37. Reinach.

38. به نقل فیشر گک ص ۱۸۶-۷.

39. Cyrene.

شاید پیغمبران در پراپر «ازدواج با دختران خدایان بیگانه» چون رعد بخوشند لیکن اسرائیلیانی که به تعدد زوجات خود داشتند به راه خود می‌رفتند و عمل پیشوایان اسرائیل نیز سرمشی خوبی نبود. حتی پدر بزرگ آنان ابراهیم، هاجر را که یک مصری بود به همسری برگزید و یوسف با اسنات<sup>۴۰</sup> ازدواج کرد که نه تنها مصری بود، بلکه پدرش نیز کاهن بود. موسی با دختری از مدین به نام صفورا<sup>۴۱</sup> زناشوئی کرد. سامسون قهرمان یهودیان، فلسطینی بود. مادر داوده پیغمبر از موآبیان<sup>۴۲</sup> بود و او خود با شاهزاده خانمی از چشور<sup>۴۳</sup> ازدواج کرد. اما سلیمان (که مادرش از حیتیان بود) با چندین زن اجنبي از جمله دختر فرعون و زنان موآبیان و عمونیان<sup>۴۴</sup> و ادویان<sup>۴۵</sup> زن و صیدونیان<sup>۴۶</sup> و حیتیان عشق ورزید... و بدین‌گونه تاریخ فضاحت بار یهود ادامه می‌یابد<sup>[\*]</sup>. تورات روشن‌می‌سازد که بسیاری از اسرائیلیان وضعی و شریف نیز از پادشاهان خود پیروی نموده‌اند. بعلاوه باید توجه داشت که حکم تورات درباره حرمت ازدواج با غیر یهودیان، اسیران جنگی زن را مستثنی می‌داشت و از این‌گونه زنان فراوان بودند. تبعید بابل هم کمکی در خالص نگاهداداشتن نژاد نکرد حتی بسیاری از خانواده‌های روحانی با زنان غیر یهودی ازدواج کردند. خلاصه در همان آغاز دوران آوارگی، اسرائیلیان نژادی کاملاً مختلف بودند. البته ملتهاي تاریخی دیگر نیز همین وضع را داشتند و اگر به خاطر این افسانه نبود که یهودیان با اصرار از قوم تورات سخن می‌گویند و مدعی می‌باشند که گویا این قوم در طی قرون متعددی خلوص نژادی خود را حفظ کرده است تأکید در این باره لزومی نداشت.

یکی دیگر از موجبات این آمیختگی، گرویدن گروه بسیاری از مردمان متعلق به نژادهای مختلف به دین یهود بود. فلاشه‌های<sup>۴۷</sup>

23. Asenath. 24. Zipporah. 25. Moabite. 26. Geshur.

27. Ammonites. 28. Edomites. 29. Zidonians.

۴۰. کتاب اول پادشاهان ۱۱ (۱).

31. Flasha.

مقامات کلیسائی در خصوص ازدواج مسیحیان و یهودیان نشان ادامه این جریان است. به عنوان نمونه به تحریمهای شورای طلبکله به سال ۵۸۹ و شورای رم در ۷۴۳ و شورای اول و دوم لاتران<sup>۴۰</sup> در ۱۱۲۳ و ۱۱۳۹ و نیز به فرمان لادیسلاو دوم<sup>۴۱</sup> پادشاه هنگری در ۱۰۹۲ می‌توان اشاره کرد. این ممنوعیت‌ها هیچ‌گاه به طور کامل به موقع اجرا گذارده نشده است و دلیل این مدعای گزارش اسقف بجارستانی به نام روبرت فون گرین<sup>۴۲</sup> است که در سال ۱۲۲۹ به پاپ شکایت می‌کند و می‌گوید که بسیاری از زنان مسیحی در زوجیت یهودیان درآمده و کلیسا در ظرف چند سال «هزاران مسیحی» را از دست داده است.<sup>۴۳</sup>

تنها مانع مؤثر در این امر دیوارهای محله بود و چون این مانع برآفتاد ازدواج‌های مختلف دویاره از سر گرفته شد و کار بقدرتی بالا گرفت که در آلمان ذر فاصله ۱۹۲۱ و ۱۹۲۵ از هر صد ازدواج یهودیان ۴۲ مورد ازدواج مختلف وجود داشت.<sup>۴۴</sup>

اما راجع به سفارديها یا یهودیان «راستین»، اقامت بیش از هزار ساله آنان در اسپانیا آثار زوال‌ناپذیری هم در خود آنان و هم در میزبانانشان بر جای گذاشته است. چنانکه توین بی می‌نویسد:

«دلایل کافی بدبست است که در اسپانیا و پرتغال امروز مقدار زیادی خون یهودیان مسیحی شده در رگهای ساکنین شبه جزیره ایبری وجود دارد. این مقدار مخصوصاً در طبقات بالا و متوسط بیشترست مع ذلك هیچ روانکاو با هوش که در مقابل نمونه‌های از خون طبقات بالا و متوسط اسپانیائیان و پرتغالیان قرار گیرد باسانی قادر نخواهد بود که بگوید نیاکان کدامین از آنها چهود بوده است.»<sup>۴۵</sup>

البته این جریان از هر دو سو در کار بود. پس از کشتارهای

40. Lateran. 41. LadislawII. 42. Robert von Grain.

.۴۳. فشبگث ص ۱۸۹.

.۴۴. کوماس ص ۳۱.

.۴۵. توین بی (۱۹۴۷) ص ۱۳۸.

سالهای ۱۳۹۱ و ۱۴۱۱ که سرتاسر شب‌چزیره را فرا گرفت بیش از یکصد هزار جمیود - مطابق برآوردهای معقول - به تمییز گردن نهادند ولی بخش قابل ملاحظه‌ای از تازه مسیحیان در خفا آئین یهودیگری را بجای می‌آورده‌اند. این چهودان سری یا مارانوها<sup>۴۶</sup> در دربار و مقامات کلیسائی به مدارج عالیه رسیدند و با خاندانهای اشرافی وصلت کردند. همه چهودانی که حاضر به توبه نشدند، در ۱۴۹۲ از اسپانیا و در ۱۴۹۷ از پرتغال بیرون رانده شدند و از آن پس مارانوها مورد سوءظن قرار گرفتند. بسیاری را به حکم دادگاه‌های منتهی در آتش افکنندند و اکثریت آنان در قرن شانزدهم به کشورهای اطراف مدتی‌رانه و همچنین به هلند و انگلستان و فرانسه مهاجرت گزیدند و پس از آنکه احساس امیت کردند به دین سابق خود باز گشتدند. این گروه‌ها به اتفاق رانده‌شدگان سالهای ۱۴۹۲-۷ جوامع تازه سفاردی را در آن کشورها بنیاد نهادند.

بنابراین نکته‌ای که توین بی درباره اختلاط نسب طبقه بالای جامعه اسپانیائی متذکر شده عیناً در مورد جوامع سفاردی اروپای غربی نیز مصدق دارد. والدین اسپینوزا از مارانوهای پرتغال بودند که به آمستردام مهاجرت کردند. خاندانهای کهن یهودی انگلستان (که خیلی پیشتر از یهودیان شرقی قرن نوزدهم و بیست به این کشور رسیده بودند) از قبیل خانواده‌های مونتیفیوری<sup>۴۷</sup>، لوسرادا<sup>۴۸</sup>، مونتیگیو<sup>۴۹</sup>، آویگدور<sup>۵۰</sup>، سوتزو<sup>۵۱</sup>، ساسون<sup>۵۲</sup>، وغیره همه از دیگر جوشن شبه جزیره ایبری به این کشور منتقل گشتدند و نمی‌توانستند مدعی شوند که اصل و نسب آنان پاکتر از اصل و نسب اشکنازیها یا هن یهودی دیگری به نامهای دیویس<sup>۵۳</sup>، هریس<sup>۵۴</sup>، فلیپس<sup>۵۵</sup> و هارت<sup>۵۶</sup> باشد.

امر دیگری که بتحوی ناراحت‌کننده و مکرر موجب اختلاط نسل می‌شد مسئله تجاوز به عنف بود. این مسئله نیز تاریخچه‌ای طولانی

46. Marranos.

47. Montefiores.

48. Lousadas.

49. Montagues.

50. Avigdors.

51. Sutros.

52. Sassoons.

53. Davis.

54. Harris.

55. Phillips.

56. Hart.

دانستند که جهودان حاضر خواهند بود که با دادن فدیه آنها را آزاد سازند. نیازی به گفتن نیست که این نیمه وحشیان، اسیران زن را مورد تجاوز قرار می‌دادند. «شورای اراضی چهارگانه» در جلسه‌زمستان سال ۱۶۵۰ وضع زنان بیچاره‌ای را که در دوران اسارت از قزاقان بچه‌دار شده بودند موردرسیدگی قرارداد و زندگی خانوادگی و اجتماعی یهودیان را تحت نظام درآورده. باز از این بیحرمتیها... در مورد زنان یهودی در ملی کشتار-های سال ۱۹۰۳-۱۹۰۵ روسیه به تکرار پیوست.<sup>۶۶</sup>

## - ۴ -

بنگردیم بر سر این سخن که گفتیم علی‌رغم این حقایق، بسیاری از مردم که نه نژادپرستند و نه ضد یهودی، برآنند که می‌توانند هر چهود را با یک نگاه تشخیص دهند. اگر جهودان، چنانکه تاریخ و مردمشناسی می‌گویند، آمیزه‌ای از نژادهای گوناگون باشند چگونه این امر می‌پرس تواند بود؟<sup>۶۷</sup>

قسمتی از این سوال را به نظر من، ارنست رنان در ۱۸۸۳ پاسخ گفته است:<sup>۶۸</sup> «یک نوع واحد یهودی وجود ندارد بلکه انواعی از یهودیان وجود دارند». آن نوع یهودی که به یک نظر شناخته می‌شود نوع خاصی است در میان بسیاری از انواع دیگر. اما فقط بخش کوچکی از جمعیت چهارده میلیونی یهودی از آن نوع خاص می‌باشد. از طرف دیگر همه آنها که بنظر می‌رسد از آن نوع باشند حتی یهودی نیستند. یکی از مشخصات بارز که - هم در معنی حقیقتی و هم در معنی مجازی - ملاک شناسائی آن نوع خاص قدر می‌گیرد بینی است: بینیهای با وصفهای گوناگون سامی، سرکج، برگشته،

65. Council of the Four lands.

۶۶. فیشر گک ص ۱۹۱.

۶۷. رنان (۱۸۸۳) ص ۲۲.

68. Il n'y a pas un type juif, il y a des types juifs.

دارد که از فلسطین آغاز می‌شود. مثلاً روایت شده است که کسی به نام یود این حزقیل<sup>۵۷</sup> با ازدواج پسرش مخالفت می‌نموده چرا که دختر دلخواه او از «ذریه ابراهیم» نبود. دوست او اولاً<sup>۵۸</sup> چنین گفت: «از کجا معلوم که ما خود از اولاد بتپرستانی نباشیم که به دختران صهیون در محاصره اورشلیم تجاوز کردند؟<sup>۵۹</sup>» تجاوز به عنف و غارت (حدود این یکی غالباً پیشاپیش اعلام می‌شد) حق طبیعی قشون فاتح بشمار می‌آمد.

روایتی است قدیمی که گریتز آن را ضبط کرده و به موجب آن تبار یکی از کهنه‌ترین جوامع یهودی آلمان به واقعه‌ای می‌رسد که یادآور سرگذشت زنان قبیله ساپین<sup>۶۰</sup> می‌باشد. مطابق این روایت یک دسته آلمانی به نام وانگیونی<sup>۶۱</sup> که همراه سپاهیان رم در فلسطین می‌جنگیدند «از میان انبوه زندانیان یهودی زیباترین زنان را بنگزیده به مقص خود در کرانه‌های راین و ماین آوردند و مجبورشان کردند که به هوای نفس آنان تن در دهند. فرزندانی که از این آمیزش یهودی و آلمانی بدنیآمدند توسط مادرانشان به آئین یهود پرورش یافتند و پدرانشان خود را از دردرس آنها برکنار نگاه می‌داشتند و همین فرزندان بودند که گفته می‌شود نخستین جوامع یهودی را در میانه ورمس<sup>۶۲</sup> و ماینس<sup>۶۳</sup> بوجود آوردند.<sup>۶۴</sup>

تجاوز به عنف در شرق اروپا امری معمولیتر بود. باز از فیشر گک نقل می‌کنیم:

«یک چنین تزریق خون غیر یهودی در رگهای بنی-اسرائیل، مخصوصاً در کشورهای اسلامیک، مکرر رخ داده است. یکی از روشهای مطلوب قزاقان برای سرکیسه کردن چهودان این بود که عده زیادی را به اسارت می‌گرفتند و می-

57. Juda Ben Ezekial. 58. Ulla.

59. Graets, op. cit. vol II p. 213. 60. Sabine 61. Vangioni.

62. Worms. 63. Mayence.

۶۴. همان، جلد سوم ص ۱-۴۰.



شکل (۱)

شکل (۲)

شکل (۳)

چیکوپس در اثبات نظر خود که وضع منخرین یهودیان توهمنقاری شکل بودن بینی آنان را ایجاد کرده است از خوانندگان خود می خواهد که یك عدد ۶ دردار به لاتینی بنویسند (شکل ۱) آنگاه قسمت پرگشته آن را پاک کنند چنانکه در شکل (۲) پیداست و در این صورت مقدار زیادی از شباهت آن به بینی یهودی از میان می رود. حالا اگر متنهالیه پائین آن را مطابق شکل (۳) در خط افقی، کمی امتداد دهیم حالت جهودی آن بکلی منتفی می گردد. ریپلی پس از نقل قول چیکوپس متذکر می شود که «متوجه تغییر شکل باشید. یهودیان به رومیان مبدل گشته اند و در این هیچ شکی نیست. پس چه چیز را ثابت کردیم؟ اینکه درواقع پدیده ای به نام بینی یهودی وجود دارد اگرچه صورت آن از فرض اولیه ما (یعنی ضابطه کج بودن) متفاوت باشد».<sup>۷۵</sup>

ولی آیا این مطلب درست است؟ شکل شماره (۱) حتی با توجه به وضع منخرین می تواند نماینده بینی یک یونانی یا اسپانیائی یا ارمنی یا سرخپوست امریکائی باشد. اگر صاحب چنین دماغی را یهودی می دانیم و نه سرخپوست و نه ارمنی و غیره، وابسته به مجموعه مشخصات دیگری مانند حالت و رفتار و لبامن است که ما را به چنین نتیجه ای می رساند. البته این جریان با یك تحلیل منطقی فرق دارد و از نوع مطالعه گشتالت<sup>۷۶</sup> روانشناسان است که هیأتی را به عنوان

75. Ripley, p. 395.

76. Gestalt

یا شبیه منقار عقاب، ولی تعجب در اینجاست که مطابق تحقیق فیشرگ<sup>۷۷</sup> از میان ۲,۸۳۶ یهودی در شهر نیویورک فقط ۱۴ درصد - یعنی از هر هفت تن یکی - دارای چنین بینی بوده و ۵۷ درصد دیگر بینی راست و ۲۰ درصد بینی کوتاه و ۶/۵ درصد بینی پهن و گنده داشته اند.<sup>۷۸</sup>

مردمنشناسان دیگر نیز از بررسیهای که در لهستان و اوکراین بعمل آورده اند به نتایج مشابهی رسیده اند.<sup>۷۹</sup> بعلاوه در میان سامیان حقیقی، یعنی بدویهای پاک نژاد، این شکل بینی اصلاً بمنظور نمی آید<sup>۸۰</sup> که وجود داشته باشد ولی «در میان قبایل مختلف قفقاز و در آسیای صغیر بسیار زیاد دیده می شود. در میان یومیان این نواحی مانند ارمنیها، گرجیها، اوستیا، لزگیها، ایسورها و نیز در میان سوریها دماغهای سرکج، اصل و اشکال دیگر، استثنای بشار می آیند. در میان مردمانی که در کناره های اروپائی مدیترانه زندگی می کنند مانند یونانیها، ایتالیانیها، فرانسویها، اسپانیائیها و پرتغالیها دماغ سرکج بیشتر دیده می شود تا در میان یهودیان اروپای شرقی. سرخپوستان امریکای شمالی هم غالباً دارای دماغهای جهودی می باشند».<sup>۸۱</sup>

بنابراین بینی ملاک مطمئنی در این تشخیص نمی باشد. تنها اقلیتی، یعنی نوع خاصی از جهودان، دارای بینی گوژ و کج می باشند. بسیاری از گروههای نژادی دیگر نیز بینیهایی به این شکل دارند. معذلك چیزی از درون انسان می گوید که آمار مردمنشناسان در این باره نباید صحیح باشد. یك راه ساده پرای حل این معملاً توسط بد و دو<sup>۸۲</sup> و چیکوپس<sup>۸۳</sup> پیشنهاد شده است بدین مضمون که بینی یهودی ممکن است واقعاً برگشته شکل نباشد و با وجود این بمنظور بررسد که چنان است و این به جمیت وضع خاص تورفتگی پره ها و پیچ منخرین است.

۷۷. فیشرگ، ص ۷۹.

۷۸. ریپلی ص ۳۹۴ ف.

۷۹. فیشرگ ص ۸۳ بد نقل از Luscham.

۸۰. فیشرگ ص ۸۷.

73. Beddoe. 74. Jacobs.

گفتید...» کتاب «نژادهای آدمیزاد»<sup>۷۷</sup> نوشتۀ هاچینسون تصویری از سه نفر گیشا دارد که زین آنها نوشته است «ژاپونیهای با قیافه یهودی». وقتی شما این نوشته را می‌خوانید احساس می‌کنید که: «به، واقعاً راست می‌گویید. چطور من توجه نداشتم!» و اگر این بازی را مدتی ادامه دهید کم کم به هر کجا که نگاه کنید قیافه‌های یهودی – یا خزری – به چشم شما می‌خورد.

## - ۵ -

یکی دیگر از اسباب اشتباه و سردرگمی در این باره، مشکل بزرگ‌تر کردن خصایص موروئی از خصایص دیگری است که تحت تأثیر زمینه اجتماعی و یا عوامل دیگر محیط بوجود آمده باشد. پیشتر نیز در بحث از مسئله قابت به عنوان ضابطه ادعائی درباره نژاد و تبار از این مشکل سخن گفته‌ایم. اما نفوذ عوامل اجتماعی در یهودیان نگرو با موهای مجعد تطبیق نمی‌کند. حتی نمی‌توان مطمئن بود که شناسائی همین یک نوع نمونه هم با قطعیت امکان‌پذیر باشد. مجموعه عکس‌هایی که فیشرگ<sup>۷۸</sup> یا ریپلی انتشار داده‌اند برای یک بازی «شیر یا خط» می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد به شرط اینکه روی شرح عکس را که معلوم می‌دارد صاحب آن یهودی و یا غیریهودی است پیشاند. همین بازی را می‌توان در هر نقطه از کناره‌های مدیترانه، در هر قمه‌خانه، به موقع اجرا گذاشت. البته نتیجه‌ای از آن حاصل نخواهد شد زیرا شما نمی‌توانید شخص مورد آزمایش را طرف خطاب قرار داده راجع به مذهب او استفسار کنید ولی اگر این بازی را با حضور اشخاص دیگری عمل کنید از میزان اختلاف نظرهایی که ابراز می‌شود شگفت‌زده خواهید شد. لحن القائی پرسش نیز در این باره مؤثر می‌افتد. مثلاً: «شما می‌دانستید که آقای هارولد یهودی است؟» «نمی‌دانستم. ولی حالا که شما گفتید واقعاً دارم می‌بینم.» «آیا می‌دانستید که فلان یا بهمان خاندان سلطنتی خون یهودی داشته؟» «نمی‌دانستم. ولی حالا که شما

یک کل در نظر می‌گیرند.

همین نوع ملاحظات درباره هر یک از علائم دیگر چهره، مانند لب‌های ظریف و موهای تیره‌رنگ موجدار یا مجعد و حالت محزون یا محیل یا پف کرده یا کشیده و از این قبیل، که از مشخصات یهودیان شمرده شده‌اند مصدق دارد. هر کدام از این علامات را اگر جداگانه در نظر بگیریم می‌توان آن را مابه‌اشتراك بسیاری از ملت‌ها بشمار آورده ولی مجموع آنها به عنوان مشخصه – یک بار دیگر بگوئیم – نوع خاصی از یهودیان بنظر می‌آید و یا به عبارت روشنتر الگو و نمونه یهودیانی بشمار می‌آید که اصلاً از اروپای شرقی آمده‌اند و اکنون شناخته‌ترين گروه یهودیان می‌باشد. ولی این نمونه در مورد انواع دیگر یهودیان از قبیل یهودیان سفاردي (و همچنین اعتبار انگلیسی‌شده آنان در بریتانیا) و یهودیان اسلامیک اروپای مرکزی و یهودیان بور تیوتونیک و انواع یهودیان مغولی با چشمان مورب و انواع یهودیان نگرو با موهای مجعد تطبیق نمی‌کند.

77. Hutchinson; *Races of Mankind*.

78. Michel Leiris (1958) pp. 11-12.

79. Centre National de La recherche Scientifique.

می‌آید. بعلاوه اگر چه این قبیل مشخصات را با مسامحه در تعیین می‌توان به عنوان علامت و نشانیهای تلقی کرد ولی علامت و نشانیهای مزبور در مورد کل یک ملت صدق نمی‌کند بلکه فقط گروه خاصی را در داخل محدوده ملت فرا می‌گیرد و بنابراین نمی‌توان آنها را از جمله صفات ممیزه یک نژاد بشمار آورده.

مع ذلك وقتی لیریس می‌گوید که حرکات و علامت چهره چیزی فیزیکی نیست بلکه این جزئیات همه تحت عنوان «رفتار» در می‌آید ظاهراً فراموش می‌کند که رفتار می‌تواند در قیافه افراد مؤثر افتد و بدینگونه نشان خود را بر جسم آنها بر جای بگذارد. در این‌باره می‌توان به علامت سنخی سیمای برخی از بازیگران سالخورده تأثر و کشیشانی که در تجربه زندگی می‌کنند و نظامیان حرفه‌ای و مجرمینی که به زندانهای دراز مدت محکوم گشته‌اند و ملاحان و کشاورزان و غیره مراجعه کرد. روش زندگی این افراد نه تنها در خطوط چهره آنها مؤثر می‌افتد بلکه شکل جسمی آنها را نیز دگرگون می‌سازد چنان‌که انسان بخطلا چنین می‌انگارد که این علامت و نشانیها چیزی‌ای موروثی می‌باشند و یا ریشه نژادی دارند.<sup>۸۱</sup>

در اینجا می‌خواهم ملاحظه‌ای شخصی را نیز بیفزایم. در مسافت‌های خود به ایالات متحده امریکا غالباً با دوستان ایام جوانی که در اروپای مرکزی می‌شناختم و پیش از جنگ جهانی دوم از اروپا مهاجرت کرده‌اند برخوره داشتم. این اشخاص را من از سی چهل سال پیش ندیده بودم. هر یار که یکی از آنها را ملاقات کرده‌ام بشگفت آمده‌ام که نه تنها در لباس پوشیدن و حرف زدن و رفتار مانند امریکائیها عمل می‌کنند بلکه قیافه آنها نیز به امریکائیها

۸۱. امرسون در مقاله خود زیرعنوان «علامت چهره انگلیسی» چنین می‌نویسد: «هر گروه مذهبی قیافه خاص خود را دارد. متديستها، کواکرها، راهبه‌ها چهره‌های دویجه دارند. یک نفر انگلیسی می‌تواند مختلف خود را از روش او بشناسد. هر کسب و حرفه‌ای خطوط خاص خود را روی چهره آدمی نقش می‌زند.»

و کارمند «موزه انسان<sup>۸۰</sup>» نیز هست:

«سخن از یک «نژاد» انگلیسی، یا حتی سخن از انگلیسیها به عنوان شاخه‌ای از نژاد «نوردیک» بی‌معنی می‌باشد. از نظر واقع، تاریخ به ما می‌آورده که وضع موجود ملت انگلیس نیز مانند دیگر ملت‌های اروپا محصول مشارکت و اختلاط ملت‌های مختلف است. انگلستان یک کشور سلتیک است که در قسمتی از آن موجه‌ای پیاپی اقسام ساکسون، دانوا و نورمانهای فرانسوی استقرار یافته و از زمان ژولیوس سزار گروهی از رومنیان هم به آن اقوام اضافه شده‌اند. یک انگلیسی را ممکن است از نحوه لباس پوشیدن و حتی رفتارش شناخت ولی تنها از ظاهر فیزیکی کسی نمی‌توان گفت که او انگلیسی است. در میان انگلیسیها نیز مانند سایر اروپائیان افراد سپیدرو و تیره‌رنگ، بلندقد و کوتاه، کله‌های دراز و کله‌های کوچک پیدا می‌شوند. ممکن است ادعا کرد که یک انگلیسی را می‌توان از برخی مشخصات خارجی که قیافه ویژه‌ای به او داده است شناسائی کرد. مثلاً از خودداری در حرکات (برخلاف رویه معمول جنوبیها) و شیوه راه رفتن و خطوط سیما و هر آنچه به طور مبهم خوشنودی و بلغمی مزاجی خوانده می‌شود. با اینهمه هر کسی که چنین ادعایی پکند در بسیاری از موارد بخطا خواهد رفت زیرا اگرچه این چیزها را مشخصات یک انگلیسی تمونه بشمار می‌آوریم ولی، همه انگلیسیها آن مشخصات را ندارند. واقعیت چنان است که این مشخصات ظاهیری به معنی واقعی کلمه فیزیکی نیستند به عبارت دیگر وضع هیکل و حرکات و خطوط سیما کلا در زیر عنوان رفتار خلاصه می‌شود و مانند آداب دیگر تابع زمینه اجتماعی مربوط به هر شخص می‌باشد و بنابراین چیزهای اکتسابی، و نه طبیعی بشمار

80. Musée de l'Homme.

می‌ماند. من نمی‌توانم تغییری را که در آنها رخ داده است توصیف کنم لیکن مثل اینکه آرواهه آنها عریضتر گشته و وضع چشم و اطراف آن طوری دیگر شده است (یکی از دوستان مردمشناس من معتقد است که عریض شدن آرواهه‌ها نتیجه بکار انداختن زیاد عضلات منبوطه در تکلم امریکائیها می‌باشد و پدیده دوم را انعکاسی از زندگی پرکشمکش امریکا و نتیجه آن که تمایل به ابتلا به زخم اثنی عشر می‌باشد می‌داند) من وقتی فهمیدم که کشفی که کرده‌ام خیال‌بافی نبوده است خوشحال شدم، زیرا فیشرگت نیز در ۱۹۱۰ همین ملاحظات را یادداشت کرده است... «طرح صورت پاسانی تحت تأثیر دگرگونیهای محیط اجتماعی تغییر می‌کند. من اینگونه تغییر سریع را در میان کسانی که به امریکا مهاجرت کرده‌اند ملاحظه کرده‌ام... این تغییر قیافه را مخصوصاً وقتی که مهاجرین متزبور به موطن قبلی خوده مراجعت می‌کنند می‌توان دریافت... این واقعیت پغوبی ثابت می‌کند که عناصر اجتماعی حاکم بر تحرکات آدمی تأثیر عمیقی در صورت ظاهر او بجا می‌گذارد».<sup>۸۲</sup>

چنین بنظر می‌رسد که محصول این دیگجوش، قیافه‌ای امریکائی است. بدین معنی که از انواع مختلف گروههای وراثتی، یک گروه کماپیش استانداره بوجود می‌آید. حتی چینیان و ژاپونیان پاکخون در امریکا تا اندازه‌ای تحت تأثیر این جریان قرار می‌گیرند. به هر حال فرد امریکائی را غالباً با صرف نظر از لباس و لبه به یک نگاه می‌توان شناخت فرق نمی‌کند که نیاکان او ایتالیائی باشند یا لهستانی و یا آلمانی.

## - ۶ -

در هرگونه بحث راجع به بیولوژی و وراثت اجتماعی یهودیان خاطره محله (گتو) سایه‌افکن خواهد بود. یهودیان اروپا و امریکا و حتی شمال افریقا بچه‌های محله‌اند و با آن چهار یا پنج نسل بیشتر

۸۲. فیشرگ، ص ۵۱۳.

فاصله ندارند. اصل جغرافیائی آنان از هر کجا بوده، در داخل دیوارهای محله کماپیش در محیطی مشابه با هم زندگی کرده و در طول چندین قرن تحت تأثیر عوامل سازنده یا مغرب مشابهی قرار داشته‌اند. از نقطه نظر متخصصین وراثت، می‌توان سه عامل را مشخص ساخت: ازدواج با خودیها، مسیر وراثتی، گزینش.

ازدواج با خودیها شاید، در تاریخ نژادی یهود، در بعضی از دورانها، نقشی به همان اندازه و به همان اهمیت جریان معکوس آن، یعنی ازدواج با اجانب، داشته است. از همان روزگاران تورات تا دورانی که یهودیان به اجبار از دیگران جدا گشتند و باز در زمانهای جدید، ازدواج با بیگانگان جریان اصلی بود. در این میان فقط سه تا پنج قرن (به اختلاف کشورها) دوران انتزوا و ازدواج با خودیها (هم به معنی اخسن ازدواج در میان همخوتها و هم به معنی اعم ازدواج بین خودیها در داخل یک گروه کوچک جدا افتاده) طول کشیده است. این وضع با خطر بهم پیوستن ژنهای نامطلوب توأم می‌باشد که آنها را قادر به فعالیت می‌کند. وجود درصد بالائی حماقت مادرزاد که در میان جهودان از قدیم وجود داشته<sup>۸۳</sup>، به اغلب احتمال، نتیجه همین ازدواج متند است. بدین معنی که از انواع مختلف گروههای وراثتی، یک گروه کماپیش استانداره بوجود می‌آید. حتی چینیان و ژاپونیان پاکخون در امریکا تا اندازه‌ای تحت تأثیر این جریان قرار می‌گیرند. به هر حال فرد امریکائی را غالباً با صرف نظر از لباس و لبه به یک نگاه می‌توان شناخت فرق نمی‌کند که نیاکان او ایتالیائی باشند یا لهستانی و یا آلمانی.

۸۳. فیشرگ، ص ۳۳۲ ف.

های باره تا اعمال خشونت‌آمیز نامنظم و قتل عامه‌های سازمان یافته را شامل می‌شد. چندین قرن زندگی در چنان شرایطی این نتیجه را بیمارآورده است که تنها چرب زبانترین و نرم‌خوتین و نرم‌مشپنجه‌ترین آنان، یعنی همان تیپ محله، به حیات خود ادامه دهد. آیا این مختصات روشناسی را باید مبتنی بر اوضاع و احوال موروثی دانست که جریان گزینش بر روی آن عمل می‌کند و یا مختصاتی است که از طریق تربیت کودکی و به عنوان مواريث اجتماعی انتقال می‌یابد؟ مسأله‌ای است که مردمشناسان درباره آن هنوز بشدت اختلاف نظر دارند. ما حتی نمی‌دانیم که مثلاً تا چه اندازه هوش زیاد به عوامل ارثی مربوط است و تا چه اندازه باید آن را محصول محیط تلقی کرد. به عنوان مثال از رعایت اعتدال یهودیان در مورد مسکرات یاد می‌کنیم که زمانی بگذارد.

به صورت ضربالمثل درآمده بود و پرخی از صاحب‌نظران<sup>۸۰</sup> آن را از خصایص نژادی یهود بشمار می‌آورند. ولی می‌توان همین امر را هم از نتایج زندگی محله محسوب داشت و آن را از تباقایی ناخودآگاه قرنها زندگی در شرایطی دانست که با سهل‌انگاری و بی‌احتیاطی سازگاری نداشت. فره یهودی با علامت ستاره زرد که در پشت لباس او نمایان بود می‌باستی محاط و بهوش باشد، و با نگاهی تحقیرآمیز که در عین حال سرگرش می‌دارد، حرکات تمسخرانگیز بچه‌های مست را نظاره کند. تنفس واشمئاز در برابر مسکرات و سایر انواع فسق و فجور، طی نسله‌ها از پدر و مادرها به فرزندان یهودی منتقل گشته بود تا آنگاه که خاطرۀ محله فراموش شد و مصرف مسکرات بویشه در کشورهای انگلوساسکون فزونی گرفت. بنابراین رعایت جانب اعتدال در مورد مسکرات نیز مانند سایر خصائص جهودان، جزو مواريث اجتماعی و نه مواريث زیست‌شناسی می‌باشد.

و بالاخره یک جریان دیگر هم در این تطور مؤثر می‌افتد و آن مسأله گزینش چنسی می‌باشد. این مسأله نیز ممکن است در بوجوده آمدن خصایصی که به یهودیان نسبت می‌دهند

۹۰. مثلاً آقایان Kerr و Reid به نقل فیشر گ ص ۵-۲۷۴.

بلکه هم بیش از هر کس دیگر!» اما دانش و راثت اطلاعات زیادی در این باره بدست نمی‌دهد. جریان دیگری که ممکن است تأثیر عمیقی در محله گذاشته باشد مسیر و راثت است (که به نام اثر سیوال رایت<sup>۸۱</sup> نیز شناخته می‌شود). مقصود از آن از دست دادن نشانه‌های و راثتی در جمعیت‌های محدود و منزوى است و این وضع یا به این جهت پیش می‌آید که احیاناً بینانگذاران آن اجتماعات، خود فاقد آن ژنها بوده‌اند و یا به این جهت که معدودی از بینانگذاران، آن ژنها را داشته‌اند ولی نتوانسته‌اند آنها را به دیگران انتقال دهند. بدینگونه مسیر و راثتی می‌تواند تغییرات قابل ملاحظه‌ای در خصیصه‌های موروثی جماعات کوچک بر جای بگذارد.

اما گزینش‌هایی که برای فشارهای وارد در داخل حصار محله صورت گرفته از لحاظ اهمیت در تاریخ کم نظری بوده است. زیرا جریان که از کشاورزی متوجه بودند ناگزیر به شهرنشینی روی آورده و در شهرها یا محله‌هایی که روزبروز بر جمعیت‌آنها می‌افزود متمرکز شده‌اند. نتیجه این امر بدقول شاپیرو<sup>۸۲</sup> آن بود که «بیماریهای واگیر که شینها و آبادیهای قرون وسطی را فرا می‌گرفت در درازمدت تأثیر گزینشی بزرگتری بر جوامع یهودی داشت و آنان را بتدریج از مصونیت بیشتری در برابر بیماریها برخوردار کرد... و بنابراین اخلاف امروزین آنان بازماندگان جریان گزینشی شدید و خاصی می‌باشند».<sup>۸۳</sup>

شاپیرو چنین می‌اندیشد که اگر امروزه در میان جهودان بیماری سل بندرت دیده می‌شود و یا آنان در قیاس با دیگران از طول عمر بیشتری برخوردار می‌باشند (و آمارهای گردآوری شده توسط فیشر گ بیانگر این واقعیت است) سبب آن همین است که گفتیم.

اما فشارهای خصیمانه که محله را در حیطه‌خود داشت از تحقیر-

87. Sewall Wright Effect.

88. Shapiro.

۸۹. شاپیرو (۱۹۵۳) ص ۸۰.

سهمی داشته باشد. بنظر می‌رسد که ریپلی نخستین کسی باشد که بداین امر اشاره کرده است. وی می‌گوید: «فرد یهودی اگر چه در خط توارث نژادی به هیچ وجه پاک و سره نیست مع ذلك از نظر انتخاب، و از قانونی کل یهودیت بشمار می‌آید... این معنی همه جزئیات زندگی وی را تحت تأثیر می‌گیرد. حال چرا باید چنین تصور شود که همین معنی در آرمان وی از زیبائی جسمانی منعکس نمی‌گردد و مسئله پسند جنسی و گزینش همسر از حوزه این تأثیر خارج می‌ماند؟ بلکه نتایج همین گزینشهاست که از طریق وراثت تقویت و تشیدیدشده است».<sup>۹۱</sup>

ریپلی در این باره که آرمان محله از زیبائی جسمانی چیست پژوهشی نکرده ولی فیشرگ<sup>۹۲</sup> این کار را انجام داده و نتیجه دلپذیری گرفته است: «در نظر یک یهودی ارتدوکس کامل از اروپای شرقی، شخصی که عضلات قوی دارد همان عیسوست. ایده‌آل مطلوب هر یک از فرزندان یعقوب در طول قرنها تا اواسط قرن نوزدهم «جوانی حریب اندام» بود. جوانی کم‌خون، باریک با قیافه‌ای محزون، خردمند و ناتوان.» فیشرگ در ادامه سخن خود می‌گوید: «در اروپای غربی و امریکا در حال حاضر تمایل زیادی در جهت مخالف دیده می‌شود. بسیاری از چهودان از اینکه به چهودان نمی‌مانند مبالغه می‌کنند. با توجه به این نکته باید گفت که آینده درخشانی برای چهره به اصطلاح یهودی وجود نخواهد داشت».<sup>۹۳</sup> و ما می‌توانیم اضافه کنیم که این گفته دست کم در مورد اسرائیلیهای جوان صدق می‌کند.

۹۱. ریپلی، ص ۳۹۸.

۹۲. فیشرگ، ص ۱۷۸.

۹۳. همان مأخذ.

## خلاصه

من در بخش اول این کتاب کوشیده‌ام تا تاریخ امپراتوری خزر را براساس اطلاعات ناچیزی که از منابع موجود بدست می‌آید بررسی کنم.

در بخش دوم، فصول ۵ تا ۷ مدارک تاریخی را دال براینکه قسمت عمده یهودیان شرقی، و بنابراین یهودیان جهان، از تبار ترک خزر است و نه از اصل سامی، گردآورده‌ام.

در این فصل آخر کوشیده‌ام تا نشان دهم که دلایل مردمشناسی نیز هماواز با مدارک تاریخی، این اعتقاد عامیانه داین بروجوره نژادی یهودی، از بازماندگان اسباط بتی‌اسرائیل را مردود و بی‌اعتبار می‌داند.

از دیدگاه مردمشناسان دو دسته از واقعیتها در جمیت مخالف آن اعتقاد وجود دارد. اول ناهمگنی بسیار در میان یهودیان از لحاظ خصوصیات جسمانی دوم شباهت زیاد یهودیان به غیریهودیانی که در محیط مشترکی با آنان زندگی می‌کنند. این هر دو واقعیت در آمارهای که از قد و قامت، شاخص جمجمه، گروه خونی، رنگ مو و چشم و... آنان بدست داریم منعکس می‌باشد. هر کدام از این موازین مردمشناسی که ملک گرفته شود معلوم می‌گردد که چهودان هرکشور به غیر یهودیانی که در میان آنان زندگی می‌کنند همانندترند تا به چهودان کشورهای دیگر. فرمول زیر وضع مزبور را به طور خلاصه نشان می‌دهد:

$$G_a - J_a < J_a - J_a ; , \quad G_a - G_b \cong J_a - J_b$$

تبیین زیست‌شناسی هر دو مطلب این است که اختلاط نسل در موقع تاریخی مختلف و به اشکال مختلف صورت گرفته است از این قبیل است ازدواج با بیگانگان، گرویدن عده زیادی از غیر یهودیان به دین یهود، تجاوز به عنف که همواره (چه به عنوان یک حق قانونی و چه به عنوان امر نام مشروعی که مورد چشم‌پوشی قرار می‌گرفت) در کنار جنگ و کشتار وجود داشت.

این عقیده که علی‌رغم اطلاعات آماری شخص یهودی را می‌توان از دیگران بازشناخت نوعاً – و نه کلاً – مبتتنی بر تصوراتی واهی می‌باشد. این عقیده واقعیتی را نادیده می‌گیرد: قیافه‌هایی که در مقایسه با مردم شمال اروپا یهودی شمرده می‌شود در محیط مدیترانه چنین تلقی نمی‌گردد. هواداران این عقیده تأثیر محیط اجتماعی را در قیافه و پشه فراموش می‌کنند و وراثت زیست‌شناسی را با وراثت اجتماعی اشتباه می‌گیرند.

مع ذلك نشانیهای موروثی چندی نیز هست که در مورد پرخی از انواع یهودیان امروزی درست در می‌آید. در پرتتو علم ژنتیک جمعیت، بسیاری از این نشانیها را می‌توان به عواملی مربوط دانست که در طی چندین قرن در شرایط منزوی محله جریان داشته است. از جمله این عوامل ازدواج با خودیها، سیاست وراثتی و فشارهای گزینشی را می‌توان یاد کرد. این عامل سومی از طرق مختلف – مانند گزینش طبیعی (مثلًا از طریق بیماریهای واگیر)، گزینش جنسی و به طور مشکوکتر از طریق گزینش نوع شخصیتی که برای ادامه حیات در شرایط داخل حصار محله، قابلیت بیشتری را داشته باشد – مؤثر می‌افتد.

ازرون برآنچه گفتم، وراثت اجتماعی از طریق تربیت دوران کودکی، به عنوان عامل سازنده یا مغرب نیرومندی، تأثیر داشته است. هر یک از این جریانات نقشی را در به وجود آمدن یهودی محله بندهد داشته است. این نوع یهودی با پشتسر گذاشتن محله بتدریج چهات مشخصه خود را از دست داده است. اما راجع به ترکیب نژادی

و قیافه ظاهر یهودیان در دوران پیش از به وجود آمدن محله، تقریباً هیچ‌چیز نمی‌دانیم. مطابق نظری که در این کتاب پیش کشیده‌ایم این «جنس اولیه» غالباً از تبار ترک بوده ولی در میان آنان مقدار نامعلومی هم از فلسطینیان کهن و عناصر دیگر وجود داشته‌اند. نمی‌توان گفت که کدام یک از علامات و مشخصات ادعائی، مانند بینی یهودی، در نتیجه گزینش جنسی داخل محله بوجود آمده و کدام یک مظہر ژن مقاوم قوم خاصی می‌باشد. و چون داشتن منخرین در میان مردم قفقاز امری عام بشمار می‌آید ولی در میان بدويهای سامی بندرت دیده می‌شود این را نیز می‌توان نشانه دیگری از نقش مسلط سبط سیندهم در تاریخچه زیست‌شناسی جهودان دانست.

## ملاحقات

۱- یادداشتی درباره منابع

۲- مکاتبات خزر

بنابراین مورخ تا آنجا که می‌تواند، حرف بحروف، از منابعی که خبر را گرفته است تبعیت می‌نماید بطوری که غالباً راوی بعدی همان الفاظ و عبارات را وی نخستین را تکرار می‌کند...» این است گفته دو صاحب نظر کلاسیک در این زمینه یعنی اچ.ا.آر. گیب و م.ی. دخویه در مقالهٔ دو نفره‌ای که در ذیل مادهٔ «تاریخ‌نویسی عرب» در چاپهای اولیه انسیکلوپدی بریتانیکا نوشته‌اند<sup>۱</sup>. این گفته روشن می‌گردید که جستجوی منبع اصلی – که غالباً از میان رفته – از خلال روایات پیاپی مورخان و مؤلفان و دروغ‌نام چه مشکلات دردناکی را به مرأه دارد. در غالب موارد تقریباً محال است که بتوان برای امری یا اوضاع و احوالی که در کشوری رخ داده است تاریخی را معین کرد. در مواردی که مورخ واقعه‌ای را به صیغهٔ مضارع بیان می‌کند و قرایین روشنی در دست نیست که بگوئیم مطلب از یک منبع کهنه نقل شده است تردید و عدم اطمینان دربارهٔ تاریخ ممکن است یک قرن تمام نوسان داشته باشد. بداین اشکال، دشواری تشخیص صحیح اشخاص و قبایل و امکنه را نیز که از اشکالات تلفظ و املاء و بله‌سویهای نسخه‌نویسان حاصل می‌شود باید اضافه کرد. نتیجهٔ عبارت می‌شود از یک جدول پیچ در پیچ معمائی که نیمی از اجزای آن را در دست نداریم و اجزای نامربوط دیگری از خارج با آن درآمیخته و فقط می‌توان خطوط کلی مطلب را از آن استخراج نمود.

روایات عمدۀ عربی دربارهٔ خزان که در این کتاب مکرراً به آنها ارجاع گردیده از ابن‌فضلان، اصطخری، ابن‌حوقل و مسعودی است و از این روایات فقط چندتا را می‌توان دست اول دانست مثلاً ابن‌فضلان از برخوردهای شخصی خود سخن می‌گوید. اما سرتاسر روایت ابن‌حوقل که در حوالی ۹۷۷ به رشتۀ تحریر کشیده شده تقریباً از اصطخری گرفته شده که او نیز کتاب خود را در حوالی ۹۳۲ نوشته است. ظاهراً نوشتۀ اصطخری نیز مبتنى بر کتاب جن‌افیدان دیگر به نام بلشی بوده که در ۹۲۱ تألیف یافته ولی این کتاب به دست ما

۱. جلد دوم من ۱۹۵۵ چاپ.

## ۱

## یادداشتی دربارهٔ منابع

## الف – منابع کمین

ا斛لاحات ما دربارهٔ تاریخ خزان بیشتر از نوشته‌های عربی، بیزانسی، روسی و عبری سرچشمه می‌گیرد. در تأیید این نوشته‌ها مطالبی نیز از منابع فارسی، سریانی، ارمنی، گرجی و ترکی بدست می‌آید. من تنها دربارهٔ برخی از منابع عده توضیح می‌دهم:

## (۱) عربی

«مورخان اولیه عرب به لحاظ شکل ویژهٔ تالیفات خود از دیگران ممتاز می‌باشند. در کتابهای آنان خبر هر واقعه‌ای به زبان کسانی که شاهد ماجرا یا همزمان با آن بوده‌اند روایت می‌شود و سلسۀ راویان به آخرین کسی که خبر را نقل می‌کند می‌پیوندد. هر یک از این راویان، روایت نخستین دست اعیناً به راوی بعدی انتقال می‌دهند. گاهی یک روایت را در دو یا چند صورت با اختلافات جزئی و از طریق سلسله‌روات متفاوت می‌توان بدست آورد. و نیز ممکن است حتی یک واقعه با یک جزء مهم از خبر به چند شکل، براساس روایت‌هایی که از چندتن از معاصرین آن واقعه نقل شده و از طریق سلسله‌روایان جد‌اگانه بدست آمده باشد... به‌حال اصل این است که اگر راوی از واقعه‌ای یک بار بخوبی خبرداده است در بازگو کردن آن نباید الفاظ را وی نخستین تغییر داده شود

اما با کشف متن کامل گزارش ابن‌فضلان در یک نسخه خطی کهن در شهر مشهد ایران، به سال ۱۹۲۳، وضع عوض شد. کاشف این نسخه که هیجانی در میان خاورشناسان بربا کرده دکتر زکی ولیدی طوغان بود که درباره او مطالب بیشتری خواهیم آورد. بدینگونه نتنتها اعتبار بخشی از گزارش ابن‌فضلان که در کتاب یاقوت آمده است تأیید شد بلکه بخش‌های دیگر آن نیز که یاقوت از نقل آن خودداری نموده، و بنابراین ناشناخته مانده بود، در دسترس قرار گرفت. اضافه بر آن، پس از روشن شدن اختلاطی که در نقل یاقوت رخ داده اینک ابن‌فضلان از یک دست، و اصطخری و ابن‌حوقل از دستی دیگر، به عنوان منابع مستقلی شناخته می‌شوند که مضمون آنها مؤید و مکمل یکدیگر می‌باشد.

همین نکته در مورد روایات ابن‌رسته، بکری یا گردیزی هم صادق است که مطالب آنها هم، مؤید روایات موجود درباره خزران می‌باشد. من کمتر از این منابع نقل کرده‌ام زیرا که مطالب آنها عمدتاً با آنچه در منابع اصلی وارد شده است مشابه است.

منبع ظاهراً مستقل دیگری در این باب کتاب مسعودی است (که در حوالی ۹۵۶ وفات یافته). مسعودی را هرودوت عرب‌ها می‌نامند. او جهانگردی بیقرار و دارای کنگکاوی بی‌کران بود. چنین بمنظور رسید که مورخان جدید عرب نظر خوبی درباره او ندارند. دایرة المعارف اسلام می‌گوید که «مسافرت‌های او نتیجه تایل شدید به کسب دانش بود ولی مطالب او سطحی و کم عمق می‌باشد چه او به منابع اصلی رجوع نکرده و به پررسیهای سطحی اکتفا نموده و قصه‌ها و افسانه‌ها را بدون نقادی پذیرفته است».

ولی این سخن را درباره هر کس دیگر از مورخان قرون وسطی، مسیحی باشد یا عرب، می‌توان گفت.

### (۲) بیزانسی

در میان منابع بیزانسی ارزشمندتر از همه رساله کنستانتنین

نویسیده است.

اطلاعات ما از زندگی و دقت علمی این نویسنده‌گان بسیار اندک است. ابن‌فضلان، به عنوان سیاست‌پیشه و ناظری هوشمند، تنها کسی است که با چهره سرزنش خود نظر را جلب می‌کند. مع ذلك در مطالعه این رشته که در قرن دهم ادامه دارد با مراحلی از سیر تکاملی داشت نویای جغرافیای تاریخی آشنا می‌شویم. بلخی که در سرآغاز سلسله جای دارد پیش‌کسوت مکتب کلاسیک جغرافیای عربی است که در آن تأکید بیشتر روی نقشه‌ها گذاشته می‌شود و شرح مطلب در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. اصطخری قدیمی فراتر رفته و تأکید را از نقشه به متن منتقل کرده است (درباره زندگی وی چیزی نمی‌دانیم و آنچه از نوشته‌های وی باقی مانده ظاهرآ جزئی از کتاب بزرگتری می‌باشد) با ابن‌حوقل (همینقدر می‌دانیم که او بازرگانی جهانگرد و اهل علم بوده است) پیشرفت قطعی دیگری در این زمینه ملاحظه می‌شود. کتاب ابن‌حوقل دیگر از صورت حواشی بر نقشه‌ها (که کتاب بلخی و تا حدودی کتاب اصطخری اینطور است) درآمده و مطالب آن استقلال یافته است.

بالاخره دو قرن بعد با ظهور یاقوت (۱۱۷۹ تا ۱۲۲۹) عصر مؤلفین و دایرۃ المعارف نویسان فرامی‌رسد. درباره یاقوت دست‌کم می‌دانیم که او در یونان متولد شده و در جوانی در بازار بنداد به غلامی فروخته شده و بازرگانی که او را خریده رفتار مهربانانه‌ای داشته و از وجود او به صورت بازرگانی مسافر استفاده کرده است. یاقوت پس از آزادی به عنوان کتابفروشی دوره‌گرد بکار پرداخته و سرانجام در موصل مأوى گزیده و دایرۃ المعارف جغرافیائی و تاریخی بنرگش خود را در آن شهر نوشته است. این کتاب سه، هم مطالب اصطخری و هم گزارش ابن‌فضلان را درباره خزران شامل می‌شود. ولی یاقوت بخطا، مطالب اصطخری را نیز به ابن‌فضلان نسبت می‌دهد و چون این دو روایت در نکات مهمی یا هم اختلاف دارند انتساب دو رشته مطلب ناسازگار به ابن‌فضلان تا اندازه‌ای از اعتبار او در نظر مورخان جدید کاسته بود.

کوششی عاشقانه است<sup>۶</sup>). انتقاداتی از این قبیل، در گذشته نیز توسط بربی<sup>۷</sup> و ماکارتنی مطرح گردیده که کوشیده‌اند تا خدودنقیض گوئیهای کنستانتین را درباره مهاجرت‌های مجاران برملا سازند.

«باید بیاد داشته باشیم که کتاب De Administrando Imperio مجموعه یک رشته یادداشت‌های است از منابع بسیار مختلف که گاهی مطابق یکدیگر را تکرار می‌کنند و گاهی با هم خلافگوئی دارند. این یادداشت‌ها را با مختص تدقیقی سرهم کرده‌اند.<sup>۸</sup>»

ولی ما باید مواظب باشیم که وقتی کاه را دور می‌ریزیم، مانند منتدان علامه‌مأب، گندمی را هم که با آن درو کرده‌ایم دور نریزیم. کنستانتین علاوه بر دسترسی بر پرونده‌های دربار، گزارش‌های دست اول از عمل دولت و سفرائی که از مأموریت خارج برمنی‌گشتند دریافت می‌کرده و این مزیتی است که هیچ مورخ دیگری از آن برخوردار نبود. کتاب او البته اگر با احتیاط و به همراه منابع دیگر خوانده شود روشنایی گرانبهایی بر این دوران تاریک می‌افکند.

### (۳) روسی

گذشته از فولکلور، افسانه‌ها و سرودهای (مانند منظمه سپاه ایگور)<sup>۹</sup> که سینه به سینه منتقل گشته، کمترین منبع نوشته روسی کتابی است به نام «قصه سالیان گذشته» (Povez Vremennikh Let) که مؤلفین مختلف به عنایون گوناگون «تاریخ اولیه روس<sup>۱۰</sup>» یا «تاریخ کهن روس<sup>۱۱</sup>» یا «تاریخ روس<sup>۱۲</sup>» یا «نسلور کاذب<sup>۱۳</sup>» یا «سالنامه<sup>۱۴</sup>» از آن یادگرده‌اند. این کتاب در نیمه اول قرن دوازدهم بر اساس نوشته‌های از اوایل قرن یازدهم که آنها هم روایات کهنه‌تری را جمع کرده بودند فراهم آمده است. بنابراین چنانکه ورنادسکی<sup>۱۵</sup> می‌گوید شاید «پاره‌ای همان مأخذ.

7. Byzantinische Zeitschrift XIV pp. 511-70.

۸. ماکارتنی مأخذ پیشگفته ص ۹۸.

9. Lay of Igor's Host.

10. The Russian Primary Chronicle.

11. The Old Russian Chronicle.

12. The Russian Chronicle.

13. Pseudo-Nestor.

14. The Book of Annals.

۱۵. ورنادسکی (۱۹۴۳) ص ۱۷۸.

هفتم پرفیروژنیتوس به نام De Administrando Imperio است که در ۹۵۰ نوشته شده است. اهمیت این رساله نه تنها به لحاظ اطلاعاتی است که درباره خود خزان (و بویژه درباره روابط آنان با مجارها) در آن آمده بلکه معلوماتی هم درباره روسها و مردمان استپهای شمال ارائه می‌دهد.

کنستانتین (۵۹ - ۹۰۴) این امپراتور دانشمند شخصیت جالب توجهی بود و چه شگفتکه آرنولد توین بی اعتراف می‌کندکه «دلباخته او» شده<sup>۱۶</sup> و این دلبختگی از اوائلی که او در دانشگاه درس می‌خوانده آغاز گشته است. نتیجه شیفتگی توین بی به امپراتور، کتاب بزرگ اوست به نام «کنستانتین پرفیروژنیتوس و جهان او<sup>۱۷</sup>» که در ۱۹۷۳ انتشار یافت و در آن هنگام مؤلف هشتاد و چهار سال داشت. چنانکه از نام کتاب برمنی‌آید تاکید مؤلف، بیشتر روی شخصیت و عمل کنستانتین در اوضاع و احوال جهانی است که او — و خزان — در آن می‌زیستند.

مع ذلك شیفتگی توین بی درباره کنستانتین، او را از توجه به محدودیت‌های علمی امپراتور باز نداشته است: «اطلاعات متدرج در De Administrando Imperio در زمانهای مختلف و از منابع گوناگون گردآوری گردیده و نتیجه آن کتابی نیست که مواد آن را مؤلف هضم کرده و منظم ساخته باشد. این کتاب مجموعه‌ای است از پرونده‌هایی که فقط تدقیقی سرسری روی آنها انجام گرفته است<sup>۱۸</sup> و باز می‌گوید: رساله De Caeremoniis و De Administrando Imperio بصورتی که از کنستانتین به یادگار مانده است زبان تunct بسیاری از خواندنگان را باز خواهد کرد.<sup>۱۹</sup>» (کنستانتین خود بصورتی احساساتی معتقد بود که کتاب دوم یک «شاهکار فنی» و «اثری ماندگار از تحقیقی کامل و

۲. توین بی (۱۹۷۳) ص ۲۶.

3. Constantine Porphyrogenitus and His World.

۴. همان مأخذ ص ۴۶۵.

۵. همان ص ۶۰۲.

شد. این مرکز مطالعاتی بین‌المللی، پسیاری از خاورشناسان را از سرتاسر جهان به‌سوی خود جلب کرد. کاله می‌نویسد: «شکنیست که خصلت بین‌المللی سمینار، کارمندان، دانشجویان و بازدیدکنندگان آن بهترین مصونیت را در برای نفوذ نازیها فراهم آورده و بهما امکان داد که در طول نزدیک به شش‌سال تسلط رژیم نازی بر آلمان با آسودگی خیال به کار خود ادامه دهیم... من تنها استادی در آلمان بودم که سال‌ها یک یهودی یعنی یک ربی لهستانی را به عنوان دستیار خود نگه داشت.» عجب نیست که کاله علی‌رغم نسب آرایانی بی‌غل و غش خود باز هم ناچار شد که در ۱۹۳۸ از آلمان مهاجرت کند. او به اکسفورد رفت و در آنجا دو درجهٔ دکتری دیگر (یکی در فلسفه و دیگری در الهیات) دریافت کرد. در ۱۹۶۳ به شهر معحب خود بن بازگشت و در ۱۹۶۵ در همانجا وفات یافت. در فهرست کتابهای موزه بریتانیا بیست‌وهفت عنوان به نام او ثبت شده که از آن جمله است: «گنیزه قاهره<sup>۱۸</sup>» و «مطالعاتی در طومارهای بحرالمیت<sup>۱۹</sup>».

در میان شاگردان پیش از جنگ کاله در بن جوان خاورشناسی بود به نام دی. ام. دانلوب.

کاله علاقه زیادی به تاریخ خزان داشت. وقتی که مورخ بلژیکی پرفسور هنری گرگوار<sup>۲۰</sup> در ۱۹۳۷ مقاله‌ای منتشر کرد و طی آن اعتبار «مکاتبات خزر<sup>۲۱</sup>» را مورد تردید قرار داد، کاله به مقابله پرخاست.<sup>۲۲</sup> وی می‌گوید: «من نکاتی از اشتباہات گرگوار را مطرح کردم و بعدها که او در دسامبر ۱۹۳۷ به بن‌آمد فرستی دستداد که همه‌مسائل را با او در میان بگذارم. آنگاه تصمیم گرفتیم که دونفری به نشر کتاب بزرگی همت گماریم. لیکن پیشامدهای سیاسی از عملی شدن این نقشه جلوگیری کرد. بنابراین من به‌یکی از شاگردان ساقبم در بن، دی. ام. دانلوب، پیشنهاد کردم که این کار را بر عهده گیرد. او محققی

18. The Cairo Geniza.

19. Studies of the Dead Sea Scrolls.

20. Henri Grégoire.

21. Khazar Correspondence.

22. Gregoire, H. (1937) pp. 225-66.

اطلاعات معتبر حتی مربوط به قرن هفتم تا دهم نیز در آن گرد آمده باشد» و این دورانی است که از نظر تاریخ خزان اهمیت فراوان می‌باشد. مؤلف اصلی این کتاب احتمالاً کشیش دانشمندی به نام نسطور (متولد ۱۰۵۶) در دیر کریپت از شهر کیف باشد؛ گرچه متخصصین در این‌باره اختلاف کرده‌اند (و عنوان نسطور کاذب از همین‌جاست). گذشته از مسئله مؤلف، این کتاب راهنمای ارزشمند (ولی نه خالی از خطا) برای دورانی است که از آن سخن می‌گویید. متأسفانه روایات آن در سال ۱۱۱۲ یعنی درست مقارن آغاز روزگار ناپدیدگشتن مرموز خزان قطع می‌شود.

منابع عبری قرون وسطی درباره خزان جداگانه در ضمیمه سوم مورد بحث قرار خواهد گرفت.

### ب - نوشتۀای جدید

گستاخی خواهد بود که دربارهٔ مورخان نامور جدید مانند توین‌بی، بری، ورنادسکی، بارون، ماکارتنی و غیره که دربارهٔ جوانانی از تاریخ خزان مطالبی نوشته‌اند و در این اوراق از آنها نقل شده است سختی بگوئیم. یادداشت‌های زین محدود به مؤلفینی خواهد بود که نوشتۀای آنان در این‌باره اهمیتی درجه اول دارد ولی تنها کسانی که علاقه خاصی به موضوع دارند با آنان آشنا می‌باشند.

در این میان مقدم بن همه پرفسور پول اریک کاله<sup>۲۳</sup> و شاگرد او دگлас مورتون دانلوب<sup>۲۴</sup> را باید نام برد. دانلوب در این ایام استاد تاریخ خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا می‌باشد.

پول اریک کاله (۱۹۶۵ - ۱۸۷۵) از خاورشناسان بنام و محققین تورات‌شناس اروپا بود که در پروس‌شرقی از مادرزاد و به مقام کشیشی در کلیساًی لوتری منصب گردید و مدت شش سال در قاهره بدمست کشیشی گذراند و از آن پس در دانشگاه‌های آلمان بتدریس پرداخت و در ۱۹۲۳ به مدیریت سمینار شرقی مشهور در دانشگاه بن برگزیده

16. Paul E. Kahle.

17. Douglas Morton Dunlop.

من هون وجود او بود. زکی ولیدی به عضویت دومای روسیه رسید، و مدتی نیز عضویت کمیته شش نفری را داشت. در میان اعضای دیگر این کمیته از لنین، استالین و تروتسکی باید نام برد. زکی ولیدی بعدها با بالشویکها اختلاف پیدا کرده به ایران گریخت و در ۱۹۲۴ به عنوان کارشناس زبان ترکی (زبان باشقوردی از شعب زبان ترکی است) در وزارت آموزش دولت مصطفی کمال در انقره منصوب گردید. بعدها به سمت استاد زبان ترکی در دانشگاه استانبول پتدريس پسرداشت. پس از هفت سال، چون از استادان دانشگاه استانبول خواسته شد که به شاگردان خود چنین بیاموزند که هرچه تمدن در عالم هست همه از ترکی باشد، احمد زکی از شغل خود استغفا داد و به وین رفت و نزد پروفسور دوپیش ۲۶ به تحصیل تاریخ قرون وسطی پسرداشت و پس از دو سال با رساله‌ای ممتاز درباره سفر ابن‌فضلان به نواحی شمال بلغار، ترکستان، و خزران درجه دکتری خود را بدست آورد. نسخه خطی متن عربی این رساله را وی در شهر مشهد کشف کرده بود. بعدها من کتاب او را درباره شناخت مشرق‌زمین ۲۷ به موقع انتشار گذاشت. من زکی ولیدی را از وین استخدام کردم. او نخست به عنوان استادیار و بعدها به عنوان پروفسور افتخاری در دانشگاه بن بکار پسرداشت. وی دانشمندی راستین بود بالطلاعاتی و سیع و همواره آماده یادگیری. همکاری با او بسیار ثمری‌بخش بود. زکی ولیدی در ۱۹۳۸ به ترکیه بازگشت و کار خود را به عنوان استاد زبان ترکی در دانشگاه استانبول از سر گرفت.

باز به عنوان چهره دیگری، که بنوعی دیگر قابل توجه می‌باشد، از هوگو فرایر فون کوچرا (۱۸۴۷-۱۹۱۰) باید نام برد. او یکی از

26. Dopsch. 27. *Abhandlungen fur die Kunde des Morgenlandes*.  
28. Hugo Freiherr Kutschera.

بود که می‌توانست از منابع عبری و عربی استفاده کند و چند زبان دیگر هم می‌دانست و برای انجام این کار دشوار آموزش لازم را دیده بود.<sup>۲۸</sup> نتیجه این قرار و مدار علمائی کتاب «تاریخ خزرهای یهودی» تألیف دانلوب بود که در ۱۹۵۴ توسط انتشارات دانشگاه پرینستون بچاپ رسید. این کتاب گذشته از آنکه منبع پژوهشی در تاریخ خزران می‌باشد دلایل جدیدی برای اثبات اعتبار «مکاتبات» ارائه می‌دهد (نگاه کنید به ضمیمه). این دلایل کاملاً مورد تأیید کاله قرار گرفت.<sup>۲۹</sup> تصادفاً پروفسور دانلوب که در ۱۹۰۹ تولد یافته فرزند یک روحانی اسکاتلندي است که مشغولیات او بنا به نقل Who's Who «کوهپیمانی و تاریخ اسکاتلندر» بوده است. بنابراین دو مدافع اصلی یهودیت خزر در زمان ما، پروتستانهای معتقد، با سابقه کلیسائی، از مردم شمال اروپا بوده‌اند.

یکی دیگر از شاگردان کاله، با سوابقی بکلی متفاوت، احمد زکی ولیدی طوغان بود که نسخه خطی سفرنامه ابن‌فضلان به پیرامون خزران را در مشهد کشف کرد. برای اینکه شرط انصاف را در مورد این شخصیت جالب توجه بجای آورم بهتر است رشته کلام را به دست کاله دهم که در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«... چند تن از خاورشناسان بسیار والامقام در این سمینار (بن) کار می‌کردند که از آن میان می‌توانم از دکتر زکی ولیدی نام ببرم. این باشقرد که مورد علاقه و توجه سر اورل اشتاین<sup>۲۵</sup> بود تحصیلات خود را در دانشگاه غازان پیايان رسانید. و پیش از آغاز جنگ اول در آکادمی پترزبورگ به کار پژوهش پسرداشت. در جریان جنگ و پس از آن به عنوان رهبر قشون باشقرد (که با بالشویکها متحد بود) فعالیت کرد. قشون باشقرد موجودیت خود را عمدها

23. Kahle (1959) p. 33.

۲۴. همان مأخذ.

25. Sir Aurel Stein.

قرن وسطی را در دانشکده تل ابیب برعمده گرفت و کتابهای چندی به عبری تألیف کرد که از آن جمله است: تاریخ عرب، فتوالیس در مصر (۱۹۰۰-۱۲۵۰)، ژئوپولیتیک اسرائیل و خاورمیانه، و غیره. مقاله‌ای در «گروین خزان به یهودیت» به سال ۱۹۴۱ در مجله عبری صهیون انتشار یافت و مباحثاتی را بدنبال آورد. کتاب او به نام «خرزان» مباحثات بیشتری را همراه داشت. این کتاب در ۱۹۴۶ در تل ابیب (به زبان عبری) منتشر شد و - چنانکه شاید انتظار همی‌رفت - باواکنش خصمانه‌ای مواجه گشت چرا که سنت مقدس حاکی از انتساب یهودیان معاصر به اسپاط بنی اسرائیل را در این کتاب تخطیه کرده است. نام او در دائرةالمعارف یهود چاپ ۱۹۷۱-۲ نیامده است.

ولی ماتیاس مایسنس<sup>۳۱</sup> که نظریات او را درباره تبار یهودیان شرق و زبان ییدیش نقل کرده‌ام از احترام علمی زیادی برخوردار است. مایسنس در ۱۸۸۵ در کالیسیا<sup>۳۲</sup> متولد شد، و پس از تحصیل علم لغت از پیشروان فقه‌الله ییدیش گردید (اگر چه او بیشتر کتاب‌های خود را به آلمانی، لهستانی و عبری نوشته است).

در نخستین کنفرانس زبان ییدیش که در چرنویتس<sup>۳۳</sup> در ۱۹۰۸ برگزار شد او شخصیت بارزی بود. کتابهای او: «سبب پیدایش لهجه‌های یهودی»<sup>۳۴</sup>، «زبان ییدیش»<sup>۳۵</sup> (۱۹۱۵) در زمینه خود جزو آثار کلاسیک بشمار می‌رود. مایسنس سالهای آخر عمر خود را در کراکو<sup>۳۶</sup> گذراند. در ۱۹۴۵ به آشویتس اعزام شد ولی پیش از آنکه بمقدب بررسد وفات یافت.

31. Mathias Mieses. 32. Galicia. 33. Czernowitz.  
34. Die Entstehungsursache der Jüdischen Dialekte  
35. Die Yiddische Sprache. 36. Cracow.

پیشگامان نظریه‌ای است که خزان را اصل و منبع یهودیان شرقی می‌داند. پدر کوچرا یکی از کارمندان بلندپایه اتریش بود و او خود که می‌خواست سیاست‌پیشه بشود، در آکادمی شرقی وین به تحصیل پرداخت و در علم لغت تخصص یافت و به ترکی، عربی، فارسی و سایر زبانهای شرقی دست پیدا کرد. پس از آنکه مدتها به عنوان وابسته سفارت اتریش - هنگری در استانبول خدمت کرد در ۱۸۸۲ مسئولیت اداره ایالت‌های بوسنی - هرزگوین را در سراجو برعمده گرفت. در آن زمان، این ایالت‌ها را دولت اتریش - هنگری بنازگی اشغال کرده بود. آشنائی کوچرا با راه و رسم زندگی شرقی او را مورد علاقه مسلمانان بوسنی قرار داده به آرامش نسبی آن ایالت کمک کرد و او به دریافت لقب فرایر (بارون) و افتخارات چند دیگر نائل آمد.

کوچرا پس از بازنشستگی در ۱۹۰۹، اوقات خود را یکسنه وقف کاری کرد که در همه عمر مورد علاقه او بود یعنی مساله روابط یهودیان اروپا و خزانها. تفاوت‌های یهودیان سفاردی و اشکنازی در ترکیه و بالکان، از همان اوان جوانی نظر او را بدخود جلب کرده بود. مطالعه منابع کهن در تاریخ خزان بتدریج او را قانع ساخت که لااقل پاسخ قسمتی از مساله را در اینجا می‌توان یافت. او یک مورخ حرفه‌ای بشمار نمی‌آمد (اگرچه در زمینه لغت‌تقریباً حرفه‌ای بود) ولی وسعت اطلاعات او درخور توجه بود. مشکل بتوان یکی از مأخذ عربی رانام برده که پیش از ۱۹۱۰ شناخته بوده و در کتاب او مورد مراجعت قرار نگرفته باشد. متأسفانه کوچرا پیش از آنکه بتواند قسمت کتابشناسی و مراجع و مأخذ کتاب خود را ترتیب دهد وفات یافت. کتاب او به نام «مطالعات درباره تاریخ خزان»<sup>۳۷</sup> پس از مرگش در ۱۹۱۰ نش و بزودی تجدید چاپ شد ولی مورخان کمتر از آن نام می‌برند.

ابراهام ن. پولیاک<sup>۳۸</sup> در ۱۹۱۰ در کیف متولد شد و به اتفاق خانواده خود در ۱۹۲۳ به فلسطین رفت. کرسی تدریس تاریخ یهود

20. Die Chasaren-Historische Studie. 30. Abraham N. Poliak

نخستین بار که ذکری از مکاتبات در میان آمده در قرون یازدهم و دوازدهم بوده است. در حوالی سال ۱۱۰۰ ربی یهودابن بارزیلای<sup>۳</sup> از اهالی بارسلون کتابی به عبری نوشت به نام «كتاباعياد» (سفرحا ایتیم) که در آن بتفصیل از این مکاتبات یاد و فقراتی از نامه جوابیه یوسف شاه را نقل می‌کند. بخش مربوط با این مطلب در کتاب بارزیلای چنین آغاز می‌شود:

در میان دستنوشته‌های دیگر، نسخه نامه‌ای از یوسف شاه فرزند آرون روحانی خزری به نظر ما رسیده که بدغوان ربی حسدای بار اسحق<sup>۴</sup> نوشته شده است. ما نمی‌دانیم که این نامه تا چه حد اصالت دارد و آیا خزرها که طایفه‌ای از ترکانند در واقع به کیش یهود درآمده‌اند؟ برای ما مسلم نیست که همه آنچه در این نامه آمده مطابق با حقیقت است یا نه؟ شاید مطالب نادرستی هم در آن آمده و یا دیگران برآن افزوده باشند و شاید اشتباهاتی بر قلم کاتب جاری شده باشد... دلیل اینکه ما در این کتاب چیزهای را می‌آوریم که مبالغه آمیز بینظیر می‌رسد این است که در نامه یوسف شاه چنین می‌خوانیم که ربی حسدای از او خواسته بود تا اطلاعاتی از خاندان خود و وضع پادشاه به او بدهد و بگوید که چگونه شد که پدران او در سایه بال روح القدس رخت کشیدند (یعنی به کیش یهود درآمدند) و نیز وسعت سلطنت خود و قلمرو آن را به او باز نماید. او همه این مسائل را، یکایک، در نامه خود جواب داد.<sup>۵</sup>

آنگاه بارزیلای موارد دیگری را از پاسخ یوسف شاه نقل می‌کند و بدینگونه تردیدی باقی نماند در اینکه نامه مذبور در ۱۱۰۰ موجود بوده است و شکایت تقاضانه ربی، انسان را در این باره مطمئنتر

3. Rabbi Jehudah Ben Barzillai.

۴. نام عبری حسدای، بار اسحق بن شیروت بود.  
۵. مطابق متن کوکوتوف به نقل دانلوب ص ۱۳۲ (۱۹۵۹).

## ۴

## مکاتبات خزر

## -۱-

نامه‌های متبادله در میان حسدای بن شپروت سیاستمدار اسپانیائی و یوسف، شاه خزان، از دیرباز مورخان را به خود مشغول داشته است. درست است که به قول دانلوب «شاید در اهمیت مکاتبات خزر مبالغه شده باشد زیرا که اینکه می‌توان تاریخ خزان را بدون مراجعه به نامه‌ای حسدای و یوسف، بشرحی درخور، در قلم آوردا». مع ذلك ممکن است که خواننده علاقه داشته باشد که از آنچه درباره این مکاتبات معلوم افتاده است اجمالاً آکاهی یابد.

نامه حسدای ظاهراً در فاصله سالهای ۹۵۴ و ۹۶۱ نوشته شده، زیرا سفیران اروپای شرقی که او از آنها نام می‌برد (فصل سوم بخش ۳ و ۴) گمان می‌رود در ۹۵۴ به قرطبه رفت و خلیفه عبدالرحمن که حسدایش خداوندگار خویش می‌خواند تا ۹۶۱ بر مستند فرمانروائی بود. نامه به قلم مناحیم بن شوق منشی حسدای نوشته شده و نام او در این نامه به صورت مربع بعد از نام حسدای آمده است. لاندو<sup>۶</sup> این مطلب را پس از مقایسه خط نامه با اثر دیگری از مناحیم که به دست ما رسیده است تأیید کرده است. بنابراین دیگر تردیدی در اعتبار و اصالت نامه حسدای نیست ولی مسئله پاسخ نامه یوسف، به این روشی و سادگی نمی‌باشد.

۱. دانلوب (۱۹۵۹) ص ۱۲۵.

2. Landau (1942).

در این باره حکم قاطعی داد.  
ولی نوشتۀ ابراهیم بن داود (مراجعه شود به فصل دوم بخش ۸) در کتاب مشهورش «سفرحا – قباله»<sup>۷</sup> که در ۱۱۶۱ بدراسته نگارش کشیده شده است کاملاً روشن می‌باشد:  
«شما، طوایف مؤمنین اسرائیل را در خارج، همچنان می‌بینید، از شهر ساله<sup>۸</sup> در منتهی الیه مغرب تا تهارت<sup>۹</sup> در اول آن، در منتهی الیه افریقا (افریقیه، تونس) در تمام افریقا، در مصر، در بلاد سپا، عربستان، بابل، عیلام، پارس، دیدان<sup>۱۰</sup>، بلاد گرگشی<sup>۱۱</sup>ها که گرگان نامیده می‌شود، در طبرستان تا دیلم و روختانه ایتل، آنجاکه مژوبوم خزان است، که به آئین یهودگر ویده‌اند. پادشاه آنان یوسف نامه‌ای به ربی حسدای، امیر بار اسحق بن شپورت فرستاد و خبرداد که او خود و رعایایش به دین رباییین درآمده‌اند. ما در طلیله برخی از اعقاب آنان را دیده‌ایم که طلبه‌های عاقلی بودند و می‌گفتند بقایای آنان همچنان بر آئین ربایی هستند»<sup>۱۲</sup>.

## ۲-

نخستین متن چاپی مکاتبات خزان در رساله عبری به نام Kol Mebasser «صدای پیام‌آور اخبار خوب»<sup>۱۳</sup> در حدود سال ۱۵۷۷ در استانبول به وسیله اسحق ابراهیم اکریش<sup>۱۴</sup> منتشر شد. اکریش در مقدمه خود می‌گوید که در طی سفر به مصر که پاتزده سال پیش از آن تاریخ صورت گرفته بود شایعاتی درباره یک کشور یهودی مستقل بگوشش خورده (این شایعات احتمالاً مربوط به فلاشه‌های<sup>۱۵</sup> جبهه بوده است) و سپس نامه‌ای خطاب به پادشاه خزان و جواب آن به‌دستش

7. Sefer Ha-Kabbalah. 8. Sala. 9. Tahart. 10. Dedan.

11. Girkashites.

12. به‌نقل دانلوب ص ۱۲۷.

13. دو نسخه از دو چاپ مختلف این رساله در کتابخانه بادلین محفوظ است.  
14. Isaac Abraham Akrish. 15. Flashas.

می‌سازد. او که در بارسلون می‌زیست طبعاً چیز زیادی درباره خزان نمی‌دانست.

مقارن همان ایام که ربی بارزیلای کتاب خود را می‌نوشت ابن حوقل سورخ عرب نیز زمزمه‌هایی را درباره ارتباط حسدای و خزان شنیده بود. یادداشت مبهمی که ابن حوقل در کنار یک نقشۀ خطی در تاریخ ۴۷۹ (مطابق ۱۰۸۶ میلادی) نوشته به دست ما رسیده است. در این یادداشت چنین آمده است<sup>۶</sup>:

«حسدای بن اسحق بر آن است که این کوه بزرگ و طویل (قفقاز) با کوههای ارمنستان پیوسته است و از بلاد یونان گذشته تا خزان و کوههای ارمنستان ادامه می‌یابد. حسدای اطلاعات خوبی از این بخش جهان داشت زیرا که او خود به این قسمتها سفر کرده و با پادشاهان مهم و مردان بزرگ آنان ملاقات کرده بود.»

به‌نظر بعید می‌آید که حسدای به خزان سفر کرده باشد ولی باید متذکر بود که او در نهانه خود به چنین سفری اخلمهار تمایل کرده و یوسف در جواب بگرمی از آن استقبال نموده بود. شاید ابن حوقل مطالبی درباره مکاتبات این دو شنیده و آنگاه طبق معمول مورخان آن زمان، در ذهن خود نتیجه‌گیریهای هم بر آن مسموعات بار کرده بود.

تقریباً پنجاه سال پس از این ایام (۱۱۴۰) یهودا حاکلی رساله‌فلسفی خود را زیر عنوان «خزان» (Kuzri) به رشتۀ نگارش کشید. چنانکه گفته‌ایم جنبه اطلاعاتی این رساله ضعیف است اما شرحی که درباره تغییر کیش خزان آورده به طور کلی با آنچه در نامه جوابیه یوسف شاه ذکر شده است مطابقت دارد. حال‌لوی بصراحت از مکاتبات نام نمی‌برد. کتاب او بیشتر در مسائل مربوط به المیات بحث می‌کند و نکات تاریخی و حوادث را نادیده می‌گیرد. شاید او نیز مانند بارزیلای نام‌تعجر نسخه‌ای از مکاتبات را در دست داشته است ولی نمی‌توان

۶. به‌نقل دانلوب ص ۱۵۴.

قرن شانزدهم است که در تصرف جان فل<sup>۲۰</sup> رئیس کلیسا مسیح بوده (توماس براؤن ۲۱ باخته خود که «دکتر فل، من تن دوست نمی‌دارم» نام این مرد را جاوید کرده است).

نسخه دیگر از جواب یوسف در کتابخانه عمومی لینینگراد موجود است. این نسخه نامه حسدای را ندارد ولی جواب یوسف در این نسخه خیلی طولانی‌تر از متن چاپ شده اکریش و نسخه خطی کلیسا مسیح است. بنابراین متن اکریش به عنوان «روایت مختص» و آن متن به عنوان «روایت مبسوط» شناخته شده و ظاهراً روایت اول تلخیصی از روایت دوم می‌باشد. روایت مبسوط از لحاظ تاریخ تحریر نیز کهتر و احتمالاً از قرن سیزدهم است و حال آنکه نسخه روایت مختص، از قرن شانزدهم می‌باشد. به نظر ریباکوف<sup>۲۲</sup> مورخ روسی – که موجه هم می‌نماید – همین روایت مبسوط – و یا حتی متن کهتری از آن – به دست نسخه نویسان اسپانیائی در قرون وسطی تنتیخ و تلخیص گردیده و به صورت روایت مختص جواب یوسف درآمده است.<sup>۲۳</sup>

در اینجا ما به خط قرمزی در نسخه کهن برخورد می‌کنیم. این نسخه جزئی از کلکسیون معروف دست‌نویشهای و سنگ قبرهای فیرکوویچ<sup>۲۴</sup> در کتابخانه عمومی لینینگراد می‌باشد و احتمالاً مانند قسمت اعظم مخطوطات این مجموعه از گنیزه قاهره آمده است. ابراهام فیرکوویچ یکی از دانشمندان بنام قرن نوزدهم بود که سزاوار است یادداشت مستقلی درباره او تنظیم گردد. فیرکوویچ در این زمینه صاحبنظری بزرگ بشمار می‌آمد، اما از پیروان مذهب قرایان بود و به سائقه شور مذهبی خود علاقه داشت به حکومت تزاری ثابت کند که قرایان با جهودان ارتدوکس فرق دارند و نباید در برابر مسیحیان از مزایای کمتری برخوردار باشند. او با این اندیشه در برخی از

20. John Fell.

Thomas Brown. ۲۱ نویسنده بزرگ انگلیسی (۱۶۰۵-۱۶۸۲).

22. I do not love thee, Dr. Fell. ۲۳. Ribakov.

۲۴. به نقل دایرة المعارف یهود، مقاله «مکاتبات خزان».

25. Firkowich.

رسیده است. او تصمیم گرفته این نامه‌ها را منتشر سازد تا بدین‌وسیله روحیه همکیشان یهودی خود را تقویت بخشد. معلوم نیست که آیا اکریش چنین می‌پندشت که کشور خزان هنوز موجود است یا نه. به‌حال پس از مقدمه، متن هردو نامه بدون هیچ‌گونه شرح دیگری بدنبال می‌آید.

ولی این نامه‌ها در رساله کوچک و ناشناخته اکریش مدفون نگشت. تقریباً شصت سال پس از انتشار آن رساله، دوستی نسخه‌ای از آن را بیوه‌هانس باکستر صفت<sup>۱۶</sup>، یکی از محققین کالوینیست و دارای اطلاعات وسیع، فرستاد. باکستر در عبری متخصص بود و مطالعات فراوانی در تفاسیر عهد قدیم و آثار و سیر مذهبی منتشر کرده بود. وی پس از خواندن مقدمه اکریش، نخست همانند بارزی‌لای در پانصد سال پیش، نسبت به اصالات مکاتبات تردید پیدا کرده بود. امادر ۱۶۶۰ متن هر دو نامه را به‌عربی با ترجمه لاتینی آنها به عنوان تکمله‌ای بر کتاب یهودا حـلـوی درباره خزان منتشر کرد. این البته یک فکر ساده ولی نه زیاد خوش عاقبتی بود، زیرا که چاپ و انتشار مکاتبات به همراه قصه افسانه‌آمیز حـلـوی موجب شد که مورخان آن را جدی نگیرند. نظر مورخان درباره مکاتبات فقط در قرن نوزدهم، که درباره خزان از منابع مستقل دیگر اطلاعات بیشتری بدست آمده بود، عوض شد.

### - ۳ -

تنها نسخه خطی نامه حسدای و جواب یوسف در کتابخانه کلیسا مسیح<sup>۱۷</sup> در اسکفورد نگهداری می‌شود. به گفته دانلوب و کارشناس روسی کوکوتسوف<sup>۱۸</sup>، این نسخه خطی «مشابهت زیاد و قابل توجهی با متن چاپ شده دارد» و «متن چاپی مستقیم و یا به‌طور غیرمستقیم از روی همین نسخه تنظیم یافته است<sup>۱۹</sup>. احتمالاً نسخه از

16. Johannes Buxtorf the Younger.

17. Christ Church.

18. Kokovtsov, p. (1932).

۱۹. دانلوب ص. ۲۳۰

مع ذلك از یک گوشة غیرمنتظر صدائی به مخالفت پرخاست. در ۱۹۴۱ پولیاک این نظریه را مطرح ساخت که مکاتبات خزر اگرچه سندی مجهول نیست، ولی اثری خیالی است که در قرن دهم بوجود آمده و هدف از ساختن و پرداختن آن، نشر اطلاعاتی درباره کشور یهودی و یا تبلیغ در پیرامون آن بوده است.<sup>۲۹</sup> (این مکاتبات را تمنی شد به تاریخی مؤخرتر از قرن یازدهم منسوب داشت زیرا که ریبی بازیلای آنها را در حدود سال ۱۱۰۰ دیده بود و همچنین ابن داود در ۱۱۶۱ از آنها نقل کرده بود) این نظریه، اگرچه در نگاه اول موجه می‌نماید با تحقیقات لاندو و دانلوب بکلی منتفی گشت. چه لاندو ثابت کرد که نامه حсадی به خط منشی او مناحیم بن شوق بوده و دانلوب این نکته را پیش کشید که در نامه حсадی سؤالاتی درباره خزران آمده که یوسف از دادن پاسخ به آنها خودداری نموده و این با هدفی که پولیاک مطرح کرده است منافات دارد.

«در نامه یوسف مطلبی در پاسخ سؤالاتی مانند چگونگی مراسم حرکت به محل عبادت واينکه آیا جنگ مطلع سبت است یا نه... ذکر نشده است. سؤالات مطرح شده در نامه حсадی با جوابهای یوسف مطابقت نمی‌نماید. شاید این نکته را بتوان قرینه‌ای دانست براینکه نامه‌ها اصالت دارند و نباید به عنوان یک جعل ادبی تلقی شوند».<sup>۳۰</sup>

دانلوب به دنبال مطالب خود سؤالی بجا مطرح می‌کند:

چرا نامه حсадی که خیلی مفصلتر از جواب یوسف است درباره خزران مطالب بسیار اندکی را در بردارد؟ اگر فرض کنیم که به گفته پولیاک منظور از نوشتن این نامه‌ها فقط نقل قصه دلنثینی درباره خزران بوده است، نمی‌بایستی اینطور باشد. اگر نامه حсадی مقدمه‌ای جهت اطلاعات مربوط به خزران که در پاسخ یوسف شاه مطرح گردیده است

. ۲۹. پولیاک (۱۹۴۱).  
۳۰. دانلوب (۱۹۵۶) ص ۱۴۳.

سنگنشته و نسخه‌های خطی قدیمی و اصیل که در اختیار داشت دست برد و با حذف یا افزودن کلماتی آنها را در جمیت تقویت عقاید قرایان تعریف نمود. بدینگونه روایت مبسوط که از زیردست فیرکوویچ گذشت، پس از مرگ او، در عداد دیگر نسخی که در مجموعه وی وجود داشت از طرف مورخ روسی، هارکوی، با نوعی بی‌اعتباری و بدگمانی تلقی گردید. وی در مورد بی‌اعتباری شخص فیرکوویچ تردیدی نداشت و پیشتر هم مطالبی درباره تحریفات و دستکاریهای او نوشته بود.<sup>۲۶</sup> با وجود این هارکوی اصالت و قدیمت این نسخه را قطعی می‌دانست و متن عبری را در ۱۸۷۹ با ترجمه‌های روسی و آلمانی آن منتشر کرد و آن را به عنوان متن‌کهن نامه یوسف (که روایت مختص را براساس آن تنظیم کرده‌اند) مورد قبول قرار داد. رقیب و همکار هارکوی به نام چوکولسون هم تأیید کرد که سرتاسر نسخه به یک دستخط نوشته شده و چیزی برآن نیفزوده‌اند.<sup>۲۷</sup> سرانجام در ۱۹۳۲ آکادمی روس کتاب مهم پل کوکوتسوف را به نام «مکاتبات عبری - خزر در قرن دهم»<sup>۲۸</sup> همراه با چاپ عکس روایت مبسوط نامه‌جوابیه محفوظ در کتابخانه لینینگراد و نسخه مختص کلیسا مسیح که در رساله اکریش آمده است منتشر کرد. بعد از تجزیه و تحلیل انتقادی این سه متن، مؤلف نتیجه می‌گیرد که دو متن مبسوط و مختص بر اصلی واحد مبتنی بوده‌اند و اصالت آن به طور کلی، و نه دقیقاً، در روایت مبسوط محفوظ مانده است.

#### - ۴ -

مطالعه انتقادی کوکوتسوف و بویژه نشر عکس نسخه خطی، در واقع به اختلاف پایان بخشید. اختلاف البته مربوط بود به روایت مبسوط نامه حсадی، متن مختص، و همچنین جواب نامه به هر حال از محل نزاع خارج بود.

26. Harkavy (1877). 27. Chwolson, D.A. (1882).  
28. The Hebrew-Khazar Correspondence in the Tenth Century.

«... هیچ دلیل قاطعی برخلاف واقعیات متدرج در نامه یوسف (طبق روایت مبسوط که متن اصلیتر آن است) ارائه نگردیده است. تفاوت سبک این دونامه مؤید اصالت آنها می‌باشد. این تفاوت سبک همان است که درمورد دونامه نوشته شده در دو نقطه دورافتاده از جهان یهودی انتظار می‌روه؛ خاصه آنکه سطح فرهنگ نیز در این دونقطه به هیچ وجه یکسان نبوده است. شاید بجا باشد این نکته را هم متنذکر شویم که بطور کلی زبان پاسخ نامه ساده‌تر و نایخته‌تر از زبان نامه حسدای بنظر می‌رسد.<sup>۳۴</sup>

مختصرًا باید گفت که مشکل است بتوان دریافت که چرا مورخان گذشته سخشنام بوده باور کنند که خاقان خزان بتواند چنین نامه‌ای را دیکته کند و حال آنکه هم‌داز مکاتبات بین خاقان و امپراتور بیزانس اطلاع داشتند (داستان مهرهای سه سولیدی را یادآور می‌شویم) و این امری طبیعی بود که یهودیان مؤمن اسپانیا و مصیر با علاقه‌ تمام، متن پیامی را که از تنها پادشاه یهودی پس از عهد عتیق صادر شده است رونویس کنند و محفوظ نگاه دارند.

.۳۴. دانلوب ص ۱۵۳.

انگاشته شود، باید گفت که مقدمه بسیار عجیبی بوده است چه، این مقدمه پر است از اطلاعات راجع به اسپانیا و خلافت اموی آن سامان که هیچ ارتباطی با خزان ندارد.<sup>۳۱</sup> آنگاه دانلوب از طریق یک استدلال مبتنی برآزمایش زبانشناسی با قاطعیت اثبات می‌کند که نامه حسدای جواب آن توسط دوکس مختلف نوشته شده است. این استدلال برپایه یکی از خصوصیات بارز نحوی زبان عبری است که عبارت باشد از استعمال واو متكلم برای تعیین صیغه فعل. درباره این مطالب نحوی پرپیچ و خم سخنی نخواهم گفت<sup>۳۲</sup> و بهجای آن جدول دانلوب را درباره وجود مختلفی که در نامه حسدای و روایت مبسوط جواب آن درباره فعل ماضی بکار رفته است نقل می‌کنم:<sup>۳۳</sup>

نامه حسدای	واو متكلم با فعل ناقص	واو ساده با فعل تمام
۳۶	۱	۹۵
جواب (روایت مبسوط)		

در روایت مختصر جواب، وجه اول که در نامه حسدای آمده سی و هفت بار بکار رفته، وجه دوم پنجاه بار استعمال شده است. ولی این روایت، وجه اول را تنها در مواردی بکار می‌برد که کلمه ازانچه در روایت مبسوط آمده تغییر کرده است. دانلوب می‌گوید که این امر نتیجه دستکاری نویسنده‌گان اسپانیائی است که خواسته‌اند عبارات روایت مبسوط را تفسیر کنند. دانلوب همچنین اشاره می‌کند که در نامه حسدای، چون در اسپانیا نوشته شده، نشانه‌های بسیاری از عربیت دیده می‌شود (مثلاً الخزر بهجای خزان) و حال آنکه در جواب یوسف چنین چیزی بنظر نمی‌رسد. بالاخره دانلوب درباره لحن کلی نامه‌چنین می‌نویسد:

.۳۱. همان ص ۱۳۷-۸.

.۳۲. خواننده می‌تواند در این باب به کتاب زیر مراجعه کند:

Weingreen, J., A Practical Grammar for Classical Hebrew, 2nd ed. (Oxford, 1959).

.۳۳. دانلوب ص ۱۵۲.

همان خزرانتد.»

### ص ۲۹ س ۱۱

عین عبارات فارسنامه (صفحة ۹۷ چاپ کمبریج ۱۹۲۱) چنین است:

«و در جمله آئین بارگاه انشروان آن بود که از دست راست تخت او کرسی زر نهاده بود و از دست چپ و پس، کرسیهای زر نهاده بود و ازین سه کرسی یکی جای ملک چین بودی و دیگر جای ملک روم بودی و سه دیگر جای ملک خزر بودی، که چون به بارگاه او آمدندی بین کرسیها نشستندی و هم‌ساله این سه کرسی نهاده بودی، برنداشتندی و جز این سه کرس دیگر بر آن نیارستی نشستن» روایت فارسنامه را خاورشناسان به عنوان نشانه‌ای از حیثیت بین‌المللی خزان و اهمیتی که در بار ایران برای روایت با آنان قائل بود مورد توجه قرار داده‌اند. روایت دیگری هست در تاریخ بلعمی که آن نیز از همین جمیت در خور توجه می‌باشد و ظاهراً از دیده‌اصل تحقیق دور مانده است. این روایت را در تاریخ بلعمی (صفحة ۱۰۹۹ به تصحیح ملک الشعراه بهار ۱۳۵۳) می‌یابیم که می‌گوید: در دربار خسروان ایران چهار تن متوجه بود که وظیفه ترجمة نامه‌ها و پیغامها با پادشاهان روم و خزر و ترک و هندوستان را بر عهده داشتند. معلوم می‌شود که در آن روزگار امپراتوری خزر به عنوان یکی از چهار قدرت بزرگ همسایه ایران روایت سیاسی فعلی با دولت‌سازانی داشته است. عین عبارت بلعمی چنین است: «بر هر ملوک عجم ترجمانی بود فیلسوف... و همچنین از بهن ملک روم ترجمانی، و از خزان و ترکستان و هندوستان هر ملکی را ترجمانی داشته بودند». این عبارت در نسخه بلعمی به تصحیح آقای دکتر مشکور ۱۳۳۷ به صورت زیرآمده است: «از بهن ملک روم نیز آن چنان ترجمانی بود و از بهن خزان و ترکان و هندوان نیز بودند که زبان ایشان را دانستند و خط ایشان را توانستند خواند و جواب توانستند نوشت.»

### ص ۳۵ س ۵

پیروس Pyrrhus پادشاهی بود در بخشی از یونان (۲۷۲ – ۳۱۸ پیش از میلاد) وی با رومیان به جنگ پرخاست و جلادانهای زیاد نشان داد. در آخرین پیروزی خود، در پاسخ چاپلوسیها و تملق گوئیهای امرا

### یادداشت‌های مترجم

#### ص ۱۹ س ۱۱

قرائیم یا قرایان فرقه‌ای یهودی است که در نیمة دوم قرن هشتم در بابل پیدا شد و یا تفسیر تلمودی تورات مخالفت ورزید و هدفش بازگشت به من تورات بود. نهضت قرائیم از قرن نهم تا دوازدهم میلادی رونق داشت. مؤسس آن عمان (عنان) بن داود در عهد منصور خلیفة عباسی می‌زیست. او برس ریاست یهود با برادر خود در افتاد. در بارخلافت از برادر وی حمایت می‌کرد... سرکار عنان به زندان افتاد و در آنجا با ابوحنیفه آشنا گشت و از افکار او تأثیر پذیرفت. «عنانیه» در مصر و فلسطین و مخصوصاً در ایران پیروان بسیار یافتند. بنی‌ایمن ابن‌موسی نهادنی که به‌عربی تالیفاتی دارد از علمای آنان است. از زمان بنی‌ایمن به بعد نهضت عنانیه به «قرائیم» معروف گردید. قرون دهم و یازدهم میلادی در خشانتین عصر ادب قرائیم است و بیشتر آثار آنها به‌عربی نوشته شده است. از علمای نامدار قرایان ابویوسف یعقوب قرقیسانی (۹۳۷ میلادی) است که اثر معروف کتاب الانوار و المراقب نام دارد. در قرن هجدهم تزار روس مزایائی به قرائیم روسیه عطا کرد که سایر یهودیان از آن محروم بودند. اینک بقایائی از قرائیم در کریمه و اسرائیل زندگی می‌کنند (تلخیص از دایرةالمعارف فارسی) و نیز مراجعت شود به (جزء دوم از ملل و تحل شهرستانی ذیل فرقه عنانیه از یهود).

#### ص ۲۳ س ۲۳

اینکه مورخ گرجی خزان را همان یاجوج و ماجوج می‌داند در برخی از نوشته‌های اسلامی نیز انکاس دارد. مطابق روایت منهاج سراج «ترک و یاجوج و ماجوج» برادران خزر (نیای بزرگ خزان) بودند و خزر فرزند عاجوج بود و عاجوج پسر یافث پسر نوح بود. (طبقات ناصری ج ۱. صفحه ۱۶۵ – کابل ۱۳۴۲). یاقوت نیز در پایان روایت ابن‌فضلان می‌گوید: «برخی بر آنند که یاجوج و ماجوج

ز آب سنان بر آن نیچون شاخ خیزان  
بازار آتل و نسی خزان شکستنش  
گه چو بگشاید جیجون سوی آموی شود  
گه چو بسته شود آتل به خزر می نرسد

## ص ۵۶ س ۲۶

آنچه یاقوت در معجم البلدان از ابن‌فضلان نقل کرده است با این عبارات پایان می‌پذیرد. ولی این قسمت در تنها نسخه خطی سفرنامه که در کتابخانه آستان قدس رضوی باز مانده است وجود ندارد. مترجمین انگلیسی و آلمانی و همچنین محققین مانند زکی‌ولیدی طوغان و کوالوفسکی خاورشناس روس با توجه به اینکه نسخه خطی موجود ناقص است معتقدند که یاقوت نسخه کاملتری را در دست داشته و این مطالب از خود ابن‌فضلان است. دکتر سامی‌الدهان این نظر را پذیرفته و معتقد است که عبارات پایان رساله را یاقوت از منابع دیگر برآن افروده است. به‌حال متن عربی با آنچه کستلر براساس ترجمه‌های انگلیسی آورده است اندکی فرق دارد و ما آن را عیناً از یاقوت نقل می‌کنیم: «والغزر و ملکهم کلهم یهود و کان الصتابه وكل من يجاورهم في طاعته و يخاطبهم بالعبوديه و يدينون له بالطاعه وقد ذهب بعضهم ان ياجوج و ماجوج هم الغزر».

## ص ۵۶ زیرنویس شماره ۹۳

همچنانکه مؤلف متذکر شده است در نسخه چاپی متن اصطخری شماره باغمای اطراف سمندر چهار هزار هزار قید شده: (و يقال انها تشتمل على نحو من اربعه آلاف كرم الى حد السرير) و این با روایت ابن‌حوقل متفاوت دارد. برای مزید اطلاع خوانندگان باید آور می‌شویم که در ترجمة فارسی کهن اصطخری (چاپ تهران ۱۳۴۰) همان چهل هزار که شماره صحیح است ذکر شده است: «چنانکه از دریند تا حد سرین همه باع و بوستان این شهر است. گویند چهل هزار باع دارد».

## ص ۶۹ س آخر

نسی‌دانم منشاً اشتباه مینورسکی و مؤلف چیست. اصطخری دقیقاً در میان خاقان و ملک فرق گذاشته و تصویر می‌کند که خاقان با وجوده آنکه از لحاظ مقام بالاتر از ملک است هیچ قدرت اجرائی

که او را بهجنگی دیگر تشویق می‌کردند گفت: یاک پیروزی دیگر به بهای جان من تمام خواهد شد. پیروس در جریان تسخیر آرگوس Argos به‌وسیلهٔ پیروزتی که سفالی را از پشت‌بابی برس او انداخت جان سپرد (۲۷۲ پیش از میلاد). مقصود از ضرب المثل «پیروزی پیروس وار» در ادبیات فرنگی موفقیتی است که بهای گزافی دربرابر آن پرداخته شود.

## ص ۳۷ س ۲۶

بیرونی از این ژوستینین رینوتنوس (بینی بردیه) به‌نام «یوستینیوس مجدوع الانف» یاد می‌کند (آثارالباقيه ص ۹۶ چاپ زاخو، لیزیک ۱۹۲۳).

## ص ۴۱ س ۱۵

مؤلف، مطالب سفرنامه‌ای بن‌فضلان را براساس ترجمه‌های انگلیسی بلیک Blake و فرای Frye و ترجمه‌آلمنی زکی‌ولیدی طوغان نقل کرده است. ما این قسمت‌هارا از ترجمه فارسی سفرنامه به‌قلم آقای ابوالفضل طباطبائی (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵) آورده‌ایم ولی در مواردی براساس متن عربی نشر شده توسط دکتر سامی‌الدهان (چاپ دمشق ۱۹۶۰) تنبیه‌راتی را در عبارتهای مترجم فارسی روا داشته‌ایم.

## ص ۵۶ س ۱۷

نام این رودخانه و شهری که برکنار آن بنا شده بود در کتابهای مختلف به‌اشکال گوناگون ضبط شده است. در نوشته این‌فضلان و این رسته و گردیزی به‌صورت اتل، در اصطخری اتل، در حدودالعالم آتل، و در مجلل التواریخ و القصص ایتل آمده است. در مروج الذهب مسعودی چاپ دخویه به تبعیت از نسخه‌های خطی این کتاب امل قید شده و ترجمه فارسی آقای پاینده هم از آن پیروی کرده است. در چاپ تازه مروج الذهب به تصحیح شارل پلا (بیروت ۱۹۶۵) صورت صحیح کلمه «آتل» قید شده است. همین صورت در شعر خاقانی به‌تکرار آمده است:

گر سوی قندز مژگان نرسد آتل اشک  
راه آتل سوی قندز به خزر بگشاید

شرحی بتفصیل درباره کلمه الشاد آورده و چنین می‌نماید که ضبط ایشا در نسخه چاپی ابن رسته و حتی انسا در نسخه چاپی حدودالعالم صورت تغییر شکل یافته همین الشاد باشد و بدینگونه جزو بحث پردازنهای که در میان خاورشناسان راجع به اصل این کلمات و تطبیق آنها با یکدیگر درگرفته خاتمه می‌یابد. برای آگاهی از این بحثها مراجعه شود بهفصل پنجم کتاب دانلوب به نام «تاریخ خزان یهودی». اما کلمه بک یا باک یا به که در مأخذ کمن بکار رفته صورتهای مختلف کلمه‌ای است که در زمانهای متاخر به شکل بیگن درآمده و در اصل به معنی امیر یا ملک بوده است. این کلمه را در ترکیب القابی چون باریک (امیر بار یا حاجب) دادیک (امیرداد) بلکایک (امیردانشمند) بک تم (امیرتیمور) و غیره فراوان می‌یابیم. بک در روایات مربوط به خزان لقبی است که به سپسالار یا امیرالامرا اطلاق می‌شود و او در برای خاقان فرماندهی نیروهای جنگی و ریاست سازمانهای اجرائی را بر عهده داشته است و حال آنکه خاقان تنها نماینده جنبه الہی سلطنت بوده است و به قول مسعودی «او را هیچ فرمان نیست الا آنکه پیش او روند و او را سجده کنند».

شگفت است که مورخان مسلمان از این نوعه تقسیم قوا با نوعی غرابت یاد کرده‌اند در صورتی که بعد از استقرار نفوذ امرای ترک در پنداد نظری همین وضع در مرکز خلافت اسلامی هم حکم‌فرما بود یعنی اختیارات اجرائی عمل‌در دست امرا بود و خلیفه را از سلطنت جز نام تبود. بدینگونه ترکان رئیم سلطنت‌دوگانه را که در بین خودشان رایج بود بهجهان اسلام نیز انتقال داده بودند. بیرونی در آثار الباقی می‌گوید اقتدارات سلطنت از اواخر ایام متقدی از دست خلفا بیرون شد و خلیفه عباسی از آن پس مانند رؤسای مذهبی یهودیان تنها سمت ریاست دینی را بر عهده داشت: «والذی يقى فى ايدى العباسية انما هو من دینی اعتقادی لا ملك دنیاوى كمثل مالرأس الجالوت عنداليهود من امرالرياسة الدينية من غير ملك ولا دولة، فالقائم من ولد العباس الان انما هو رئيس الاسلام...»

## ص ۷۵ س ۲۲

الفبای سیریلی Cyrillic alphabet الفبای است منسوب به قدیس سیریل که در اصل مشتمل بر ۳۸ حرف مبتنی بر الفبای بزرگ یونانی بود و بعداً ده حرف دیگر به آن افزوده شد. الفبای روسی، بلغاری و

ندارد و این دقت نظر در عباراتی که از متن اصطخری ترجمه‌کردیم بخوبی پیداست. اصطخری آشکارا می‌گوید: فان عظیمهم یسمی خاقان خزر و هواجل من ملک الخزر الا ان ملک الخزر هوالذی یقیمه... ولا تصلح الخاقانیه عندهم الا فی اهل بیت معروفین، و لیس له من الامر و النی شیئی الا انه یعظم و یسجد له اذا دخل اليه و لا یصل اليه احد الانفریسیر مثل الملك و من فی طبقته... (صفحة ۱۳۱ چاپ محمد جابر العینی).

یعنی، بزرگ آنان خاقان خزر نام داردکه مقام او بالاتر از ملک خزر است اما اختیار نصب وی با ملک است... و نزد آنان هیچ کس صلاحیت خاقانی را ندارد مگر آنکه از خاندانی باشد که شناخته شده‌اند و خاقان هیچ امر و نهی ندارد ولی مورد تعظیم است و هر کس نزد او رود باید برخاک افتاد و فقط عده کمی مانند ملک و کسانی که در طبقه او هستند دسترسی به خاقان دارند.

این قسمت در ترجمة کهن فارسی کتاب اصطخری (تصحیح آقای ایرج افشار تهران صفحه ۱۸۱) به شرح زین آمده است:

و باید که این خاقان از خاندان خاقانی باشد و او را هیچ فرمان نبود الا آنکه پیش او روند و او را سجده کنند و هر کس را بن او راه نباشد مگر ملک را و کسانی که در پایه ملکداری باشند.» اما کلمه ایجاد که مینورسکی از گردیزی نقل کرده ظاهراً اصل آن الشاد است. آقای عبدالحی حبیبی در حواشی زین الاخبار گوید: «شاد در زیان دری قدیم صورت قدیم کلمه شاه است چنانکه ساد شکل قدیم چاه. این کلمه را طبری و مورخان عرب الشاد و الشد نوشته‌ند به الحال الف لام عربی و مورخان مابعد که از اصل قدیم کلمه اطلاع نداشتند الف لام را جزو اصل کلمه شمرده‌اند.» متن گردیزی بر اساس تصحیح عبدالحی حبیبی چنین است: «و ایشان را ملکی است نام او الشاد، ملک بزرگ است و ایشان ملک بزرگ را خزر خاقان گویند و بر خزر خاقان نامی است و بس، اما مدار همه شغل ولایت و حشم بن الشاد است و هیچ کس از الشاد بزرگتر نیست. و رئیس بزرگتر ایشان جهود است و الشاد هم جمود است و هر که بدو بیل دارد از سرهنگان و بزرگان همچنان.» (زین الاخبار، ص ۲۷۲ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۷) تهران). در حدودالعالم لقب خاقان خزر «طرخان خاقان» قید شده است (حدودالعالم تصحیح دکتر ستوده تهران ۱۳۴۰ صفحه ۱۹۳ عبدالحی حبیبی در جلد اول تاریخ افغانستان بعد از اسلام (ص ۱۱۶)

آکاسیا ساخته و رویش را به ورق طلا پوشانده بودند. دو لوح سنگی که احکام عشره بر آن نقش شده بود در داخل این صندوق جای داشت و آن را در معتبرترین قسمت معبد نگاه می‌داشتند.

## ص ۸۶ س ۱۸

شعر موشح Acrostic به تعریف ترجمان البلاعه (۱۰۵) «آن باشد که شاعر سخنی را حرف حرف به‌اول بیتهای قصیده اندر آرد، یا میانه شعر، بر یک راستا، چون آن حروف پراکنده جمع کرده آید سخن تمام گردد و این بیشتر به قصیده‌ها اندر آید». در قطعه شعر مورده بحث، از جمع حروف اول ابیات، نام وزیر «حسدای باراً سحق بار عذراً بار شپشوت» و نام دبیر او «مناخم بن شروق» در می‌آید و نظیر آن در شعر فارسی رباعی رشیدالدین وطواط است که از جمع حروف اول چهار مصراع آن اسم «محمد» ترکیب می‌شود:

عشوقه دلم به تیر اندوه بخست  
حیران شدم و کنم نمی‌گیرد دست  
مسکین تن من ز پای محنت شد پست  
دست غم دوست پشت صبرم بشکست

## ص ۹۱ س ۱۲

مسيحا طلبي Messianism در انتظار فرج و ظهور موعودی بودن است. همچنانکه زردهشيان به ظهور سائوشيان و مسلمانان به ظهور مهدی معتقدند، يهوديان نيز معتقد بوده‌اند که مسيح در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و آنان را از دريدري و بیخانمانی نجات خواهد بخشيد و دنيا را از شر ظالمان و جباران خلاص خواهد کرد.

## ص ۹۶ س ۸

گنیزه Geniza نام انبار کنیسه‌های یهودی است. عموماً یهودیان مصر اوراق قدیمی عبری مشتمل بر نام خدا را – برای اینکه زیر دست و پا نیافتد و مورد بی‌احترامی قرار نگیرد – در زیرزمین معابد خود می‌گذاشتند (همانگونه که مسلمانان نیز قرآن‌های کعبه و کتاب پاره‌های ادعیه و غیره را در مساجد می‌نهادند). تاکنون در قاهره کعبه (فسطاط) در یکی از کنیسه‌ها و در نزدیکی‌های قاهره در یکی از

صریبی صورت کنونی سیریلی است که از حیث رواج یکی از سه الفبای درجه اول جهان است (دوالتبای دیگر الفبای عربی و الفبای رومی یا لاتینی است). (دایرة المعارف فارسی)

## ص ۷۷ س ۶

مراد از دمشقی شمس الدین ابوعبدالله محمد صوفی دمشقی معروف به شیخ الربوه مؤلف نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر و متوفی به‌سال ۷۲۷ است. ولی دمشقی این روایت را نه از کتاب کم‌گشته مسعودی بلکه از ابن‌اثیر نقل می‌کند و ما عین عبارت او را از صفحه ۲۶۳ آن کتاب (تصحیح مسیون، لیبزیک ۱۹۲۳) می‌آوریم: «و انما طرع فیهم ما حکاهابن‌الاثیر ان صاحب قسطنطینیه ایام هرون‌الرشید اجلی من کان فی مملکته من اليهود فقصدوا بلد الغزير فوجدوا قوما عقلاء ساذجين ففرضوا عليهم دینهم فوجدوهم اصلاح سما هم‌علیه فانقادوا اليه...»

در مراجمه به کتاب دانلوب معلوم شد که خاورشناس معروف مارکوارت به‌دبیال این روایت، کتاب ابن‌اثیر را گشته و چون چنین چیزی در آنجا نیافته حدس زده است که دمشقی آن را در کتاب کم شده مسعودی دیده و به‌هنگام نقل آن بخطا رفته و به‌جای مسعودی از ابن‌الاثیر نام بدهد است. چه مسعودی در مروج الذهب که از یهودی‌گرائی پادشاه خزران یاد می‌کند می‌گوید که داستان آن را در کتاب دیگری آورده است (كتابي که به‌دست ما ترسیده است) و مارکوارت احتمال می‌دهد که منبع روایت دمشقی همان کتاب باشد.

## ص ۷۷ س ۱۲

مراد از بکری، ابو عبید عبدالله بن عبد العزیز متوفی به‌سال ۴۸۷ جنرافیدان اسپانیائی است که در قرطبه وفات یافته و کتاب او به نام المسالك والممالك معروف است.

## ص ۸۰ س ۷

میسنا Macenas از شخصیت‌های رومی بود که در قرن اول پیش از میلاد می‌زیست. و در روزگار خود به ادب‌پروری شهره بود.

## ص ۸۳ س ۲

تابوت عهد Ark of Covenant صندوق کوچکی بود که از چوب

مغول است، متولد ملاطیه در ۶۲۲ که در ۶۸۵ در مراغه وفات یافت. مقصود از المنبجی هم موسی بن کعب المنبجی (منبع شهری است در سوریه نزدیک حلب) صاحب کتاب «العنوان» است.

داستان مریوط می‌شود به فضل بن یحیی بریکی که دختر خاقان خزر را به همسری گرفت لیکن دختر در اثنای سفر در شهر بردده وفات یافت و ملازمان او به خاقان گزارش دادند که وی قربانی سو عقده شده و این مسئله موجب تیرگی روابط طرفین گردید و به سال ۱۸۳ پیاهیان خزر از باب الابواب گذشتند و به سرزمینهای زیر لوای حکومت خلیفه حمله و رگشتن. کستلر به نقل از دانلوب عدد اسیران را پنجاه هزار تن ذکر کرده لیکن در متن این عبری این عدد زیاده بین صدهزار تن قید شده است: «وسبوا اکثر من مائة الف رأس». (تاریخ مختصر الدول)، صفحه ۱۲۹، مطبوعة کاتولیکی بیروت.

باید متدکر بود که ظاهرآ کستلر این واقعه را با داستان دیگری از همین مقوله که سالها پیش در زمان خلافت منصور دومین خلیفه عباسی رخ داده بود خلط کرده است. زیرا عروس فضل بن یحیی بخلاف گفتہ کستلر بر سر زا از میان نرفت بلکه در جریان سفر در یکی از شهرهای سر راه بدروه حیات گفت. آن عروسی که با توزاد خود به دنبال زایمان از میان رفت زن بزید بن اسید سلمی فرماندار ارمنستان در دوران منصور دوانتی بود که به فرمان منصور برای تحکیم روابط فیما بین با دختر پادشاه خزر ازدواج کرده بود و مرگ او مایه واکنشی از سوی خزان نگردید.

باز از این قبیل ازدواج‌های مصلحتی و سیاسی داستان ازدواج دختر انوشوان است با خاقان خزر که قدامه بین جعفر در کتاب خود: *الغراج و صنعة الكتابة* (چاپ دخویه، لین ۱۸۸۹) آورده است و بنا به این روایت، انوشوان خاقان را گول زده و دختر دیگری را به جای دختر خود نزه خاقان فرستاده بود (صفحة ۲۵۹ کتاب الغراج) این داستان را بلاذری تیز در *فتح البلدان* (صفحة ۲۷۵، دارالنشر للجامعيين ۱۹۵۷) آورده است.

## ص ۱۲۷ س ۱۱

هینکمار اسقف ریمس بود که روی اخلاق شارلمانی نفوذ فراوان داشت و نقش سیاسی بزرگی را در آن روزگار عهده‌دار بود.

گورستانهای قدیمی یهودی (البساتین) دو تا از این مخزنها کشف شده و اوراق بدست آمده از آنها به کتابخانه‌های بزرگ دنیا (بویژه کتابخانه‌های بودلین، اکسفورد و کمبریج در انگلستان) منتقال یافته و مورد بررسی محققین قرار گرفته است. برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به فصل چهاردهم (اسناد گنیزة قاهره به عنوان منبعی در تاریخ اجتماعی اسلام) از کتاب Goitein  *تحت عنوان «پژوهش‌های در پیرامون تاریخ و نهادهای اسلامی »*. Studies in Islamic History And Institutions چاپ لیندن ۱۹۶۶.

## ص ۹۵ س ۲۵

درباره یهودا حللوی و کتاب او دانلوب شرح مفصلی در فصل ششم از کتاب خود: *تاریخ خزان* یهودی آورده است. حللوی کتاب خود را به نام «خران» در ۱۱۴۰ به عربی نوشت. این کتاب بعد از توسط «ابن طبون» به عربی ترجمه شد. شیوه نگارش این کتاب به صورت مقاوضات یا گزارش مباحثاتی است که گویا در حضور پادشاه خزان یا نایندگان سه دین بزرگ اسلام، مسیحیت و یهودیت رخ داده و سرانجام پادشاه خزان با تفاق سردار خود (خاقان و بک) به دین یهود گرویده‌اند. حللوی مدعی است که تفصیل این داستان در «کتابهای خزان» ثبت است ولی هیچ‌گونه نام و نشانی از آن کتابها بدست نمی‌دهد و چنین می‌نماید که مطالب او بیشتر متکی بر مسموعات و نامه یوسف‌شاه به‌حسب‌ای و احتمالاً کتاب‌گشده مسعودی مورخ اسلامی باشد.

## ص ۹۸ س ۴۰

مراد سعدیابن یوسف فیومی معروف به سعید فیومی متوفی ۹۴۲ میلادی فیلسوف یهودی و بنیانگذار فقه‌الله علمی زبان عربی است. مهمترین اثر او به نام الامانات والاعتقادات به زبان عربی تألیف یافته و اثر متكلمين اسلامی و فلسفه ارسطو در آن تأییان است. از آثار دیگر وی ترجمة عربی عیبد عتیق است که در ۱۵۴۶ در قسطنطینیه به‌چاپ رسیده است. (دایرة المعارف فارسی و قسمت اعلام المنجد).

## ص ۱۰۴ زیرنویس شماره (۷)

مقصود از بارهبریوس گریگوریوس ابوالفرح معروف به این‌البری صاحب کتاب *تاریخ مختصر الدول* مورخ مسیحی معاصر هلاکوخان

مسکن داشت و پس از آنکه وی شهر را ترک گفت بلا نازل شد. لوط با دو دختر خود به کوه رفت و در مغاره‌ای مسکن گزید. دختران گفتند پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همیسترگردیم تا نسلی باقی بماند و چنین کردند. دختر بزرگ پسری آورده که نام وی موآب بود و موآبیان از نسل وی اند و دختر کوچک پسر خود را بن عمو نامید که پدر عمو نیان بود.

### ص ۱۶۳ س ۶

آخرین بار این اثیر ضمیم و قایع سال ۴۰۹ از حمله فضیلون کردی به خزر خبر می‌دهد. فضیلون بخشی از اذربایجان را زین فرمان خود داشت و در این حمله غنائم و اسیران فراوان نصیبیش شد ولی خزران برگشتند و بیش از ده هزار تن از مردان اوراکشتند و نه تنها غنائم خود را پس گرفتند اموال عساکر اسلام را نیز بگنیمت برداشتند (غموما اموال العساکر الاسلامیه) و از همین عبارت پیداست که اسلام آوردن خزران در سال ۳۵۴ پروپای قرصی نداشته است.

### ص ۱۶۵ س ۱

وصف زیبائی از شهر دریند و برج و پاروی مستحکم آن در یکی از قصاید خاقانی آمده است که چند بیت آن را نقل می‌کیم:  
دریند و سور او بین چل برج آسمانی  
خیز از در مهاجر تا برج فید بنگر...

انصادفده که دریند ایمان راست دین را  
سفق سرای ایمان دیوار دشت کافر  
از کشتگان زنده زانسو هزار مشهد  
وز ساکنان رهرو زینسو هزار معشر  
آن قبه مکارم و آن قبله معالی  
آن فرضه معلی آن روضه منور  
در قبه مهد مهدی، با قبله عهد عیسی  
در فرضه روضه جنت در روضه حوض کوثر  
ذات العمال خرم خیر البلاد عالم  
بیت الحرام ثانی دارالسلام اصغر  
دخلش خراج خزران خیلش غزات ایران  
جمععش سواد اعظم رسمش جهاد اکبر

### صلحات ۱۳۸ س ۱

آمازن قبیله‌ای از زنان جنگجو و قوی پنجه اساحلیانی که گویا در آسیای صغیر، کناره‌های دریای سیاه می‌زیستند و هیچ مردی را در میان خود راه نمی‌دادند.

### ص ۱۶۳ س ۲۲

مسعودی حکایت از دست اندازی و غارت روسها در سرتاسر سواحل دریای خزر، از جزیره ایسکون تا شهر اردبیل، می‌کند. ظاهراً روایت میرسید ظمیر الدین مرعشی که از پیاده شدن روسها در ساحل مازندران و غارت شهرهای آن سامان در دوران حکومت احمد بن اسماعیل سامانی سخن می‌گوید مربوط بداین حمله باشد و گویا این نخستین برخورد رسمی غارتگران روس با ایرانیان و اشغال قلعه‌ای از خاک این کشور توسط آنان بوده است. دولت سامانی برای بیرون کردن روسها ناگزیر به تجهیز قوا گردید.

روایت میرسید ظمیر الدین چنین است: «سامانیان هرچند وقت به طبرستان نواب و عمال می‌فرستادند... تا در آن میان جماعتی روسیان به کشتی نشسته بودند از دریا بیرون آمدند و در طبرستان خرابی کردند. آل سامان به استیصال آنها سعی نمودند و یکلی آن قوم را برانداختند» (تاریخ طبرستان صفحه ۱۳۴۵ تهران ۱۳۴۵).

### ص ۱۶۵ س ۱۷

این مطالب را کستلر از ترجمه آلمانی سفرنامه ابن‌فضلان نقل کرده است. دکتر سامی الدهان این قسمت را که در تنها نسخه خطی ابن‌فضلان وجود ندارد جزو متن سفرنامه نمی‌داند و معتقد است که آن را یاقوت از منابع دیگر گرفته و در پایان یادداشت‌های ابن‌فضلان افزوده است. در ترجمه فارسی سفرنامه هم که براساس متن مصحح سامی الدهان است این قسمت نیامده و ما آن را از معجم البلدان یاقوت ترجمه کردیم. (مراجعة شود به یادداشت مربوط به صفحه ۳۸).

### ص ۱۵۱ س ۱۶

سدوم Sodom و عموره Gamorrah دو شهر بودند در فلسطین که به غضب خدا گرفتار آمدند و باران آتش بر سرشان بارید. به روایت تورات (سفر آفرینش باب ۱۹) لوط پیغمبر در شهر سدوم

آثار البلاط است. قزوینی این مطلب را از قول مسعودین مهلهل نقل می‌کند: «غزان را شهری است که از سنگ و چوب و نی بنا شده و (در آنجا) معبدی دارند» (آثار البلاط صفحه ۵۸۸ چاپ دارصادر بیروت) اگرچه کستل احتمال داده که معبد غزها شاید در واقع یک کنیسه یهودی بوده است یادآور می‌شویم که خود قزوینی غزها را مسیحی می‌داند.

## ص ۱۷۹ س ۲۱

اسم اول چنگیزخان در متن کتاب به صورت تجویین Tejumin آمده و ما شکل صحیح آن (تموچین) را آورده‌ایم.

## ص ۲۰۱ س ۲۲

انجوین Angevin نام دو سلسله از فرمانروایان انگلستان در قرون وسطی است که اصل آنها از ولایت آنزو در فرانسه بود و به این مناسب آنزوئی (انجوین) خوانده می‌شدند. داستانی که مؤلف آورده مربوط به دوره فرمانروائی نخستین سلسله انجوین است.

## ص ۲۰۲ س ۸

کارولنژیان Carolingians نام سلسله‌ای از فرمانروایان فرانکی است که شارلمانی در آغاز قرن نهم نامدارترین آنان بود.

## ص ۲۰۲ س ۱۷

راجح به اعزام هیأت نمایندگی از سوی شارلسانی به دربار هارون‌الرشید مراجعه شود به مقاله خواندنی خاورشناس شوروی بارتولد در کتاب «گزیده مقالات تحقیقی» که به همت آقای کریم کشاورز به فارسی درآمده است صفحه ۲۶۴ – ۲۳۱.

## ص ۲۳۷ س ۱۲

داستان عشقیازیهای سلیمان که کستل نقل کرده براساس روایت تورات است و در قرآن کریم از اینگونه اسنادات منافق شوون نبوت اثرب دیده نمی‌شود. مورخین اسلام هم حکایات مربوط به انبیای بنی اسرائیل را از یهودیان اقتباس کرده‌اند. ابن‌العربی می‌گوید: سلیمان هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز داشته است (تاریخ مختصر الدول

شهری به شکل ارقام با صدهزار سهره از رنگ خشت پخته سنگ رخام و مرمر خاقانی در دو مورد از این قصیده تصویر کرده است که باروی در بند چهل برج داشته، نام یکی از آنها را «برج کسری» آورده است. منظور از دشت کافر همان دشت قبچاق یا دشت خزان است.

## ص ۱۶۷ س ۱۶

این داستان را که توقاق (تقاق) پدر سلجوق از سرداران سپاه خزان بود دانلوب از کتاب سریانی ابن‌العربی Syriac Chronicle (چاپ باج ای. ا. والیس Budge E. A. Wallis) نقل کرده و در مختصر الدول که توسط خود ابن‌العربی از همان متن سریانی تلخیص شده دیده نمی‌شود. ابن‌العربی آن داستان را از کتابی به نام «ملک‌نامه» نقل کرده که ظاهراً کتابی بوده چون «شاهنامه» و به نام البارسلان دومین سلطان سلجوقی تألیف یافته بوده و اکنون در دست نیست (مراجعه شود به زیرنویس صفحه ۲۶۰ کتاب دانلوب: تاریخ خزان یهودی، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۵۴).

## ص ۱۶۷ س ۲۱

مراد از ابن‌العربی، کمال‌الدین عمر بن احمد حلبی است که به سال ۶۶۰ در قاهره وفات یافت. وی روزگار خود را به قضاؤت و وزارت گذرانید و کتابی به نام «بغية‌الطلب فی تاریخ حلب» تالیف کرده است.

## ص ۱۶۷ س ۲

ابن‌حصلوی (ابوالعلا) صاحب کتاب «تفضیل الانوار» است. وی خود در اوایل کار سلجوقیان از عمل غزنویان در ری بوده است. کتاب او توسط عمید‌الملک کندری به طغل‌بیک تقدیم شد. داستان مربوط می‌شود به آنچه که مؤلف می‌کوشدتا ثابت کند که سلجوقیان بسیار غزنویان از اصل و نسب ناشناخته‌ای نیستند و پدرشان سرجوق (سلجوق) چنان مردی بوده که به روی خاقان خزان شمشیر کشیده و به مقابله با او برخاسته است (مراجعه شود به صفحه ۲۵۹ کتاب دانلوب: تاریخ خزان یهودی).

## ص ۱۶۸ س ۱۴

مقصود از قزوینی ذکریابن محمدبن محمود قزوینی صاحب کتاب

صفحة ۳۲ بیروت ۱۹۵۸). ولی بلعمی در تاریخ خود این اعداد را محکوس ذکر کرده است: «و سلیمان را هزار زن بود سیصد آزاد و هفتصد سریت بنده» (صفحه ۵۶۴ جزء اول تهران ۱۳۵۳).

## فهرست اعلام

- آمازن (اساطیر یونان): ۲۹۱  
 آمد: ۱۷۱  
 آمو دریا: ۴۲  
 آنا (شاهزاده): ۱۵۴، ۱۵۳  
 آوارها (امیراتوری آوار): ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۱۲۹، ۸۹  
 آویگدور: ۲۴۰  
 ابخار: ۸، ۷  
 ابن‌اهام، ربی: ۱۸۰  
 ابن‌اهیم بن داود: ۹۸، ۲۷۴  
 ابن‌اهیم بن یعقوب: ۱۶۱  
 ابن‌اهیم بن یوسف: ۱۹۰  
 ابن‌اثیر: ۱۶۳، ۱۶۷، ۲۸۷  
 ۲۹۲، ۲۸۷  
 الف  
 ابن بلخی: ۲۶۱، ۲۹  
 ابن حصول (ایوالالا): ۲۹۳، ۱۶۷، ۶۹، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۵۶  
 ابن حوقل: ۵۶، ۶۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۹۱، ۲۶۰  
 ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۲  
 ابن داود: ۲۷۸  
 ابن رسته: ۴۹، ۵۵، ۶۹، ۱۱۳  
 ۱۱۴، ۲۸۶، ۲۸۳، ۲۸۲، ۱۲۶  
 ابن سعید المغربي: ۲۳  
 ابن طبون: ۲۸۹  
 ابن عبری: ۲۹۳، ۲۹۰  
 ابن عدیم: ۲۹۳، ۱۶۷  
 ابن فضلان (احمد بن فضلان بن العباس): ۹۵، ۹۱، ۶۶، ۴۶\_۵۶، ۴۱\_۴۴  
 ۱۵۶، ۱۴۵، ۱۲۶، ۱۱۲\_۱۱۴

- آ آبروزی: ۱۹۱  
 آسکون: ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۱  
 آتل->ایتل  
 آتن: ۲۳۸  
 آنیلا: ۲۵، ۲۰، ۲۸، ۲۷، ۴۰  
 ۱۰۳  
 آذربایجان: ۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۶  
 آرازات (گوه): ۲۲۹، ۲۳۰  
 آراگون: ۸۰  
 آرال، (دریا): ۴۲، ۲۲  
 آرباد: ۱۲۳  
 آرتامونوف: ۹۰، ۶۹، ۶۸، ۳۶، ۲۲  
 ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۱۶، ۱۶۸  
 آردکو (قريه): ۴۴  
 آرگوس: ۲۸۳  
 آرن، ت.ج: ۵۹  
 آرون روحانی: ۲۷۲  
 آزوف، (دریا): ۱۰۵  
 آسپید (سمندر): ۵۶  
 آتنا (سلسله کین...): ۶۸  
 آسیای صین (قریمه امروزی): ۱۶۷، ۲۳۸، ۲۳۶، ۲۱۴  
 آشویتس: ۲۷۰  
 آتشزر (خرهای سبید): ۲۷، ۲۴  
 ۷۳  
 آکاتین (قوم): ۲۷  
 آلان (قوم): ۱۱۷، ۹۵، ۹۴، ۲۴، ۲۴، ۸  
 ۱۸۰، ۱۶۶، ۱۵۴  
 آلت سوم: ۲۱۵

## فهرست اعلام

- استراسبورگ: ۲۰۷، ۲۰۳، ۲۶۱، ۱۸۸، ۲۶۰،  
استریبل: ۱۹۶، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۶۷،  
استقنق بشوری (شام): ۱۸۶، ۲۹۱  
استونبورو: ۲۱۵، ۲۱۳  
استیریا: ۲۱۳  
استيفن قدیس: ۱۷۷  
اسحق (عضو هیأت شارلمانی): ۲۰۲  
اسحق (فرزند امیر کومن): ۱۶۸  
اسحق ابراهیم آکریش<sup>→</sup> اکریش  
(اسحق ابراهیم)  
اسحق بارفلان: ۹۴، ۸۶  
اسحق بن العازر: ۸۶  
اسحق حسیدی بن: ۲۷۳  
اسrael: ۹، ۲۰، ۸۷، ۸۸، ۱۷۲، ۱۶۸، ۹۲  
الموس: ۱۲۳، ۲۰۳  
امرسون: ۲۲۸، ۱۳۶  
امویان: ۲۷۹، ۱۳۶  
انجوین: ۲۹۴، ۲۰۱  
انجلیل متی: ۱۰۰  
اندره دوم (پادشاه): ۱۷۸، ۱۷۷  
انس (رود): ۲۱۶  
انطاکیه: ۲۳۸  
انقره: ۲۶۸  
انوشروان: ۲۹۰  
انیغور (قوم): ۲۴  
اوپولنکی، دیتری: ۳۶  
اوتوی بزرگ: ۱۶۱  
اورال (کوههای): ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶  
اورشلم: ۱۰، ۹۲، ۱۵۱، ۲۰۰، ۱۷۶  
او زبات: ۱۹۵  
او زلی: ۶۶  
اوست (قوم): ۱۴۸، ۲۴۳  
اوستراتیوس: ۱۶۳  
اوستیاک (قوم): ۱۱۹

- اوکراین: ۱۸۰، ۳۳، ۲۲، ۱۸، ۷، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۱۵، ۱۸۱  
اوکا: ۱۴۸  
اوکسین: ۱۳۲  
اولا: ۲۴۱  
اولک - هلکی - (امیر کیف): ۱۱۱  
اوکلا - هلکا - (شاهزاده خانه): ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۱۱  
اوکل: ۱۴۷  
اولم: ۲۰۸  
اوونگور (قوم): ۱۲۰  
اوینفور (قوم): ۸۹، ۲۸، ۲۴، ۲۰  
ایبری (شبہ جزیره): ۱۰۶، ۷۹  
ایتل: ۲۳۹  
ایتل کوز: ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۰، ۹۲  
ایران: ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۴۸، ۱۴۰-۱۴۵  
ایران: ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸  
ایتل: ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۷۸، ۱۸۷، ۱۶۹  
ایتل کوز: ۱۲۷، ۱۲۶  
ایران: ۹۱  
ایران: ۲۸۱، ۲۶۸، ۲۱۴، ۱۵۵  
ایرنلند: ۱۰۸، ۱۰۶  
ایرن: ۵۸  
ایسلند: ۱۳۹، ۱۱۰، ۱۰۶، ۴۱، ۳۵، ۳۲  
ایسپور (قوم): ۲۴۳  
ایکنور (امیر): ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۲، ۱۳۸  
ایکنور<sup>→</sup> منظومة سیاه ایکنور  
ایلمن (دریاچه): ۱۰۸  
ایلیا (ایلیا): ۱۷۱  
ایلیامورمن: ۱۶۹  
اینگوار<sup>→</sup> ایکنور  
اینسان چهارم: ۱۶۶  
ایوان خزر (سردار): ۱۶۴
- افرا: ۲۱۶  
افرائیم بار یعقوب: ۲۰۷  
اکریش، اسحق ابراهیم: ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶  
اکتین: ۲۰۹  
اگستین (قدیس): ۱۴۹  
الیشاپیه: ۶۲  
الدادخا - دنی: ۹۱، ۲۸۸  
الراس: ۲۰۳  
النبای سیریلی<sup>→</sup> سیریل  
التلولی: ۶۶  
الکساندر: ۱۳۵  
المش بن یاطوار (پادشاه صقالبه): ۴۱، ۵۰  
المقتدر (خلیفه): ۴۱  
المنجی: ۲۹۰، ۱۰۴  
الموس: ۱۲۳  
امرسون: ۲۲۸، ۱۳۶  
امویان: ۲۷۹  
انجوین: ۲۹۴، ۲۰۱  
انجلیل متی: ۱۰۰  
اندره دوم (پادشاه): ۱۷۸، ۱۷۷  
انس (رود): ۲۱۶  
انطاکیه: ۲۳۸  
انقره: ۲۶۸  
انوشروان: ۲۹۰  
انیغور (قوم): ۲۴  
اوپولنکی، دیتری: ۳۶  
اوتوی بزرگ: ۱۶۱  
اورال (کوههای): ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶  
اورشلم: ۱۰، ۹۲، ۱۵۱، ۲۰۰، ۱۷۶  
او زبات: ۱۹۵  
او زلی: ۶۶  
اوست (قوم): ۱۴۸، ۲۴۳  
اوستراتیوس: ۱۶۳  
اوستیاک (قوم): ۱۱۹

فهرست اعلام

۳۹۴

- بر مکنی، فصل بن یحیی: ۱۰۴، ۱۰۳  
 ۲۹۵

بری، ج. ب: ۱۵، ۷۰، ۶۸، ۶۶،  
 ۱۲۴، ۱۰۹، ۱۰۶، ۸۲، ۷۸  
 ۱۰۵، ۱۴۰، ۱۳۲، ۱۳۱  
 ۲۶۵، ۲۶۶، ۱۵۶  
 بصیر (ملک): ۳۹، ۳۸  
 بصیر کے بصیر  
 بغداد: ۶، ۳۷، ۴۱، ۵۰، ۵۷،  
 ۶۸، ۸۰، ۷۵، ۱۴۶، ۹۸، ۹۳،  
 ۱۷۲، ۲۸۶، ۲۳۵  
 بکری (ابو عبید عبد الله بن عبد العزیز):  
 ۲۸۷، ۷۷، ۶۰  
 بلاد اسماعیل (سرزمین مسلمانان):  
 ۹۳  
 بلادزی: ۲۹۰  
 ۱۷۹-۱۷۸  
 بلای چهارم: ۲۹۵، ۲۸۲، ۶  
 بلعی: ۲۸۲، ۲۲، ۱۶، ۲۲،  
 ۲۵، ۲۴، ۲۲، ۱۶، ۲۲،  
 ۴۶، ۴۲، ۴۱، ۳۹، ۳۳، ۲۹، ۲۸  
 ۵۵، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۴۷  
 ۱۰۳، ۹۵، ۸۹، ۶۰، ۵۸، ۵۷  
 ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۱۷، ۱۱۲  
 ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۴۵  
 ۲۶۸  
 بلغارهای دانوب: ۲۸، ۱۲۰،  
 ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۷  
 ۱۴۸، ۱۳۱، ۱۳۰  
 بلغارهای سفید: ۲۴  
 بلغارهای سیاه: ۲۴  
 بلغارهای ولکا: ۲۸، ۴۸، ۴۶،  
 ۵۰، ۱۸۸، ۱۵۹، ۱۵۰  
 ۱۲۵  
 بلکار: ۱۱۰  
 بلکورود: ۱۴۹  
 بلنجر - بلنجریان: ۵، ۲۸، ۳۳،  
 ۳۴، ۶۲  
 بلیک، ر. ف (متجم ابن فضلان):  
 ۲۸۳  
 بن عیی (پدر عمونیان): ۲۹۲  
 بنیامین: ۹۱  
 بنیامین بن موسی نہاوندی: ۲۸۱  
 باب الابواب - دربند  
 بابلو: ۹۲، ۲۲۴، ۲۳۰  
 باخو (خان): ۱۶۶، ۱۶۱  
 بادر، او، اج: ۵۸  
 بار بارو: ۲۲۵  
 بارقا، آقتاب: ۱۷، ۱۷، ۵۹،  
 ۱۲۵، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۶۰  
 بارتوولد: ۸، ۲۹۴  
 بارداقی: ۴۰  
 بارزیلای، ربی یهودا بن: ۲۷۳،  
 ۲۷۸، ۲۷۵  
 بارسلون: ۲۷۳، ۲۷۷  
 بارگر، ف: ۲۰۶  
 بارون، س. و: ۱۰۱، ۱۲۵  
 ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰  
 ۱۹۰، ۱۸۳، ۱۸۳، ۱۸۰  
 ۲۰۳، ۲۰۱، ۲۰۰  
 ۲۶۵، ۲۰۵، ۲۰۴  
 بارهیریوس (گریگوریوس ابوالفرج  
 ابن العربی): ۱۰۴، ۸۷  
 ۲۹۰، ۲۸۹  
 بازیل اول (امیر اتور): ۷۴، ۷۲  
 بازیل دوم (امیر اتور): ۱۵۲  
 باسیلی (پیسان توچیره): ۸۹  
 باشقرون: ۲۶۸، ۲۶۷، ۴۷، ۴۱  
 باکسترف (یوهانس): ۲۷۵  
 باکو: ۱۴۳، ۱۵۹  
 بالاس، ج. ج.: ۲۱۸  
 بالفتیس: ۳۹  
 بالکان: ۱۲۹، ۱۲۹، ۲۱۳،  
 ۲۱۵، ۲۶۹، ۲۲۹  
 باواریا: ۲۱۹، ۲۱۴  
 بخارا: ۱۶۷  
 بدرو. ج.: ۲۴۳  
 برآون، توماس: ۲۲۶  
 بربر (قوم): ۱۳۲  
 بر قاس: ۱۴۴، ۲۲، ۲۴، ۱۴۴،  
 ۱۵۶، ۵۷  
 بر دعه: ۲۹۰، ۱۴۶  
 بر مستور: ۱۴۹  
 بر سلو: ۱۹۰

३०८

خیزان

- پل چهارم (پاب): ۲۲۶  
 پلا، شارل: ۲۸۳  
 پوچیاتا: ۱۶۴  
 پوچینا: ۱۳۷  
 پولس مقدس: ۲۳۸  
 پولن: ۱۸۳  
 پولوشنی: ۱۱۷، ۱۵۶، ۱۶۴  
 پولیاک (ابن اهام): ۱۶۹، ۷۶  
 پولیاک، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۲، ۱۸۰  
 پولیاک، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰  
 پولیاک، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۱، ۱۹۸، ۱۹۷  
 پولیاک، ۲۷۸، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۴۰  
 پولیان (قوم): ۱۱۸، ۱۰۹  
 پونیه ویتر: ۱۸۵  
 پیاست (سلسله وادشاهی): ۱۸۳، ۱۸۶  
 پیر: ۲۲۰، ۱۸۸  
 پیرنه: ۱۰۶  
 پیروس: ۲۸۳، ۲۸۲، ۳۵  
 بیوت: ۸۴

**ت**

تابوت عهد: ۲۸۷، ۶۶  
 تارنیاک (قوم): ۲۴  
 تاریخ آریش: ۲۱۵  
 تاریخ اولیه روس: ۱۱۷، ۱۱۱  
 تاریخ علمی: ۲۸۲  
 تاریخ حلب: ۱۶۷  
 تاریخ خزران: ۲۷۱، ۱۱۶  
 تاریخ خزرهای یهودی: ۲۸۶، ۲۸۷  
 تاریخ روس: ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۰۹  
 تاریخ روس: ۱۳۶  
 تاریخ روس: ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۸  
 تاریخ روس: ۱۴۱  
 تاریخ روس: ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۳  
 تاریخ روس: ۱۴۱  
 تاریخ روس: ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱  
 تاریخ روس: ۲۶۴، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۸  
 تاریخ کهن روس: ۱۶۴، ۱۵۰، ۱۵۷  
 تاریخ هنگری: ۱۲۲  
 تاریخ یهود: ۲۰۳  
 تاکسونی: ۱۳۰، ۱۳۷  
 تاماقی خا (= قامان): ۱۸۱، ۱۶۲

نیمازین قطلي: ۹۸، ۱۷۱، ۱۷۲  
 ۲۰۳  
 ورگندی: ۲۰۴، ۲۰۵  
 ووسنی - هرزگوین: ۲۶۹  
 ولان (شاه): ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۱۵۰، ۱۰۲، ۹۵  
 ولخان: ۸۲  
 ولسلام پر هیز کار (پادشاه): ۱۸۶  
 یت المقدس: ۹۶، ۲۷۶، ۱۰  
 میرونی: ۱۶۰، ۲۸۳، ۲۸۶  
 یله ویزا: ۱۴۸  
 یلیستنا: ۱۶۹، ۱۷۰  
 ینالبرین: ۳۲

**ب**

بابا قتس: ۳۹  
 باب کلمت: ۱۸۷  
 باتای، رفائل: ۲۳۴، ۲۳۵  
 بارتنتیت: ۷۵  
 بارس: ۲۷۴  
 باریس: ۱۰۶  
 باسکیویچ: ۱۳۳  
 بلاپینیت: ۲۰۸  
 بتاخا (زیب): ۱۸۵، ۱۶۵، ۹۷  
 تترزبورگ: ۲۶۷  
 چچنک (قوم): ۱۶، ۵۱، ۲۴، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۲۹  
 ۱۷۹، ۱۰۸، ۱۵۶، ۱۴۸  
 برآگ: ۱۷۲  
 برآودا: ۱۱۶، ۱۱۵  
 برتفال: ۲۴۳، ۲۳۹  
 سراسلو: ۱۲۷  
 برس (جزیره): ۱۳۲  
 روانی: ۲۰۰  
 روس: ۱۸۴  
 برگوئیک، ابراهام: ۱۹۸، ۱۸۳  
 روپینوئیتوس کنستانتن  
 رون: ۱۳۵  
 ریسکوس: ۴۰، ۲۸، ۲۷  
 رسلاول: ۱۸۰

خزران

۴۰

فهرست اعلام

تمان (جزیره): ۱۴۹، ۳۸، ۱۶۲، ۱۴۹، ۲۶۵، ۲۶۶  
 تهارت: ۲۷۴  
 تیپریاس سوم (امیراتور): ۳۸، ۳۹  
 تیوتونیک: ۲۴۵  
 جاده خزان: ۱۰۰، ۸۵، ۱۱۴  
 جانی بیک: ۲۰۹  
 جاوشیفر: ۵۳  
 جرجانیه که گرانج  
 جو جوس تسول (سردار خزر): ۱۶۲  
 جنگ اول صلیبی: ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱  
 جنگ دوم صلیبی: ۲۰۷  
 جنوآ: ۱۸۱  
 جوانس دوبلانو کارپینی: ۱۶۶  
 جولا یا گیولا: ۱۷۷  
 جوم بن یافت: ۲۳۰  
 جسودان آسپایان: > ۲۰۰  
 جسودان سرخ: ۱۷۰  
 جسودان کوهسار: ۱۸۲  
 جسودان لپستانی: > ۱۸۴  
 جیکویس: ۲۴۴، ۲۴۳

ج  
 چانوق: ۹۱  
 چرسون: ۳۷، ۱۶۰، ۱۰۰، ۳۹، ۳۸، ۱۶۳، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲  
 چرکس: ۱۶۶  
 چرفویتن: ۲۷۰  
 چرنیکو: ۱۸۱، ۱۸۰  
 چملتیکی: ۱۸۸، > ۲۲۷  
 چنگیز خان: ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۹۴  
 چود (قوم): ۱۱۷  
 چواش: ۲۵، ۱۲۴  
 چورلسون: ۷۵، ۲۷۷  
 چیچک (شاہزاده خانم): ۱۰۲  
 چین: ۲۴۹، ۱۶۵

ح  
 حالیج (فاجیه): ۱۸۵  
 جشنه: ۲۳۸  
 حدود العالم: ۶۲، > ۶۹، > ۲۸۳

تاها (کلونی ایتالیائی): ۲۲۵  
 تانت (جزیره): ۱۰۸  
 شودورا (شاہزاده): ۳۸، ۳۹  
 شودوسیوس دوم (امیراتور): ۲۷  
 شوفاوس: ۳۰، ۳۱  
 شوپیلوس (امیراتور): ۱۰۵  
 تربولیس: ۴۹  
 ترخان: ۵۰  
 ترک غربی (اتحادیه): ۳۲  
 ترکستان: ۲۰۹، ۲۶۸، ۱۱۰  
 ترکمن: ۱۹۶  
 ترکهای بیابانی: ۱۱۹  
 ترکیه: ۳۲، ۲۶۸، ۱۲۹  
 ترکوت (قوم): ۲۸  
 ترنسیخ (فرزند توپر مر): ۸۹  
 ترتوسکی: ۲۶۸  
 ترسوس: ۲۰۷  
 تروکی: ۱۸۵  
 ترمودوس: ۴۰۳  
 ترارگراد<-> قسطنطینیه  
 تن تنار (سفر): ۱۶۹  
 تسلیمانیسک: ۱۰۵  
 فلیسیس: ۳۵، ۳۱، ۵۹  
 تکا (کنت): ۱۷۸  
 تل ابیب: ۱۹، ۲۷۰  
 تلعلود: ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۲۵، ۱۶۵  
 تموراکان: ۱۸۱، ۱۸۱، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۹  
 تموجین: ۱۷۹  
 توجرمه: ۸۹  
 تورکوت (قوم): ۳۴، ۱۶  
 توافق (یدر سلجوک): ۸۸  
 تولن (شیر): ۲۱۵  
 توینی، آرتولد: > ۱۰۸، ۱۰۷، ۵۸، > ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳  
 تونیک: ۱۳۳، > ۱۳۶، > ۱۳۸، > ۱۴۹  
 تورکیه: ۱۳۴، ۲۴۰، > ۲۴۳، ۱۵۵، ۱۰۵

خوان

،٢١٤، ١٧٦، ٨٩، ٧٥، ٢٠، ١٩: مام: ٢٢٨  
 امام: ٥٧  
 امامیانی کے احمد بن اسماعیل  
 ساموسون: ٢٣٧  
 سامک: ٢١٦  
 سامی الدھان: ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٩١  
 سامیانیان: ٢٤٣  
 ساندرز: ١٧٨ > ١٨١  
 ساندومین قن: ٢٧٤  
 سیا: ١٨٢  
 سببیتیون: ٢٨، ٢٥، ٢٤  
 سپاه ایگور کے منظومہ... ١٦٢  
 سدرنویس: ١٣٤  
 سندوم: ١٥١، ١٣٤، ٢٩١  
 سراجوو: ٤٦٩  
 سراوول اشتاین: ٤٦٧  
 سرب (قوم): ٢٦ > ١٣١  
 سرت (رود): ١٢٦  
 سرچوق: ٢٩٣  
 سریانی: ٢٥٩  
 سربر ( محل ): ٥٦، ٢٨٤  
 سزار، تولیوس کے ٹولیوس سزار  
 سعدیا قاثوں (سعدیا بن یوسف  
 فیومی): ٩٨، ٨١، ٢٨٩  
 سفارادیم: ٢٢٩، ٢٤٥، ٨٥  
 سیقین: ١٦٦، ١٦٥  
 سیقلاب: ١١٥  
 سکا: ٣٩ >  
 سلستیک: ٢٤٧  
 سلیجوق: ١٦٧، ١٦٨، ١٦٣  
 سلمی کے یزید بن اسید  
 سلیمان بن دوجی: ١٧٠، ١٧١  
 سلیمان بار سلیمان: ٢٥٧  
 سلیمان بار سیمون: ٢٥٤  
 سلیمان شختر: ٩٤  
 سمندر (اسیدی): ٥٦

ارتسیک: ۱۶۴  
ایاچکوفسکی: ۱۸۵، ۱۸۶  
بان کدری: ۱۸۵  
گریا رهتور: ۲۶  
کی ولید طوغان: ۴۸، ۴۹، ۶۴، ۸۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۶۲، ۲۶۱، ۱۶۷  
ح: ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲  
گورا (پرس توجرم): ۸۹  
مکان: ۴۴  
بیل: ۳۱، ۳۰  
بیان: ۲۱۵

راین: ۴۴۹، ۴۳۷  
زمن (قوم): ۱۵۳  
ولنده: ۱۳۳  
وردانس: ۲۷  
روزقوس، فلاویوس: ۴۳۸  
وستینین اول (امپراتور): ۳۹، ۷۴، ۷۲، ۶۹  
وستینین دوم (امپاتور): ۳۷  
دولیوس سزار: ۲۴۷

س  
سائوشیافت: ۲۸۸  
سابیر (فرزند توجرم): ۸۹  
سابین: ۲۴۱  
ساراغور: ۲۸، ۲۶  
سارکل: ۵۹، ۵۶، ۸۰، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۰۶  
سارا: ۱۸۱، ۱۵۸، ۱۵۴، ۱۵۲  
ساسانی: ۵، ۵۸، ۵۹  
ساکسون: ۲۴۷  
ساگاها ایسلندی: ۱۰۸  
ساگاها نوردیک: ۱۰۹  
ساله (شیخ): ۲۷۴

四〇六

## خران

فیسبنگ، م.: ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳  
 فیلیپ زیبا: ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰  
 فیلیپیکوس (امیر افور): ۴۰  
 فینو - اویغوری: ۲۵، ۱۱۹، ۱۱۹، ۱۲۹  
 فینی (زبان): ۱۳۰  
 فیومی - سعدیان یوسف  
**ق**  
 قائون - سعدیا  
 قاهره: ۱۷۱، ۹۴، ۲۸۸  
 قبچاق: ۲۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۸۲، ۱۸۳  
 قبرس: ۲۳۸  
 قدامه بن حضر: ۲۹۰  
 قراخر - خزرهای سیاه  
 قرائیون: <- قرایان  
 قرایان: ۱۹، ۹۰، ۹۷، ۹۹، ۱۲۵، ۱۸۵  
 قرایان تروکی: ۱۹۷  
 قرطبه: ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۱۷۸، ۲۷۱  
 قرقیسانی، ابویوسف یعقوب: ۲۸۱  
 قراق: ۲۶، ۱۶۲، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۴۲، ۲۴۱، ۱۹۶  
 قروینی (ذکریا): ۲۹۳، ۱۶۸، ۸۶، ۸۵، ۲۰، ۲۰۰، ۱۵۳، ۱۴۰، ۱۱۱، ۱۰۷  
 قسطنطینیه (شهر): ۲۲۵، ۱۸۴، ۱۶۶  
 قفتاز: ۵، ۲۰، ۱۹، ۱۷، ۱۶، ۵، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۱۷، ۱۶، ۵، ۵۰، ۴۰، ۳۶، ۳۴، ۳۳، ۲۶  
 قیصر روم: ۳۰، ۳۱

## ۳۰۶

عموره: ۱۳۴، ۱۵۱، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳  
 عنان بن داود: ۲۸۱  
 عنانیه: ۲۸۱  
 عوبیدیا (شاه): ۱۰۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۱۲۵  
 عیلام: ۲۷۴  
**غ**  
 غز: ۵۱، ۵۰، ۴۵، ۴۴، ۲۲، ۲۲، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۶  
 غرهای اورال: ۱۳۱  
**ف**  
 فاناگوریا: ۷۵  
 فودسیا: ۲۰۹  
 فرانسیس آسیسی: ۱۶۶  
 فرانسیسکن: ۱۶۶  
 فرانانک (قوم): ۱۲۲، ۳۶، ۱۶  
 فرانکفورت: ۲۱۸  
 فراهن: ۱۵۸  
 فرای، ر. ن (مترجم ابن فضلان): ۲۸۳  
 فلایبورگ: ۲۰۸  
 فرغانه: ۵۷  
 فرمان زرین: ۱۷۸، ۱۷۷  
 فرنز: ۶۴  
 فضل بن یحیی - بر مکی  
 فضلون کردی: ۲۹۲  
 ذخیف: ۲۹  
 فل، جان: ۲۷۶  
 فلاشه (قوم): ۲۷۴، ۲۳۷  
 فلسطین: ۹، ۸۱، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۲۷، ۲۰۱، ۲۳۷، ۲۳۶  
 فلیپس: ۲۴۰  
 فناوریا: ۳۸  
 فلاند: ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۰۸  
 فوتیوس: ۱۰۰، ۱۳۴ تا ۱۳۴  
 فیروزیج (ابراهام): ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷

## ۳۰۵

شرون: ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۴  
 شکسبیں: ۲۰۲  
 شمس الدین ابو عبدالله محمد صوفی ←  
 دمشقی  
 شمعیل: ۷۱  
 شوگون: ۶۶  
 شهران راز: ۶  
 شهر برآز: ۶  
**ص**  
 صفروا: ۲۳۷  
 صقلب: ۴۱  
 صوفی ← دمشقی  
 صہبیونیسم: ۹۲، ۹  
 صیدون: ۲۳۷  
**ط**  
 طبرستان: ۱۴۲  
 طبری: ۲۸۵، ۱۰۳، ۶  
 طرخان خاقان: ۲۸۵  
 طلیطله: ۹۸، ۲۷۴  
 طواوق: ۲۳۸  
 طوسي، احمد: ۱۶۱  
 طوغان - زکی ولیدی طوغان  
**ظ**  
 ظبیر الدین مرعشی - میر سید ظبیر الدین  
**ع**  
 عاجوج: ۲۸۱  
 عاذن (عنان) بن داود: ۲۸۱  
 شارل مارقل: ۳۶، ۱۶، ۱۵، ۲۷۴، ۲۷۳  
 عباسی (خاندان): ۳۷، ۳۶، ۲۹۴، ۲۹۰، ۲۰۲، ۱۵  
 شاگال: ۹۷  
 عبدالرحمن بن ربیعه: ۳۳  
 شام: ۱۷۱، ۳۵  
 شاه نعمت الله ولی: ۷۶  
 شایلوک: ۲۰۲  
 شبکوت، حسداپن: ۷۹، ۸۴، ۸۰  
 عراقی: ۲۳۵  
 عرب: ۶۹، ۳۵، ۳۲، ۳۱، ۲۷۶، ۲۷۵، ۵۵، ۵۴، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶  
 شرام، اسلاموس: ۲۱۶

- کاریات (رشته کوم): ۱۲۵، ۲۳۹  
لادینو: ۱۰، ۲۲۴، ۲۲۹  
لامبی (جزیره): ۱۰۸  
لاندو: ۲۷۱، ۲۷۸  
لوبوله دوم (شاه افریش): ۱۷۸  
لوتیوس (امیراتور): ۳۸، ۳۷  
لٹی چهارم (امیراتور): ۲۲، ۱۷  
لٹی خزر: ۱۷، ۳۵  
لٹی سوم (امیراتور): ۲۲  
لنگیها: ۲۴۳  
لمبر گک - لورو - (شیش): ۲۲۰  
لندن: ۱۸۱، ۱۶۰  
لنین: ۲۶۸  
لنینگراد: ۲۲۶، ۱۰۸  
لوار (رود): ۱۰۸  
لوکا (محل): ۲۰۳  
لبستان: ۷، ۱۸، ۷۵، ۱۹، ۹۱، ۷۶، ۷۵، ۱۹، ۱۳۹  
لیستن: ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۳۹  
لیڈیاس (لیدیا): ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱  
لیتوانی: ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۸  
لیز: ۲۲۰، ۱۹۷، ۱۸۸  
لیز، میشل: ۲۴۸، ۲۴۶  
لیوتپراند، کشیش: ۱۳۶  
مانیسلاو (امیر): ۱۶۲  
ماجوج: ۲۳۰  
مارانو: ۲۴۰  
مارسائول: ۸۶  
مارکوارت: ۲۷، ۲۲، ۷۷، ۱۰۴، ۱۵۸  
لادیسلاو دوم: ۲۳۹  
کیف: ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۰۹، ۲۲  
کیم: ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۱  
کیم، ایگو: ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۸  
کیم، ایگو: ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۶، ۱۵۰  
کیم، ایگو: ۲۶۵، ۱۸۹، ۱۸۰  
گ  
گالیتسیا: ۱۵۶  
گت: ۲۲۵  
گتو: ۲۴۹، ۲۳۸  
گرجان: ۲۲، ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۲۷، ۳۰  
گردینی: ۶۹، ۶۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۵  
گرسوم: ۲۸۵، ۲۸۳  
گرگان: ۶، ۱۴۲  
گرگان (دریا): ← دریای گرگان  
گرگانی: ۵۶  
گرگسبا (قوم): ۲۷۴  
گرگوار (برفسور هنری): ۲۶۶  
گریت: ۲۴۱  
گرین، روبر فون: ۲۳۹  
گزدی: ۱۰۰  
گل: ۱۰۳، ۳۶  
کالاسکو: ۱۶۰  
گنیزه قاهره: ۹۴، ۹۶، ۱۷۱  
گودزکین: ۴۵  
گورکی: ۱۰۹  
گوگ ترک: ۶  
گوندلفینگوس، هنریکوس: ۲۱۶  
گیب: ۲۶۰  
گیبون: ۳۷، ۳۰  
گیدو ← کاردینال  
گیز لین دو بوسیک: ۲۲۵  
گیلان: ۵، ۱۴۲، ۱۴۳  
ل  
لادیسلاو دوم: ۲۳۹

- کیف: ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۰۹، ۲۲  
کیم: ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۱  
کیم، ایگو: ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۸  
کیم، ایگو: ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۶، ۱۵۰  
کیم، ایگو: ۲۶۵، ۱۸۹، ۱۸۰  
کیم، ایگو: ۱۰۲، ۱۷، ۳۵  
کیم، ایگو: ۲۲  
کیم، ایگو: ۲۴۳  
لمنگر اد: ۲۲۶، ۱۰۸  
لواز (رود): ۱۰۸  
لوکا (محل): ۲۰۳  
لبستان: ۷، ۱۸، ۷۵، ۱۹، ۹۱، ۷۶، ۷۵، ۱۹، ۱۳۹  
لیستن: ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۳۹  
لیڈیاس (لیدیا): ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱  
لیتوانی: ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۸  
لیز: ۲۲۰، ۱۹۷، ۱۸۸  
لیز، میشل: ۲۴۸، ۲۴۶  
لیوتپراند، کشیش: ۱۳۶  
مانیسلاو (امیر): ۱۶۲  
ماجوج: ۲۳۰  
مارانو: ۲۴۰  
مارسائول: ۸۶  
مارکوارت: ۲۷، ۲۲، ۷۷، ۱۰۴، ۱۵۸  
لادیسلاو دوم: ۲۳۹

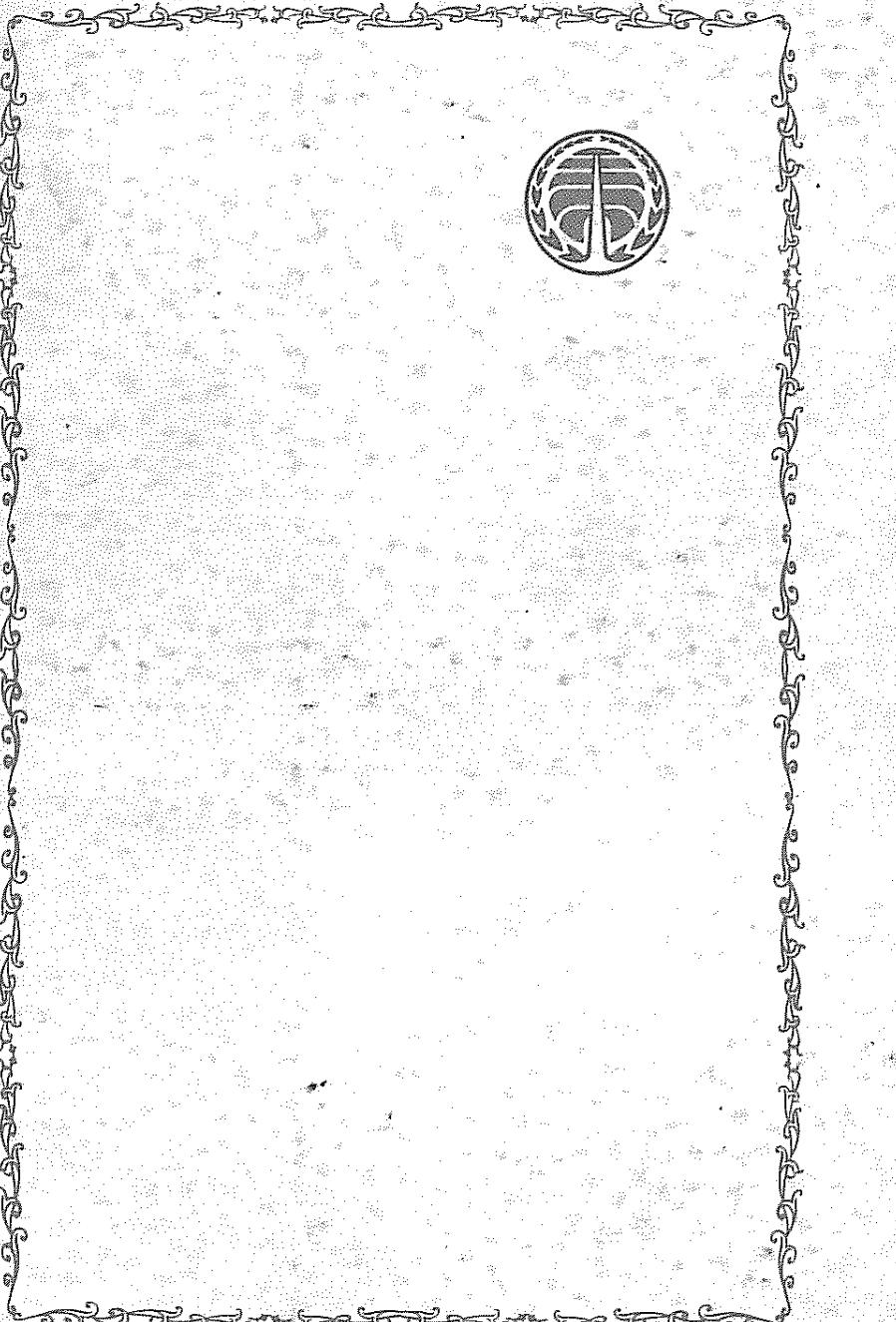
- ماریوسف: ۸۶  
 مازندران: ۱۴۳، ۵، ۶  
 مازندران (دریا): < دریای مازندران  
 ماسکارقی: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷  
 ماگدبورگ: ۲۲۰، ۱۲۷  
 ماندرارا کا (دز): ۱۲۷  
 مانش: ۲۰۰  
 مارواه، فقازان: ۵، ۳۵، ۲۸  
 مایسنس (ماقیاس): ۴۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۱۶، ۲۱۹  
 ماین (رود): ۲۴۱  
 ماینس: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷  
 متزن: ۲۰۳  
 متقی (خلیفه): ۲۸۶  
 متودیوس (منتن): ۱۰۰  
 مجبار (قوی): ۱، ۱۶، ۲۰، ۲۴، ۲۲، ۲۰، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۳۳، ۲۸، ۲۵  
 مکابیان: ۱۵  
 مکاتبات خزر: ۷۹، ۷۹، ۹۳، ۹۳، ۹۳  
 مکایوی، سی: ۱۱۰  
 ملادن کرد: ۱۵۷  
 مناجین بن شرق: ۸۴، ۲۷۱، ۹۱، ۲۷۸  
 مناجیم (پسر سلیمان بن دوجی): ۱۷۰  
 مناصه (پسر اسحق): ۹۱  
 منamat دانیال (کتاب): ۹۲، ۷۴  
 منبجی (موسی بن کعب المنبجی): ۸۷  
 منصور دوانقی: ۲۹۰، ۲۸۱  
 منظومة سیاه ایگور: ۱۵۶  
 مدیترانه: ۶  
 مدینه: ۴۲  
 مدینه السلام (بغداد): ۴۲  
 معشی < میر سید ظہیر الدین  
 مروان دوم (خلیفه): ۳۶، ۳۵  
 مروج الذهب: ۷۳، ۱۴۳  
 سالک الملائک: ۲۴، ۲۸، ۶۷  
 مسعودی: ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۹  
 ماسکوی، امیں: ۱۸۱  
 مسلمین عبدالمالک: ۳۴  
 مشکور: ۲۸۲  
 مشبد: ۲۶۸، ۲۶۲  
 مصر: ۳۲، ۲۷۶، ۲۷۶، ۲۸۰  
 مصطفی کمال: ۲۶۸  
 معلون: ۲۱۵  
 مغول: ۷، ۲۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۴، ۱۷۹  
 مقدسی: ۱۶۰، ۵۷، ۱۹۷  
 مکابیان: ۱۵  
 مکاتبات خزر: ۷۹، ۷۹، ۹۳، ۹۳، ۹۳  
 مکایوی، سی: ۱۱۰  
 ملادن کرد: ۱۵۷  
 مناجین بن شرق: ۸۴، ۲۷۱، ۹۱، ۲۷۸  
 مناجیم (پسر سلیمان بن دوجی): ۱۷۰  
 مناصه (پسر اسحق): ۹۱  
 منamat دانیال (کتاب): ۹۲، ۷۴  
 منبجی (موسی بن کعب المنبجی): ۸۷  
 منصور دوانقی: ۲۹۰، ۲۸۱  
 منظومة سیاه ایگور: ۱۵۶  
 مدینه: ۶  
 مدینه السلام (بغداد): ۴۲  
 معشی < میر سید ظہیر الدین  
 مروان دوم (خلیفه): ۳۶، ۳۵  
 مروج الذهب: ۷۳، ۱۴۳  
 سالک الملائک: ۲۴، ۲۸، ۶۷  
 مسعودین مهلل: ۲۹۶

- ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۴۲، ۱۳۴  
 وایکنگ روس: ۶  
 وتوانی (ادام): ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۱۳  
 وزبرگ: ۲۰۷  
 ورسن: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷  
 ورنادسکی: ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۱۷، ۱۱۰، ۱۰۹  
 ورنگیان: ۱۱۸  
 وروکلاو: ۱۸۷  
 وستفالی: ۹۹  
 وگل (قوم): ۱۱۹  
 ولادیمیر (امیر کیف): ۱۳۹  
 ولادیمیر (امیر کیف): ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۵۹  
 ۲۲۱، ۱۶۹، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۸  
 ولخوف: ۱۰۸  
 ولکن بر گ: ۲۰۷  
 ولگا (رود): ۳۱، ۲۸، ۲۵، ۲۲، ۲۵، ۵۶، ۵۴، ۵۰، ۴۹، ۳۶، ۳۴، ۳۴  
 ۱۰۵، ۹۸، ۹۳، ۸۸، ۸۵، ۶۲  
 ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۲۶، ۱۱۴، ۱۰۹  
 ۱۷۶، ۱۶۶، ۱۶۰، ۱۴۹، ۱۴۸  
 ۱۸۰، ۱۷۹  
 ونیز: ۲۲۵، ۱۶۶  
 ونوس: ۱۳۵  
 ویتا کستانیتین: ۱۰۰  
 ویتوناس (ویتلد): ۱۹۱، ۱۸۵  
 ویتوولد-کو ویتوناس  
 ویچو: ۳۴۴  
 ویشکورود: ۱۴۹  
 ویلنا: ۱۸۵  
 ویلیام فاتح: ۲۰۰  
 وین: ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۱۵  
 ویاتچین (قوم): ۱۴۸  
 ویاتچی (قوم): ۱۱۸، ۱۰۹  
 هاپسیور گ: ۲۲۵  
 هاچینسون: ۲۴۶  
 هارکوی: ۲۷۷  
 واسیلیف: ۱۳۰، ۱۳۳  
 والیجن: ۱۰۸  
 والنتین سوم (امیر اتور): ۱۰۳  
 وانگیونی: ۲۴۱  
 وایزمن، خم: ۲۵۰  
 وایکنگ: ۶، ۱۶، ۲۴۷، ۲۴۷، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷
- ن  
 ناوارا: ۸۰  
 نذیر حرمی (سفیر پادشاه صقالیه):  
 نظمی: ۷، ۱۶۴  
 نکیست تتمیکلوس: ۶۰  
 نواروتیه (جزیره): ۱۰۸  
 نوردیک: ۱۳۴  
 نورماندی: ۲۰۴، ۲۰۰، ۱۰۶  
 نورمان: ۲۰۰  
 نو گورو: ۱۰۹  
 ۱۳۳، ۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۳  
 نیسی (پدر مناخ): ۹۱  
 نیویورک: ۲۴۳  
 و  
 والیجن: ۱۰۸  
 والنتین سوم (امیر اتور): ۱۰۳  
 وانگیونی: ۲۴۱  
 وایزمن، خم: ۲۵۰  
 وایکنگ: ۶، ۱۶، ۲۴۷، ۲۴۷، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷

## فهرست اعلام

۳۱۱

- هارون (روانشاد): ۹۵، ۹۱  
 هارون الرشید: ۳۷، ۶۷، ۷۳، ۷۷،  
 ۲۹۴، ۲۸۷، ۲۰۲  
 هامان: ۱۵  
 هاپلر گک: ۲۱۱، ۲۰۸  
 هر آکلیوس (امیر انور): ۳۲، ۳۱، ۳۰،  
 ۱۵۵، ۷۲  
 هر قسیله: ۲۴۴  
 هرز گوین: ۲۶۹  
 هرودوت: ۶۳  
 هلاک: ۱۲  
 هلند: ۲۴۰، ۲۱۱، ۱۰۸  
 همدان: ۵  
 هندوستان: ۲۸۲، ۲۱۹  
 هنگری: ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۰،  
 ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۴۱، ۱۲۶، ۲۲۶  
 ۲۱۵، ۲۱۳، ۱۹۰، ۱۷۹،  
 ۲۳۹، ۲۲۶، ۲۱۷، ۲۱۶  
 هون، (امیر اتوري): ۲۰، ۲۱،  
 ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۱۰۰، ۸۹،  
 ۱۰۴، ۱۲۹  
 هونوریا (خواهر والنتین سوم): ۱۰۳  
 هینکمار (اسقف): ۲۹۰، ۱۲۷  
 هیونگ نو: ۲۴  
 ۵  
 یاجوج و مأجوج: ۲۳، ۵۵، ۲۸۹  
 ۱۰۰، ۲۸۱
- یاروسلاو: ۱۶۲  
 یاسیان (= اوستیا): ۱۴۸  
 یافث (پسر نوح): ۱۹، ۲۶، ۸۹،  
 ۱۷۶، ۸۹، ۲۸۱، ۲۶۲، ۲۸۲،  
 ۲۹۱، ۲۸۴، ۲۸۱، ۲۶۲، ۲۸۱  
 یان (حاکم روس): ۱۶۶  
 یحیی المغربي: ۱۷۱ >  
 یزید بن اسید سلمی: ۲۹۰  
 یعقوب بن روبن: ۹۹  
 یعقوبی (از مورخان قرن نهم): ۲۶  
 یود بن حرقلیل: ۲۴۱  
 یوسف باربارو: ۲۲۵  
 یوسف شاه: ۲۹، ۲۰، ۸۱،  
 ۸۲، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۵،  
 ۹۱-۹۶، ۸۹، ۸۸، ۸۶،  
 ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۱۸، ۱۰۷، ۱۰۲  
 ۲۷۷F، ۲۷۷M، ۲۷۷S، ۲۷۷T،  
 ۲۷۷U، ۲۷۷V، ۲۷۷W، ۲۷۷X،  
 ۲۷۷Y، ۲۷۷Z، ۲۷۷۱، ۲۷۷۲،  
 ۲۷۷۳، ۲۷۷۴، ۲۷۷۵، ۲۷۷۶،  
 ۲۷۷۷، ۲۷۷۸، ۲۷۷۹، ۲۷۷۱۰  
 یونان: ۲۷۷۳  
 یونسکو: ۲۳۵  
 یوهانس باکستر ف صغیر: ۲۷۵  
 یهودا حا - لوى: ۹۵، ۹۶، ۹۸،  
 ۲۷۳، ۲۷۳  
 یهودیه: ۲۱۳  
 ییدیش: ۱۰، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۸،  
 ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴،  
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹  
 ۲۷۰



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**